۲۵

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ناشران علوم اسلامی

ترجمه بحارالانوار جلد 25: کتاب امامت - 3

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 25

کتاب امامت - 3

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب:ترجمه بحارالانوار

مولف:علامه محمد باقر مجلسی

مترجم:گروه مترجمان

(در ترجمه و آماده سازی این اثر از ترجمه آقای موسی خسروی استفاده شده است)

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

شابک:

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد:تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری - شماره

ص: 4

فهرست

باب های آفرینش و سرشت و ارواح ائمه علیهم السّلام

باب اول: شکل گیری ارواح و انوار و طینت ائمه علیهم السلام و اینکه تمام آنها از یک نورند..... 7

باب دوم: ولادت ائمه علیهم اسلام و انعقاد نطفه ایشان و احوال آنها در رحم و هنگام ولادت و برکت های ولادت آنها و برخی از شؤون و علوم شگرف ایشان..... 47

باب سوم: ارواحی که در ائمه موجودند و اینکه آنها مؤیّد به روحالقدس و نور "إنا أنزلناه فی لیله القدر" هستند و بیان نزول سوره قدر درباره ایشان..... 61

باب چهارم: احوال ائمه علیهم السّلام در سنّ و سال 92.....125

بخشهای نشانههای امام و صفات و شرایط او و چیزهایی که میتوان به امام نسبت داد و چیزهایی که نسبت آن به امام ناروا است

باب اول: ائمه از قریش هستند، چرا امام را امام گفته اند؟.....130

باب دوم: دو امام در یک زمان نخواهند بود مگر این که یکی از آن دو صامت و خاموش باشند..... 131

باب سوم: کیفر کسی که به ناحق ادعای امامت کند یا پرچمدار ستم شود و یا از امام ستمگری اطاعت نماید..... 137

باب چهارم: صفات امام و شرایط امامت..... 143

باب پنجم: علائم امامت و وجه امتیاز بین مدعیان واقعی امامت و یاوه سرایان. و در این باب داستان حبابه والبیه و بعضی چیزهای عجیب دیگر هم ذکر میشود..... 205

باب ششم: عصمت ائمه علیهم السلام و لزوم عصمت امام..... 220

باب هفتم: معنای آل محمّد و اهل بیت و عترت و اهل و رهط و عشیره و ذریه صلوات اللّه علیهم اجمعین..... 245

باب هشتم: بخشی دیگر در این که هر نژاد و خویشاوندی منقطع است مگر نژاد و خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله..... 288

باب نهم: امامان از فرزندان حسین علیه السّلام هستند و امامت پس از آن جناب در نسل ایشان است و در دو برادر نخواهد بود.....291

باب دهم: نفی غلو در مورد پیامبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم و توضیح معانی تفویض و آن چه نسبت دادن آن به ایشان صحیح رواست و آن چه نارواست..... 306

باب یازدهم: نفی سهو از ائمه علیهم السّلام..... 409

باب دوازدهم: فضل و اطاعت از ائمه مانند فضل و اطاعت از رسول الله صلی الله علیهم است و آنها در فضل مساویند 412

باب سیزدهم: افعال و احوال شگفت انگیز ائمه علیهم السّلام و وجوب تسلیم در مقابل آنها در تمام این موارد.....426

علیهم السلام و این که تمام آنها از یک نورند

.1 معانی الاخبار: ابو سعید مکاری به محضر حضرت رضا علیه السّلام رسید و به ایشان عرض کرد: آیا خداوند به شما به قدری منزلت داده است که بتوانید ادعای پدرتان موسی بن جعفر علیه السّلام را بنمایید؟ حضرت فرمودند: ترا چه شده خداوند نورت را خاموش کند و فقر را به خانهات وارد کند! آیا نمیدانی که خداوند متعال به عمران وحی کرد که من به تو پسری خواهم داد و به او مریم را عطا کرد و به مریم عیسی را؟ پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است، و مریم و عیسی یک چیز هستند. من از پدرم هستم و پدرم از من است، و پدرم و من یکی هستیم.(1)

تفسیر علی بن إبراهیم نیز، مانند همین روایت را نقل کرده است. (2)

2. اختصاص: از ائمه علیهم السّلام نقل شده که فرمودند: خداوند ما را دو ملیون سال قبل از خلقت آفرید ما خدا را تسبیح کردیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح نمودند.(3)

3. فضائل الشیعه: شیخ صدوق با اسناد خود از ابو سعید خدری نقل میکند: ما در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی به سوی ایشان

1- . معانی الاخبار : 65 و 66
2- . تفسیر قمی : 551
3- . اختصاص : 91

آمد و عرض کرد: معنای این آیه که خداوند عزّ و جلّ به شیطان میفرماید: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ»(1) {کبر ورزیدی یا از شخصیت های برجسته خود را انگاشتی} را برایم بگویید، چه کسانی هستند که از ملائکه برترند؟ رسول الله فرمودند: من و علی و فاطمه و حسن و حسین دو هزار سال قبل از خداوند عزّ و جلّ آدم را بیافریند، در سرادق عرش خدا را تسبیح میکردیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح می کردند. پس از اینکه خداوند عزّ و جلّ آدم را خلق کرد، به ملائکه دستور داد برایش سجده کنند، اما به ما فرمان سجود نداد، همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کردن امتناع کرد. خداوند متعال فرمود: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ» {کبر ورزیدی یا از شخصیت های برجسته خود را انگاشتی؟}، یعنی خود را از آن پنج نفر که نامشان در سرادق عرش نوشته شده است به حساب آوردی؟

ما درب به سوی خدا هستیم که از آن باید وارد شد، به وسیله ما هدایت شدگان هدایت یافته اند، هر که ما را دوست بدارد، خدا او را دوست میدارد و در بهشت خود جایش خواهد داد، و هر که با ما کینه ورزد خدا او را دشمن میدارد و در جهنم جایش میدهد. ما را دوست نخواهند داشت مگر کسانی که ولادت پاکی داشته باشند.(2)

4. تفسیر فرات: قبیصه بن یزید جعفی می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و دوس بن ابیالدوس و ابن ظبیان و قاسم صیرفی نیز در محضر ایشان بودند، سلام کردم و نشستم. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آمده ام از شما بهره مند شوم. فرمودند: سؤال کن اما کوتاه. عرض کردم: شما قبل از اینکه خداوند آسمان را افراشته و زمین را گسترده و تاریکی و روشنائی را بیافریند، کجا بودید؟ فرمودند: چرا در این شرایط از این سخن سؤال کردی؟ مگر نمیدانی که در حال حاضر محبت ما پنهانی و دشمنی با ما آشکار است؟ و ما از میان جنیان هم دشمنانی داریم که سخنان ما را به دشمنان انسانی ما میرسانند و دیوارها نیز مانند انسانها

1- . ص / 75
2- . فضائل الشیعه : 7 و 8

گوش دارند؟ عرض کردم: چنین سؤالی برایم پیش آمده است. فرمودند: ای قبیصه! ما در اطراف عرش اشباحی از جنس نور بودیم و پانزده هزار سال قبل از آفرینش آدم خدا را تسبیح میکردیم، وقتی خداوندآدم را آفرید، ما را در صلب او قرار دادند و پیوسته از نهادی پاک به رحمی پاک منتقل میشدیم تا خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت، پس ما دستاویز محکم خداییم؛ هر که بما چنگ زند، نجات می یابد و هر که از ما عقب بیفتد، گم میشود، هر که بما چنگ زند، او را به گمراهی نمی کشانیم و از هدایت خارج نمی کنیم، ما کسانی هستیم که مراقب خورشید خداوندیم، ما خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، و ما آن خیمه ای هستیم که طنابهایش طولانی و داخلش وسیع است، هر که بما پناه آورد، به جانب بهشت رهسپار میگردد و هر که از ما عقب بیفتد، به جهنم میرود. گفتم: خدای را بر این نعمت سپاسگزارم.(1)

توضیح: "مراقب خورشید خداوندیم" یعنی مراقبش هستیم تا اوقات نمازهای واجب و مستحب مشخص باشد. ممکن است منظور از خورشید خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

5. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: صدوق رحمه الله علیه، در کتاب معراج از ابن عباس نقل میکند که: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام می فرمودند: یا علی! زمانی بود که خداوند متعال بود و هیچ چیزی وجود نداشت. سپس من و تو را به صورت دو روح از نور جلال خود آفرید، ما در جلو عرش پروردگار جهانیان تسبیح و تقدیس و سپاس و تهلیل خدا میکردیم. و این پیش از آن بود که آسمانها و زمین ها را بیافریند. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از سرشتی واحد از طینت علیین آفرید و ما را با آن نور در آمیخت و در تمام نورها و نهرهای بهشت فرود برد. سپس آدم را آفرید و آن طینت و نور را در نهاد او قرار داد. پس از آفریدن آدم، فرزندان و ذریه او را از نهادش خارج کرد و از

1- . تفسیر فرات : 207 و 208

آنها اعتراف گرفت و آنها اقرار به ربوبیت کردند. پس اولین مخلوقی که به ربوبیت اقرار نمود، من و تو بودیم و سپس سایر پیامبران به نسبت مقام و قربشان به خداوند عزّ وجلّ.

خداوند متعال فرمود: ای محمّد و ای علی! راست گفتید و اقرار کردید و از همه خلایق بر طاعت من سبقت گرفتید و در علم سابق من نیز چنین بودید؛ شما دو برگزیده از آفریده های من هستید و ائمه، از نسل و پیروان شمایند و این چنین شما را آفریدم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! طینت و سرشت در صلب آدم بود و نور من و تو در پیشانی او، پیوسته این نور به پیشانی پیامبران و برگزیدهگان منتقل میشد تا نور و طینت منتهی به صلب عبد المطلب شد، آنگاه به دو نصف تقسیم گردید، خداوند مرا از یک نیمه آن آفرید و مرا پیامبر و رسول قرار داد و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین و وصی و ولی قرار داد. وقتی از عظمت پروردگارم، به فاصله یک زه کمان یا کمتر از آن رسیدم، خداوند به من فرمود: چه کسی بیشتر از تمام بندگانم تو را اطاعت میکند؟

عرض کردم: علی بن ابی طالب. خداوند عزّ وجلّ فرمود: او را جانشین و وصی خود قرار بده که من او را برگزیده و ولی قرار داده ام. نام تو و او را، به جهت محبتم به شما و کسانی که شما را دوست دارند و از شما اطاعت میکنند و شما را ولی خود گرفتهاند، قبل از آفرینش بر عرش خود نوشته ام. هر که شما را دوست بدارد و اطاعت کند و شما را ولی خود بگیرد، نزد من از مقربین است. و هر که منکر ولایت شما باشد و از شما روی گرداند، نزد من از کافران گمراه است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! چه کسی میتواند بین من و تو فاصله بیاندازد، با اینکه من و تو از یک نور و یک طینت هستیم؟ تو در دنیا و آخرت، از همه مردم، نسبت به من شایسته تر هستی، فرزندان تو فرزندان من و پیروان تو پیروان من و دوستان تو دوستان منند و شما فردا در بهشت با من خواهید بود.(1)

1- . کنز الفوائد : 374 و 375

6. همین حدیث در کتاب محتضر از صدوق نقل می شود تا آنجا که میفرماید: فرزندان تو فرزندان من و شیعیان تو شیعیان من و دوستانت دوستان منند و آنها در قیامت با تو هستند و در بهشت همسایه منند.(1)

7. منهج التحقیق: جابر از حضرت باقر علیه السّلام نقل میکند که فرمودند: خداوند چهارده نور از نور عظمت خود را، چهارده هزار سال قبل از آفرینش آدم آفرید که آنها ارواح ما هستند. عرض شد: ای فرزند رسول خدا! آنها را نام ببرید که آن چهارده نور چه کسانی هستند؟ فرمودند: محمّد و علی و فاطمه، حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی آنها قائم ایشان است، سپس یکایک ایشان را نام بردند و بعد فرمودند: به خدا قسم ما اوصیا و جانشینان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، ما آن مثانی هستیم که خداوند به پیامبرمان عنایت کرد، و ما درخت نبوت و زادگاه رحمت و معدن حکمت و چراغ های دانش و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه و رازداران خداوند و امانت خداوند بلند مرتبه در میان بندگانش و حرم بزرگ خدا و پیمان بازخواست شدنی او هستیم، هر کس پیمان ما را وفادار باشد، عهد خدا را وفا کرده و هر کس پیمان ما را نقض کند، عهد خدا را نقض کرده است. آنکه ما را میشناسد، ما را میشناسد و آنکه نمی شناسد، نمیشناسد. ما آن اسمای حسنایی هستیم که خداوند جز با معرفت ما، عملی را از بندگان قبول نخواهد کرد. و به خدا قسم ما همان کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش فرا گرفت و بعد توبه اش پذیرفته شد. خداوند ما را به نیکوترین وجه آفرید به نیکوترین صورت درآورد و ما را چشم خویش بر بندگانش و زبان گویای خویش در میان خلقش قرار داد، و ما را دست رأفت و رحمتش که بر بندگان آرمیده و جهتی که از آن جانب باید به سوی او رفت و دربی که راهنمای به اوست قرار داد و ما را گنجینه های علمش و ترجمان وحیش و برجستگان دینش و دستاویز محکم و دلیل آشکار برای هدایت جویان قرار داد. به سبب ما درختان میوه

1- . المحتضر : 129

میدهند و میوه ها میرسند و نهرها جاری میگردند و باران از آسمان می بارد و گیاه در زمین میروید. با عبادت ماست که خدا پرستش می شود و اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمیشد. به خدا سوگند اگر سفارش قبلی نبود و پیمان از ما نگرفته بودند، سخنی میگفتم که موجب شگفتی شود یا گذشتگان و آیندگان به حال خود واگذاشته شوند.(1)

8. ابن خالویه در کتاب آل از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و ایشان از پدران خودشان علیهم السلام نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی خداوند آدم و حوا علیهما السلام را آفرید، در بهشت به خویشتن مغرور شدند؛ آدم به حوا گفت: خداوند موجودی از ما نیکوتر نیافریده است. خداوند عزّ وجلّ به جبرئیل وحی کرد که این دو بنده مرا به فردوس اعلی ببر! همین که آن دو وارد فردوس اعلی شدند، چشمشان به دختری افتاد که بر فرشی مرصع از فرشهای بهشت نشسته و بر سر، تاجی از نور و بر دو گوش، دو گوشواره از نور دارد که از زیبایی رویش او بهشت روشن شده است، آدم به جبرئیل گفت: ای حبیب من! این دختر کیست که از نور جمالش بهشت درخشان شده است؟ گفت: این فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله، یکی از فرزندان تو است که در آخر الزمان خواهد بود. گفت: این تاج چیست که بر سر دارد؟ گفت: شوهرش علی بن ابی طالب است. باز گفت: آن دو گوشواره که بر دو گوشش است، چیستند؟ گفت: دو فرزندش حسن و حسین هستند.گفت: ای حبیب من جبرئیل! آیا آنها قبل از من آفریده شده اند؟ گفت: آنها در علم غامض خداوند عزّ و جلّ، چهار هزار سال پیش از خلقت تو وجود داشتند.(2)

9. کتاب سید حسن بن کبش از مقتضب، که من خود نیز در مقتضب این خبر را مستند به سلمان فارسی مشاهده کردم، نقل می کند که، سلمان میگوید: خدمت رسول الله صلی اللّه علیه و آله رسیدم، وقتی مرا دیدند، فرمودند: خداوند

1- . همان :129
2- . همان : 131 و 132

هیچ پیامبر و یا رسولی را برنیانگیخت مگر اینکه برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: ای رسول خدا! من این را از تورات و انجیل می دانستم. فرمودند: ای سلمان! آیا نقیبان دوازده گانه مرا، که خداوند آنها را برای امامت بعد از من برگزیده است، میشناسی؟ عرض کردم: خدا و رسولش بهتر میدانند. فرمودند: ای سلمان! خداوند مرا از نور خالص خود آفرید، سپس مرا خواند و من اطاعت نمودم. از نور من علی را آفرید، او را دعوت به اطاعت خود کرد و او اطاعت کرد. از نور من و نور علی فاطمه را آفرید، او را دعوت کرد و او نیز اطاعت نمود. از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید، آن دو را هم خواند، هر دو اطاعت کردند. ما را به پنج اسم از اسمهای خود نامید؛ خداوند محمود است و من محمّد، خداوند علی است و این هم علی، خداوند فاطر است و این فاطمه، خداوند صاحب احسان است و این حسن، او محسن است و این حسین.

آنگاه از نور حسین نه امام آفرید و آنها را دعوت کرد و اطاعت نمودند. اینها همه، قبل از آن بود که آسمان را افراشته یا زمین را گسترده کند یا هوا و یا آب و ملک یا بشری را بیافریند. ما در علم خدا انواری بودیم که او را تسبیح میکردیم و به فرمانش گوش میدادیم و او را اطاعت میکردیم.

سلمان میگوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان ای رسول خدا! کسانی که اینها را بشناسند، چه چیزی در انتظارشان است؟ فرمودند: هر کس آنها را به حقیقت معرفت بشناسد و به آنها اقتدا کند و دوستدار دوست آنها و بیزار از دشمنانشان باشد، به خدا قسم او از ماست، و به هر جا که ما وارد شویم، وارد خواهد شد و هر جا که منزل بگیریم او نیز منزل بگیرد. عرض کردم: آیا ممکن است، بدون شناختن ایشان و نام و نژادشان، ایمان به آنها داشت؟ فرمودند: نه ای سلمان.

عرض کردم: ای رسول خدا! پس من چگونه آنها را بشناسم؟ فرمودند: تا حسین علیه السّلام را که شناخته ای، پس از او سید العابدین علی بن الحسین، سپس پسرش محمّد بن علی باقر و شکافنده علم پیشینیان و پسینیان از پیامبران و

مرسلین، بعد جعفر بن محمّد زبان راستین خدا، سپس موسی بن جعفر که خشم خود را در راه خدا فرو میبرد، سپس علی بن موسی الرضا که راضی به امر خداست، سپس محمّد بن علی جواد که برگزیده خلق خداست، سپس علی بن محمّد راهنما و هادی به سوی خدا، سپس حسن بن علی خاموش و امین و عسکری، سپس فرزندش حجه بن الحسن المهدی گوینده و قائم به امر خدا. سلمان میگوید: سپس ایشان ساکت شدند.

آنگاه عرض کردم: ای رسول خدا! پیش خدا برایم دعا کنید که آنها را درک کنم. فرمودند: ای سلمان! تو آنها را درک خواهی کرد و همچنین کسانی که مثل تو باشند و هر کس که آنها را به حقیقت معرفت دوست بدارد. سلمان میگوید: خدا را بسیار شکر کردم. بعد عرض کردم: آیا عمر من آنقدر خواهد شد که ایشان را درک کنم؟ فرمودند: ای سلمان! این آیه را بخوان: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»(1) {پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها[یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است * پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گرداند}.

سلمان میگوید: از شوق سخت به گریه افتادم، عرض کردم: آیا چنین تعهدی میفرمایید؟ فرمودند: آری، قسم به آن خدایی که محمّد را به رسالت برانگیخت، من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از امامان فرزند حسین، و هر کس از ما محسوب شود و در باره ما به او ستم روا گردد، این تعهد را مینماییم. ای سلمان! به خدا قسم سپس شیطان و سپاهش حاضر میشوند و همه کسانی که ایمان واقعی داشتهاند و یا واقعا کافر بودهاند نیز حاضر می شوند تا اینکه قصاصها

1- . اسراء / 5 و 6

و کیفرها و ارثها باز پس گرفته شود و هرگز پروزدگارت به احدی ستم روا نمیدارد. و ما هستیم تأویل این آیه که: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ * وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ» (1) {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم * و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم}. سلمان میگوید: از مقابل رسول خدا برخاستم و دیگر سلمان باکی نداشت که چه وقت مرگ را ملاقات خواهد کرد و یا چه هنگام مرگ در برش بگیرد.(2)

10. امالی طوسی: ابوبصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمودند: ما و شیعیانمان از طینت علیین آفریده شده ایم و دشمنان ما از طینت خبال که گلی سیاه و بدبو است.(3)

توضیح: جزری میگوید: در آن است که هر که شراب بنوشد، خداوند در روز قیامت به او طینت خبال مینوشاند، خبال در حیث تفسیر به عصاره اهل آتش شده است و در لغت، خبال به معنای فساد است که در مورد کارها و بدنها و عقلها گفته میشود.

11. بصائر الدرجات: بشر بن ابیجعفر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند محمّد صلی اللّه علیه و آله را، از طینتی که از جنس گوهری در زیر عرش بود، آفرید. در سرشت او یک زیادی بود، که طینت امیرالمؤمنین علیه السلام را از زیادی طینت رسول الله صلی اللّه علیه و آله آفرید و در طینت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اضافه ای بود، که طینت ما را از زیادی طینت امیرالمؤمنین علیه السلام آفرید، و در طینت ما نیز اضافه ای بود، که طینت شیعیان ما

1- . قصص / 5 و 6
2- . المحتضر : 152 و 153
3- . امالی ابن الشیخ : 92

را از آن اضافه طینت ما آفرید، برای همین، دلهای آنها به ما کشش دارد و دلهای ما، مانند مهربانی که پدر به فرزند دارد، بر آنها مهربان است. ما برای آنها خیر هستیم و آنها برای ما. و رسول الله برای ما خیر است و ما برای ایشان.(1)

12. بصائر الدرجات: ابوالحجاج نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای اباالحجاج! خداوند محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله را از طینت علیین آفرید و دلهای آنها را از طینتی بالاتر از آن آفرید، و شیعیان ما را از طینتی پایین تر از علیین و دلهای آنها را از طینت علیین آفرید. بنابراین دلهای شیعیان ما از سرشت بدنهای آل محمّد است. و خداوند دشمنان آل محمّد را از طینت سجین و دلهای آنها را از طینتی خبیث تر از سجین آفرید، و پیروان آنها را از طینتی بدتر از طینت سجین و دلهای آنها را از سجین آفرید. بنابراین دلهای آنها از سرشت بدنهای ایشان است و هر دلی متمایل به بدن خود خواهد بود.(2)

توضیح: فیروز آبادی میگوید: سجین به معنای دائم و شدید است و محلی است که نامه عمل تبهکاران آنجا است و جایگاهی است در جهنم و یا سنگی است در زمین هفتم.

13. بصائر الدرجات: عبد الغفار جازی از حضرت صادق روایت می کند که فرمودند: خداوند مؤمن را از طینت بهشت آفرید و ناصب را از طینت آتش، و فرمودند: هر گاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد روح و بدنش را پاک و طیب مینماید که هیچ چیز خیری به گوشش نمیرسد مگر آنکه خیر بودنش را در میابد و هیچ منکری را نمیشنود مگر آنکه آن را طرد کند.

و میگوید: شنیدم که میفرمودند: طینت ها بر سه نوعند: طینت انبیاء، که مؤمن از آن طینت است جز اینکه طینت انبیاء از قسمت برگزیده آن است و از قسمت اصل آن طینت هستند و فضیلت خود را دارند، ولی مؤمنین فرع آن هستند و از طینتی که به آن چسبیده است. و اینچنین است که خداوند بین انبیاء و پیروانشان

1- . بصائر الدرجات : 5
2- . همان : 5

فاصله نمی اندازد. و فرمودند: طینت ناصب از گِلی سیاه و بدبو است. و اما مستضعفین از خاک هستند، مؤمن از ایمان خود و ناصب از دشمنی خویش برنمی گردد و خداوند درباره همه آنها صاحب مشیت است.(1)

توضیح: ظاهراً منظور از "آنها" در جمله آخر همه گروهها هستند و ممکن است که منظور فقط مستضعفین باشد؛ زیرا حضرت پیش از این وضع آن دو گروه دیگر را گفتهاند و ظاهراً این جمله وضع گروه سوم است. ولی این که فرمودهاند "همه" این توضیح را بعید مینماید. واین کلمه در کافی نیست و شاید از طرف نسخه نویسان زیاد شده باشد.

باید توجه داشت این روایت توجیهی است برای رفع اختلاف بین آیاتی که در باره طینت آدم وجود دارد؛ که گاهی از آن به چسبنده تعبیر میکند و گاهی به گِل بدبو و گاهی نیز فقط به گِل. به این صورت که این طینت ها، اجزاء طینت آدم است به سبب اختلافی که در اولاد او وجود دارد. لازب به معنای چسبنده، طینت شیعه است زیرا به امامان خود علیهم السلام میچسبند و به آنها ملحق میشوند. یا به معنای سخت و محکم است که یعنی آنها در دین خود محکم هستند. حمأ مسنون، که گِل سیاه و متغیر و بدبوست، طینت کفار و مخالفین است. و گِل خالص که طینت مستضعفین است. بحث در مورد روایات این موضوع، قبلاً در کتاب عدل و کتاب قصص انبیا ذکر شد.

14. بصائر الدرجات: ثمالی روایت کرده، از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند ما را از اعلی علیین آفرید و دلهای شیعیان ما را از سرشت ما آفرید و بدنهای آنها را از سرشتی پایین تر از این سرشت. به همین جهت دلهای ایشان متمایل به ما است؛ زیرا از سرشت ما آفریده شده است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ * وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ * كِتابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»(2) {نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علیون است

1- . همان : 6
2- . مطففین / 18-21

* و تو چه دانی که علیون چیست * کتابی است نوشته شده * مقربان آن را مشاهده خواهند کرد }. و دشمنان ما را از سجین آفرید و دلهای پیروان ایشان را از سرشت ایشان و بدن های ایشان را از پایین تر از این سرشت آفرید، به همین جهت دلهای ایشان متمایل به آنها است؛ چون از سرشت آنها آفریده شده است. بعد این آیه را تلاوت فرمودند: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ * وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ * كِتابٌ مَرْقُومٌ»(1) {نه چنین است [که می پندارند] که کارنامه بدکاران در سجین است * و تو چه دانی که سجین چیست * کتابی است نوشته شده }.(2)

توضیح: مفسرین در تفسیر علیین نظرات متفاوتی دارند؛ بعضی گفته اند: علیون مقام های عالی است که همراه با جلالت است، یا گفته شده: منظور آسمان هفتم است، یا سدره المنتهی، یا بهشت، یا لوحی از زبرجد سبز که در زیر عرش آویخته شده است و اعمال بندگان در آن مکتوب است. فراء گفته است: علیین یعنی مرتبه بلندی که نهایت ندارد. و سجین زمین هفتم یا پایین تر از آن است، و یا چاهی است در جهنم. ابو عبیده گفته است: بر وزن فعیّل از ریشه سجن است.

پس معنای آیه این می شود که اعمال آنها یا آنچه از اعمال ایشان نوشته می شود در علیین است، یعنی در دفتر اعمال آنها یا مراد این است که دفتر اعمال آنها در این مکانهای شریف است و بنابراین معنای اخیر، کلمهای به "علیین" مضاف بوده که حذف شده است؛ یعنی و ما ادراک ما کتاب علیین. این بیاناتی بود که درباره آیه گفته شده است. اما اینکه امام علیه السلام به این آیه استشهاد مینمایند، یا به مناسبت این است که کتاب اعمال آنها در محلی است که طینت ایشان از آن گرفته شده است، و یا منظور از کتاب، ارواح آنها است. زیرا ارواح محل نقش بستن علوم آنها میباشد.

1- . مطففین / 7-9
2- . بصائر الدرجات : 5

15. بصائر الدرجات: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما و شیعیانمان از یک طینت آفریده شده ایم و دشمنان ما از گِل بدبوی فاسد.(1)

16. بصائر الدرجات: جابر جعفی می گوید: در خدمت حضرت باقر علیه السّلام بودم که فرمودند: ای جابر! ما و دوستدارانمان از یک طینت آفریده شده ایم؛ سفید، پاک و از اعلی علیین. ما از قسمت برتر این طینت و دوستدارانمان از قسمتی پایین تر. در روز قیامت که والا و پست به هم می پیوندد، ما دست به دامن پیامبر میزنیم و پیروان ما نیز دست به دامن ما میزنند. فکر میکنی خداوند، پیامبر و ذریه او را کجا خواهد برد و ذریه پیامبر، محبین خود را کجا می برند؟ جابر دست خود را بر هم زده و سه مرتبه گفت: به پروردگار کعبه داخل بهشت شدیم.(2)

17. بصائر الدرجات: حنان بن سدیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمودند: خداوند طینت ما و شیعیانمان را با هم سرشت و ما را با آنها و آنها را با ما مخلوط نمود. هر کس در او مقداری از طینت ما است به ما تمایل دارد، پس به خدا قسم شما از ما هستید.(3)

18. بصائر الدرجات: حسن بن میمون از شخصی و او از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما را از علیین آفرید و دوستداران ما را از پایین تر از آن آفرید، و دشمنان ما را از سجین و دوستان آنها را هم از آن آفرید. به همین جهت هر کسی متمایل دستهای است.(4)

19. بصائر الدرجات: ابراهیم بن عبد الحمید از پدر خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نقل میکند که شنیدم که ایشان می فرمودند: خداوند انبیاء و اوصیا را در روز جمعه آفرید و جمعه روزی است که خداوند میثاق آنها را گرفته

1- . همان
2- . همان : 6
3- . همان
4- . همان

است. و فرمودند: ما و شیعیانمان از طینتی مخزون و با ارزش آفریده شده ایم که هیچ کدام از آنها تا روز قیامت از آن طینت جدا نخواهند شد. (1)

20. بصائر الدرجات: صالح بن سهیل نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا طینت مؤمنین از طینت انبیا علیهم السّلام است؟ فرمودند: آری.(2)

21. بصائر الدرجات: عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: خداوند محمّد و عترتش را از طینت عرش آفرید؛ از آنها کسی کم نمیشود و به آنها کسی اضافه نمیشود.(3)

22. بصائر الدرجات: فضل بن عیسی هاشمی نقل کرده، به همراه پدرم عیسی خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم. پدرم پرسید: آیا این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله است که: سلمان از ما اهل بیت است؟ فرمودند: آری. پدرم عرض کرد: یعنی از اولاد عبدالمطلب است؟ فرمودند: از ما اهل بیت است. پدرم گفت: یعنی از فرزندان ابو طالب است؟ فرمودند: از ما اهل بیت است. پدرم گفت: من او را نمی شناسم فرمودند: ای عیسی! او را بشناس! او از ما اهل بیت است.

سپس ایشان اشاره به سینه خود نموده و فرمودند: آن طور که تو گمان کرده ای نیست، خداوند طینت ما را از علیین آفرید و شیعیانمان را از طینتی پایین تر آن؛ پس آنها از ما هستند. و طینت دشمنان ما را از سجین آفرید و پیروان آنها را از پست تر از آن؛ و آنها از ایشاناند. و سلمان بهتر از لقمان است.(4)

1- . همان
2- . همان : 6 و 7
3- . همان
4- . همان

23. بصائر الدرجات: عبد الرحمن بن حجاج می گوید: خداوند تبارک و تعالی محمّد و آل محمّد را از طینت علیین آفرید و دلهای آنها را از طینتی بالاتر آفرید، و شیعیان را از طینت علیین و قلوب آنها را از طینتی بالاتر از علیین آفرید.(1)

24. بصائر الدرجات: یکی از اصحاب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: ما را از علیین آفریده اند و ارواح ما را از بالاتر از علیین و ارواح شیعیان ما را از علیین و بدن هایشان از پائین تر از آن و به جهت این نزدیکی است که دل های آنها مشتاق به ماست. (2)

توضیح: جوهری گفته است: حنین، به معنای شوق و تمایل نفس است.

و در کتاب کافی قسمت اخیر روایت این گونه نقل شده است: و به جهت این نزدیکی بین ما و ایشان و دل های ایشان است است که دل های آنها مشتاق به ماست.(3)

25. بصائر الدرجات: محمد بن ضارب از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی ما را از علیین آفرید و ارواح شیعیان ما را نیز از همان قرار داد؛ و از همین روست که ارواح ایشان مشتاق به ماست و بدنهای ایشان را از چیزی پایین تر از آن آفرید و دشمن ما را از سجین آفرید و ارواح پیروان آنها را هم از همان آفرید و بدنهایشان را از چیزی پایین تر از آن؛ و از این روست که ارواح آنها میل به ایشان دارد.(4)

26. بصائر الدرجات: محمّد بن مروان میگوید از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید سپس ما را از طینتی مخزون و پنهان از زیر عرش صورت بخشید، آن نور را در این طینت قرار داد؛ بنابراین ما هم از جهت خلقت و هم از جهت بشر بودن نورانی هستیم. و هیچ

1- . همان
2- . همان
3- . اصول کافی 1 : 389

4- . بصائر الدرجات : 7

کس بهره ای از گونه خلقت ما ندارد. و ارواح شیعیان ما را از بدنهای ما آفرید و بدنهایشان را از طینتی مخزون و پنهان که پایین تر از آن طینت بود. و برای هیچ کس نصیبی در چگونگی خلقت آنها قرار نداد به جز انبیا و مرسلین. و به همین جهت ما و آنها انسان هستیم و بقیه مردم مانند همج در آتشند و به سوی آتش رهسپارند.(1)

توضیح: در قاموس می گوید: همج، جنبندهای است مانند پشه کوچک که بر گوسفند و الاغ و چهار پایان لاغر و احمق ها مینشیند.

میگویم: شاید وجه تشبیه به همج، ازدحام یکباره آنها و نیز پراکنده شدن آنها با کوچکترین وسیلهای مانند مگسپران باشد و منظور از انسان در عبارت اول حقیقت انسانیت و در عبارت دوم هر آنچه که انسان گفته شود است.

27. بصائر الدرجات: اصبغ بن نباته میگوید با امیرالمومنین علیه السلام بودم که شخصی نزد ایشان آمد و عرض سلام کرد و گفت: ای امیرالمومنین! به خدا سوگند من به خاطر خدا دوستدار شمایم و همانگونه که در جلوت شما را دوست دارم در خلوت هم دوستدار شمایم و به ولایت شما در خفا پای بندم همان طور که در عیان پای بندم. در دستان امیرالمؤمنیین علیه السلام تکه شاخه ای بود. ایشان سرشان را به زیر انداخته و مدتی آن شاخه روی زمین را حرکت میدادند. سپس سرشان را بالا آورده و به آن مرد فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حدیث برایم گفتند که هر کدامشان هزار در دارند، و ارواح مؤمنین در هوا با هم ملاقات می کنند و همدیگر را بو میکشند و آنها که با هم آشنایند به هم میپیوندند و آنها که مناسبتی با هم ندارند همدیگر را ترک میکنند. وای بر تو که دروغ گفتی! صورت تو را در میان دوستان نمیبینم و نام تو در میان نام دوستداران نیست.

اصبغ میگوید: بعد شخص دیگری نزد حضرت آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من دوستدار شما در راه خدا هستم و و همانگونه که در جلوت شما

1- . همان

را دوست دارم، در خلوت هم دوستدار شمایم و به ولایت شما در خفا پایبندم همان طور که در عیان پایبندم. باز هم حضرت آن شاخه روی زمین را حرکت دادند و سپس سرشان را بالا آورده و به آن مرد فرمودند: راست گفتی! طینت ما طینت حفظ شدهایست که خداوند میثاق آن را در صلب آدم گرفته و هیچ کس از آن منحرف نمیشود و نیز هیچ کس نمی تواند از بیرون به آن داخل شود. برو و جلبابی از فقر بر تن بیفکن که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: یا علی به خدا سوگند هجمه فقر بر شیعیان ما بیش از هجوم سیل بر روی زمینهاست.(1)

توضیح: در نهایه گفته است: در حدیث علی علیه السلام است که فرمودند: هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد، جلبابی از فقر برای خود مهیا کند. جلباب، روپوش و رداء را گویند و گفته شده همان مقنعه است که زنان بر سر میاندازند تا پشت و رویشان پوشیده باشد و در اینجا کنایه از صبر است؛ چرا که صبر، فقر را میپوشاند همانطور که مقنعه بدن را میپوشاند. گفته شده که جلباب فقر، کنایه از پوشیدن لباس فقر است به این معنا که باید به گونهای باشد که با فقر همراه باشد، چرا که ثروت از حالات اهل دنیاست و حب دنیا با حب اهل بیت جمع نمیشود.

در قاموس اللغهٔ آمده است: جلباب لباس بلندی است برای زنان که کوچکتر از ملحفه است، یا آن چیزی را گویند که زن روی لباسهایش می اندازد یا همان خمار است.

28. إکمال الدین: أبیحمزه از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که شنیدم ایشان میفرمودند: خداوند عزّ و جلّ، محمد و علی و یازده امام را به صورت ارواحی در نورش از نور عظمت خویش آفرید؛ ایشان خداوند را قبل از خلقت

1- . بصائر الدرجات : 115

اطاعت میکردند و او را تسبیح و تقدیس می نمودند، و ایشان همان امامان هدایتگر آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند.(1)

29. إکمال الدین: مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از خلقت، چهارده نور را آفرید که آن چهارده نور روحهای ما بودند. شخصی گفت: ای فرزند رسول خدا! آن چهارده نفر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل حسین علیهم السلام که آخرینشان قائم است، بعد از غیبتش قیام میکند و دجال را میکشد و زمین را از هر ظلم و جوری پاک مینماید.(2)

30. ریاض الجنان: انس بن مالک میگوید: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز صبح اشتغال داشتند، سپس چون ماه تابان در محرابشان ایستادند. به ایشان عرض کردیم: اگر صلاح بدانید این آیه را برای ما تفسیر فرمایید: «فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ»(3)

{در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند}. پیامبر فرمودند: منظور از پیامبران من هستم، صدیقین علی بن ابی طالب، شهدا عمویم حمزه و صالحین دخترم زهرا و دو فرزندش حسن و حسین.

در این هنگام عباس از گوشه مسجد برخاست و به مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفت: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟ فرمودند: ای عمو جان! منظورتان چیست؟ عباس گفت: زیرا مرا در میان ایشان نام نبردی و به این مقام مفتخر نکردی. رسول الله فرمودند: ای عمو جان! اینکه گفتی من و تو و علی و حسن و حسین از یک سرچشمه هستیم، صحیح است. ولی خداوند ما را موقعی آفرید که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده شده

1- . إکمال الدین : 184
2- . همان :192 و 193
3- . نساء / 69

بود و نه عرش و نه بهشت و جهنمی موجود بود. ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم هنگامی که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت. وقتی خداوند اراده آفرینش کرد نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید؛ پس نور عرش از نور من است و نور من از نور خداست و من از عرش برترم.

سپس نور علی بن ابیطالب را شکافت و از آن ملائکه را آفرید؛ پس نور ملائکه از نور علی بن ابیطالب است و نور پسر ابیطالب از نور خدا است و نور پسر ابیطالب برتر از ملائکه است. و نور دخترم فاطمه را از او شکافت و آسمانها و زمین را آفرید؛ پس نور آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه بهتر از آسمانها و زمین است. سپس نور حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید؛ پس نور خورشید و ماه از نور حسن است و نور حسن از نور خدا است و حسن از خورشید و ماه بهتر است. آنگاه نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حورالعین را آفرید؛ پس نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و حسین از بهشت و حورالعین بهتر است.

سپس خداوند به قدرت خود ظلمت را آفرید و آن را به ابرهای چشم فرستاد. ملائکه گفتند: سبوح قدوس، پروردگارا! از وقتی که این اشباح را شناختهایم چیز بدی مشاهده نکردیم. تو را به احترام آنها سوگند می دهیم که این گرفتاری را از ما برطرف فرمایی! در این هنگام خداوند قندیل های رحمت را آفرید و بر سرادق عرش آویخت. ملائکه گفتند: ای معبود ما! این فضیلت و نورها از آن چه کسانی است؟ خداوند فرمود: این نور کنیزم فاطمه زهرا است و به همین جهت او را زهرا نامیدم. چون آسمانها و زمین با نور او پدیدار شد. او دختر پیامبرم و همسر وصی او و حجت من بر خلقم است. ای ملائکه من! شما را گواه میگیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت به این بانو و شیعیانش دادم. در این هنگام عباس از جای برخاست و پیش علی بن ابی طالب رفت و پیشانی ایشان را بوسید و گفت: یا علی! خدا تو را تا روز قیامت حجت بالغه بر مردم قرار داده است.

31. باز همان کتاب با اسناد خود از جابر بن یزید جعفی نقل کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای جابر! خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، نه معلوم و نه مجهول. اولین موجودی که آفرید محمّد صلی الله علیه و آله بود و ما اهل بیت را به همراه ایشان و از نور خود و از عظمتش آفرید و به صورت سایه ای سبز در مقابل خود نگاه داشت. در آن هنگام نه آسمان و زمین و نه شب و روز و نه خورشید و ماه، هیچکدام وجود نداشتند. نور ما از نور خدا مانند پرتو خورشید از خورشید جدا شد. ما خداوند را تسبیح و تقدیس و ستایش میکردیم و عبادتی که خداوند شایستهاش است، مینمودیم.

بعد خداوند متعال تصمیم گرفت که مکان را بیافریند و آن را آفرید و بر آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أَیَّدتُهُ و نصَرتُه (معبودی جز خدا نیست، محمد فرستاده خداست، علی امیر المؤمنین و وصی اوست، بوسیله علی او را تأیید کردم و نصرت نمودم). سپس عرش را آفرید و بر سرادقهای عرش نیز همان جملات را نوشت. سپس آسمانها را آفرید و بر اطراف آن هم همین کلمات را نوشت. بعد بهشت و جهنم را آفرید و بر آنها نیز همین جملات را نوشت. سپس ملائکه را آفرید و آنها را ساکن آسمان گردانید. آنگاه خداوند نفس خود را به آنها ارائه نمود(1)

و از آنها پیمان ربوبیت برای خود و نبوت برای محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت برای علی علیه السّلام گرفت. فرائص ملائکه مضطرب شد.(2) خداوند بر آنها خشم گرفت و از آنها در حجاب رفت. ملائکه هفت سال به عرش پناهنده شدند و از خدا تقاضا میکردند آنها را از خشم خود پناه دهد و اقرار به پیمان خود میکردند و تقاضای رضا می نمودند. بعد از اقرار خداوند از آنها راضی شد و به جهت همین اقرار آنها را ساکن آسمان گردانید و به خدمتگزاری خویش اختصاص بخشید و آنها را برای عبادت اختیار نمود.

1- . منظور این است که خداوند عزّ و جلّ خودش را به آنها شناساند و آنها او را شناختند.
2- . فرائص، جمع فریصه، گوشتی است که بین پهلو و کتف یا بین سینه و کتف قرار دارد. مراد این است که ملائکه در قبول آن متزلزل شدند.

آنگاه خداوند متعال به انوار ما دستور داد تسبیح کنید و انوار ما تسبیح کردند و آنها به تسبیح ما تسبیح نمودند و اگر تسبیح ما نبود آنها نمی دانستند چگونه خداوند را تسبیح کنند و چگونه تقدیس نمایند.

آنگاه خداوند عزّ و جلّ هوا را آفرید و بر آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أیّدتُهُ و نصَرتُه. سپس جنیان را آفرید و آنها را ساکن هوا نمود و از ایشان برای خود ربوبیت و برای محمّد صلی الله علیه و آله به نبوت و برای علی بولایت پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود. و اولین کسی که انکار نمود ابلیس بود که خدا او را لعنت کند. کار او منتهی به شقاوت و وضعی که اکنون دارد شد.

بعد خداوند تعالی و عزّ و جلّ به انوار ما امر کرد که تسبیح نمایند و تسبیح کردند. و جنیان به تسبیح ما تسبیح کردند و اگر نه نمیدانستند چگونه خدا را تسبیح کنند. سپس خداوند زمین را آفرید و در اطراف آن نوشت: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی امیرالمؤمنین و وصیّه به أیّدتُهُ و نصَرتُه. ای جابر! به همین جهت است آسمانها بدون ستون پا برجاست و زمین استوار است. سپس خداوند آدم را از پهندشت زمین آفرید و شکلش داد و از روح خویش در او دمید. آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد و از ایشان به ربوبیت خود و نبوت محمّد و ولایت علی پیمان گرفت. هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

ما اولین گروهی بودیم که به آن اقرار نمودیم. آنگاه به محمّد صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به عزت و جلال و مقام والایم سوگند که اگر تو و علی و عترت هدایتگر و هدایت شده و رشد یافته تو نمیبودند، بهشت و جهنم و مکان و زمین و آسمان و ملائکه و هیچ موجودی را که مرا بپرستد نمی آفریدم. ای محمّد تو دوست و حبیب و صفیّ و برگزیده خلق من و محبوبترین آنها در نزد منی و اولین کسی هستی که او را از میان مخلوقات خود برمیگزینم، سپس بعد از تو امیرالمؤمنین، علی صدیق، وصی تو را که به وسیله او تو را نصرت و تأیید نمودم و او را دستاویز محکم و روشنی بخش دوستان و چراغ راهنما قرار دادم. و پس از او این راهنمایان

هدایت یافته را. آنچه آفریدم را به خاطر شما آفریدم. شما برگزیدگان خلق بین من و خلایق دیگرید. شما را از نور عظمتم آفریدم و به شما بر سایر مخلوقات احتجاج میکنم. و به وسیله شما رو میکنم(1) و از شما سؤال مینمایم. به جز وجه من هر چیزی نابود می شود و شما وجه هستید(2) که نابود نمی شوید و هلاک نمی گردید. و هر که شما را دوست بدارد نابود و هلاک نمیشود. هر که بخواهد از راه غیر شما پیش من آید(3)

گمراه است و عمرش را به هدر داده است. شما برگزیدگان خلق من و حامل اسرار من و گنجینه علم من و سروران اهل آسمان ها و اهل زمین هستید. سپس خداوند متعال در سایبانی از ابر و ملائکه به سمت زمین هبوط کرد(4) و انوار ما اهل بیت را با آن به زمین فرستاد و به صورت صفوفی از نور در مقابل خود قرار داد(5) و ما در زمین، او را همانطور که در آسمان تسبیح وتقدیس نمودیم، تسبیح و تقدیس میکردیم و او را، همان گونه که در آسمان پرستیدیم، میپرستیدیم. وقتی خداوند خواست ذریه آدم علیه السلام را برای گرفتن پیمان خارج کند، آن نور را(6) در آن راه داد. آنگاه ذریه او را از نهادش خارج کرد در حالی که لبیک میگفتند. ما خدا را تسبیح کردیم و آنها به تسبیح ما تسبیح نمودند و اگر نه نمیدانستند چگونه تسبیح کنند. آنگاه خداوند عزّ و جلّ برای گرفتن پیمان ربوبیت خود را به آنها ارائه نمود. ما اولین کسانی بودیم که وقتی فرمود: "آیا پروردگار شما

1- . در حاشیه نسخه آمده که این جمله در اصل این بوده: به وسیله شما میآمرزم.
2- . نسخه تصحیح شده جمله "شما وجه من هستید" را ندارد.
3- . در حاشیه آمده که این جمله در اصل اینگونه بوده است: هر که از راهی غیر از شما ازمن طلب آمرزش کند گمراه است.
4- . در نسخه تصحیح شده، هبوط داد آمده است. در نسخه دیگر، سایبانی از لبر را به زمین پایین فرستاد، است. در هر حال، نسبت دادن هبوط به خداوند، برای تشریف و عظمت چیزی است که پایین فرستاده است، یا کنایه از امر و توجهش به زمین برای جعل خلیفه و جانشین روی زمین است.
5- . کنایه از قرب معنوی ایشان به خداوند متعال و اینکه در این حال مشمول رحمت و عنایت خداوند هستند
6- . یعنی نور ائمه علیهم السلام را.

نیستم؟" "آری" گفتیم. سپس برای محمّد صلی الله علیه و آله به نبوت و برای علی علیه السلام به ولایت پیمان گرفت و هر که خواست اقرار کرد و هر که خواست انکار نمود.

سپس حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پس ما اولین مخلوق خدا و اولین پرستنده او و اولین تسبیح کننده او هستیم. ما سبب آفرینش موجودات و موجب تسبیح و عبادت ملائکه و انسانها هستیم و به وسیله ما خدا شناخته شد و به یکتاییاش معلوم شد و پرستش گردید. و هر کس از مخلوقات کرامتی یافت به وسیله ما گرامی شد. ما سبب پاداش، پاداش گیران و کیفر تبهکاران هستیم. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمودند: «وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»(1) {و در حقیقت ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم * و ماییم که خود تسبیح گویانیم} و بعد این آیه را «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ»(2) {بگو اگر برای [خدای] رحمان فرزندی بود خود من نخستین پرستندگان بودم}. بنابراین رسول الله صلی الله علیه و آله اولین کسی است که خدا را پرستش کرده و اول کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده و ما پس از رسول الله قرار داریم.

سپس نور ما را در صلب آدم علیه الصلاه و السّلام قرار داد و پیوسته این نور از صلب و رحمی به صلب دیگری منتقل میگردید. و از هر صلبی که منتقل میشد کاملا واضح بود که این نور از او منتقل شده است، و در صلب دیگر که قرار میگرفت شرافت مییافت تا بالاخره به صلب عبد المطلب رسید و به رحم فاطمه مادر عبد اللّه منتقل شد در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: یک قسمت در عبد اللّه قرار گرفت و قسمت دیگر در ابوطالب. و همان است سخن خداوند که: «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِينَ»(3)

{ و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد]} که

1- . الصافات / 165 و 166
2- . زخرف / 81
3- . شعراء / 219

منظور اصلاب پیامبران و رحمهای زنان ایشان است. بدین طریق خداوند ما را در اصلاب و ارحام پدران و مادران حرکت داد و پدران و مادران از زمان آدم علیه السلام ما را متولد کردند.

32. ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: از تیزهوشی مؤمن بر حذر باشید که مؤمن با نور خدا میبیند. به ایشان عرض کردم: چگونه مؤمن با نور خداوند عزّ و جلّ می بیند؟ فرمودند: زیرا ما از نور خدا خلق شده ایم و شیعیان ما از پرتو نور ما آفریده شده اند؛ آنها برگزیده و پاک و پاکیزه و مشخص هستند. نور آنها بر دیگران، مانند قرص کامل ماه در شبی تیره و ظلمانی، درخشش دارد.

33. صفوان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند آسمانها و زمین ها را آفرید بر عرش استیلا یافت و به دو نور از نورهای خود دستور داد که هفتاد مرتبه در اطراف عرش طواف کنند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: این دو نور از آن من و مطیع و فرمانبردار من هستنند. خداوند از آن نور محمّد و علی و برگزیدگان از نژادش را آفرید و از نور آنها شیعیان را آفرید و از نور شیعیان نور چشم ها را آفرید.

34. مفضل از حضرت صادق علیه السّلام پرسید: شما پیش از آفرینش آسمانها و زمین ها چه بودید؟ ایشان فرمودند: ما انواری در اطراف عرش بودیم که به تسبیح و تقدیس خدا مینمودیم، تا اینکه خداوند ملائکه را آفرید و به آنها فرمود: تسبیح کنید! عرض کردند: خدایا ما علم و اطلاعی نداریم. خداوند به ما فرمود: تسبیح کنید! ما تسبیح نمودیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح کردند. ما از نور خدا آفریده شده ایم و شیعیان ما از پایینتر از آن نور آفریده شده اند. در روز قیامت پایین به بالا می پیوندد، در این زمان امام علیه السلام بین دو انگشت سبابه و میانی خود را جمع نموده و فرمودند: مانند این دو.

سپس فرمودند: ای مفضل! آیا میدانی چرا شیعه را به این نام نامیده اند؟ ای مفضل شیعیان ما از ما و ما از آنهاییم. آیا میدانی خورشید از کجا طلوع میکند؟

گفتم: از مشرق. فرمودند: کجا غروب میکند؟ گفتم: مغرب. فرمودند: شیعیان ما نیز همینطورند؛ از ما آغاز شده اند و به ما باز میگردند.

35. احمد بن حنبل از پیامبر اکرم نقل کرده که فرمودند: من و علی، چهارده هزار سال قبل از آفرینش عرش، در برابر خداوند رحمان به صورت نور بودیم.

36. و از این قبیل است روایتی که ابن بابویه از عبد اللَّه بن مبارک از حضرت صادق علیه السّلام از قول امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کردهاند، که ایشان فرمودند: خداوند نور محمّد صلی اللَّه علیه و آله را چهارده هزار سال قبل از مخلوقات آفرید و به همراه او دوازده حاجب و نگهبان آفرید که مراد از حاجب ائمه علیهم السّلام هستند.

37. و نیز از این قبیل است روایتی که جابر بن عبد اللَّه نقل کرده که: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم: اولین چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ فرمودند: نور پیامبرت، ای جابر! خداوند او را آفرید و از او تمام خوبیها را آفرید و سپس او را در مقام قرب خود، در مقابلش، هر چه خواست نگه داشت. و بعد به چند قسمتش نمود؛ از یک قسمت عرش، و از قسمت دیگر کرسی، و از قسمت دیگر حاملین عرش و نگهبانان کرسی و قسمت چهارم را تا وقتی که خواست در مقام حبّ نگه داشت و آنگاه به چند قسم تقسیم نمود؛ از یک قسمت قلم، از قسمتی لوح و از قسمت دیگر بهشت را آفرید.

قسمت چهارم را تا زمانی که می خواست در مقام خوف نگه داشت و بعد به چند قسمت تقسیم نمود؛ ملائکه را از یک قسمت، خورشید را از قسمت دیگر، و ماه و ستارگان را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را تا هنگامی که خواست در مقام رجاء نگه داشت و آنگاه آن را تقسیم کرد. عقل را از یک قسمت، علم و حلم را از قسمت دیگر، و عصمت و توفیق را از قسمت سوم آفرید و قسمت چهارم را تا وقتی که خواست در مقام حیاء قرار داد. سپس با دیده هیبت بر او نگریست و آن نور به صورت قطراتی درآمد و یکصد و بیست و چهار هزار قطره شد و از هر

قطره ای روح پیامبر و رسولی را آفرید. سپس ارواح انبیا تنفسی کردند و از تنفس آنها ارواح اولیا و شهداء و صالحین را آفرید.

38. این مطلب را روایتی که جابر بن عبد اللَّه در تفسیر آیه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»(1) {شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید} نقل کرده تأیید میکند. جابر میگوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود؛ آن را از نور خود آفرید و از جلال عظمت خویش جدا کرد. نور شروع به طواف به گرد قدرت الهی نمود تا در هشتاد هزار سال به جلال عظمت رسید. سپس بر عظمت خدا سجده کرد و از آن نور، نور علی علیه السلام جدا گردید. نور من محیط بر عظمت بود و نور علی محیط بر قدرت. آنگاه خداوند، عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز و نور چشم ها و عقل و معرفت و دیده های مردم و گوش ها و دلهای آنها را از نور من آفرید. و نور من از نور خدا جدا شده بود.

پس ماییم اولین و ماییم آخرین و ماییم سابقین و ماییم مسبحین و ماییم شافعین. ما کلمه اللَّه و خواص اوییم. ما دوستان خداوند و وجه اللَّه هستیم. ما جنب اللَّه و دست راست خدا و امناء اللَّه هستیم. و ما گنجینه وحی خدا و سدنه(2) غیب خدا و معدن تنزیل و معنی تأویل هستیم. جبرئیل در خانه های ما فرود می آید. ما جایگاههای قدس خدا و چراغ های حکمت و کلیدهای رحمت و سرچشمه های نعمتیم و باعث شرافت امتیم. ما پیشوایان بزرگوار و نوامیس دوران و احبار(3)

زمانهایم. ما آقا و ساسه(4)

بندگان هستیم و ما کافیان و والیان و حامیان خلق و ساقیان و

1- . آل عمران / 110
2- . سدنه جمع سادن و به معنای دربان و نگهبان است. همانطور که نگهبان از پادشاه خبر میآورد، ایشان هم از خداوند متعال و آن چه که از مردم مخفی است خبر میآورند.
3- . یعنی رؤسای عالم هستیم.

4- . ساسه، جمع سائس و به معنای کسی است که قوم را تدبیر میکند و کارشان را به دست میگیرد و به سیاست میپردازد. و سیاست به معنای صلاح مردم را خواستن از راه راهنمایی آنها به راه نجاتبخش است چه در آینده و چه در زمان حال. و سیاست مدنی، تدبیر زندگانی به همراه عموم بر پایه روشهای عادلانه و درست است.

موظفان عالم و راه نجات آنهاییم. ما سبیل و سلسبیل(1)، راه پایدار و طریق مستقیم هستیم.

هر که به ما ایمان آورد، به خدا ایمان آورده و هر که ما را کنار نهد، خدا را کنار نهاده و هر که در ما شک کند، در خدا شک کرده است. هر که ما را بشناسد، خدا را شناخته و هر که به ما پشت کند، به خدا پشت کرده و هر که ما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. ما وسیله به سوی خدا و رساننده به رضوان اوییم. عصمت و خلافت و هدایت متعلق به ما است. نبوت و امامت و ولایت در میان ما است. ما معدن حکمت و درب رحمت و درخت عصمتایم. و ما کلمه تقوی و مثل اعلی و حجت کبری و دستگیره محکم هستیم که هر کس به آن چنگ زند، نجات می یابد.(2)

39. برسی در مشارق الانوار از کتاب واحده با سند خویش از ثمالی نقل کرده: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: خداوند سبحان در وحدانیت خویش یکتا بود، به کلمه ای تکلم کرد و آن کلمه تبدیل به نور شد و از آن نور محمّد و علی و عترتش علیهم السلام را آفرید. بعد تکلم به کلمه دیگری کرد که به روحی تبدیل شد و آن روح را در آن نور قرار داد و آن را ساکن بدنهای ما گردانید. از این روست که ما روح اللّه و کلمه خدا هستیم که در قالب ما از خلق خود در حجاب قرار گرفته است. آن زمان که نه خورشیدی، نه ماهی و نه چشمی بر هم زنی وجود داشت، ما پیوسته در سایه عرش سبز در حال تسبیح و تقدیس بودیم، سپس خداوند شیعیان ما را آفرید. و شیعه را به این نام نامیده اند، چون آنها از شعاع نور ما آفریده شده اند.

1- . آب گوارایی است که راحت از گلو پایین میرود. نام چشمهایست در بهشت.
2- . ریاض الجنان دستنویس، نسخه دستنویس را نیافتیم.

40. ثمالی می گوید حبابه والبیه خدمت حضرت باقر علیه السّلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! برایم بگویید شما در اظله چه بودهاید؟ امام علیه السلام فرمودند: پیش از آفرینش موجودات ما به صورت نوری در پیشگاه پروردگار بودیم؛ وقتی خداوند خلق را آفرید، ما تسبیح کردیم و خلق هم تسبیح کردند، ما تهلیل کردیم و آنها تهلیل کردند، ما تکبیر گفتیم و آنها تکبیر گفتند. و همان است سخن خداوند که: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»(1) { و اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم} که منظور از "طریقه" محبت علی علیه السّلام است و منظور از "ماء غدق» آب فرات است که همان ولایت آل محمّد علیهم السلام است.

41. از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند: ما درخت نبوت و معدن رسالت و پیمان خدا و پیماندار او هستیم. پیوسته به صورت انوار در اطراف عرش تسبیح میکردیم و اهل آسمان به تسبیح ما تسبیح می کردند. وقتی به زمین فرود آمدیم تسبیح نمودیم و اهل زمین به تسبیح ما تسبیح کردند. هر دانشی که به اهل آسمانها و زمین می رسد از ماست. در قضای سابق خدا این چنین رقم خورده بود که محب ما که داخل جهنم نشود و دشمن ما داخل بهشت نگردد. زیرا خداوند در روز قیامت از پیمانی که با بندگان بسته است بازخواست میکند و از آنچه برای ایشان رقم خورده بازخواست نمینماید.

42. ابن عباس نقل کرده: در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابیطالب علیه السّلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرحبا به کسی که خداوند او را چهل هزار سال قبل از پدرش آفرید. عرض کردیم: ای رسول خدا! آیا ممکن است پسر قبل از پدر به وجود بیاید؟ فرمودند: آری، خداوند من و علی را، به همین مدت پیش از آفرینش آدم، از یک نور آفرید؛ سپس آن را به دو قسمت تقسیم کرد و سپس موجودات را از نور من و علی آفرید. بعد ما را در طرف

1- . جن / 16

راست عرش قرار داد، ما تسبیح کردیم و ملائکه تسبیح نمودند، تهلیل کردیم و تهلیل کردند و تکبیر گفتیم و تکبیر گفتند. پس هر کس خدا را تسبیح و تکبیر کند از تعلیم علی علیه السّلام است.

43. سفیان ثوری از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان از قول پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل کردند که: خداوند نور محمد صلی الله علیه و آله را چهارصد و بیست و چهار هزار سال قبل از همه مخلوقات خلق کرد و از آن نور دوازده نگهبان آفرید که آن نگهبانان، امامان علیهم السلام هستند.

44. محمّد بن سنان نقل کرده: خدمت حضرت امام محمّد تقی علیه السلام بودم؛ سخن از اختلاف شیعه به میان آوردم. ایشان فرمودند: خداوند پیوسته یکتا و تنها در وحدانیت خویش بوده است. سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السّلام را آفرید؛ یک ملیون سال گذشت، آنگاه مخلوقات را آفرید و آنها را گواه بر آفرینش مخلوقات قرار داد و اطاعت ایشان را بر مخلوقات لازم گردانید، و هر چه را که از خود میخواست در ایشان قرار داد و اختیار مخلوقات را به ایشان سپرد. آنها جانشین خدا هستند؛ هر چه را بخواهند حلال و هر چه را بخواهند حرام میکنند و جز آنچه خدا بخواهد انجام نمیدهند.

این دیانتی است که هر که از آن پیشی گیرد غرق میشود و هر که عقب بماند نابود میگردد. ای محمد! این مطلب را به خاطر بسپار که از علم مخزون و مکنون می باشد.

45. ابوحمزه ثمالی نقل کرده، از حضرت زینالعابدین علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند محمّد و علی و فرزندان پاکش را، قبل از آفرینش مخلوقات، از نور عظمت خود آفرید و آنها را به صورت شبحهایی قرار داد. سپس فرمودند: آیا تو خیال میکنی خداوند جز شما چیزی نیافریده است؟ بلی، به خدا سوگند هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده که تو در آخرین این عوالم قرار گرفته ای.(1)

1- . مشارق الانوار

توضیح: اخباری که از دو کتاب فارسی و برسی نقل شد گر چه اکثر آنها موافق سایر اخبار است، ولی اعتبار سایر اخبار را ندارد و خدا خود داناتر به اسرار ائمه است. اختلافی که در اخبار راجع به زمان آفرینش انوار وجود دارد، ممکن است حمل بر اختلاف معنای خلقت ایشان و مراتب ظهور آنها در عوالم مختلف شود. زیرا خلق به معنای تقدیر نیز هست و گاهی به ارواح و اجساد مثالی و گاهی به طینت ها نیز نسبت داده می شود که هر کدام دارای مراتب متعددی هستند.

به علاوه اینکه گاهی عددی ذکر می شود و منظور فقط کثرت است نه تعداد معین، و گاهی مراعات عقل و مقدار درک مخاطب را می نمایند. گاهی نیز اختلاف از درست ضبط نکردن راویان است که توضیح بعضی از این مطالب إن شاء الله در کتاب سماء و عالم خواهد آمد.

46. مسعودی در کتاب اثبات الوصیه این خطبه را از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله نقل میکند: ستایش خدایی راست که اشیاء را به تنهایی آفرید و موجودات را آفرید بدون اقتباس و شبه و نظیری که قبلا باشد و کسی در آفرینش به او کمک نکرد، بلکه به لطف قدرت خویش آفرید. و اشیاء با کمال خواری پیرو فرمان و خواست او قرار گرفتند.

یکتای بی همتای دائم و بدون اندازه و زمان و زوال و نیستی، پیوسته خواهد بود. زمان در او تغییری بوجود نیاورد و مکان احاطه اش ننماید، صفاتش را زبانی نتواند بازگو کند و نه خواب سنگین و نه خواب سبک او را نمیگیرد. چشمها از دیدنش عاجزند که خبر از رؤیتش دهند و عقل ها او را نمی یابند تا کنه صفاتش را درک کنند و نمی دانند چگونه است مگر به مقداری که خود خبر داده است. کسی نمیتواند فرمان او را برگرداند و سخنش را کسی نمیتواند تکذیب نکند.

اشیاء را بدون فکر و اندیشه و کمک و یاور و پشتیبان آفرید. به قدرت خویش به وجود آورد و تحت مشیت خود قرار داد. پیکرها را صورت بخشید و ارواحشان آفرید و در گوشه و کنار آسمانها و زمین ها، به هر صورت که خود میخواست، موجودات را از عدم بیرون کشید و مگر آنگونه که خود می خواست

چیزی را نیافرید، تا بندگان شاهد نشانه ها و نعمت های او باشند. منزه است پروردگاری که جز او معبودی نیست و او یکتای چیره است و درود و سلام فراوان بر محمّد و آل او باد! بار خدایا! اگر کسی منکر فضل آل محمّد باشد، ولی من اقرار می کنم که زمین را مسطح نکرده ای و موجودی را نیافریده ای مگر اینکه آفرینش او را از نوری پیش از سلاله متین و متقن کردی و آدم را جرم آن نور قرار دادی و در جایگاه امن و امان نهادی و از شیطان در پناه داشتی و از کم و زیاد نگه داشتی(1) و به او شرافتی عنایت کردی که بندگانت به آن تفاخر کنند.

بر حسب اخبار گذشته و آنچه از کتاب های آسمانی دریافته ایم، کدام بشری مانندآدم بوده است؟ ملائکه را به سجده او واداشتی و به او مطالبی آموختی که از ملائکه پوشانده بودی(2)،

چرا که کمال قدرت و تمام اراده خویش را در او به کار بستی. به وسیله چیزی که در نهادش پنهان کرده بودی، از تو درخواست کرد و دعایش را پذیرفتی. وقتی اذن در انتقال نور محمد صلی الله علیه و آله از نهاد آدم را دادی، بین آدم و همسرش، که مایه آرامش او بود، محبت برقرار کردی و آن دو را وسیله انتقال نور گرداندی. نور را از میان این دو، به علم و دانش خود، به شیث منتقل نمودی که او انسانی بود که به پیامبری برگزیده شد.

سپس به انوش منتقل کردی که او در قبول مقام نبوت جانشین پدرش بود. سپس به قینان منتقل نمودی و او را مفتخر به منزلت سابقین و لطفی که به بعدیها داشتی، گردانیدی. پس از آن مهلائیل را چهارمین جرمی قرار دادی که از میان خلایق نور را به امانت گرفت و برایش نبوت و شرافت پدری مرقوم شد. تا تقدیرت به برد رسید و پس از او به اخنوخ انجامید و او اول کسی بود که ناقل رسالت و حامل بار سنگین نبوت بود.

1- . کنایه از عصمت است.
2- . اشاره به آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» {[خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت}. بقره / 31

خداوندا، حلم تو لطیف و قدرتت با شکوه، بلند مرتبه تر از از آنی که علم و قدرت تو را تفسیر نمایند مگر به همان اندازه ای که بندگان را دعوت کرده ای که اقرار به ربوبیت تو کنند. گواهی میدهم که دیده ها تو را درک نمیکنند و اوهام تو را نمی ماند و عقلها نمی توانند تو را وصف نمایند و مکان تو را در بر نمیگیرد. و چگونه مکان کسی که قبل از مکان بوده و آن را آفریده را در برگیرد؟ و یا چگونه اوهام تو را دریابد، با اینکه به اوهام چنین اختیاری داده نشده است؟ و چگونه میتوانند اوهام درک کنند خدایی را که نهایت و اندازه ای ندارد؟ و چگونه او را اندازه و نهایتی است، با اینکه تمام اندازه ها و نهایت ها را او آفریده؟ و چگونه عقلها او را در یابد، با اینکه راهی به سوی درکش ندارد؟ و چگونه راه به درکش می یابد، با اینکه از حس شدن و یا لمس شدن لطیفتر است؟ و چگونه از حس و لمس به دور نباشد، کسی که تغییر از حالی به حال دیگر در او راه ندارد؟ و چگونه تغییر از حالی به حال دیگر در او راه پیدا کند، با اینکه تغییر و انتقال را نقص و زوال قرار داده است؟ منزهی خداوندا! همه جا را پر کرده ای و از همه جدایی، هیچ چیز از اختیار تو خارج نیست و هر چه بخواهی میکنی. بزرگ است خدایی که هر چه درک می شود مخلوق اوست و هر محدودی مصنوع او. تو آنی هستی که مکان از تو بی نیاز نیست و ما تو را جز به انفراد در وحدانیت و قدرت نمی شناسیم. منزهی تو! چقدر واضح است دلیل گزینش تو ادریس را از سایر مردم برای حمل امانت. دلیلش را خود در کتابت آوردهای؛ چون او را صدیق و نبی بر شمردهای و دارای مقامی رفیع گردانیده ای و به او نعمتی عنایت کردهای که دیگران جز آنها که محل انتقال نور بنی هاشمند از آن نعمت محرومند و او را اولین بیم دهنده در میان پیامبرانت قرار دادی.

سپس اجازه انتقال محمّد صلی الله علیه وآله را به متوشلخ و لمک که آن دو به نوح رسانیدند، دادی. و خدایا چه نعمتها که به سبب آن به نوح ندادی و چه کرامت های مخصوصی که به او نبخشیدی! بعد اجازه دادی انتقال را به سام و نه به

حام و نه به یافث، و آن دو را به تیر خواری زدی و اولاد آن دو را خادمانی برای نسل سام قرار دادی.

سپس حاملین و امانتداران در گذر روزگاران یکی پس از دیگری این نور را از عترت نوح گرفتند تا به تارخ که پاکترین و شریفترین بود، رسید و از او به ابراهیم منتقل نمودی که جدش را به بخت حمل آن سعادتمند نمودی و مقامش را به آن بزرگ گردانیدی و در میان برگزیدگان قداستش بخشیدی و از میان پیامبران خلیلش نام بنهادی. و سپس از میان فرزندان ابراهیم به اسماعیل اختصاص دادی او را گویا به زبان عربی که بهترین زبان است گردانیدی. پیوسته این نور را، محظور از انتقال به افراد بدنام، از پدر به پدری دیگر منتقل میکردی تا بالاخره کنانه از مدرکه دریافت کرد؛ به او مجامع کرامت و محل امن و سلامت دادی و برایش سرزمینی را که پیامبرت را از آنجا مبعوث نمودی، عطا داشتی. منزهی خداوندا که معبودی جز تو نیست! این نور را در کدام نهادی قرار دادی که یادش را نکو نداشته باشی؟ و کدام پیامبر را بشارت به حملش ندادی مگر آنکه نام او را مقدم بر دیگران نداشته باشی؟ و کدام سرزمین را محل حمل او قرار ندادی که قداستش فزونی نگرفته باشد؟ حتی کعبه، که بعثت او را در آن قرار دادی و ریشه آن را با یاقوتی از بهشت عدن بنا نمودی و به دو ملک و فرشته پاک نهاد؛ جبرئیل و میکائیل دستور دادی که وسط زمینش قرار دهند و آن را خانه خود نامیدی و معمد پیامبرت کردی و وحوش و گیاه آن را حرمت نهادی و سنگ و ریگ آن را مقدس کردی و منزل وحی و عبادتگاه خلق و پناهگاه خوردهشوندهها و مانع خورنده های متجاوز. هر که را در آن پناه دادی ترسانیدن و آزارش را حرام نمودی.

سپس اجازه دادی که نضر، آن نور را بپذیرد و به مالک بسپارد و پس از مالک فهر و از میان فرزندان فهر غالب را این امتیاز بخشیدی. و هر کس محل انتقال نور قرار می گرفت امین حرم بود، تا رسید به لوی بن غالب که قداست نور جریان

بیشتری در او داشت و پس از آن در هر صلبی که قرار دادی با نوری که دیده ها را مأنوس خویش می کرد و دل ها را اطمینان میبخشید شکوهش می دادی.

و من ای معبود و سید و مولایم! معترفم تو آن یکتایی هستی که کسی منازع و غالب و شریک تو نیست. منزهی بارخدایا! جز تو معبودی نیست. چگونه عقل زاییده شده و فهم سردرگم و مدحق از صلب انسانی که مریج از گوشت و پارهای خون و شیر و مشیج در محیض است و رهسپار بقیه حیض و مناشئ غذایی است، و پیوسته دچار بیماریها و گرفتار ناراحتی ها است و قدرت بر انجام کاری نداشته و یارای زدودن بیماری ندارد، ترکیبی ضعیف و بنیه ای ناتوان دارد، چگونه می تواند بر قدرت تو استیلا یابد و بر اراده تو پیروز شود و اطلاع از چیزی پیدا کند که جز تو کسی خبر ندارد؟

منزهی بارخدایا! کدام چشم می تواند در مقابل شدت نور تو بایستد و نور درخشان قدرت تو را دریابد و کدام فهمی می تواند حتی کمتر از این را درک کند؟ مگر فهمهایی که پرده از آنها برداشته شده و حجاب های غلیظ و ضخیم از ایشان برطرف گردیده و روحشان تا دو سوی بالهای ارواح(1) اوج گرفته تا جایی که تو را در اساست مناجات می کنند و در میان انوار تابناکت بر تو التماس می نمایند و از مقام خاکی خود به جایگاه کبریاییت می نگرند. اهل ملکوت آنها را زائران می نامند و ساکنان جبروت ایشان را آبادکنندگان.

منزهی خداوندا! ای کسی که نه قطره ای در دریا و نه پهنه ای در زمین ها و نه وزشی در بادها و نه خطوری در دل بندگان و نه بر همزدنی در چشمها و نه اهتزازی در دل ابرها نیستند، مگر اینکه همگی مبهوت قدرت تواند.

اما آسمان، خبر از شگفتیهای توست و زمین رهنمون کننده به ستایش تو و بادها پخش کننده فایدههایت و ابرها موهبت های تو را می بارند. تمام اینها بازگوی مهربانی توست و فهمهای عارفین خبر دهنده از شفقت تو.

من اقرار میکنم به آنچه نازل کرده ای بر زبان برگزیدگانت، که پدرمان آدم هنگام اعتدال نفس و فارغ شدن از خلق محض تو، سر به جانب عرش بلند نمود و

1- . شاید منظور از بالهای ارواح نیروهای روحانی باشد که با این معنا، بالها کنایه از قوا و استعدادهای روح است.

دید که آنجا نوشته شده: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و گفت: خدایا این کیست که همراه نام تو است؟ و فرمودی: محمّد است؛ بهترین کسی که از نهاد تو خارج می شود که از بین فرزندان بعد از تو برگزیده ام و اگر او نبود تو را نمی آفریدم.

منزهی ای خدایی که دارای علمی نافذ و مقامی ارجمندی! پیوسته نور محمّد در نهاد پدران حمل میشد و اصلاب او را چون کلماتی منتقل میکردند که به هر صلبی وارد می شد، عقل ها را وادار به اطاعت میکرد(1) و به پیروی فرا میخواند، تا اینکه به هاشم بهترین پدران پیامبر پس از اسماعیل منتقل گردید. پس خدایا کدام پدر و کدام جد و کدام بزرگ خاندان و کدام فرمانروای قبیله و منبع پاکی و مرجع فخری را مانند هاشم قرار دادی؟ او را در جوار خانه خود قرار دادی و به او مشاعر و تجارت بخشیدی. سپس از هاشم به عبدالمطلب منتقل کردی و او را به راه ابراهیم راهنما شدی و به او فهم تأویل و قوه تشخیص حق از باطل عطا کردی و عبد اللّه و ابو طالب و حمزه را به او بخشدی و در قربانی به جای عبد اللّه فدیه را پذیرفتی مانند همان کاری که با ابراهیم در باره قربان کردن اسماعیل نمودی و او را برجسته کردی به ابوطالب در نژادش همان امتیازی که به اسحاق دادی، بخشیدی؛ آنها را مقدس نمودی و برگزیده ها را در آنها قرار دادی. خدایا چنان مقام فرزندان ابوطالب را در شرافت بلند کردی که گردن ها به این امتیاز افراشته شد و نامهای ایشان به آن فضایل در زبانها افتاد. آنها را معدن نور و بهشت آن و برگزیدگان بزرگان دین و فریضه و سنت وحی قرار دادی، سپس به عبداللّه اذن در خارج کردن آن نور دادی در جایی که، زمینش از کافرانی که عبادتت را فراموش کرده و جاهل به معرفتت شده بودند و مشرک شده و ربوبیتت را نفی و یکتاییت را انکار کرده بودند و برایت شریک و فرزند قرار داده و به بت پرستی و پیروی شیطان مشغول شده بودند، مطهر گشته بود. پیامبر ما صلوات الله علیهاز تو درخواست یاری کرد و تو او را به وسیله من و جعفر و حمزه یاری نمودی.

1- . اشارهایست به اعمال غیر عادی که پدران پیامبر به سبب وجود نور ایشان انجام میدادند.

ما کسانی هستیم که برای پیامبر خود انتخاب کردی و ما را یاران او، که پیشوای ما به بهشت خوبانت است، در راه دعوت دین بر شمردی. و گواه ما، خود تو هستی که پروردگار آسمانها و زمینها میباشی. ما را آن سه نفری قرار دادی که هر کس که به دشمنی ما برمیخاست به وسیله ما خوارش مینمودی و هر پادشاهی را هلاک میکردی. و اینگونه وصفمان کردی: بر کفار سختگیر و در میان خود مهربان و پیوسته به رکوع و سجود(1).

و قرآنی در میان ما نازل کردی که و با آن ستم را از چهره ما زدودی و از هیبت ما امت های دیگر را به وحشت انداختی. هر گاه محمّد، پیامبرت، با دشمنی از دشمنان دینت پیکار میکرد، چنان خانواده اش او را در پناه و اقوامش در میان میگرفتند که گویی ستارگان درخشاناند که در میان آنها ماهی در شب تمام باشد.

صلوات تو بر محمّد بنده و پیامبرت و برگزیده و منتخب تو و بر آل پاکش! کدام منیعهای بود که دعوت او منهدمش نکرد و کدام مقام بود که به عترت او ارزانی نداشتی؛ آنها را بهترین پیشوا برای مردم قرار دادی، چه این که امر به معروف و نهی از منکر میکردند و در راه تو پیکار مینمودند و دینت را به بعدیهایشان میرساندند. آنها را از مصرف مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام تو به هنگام ذبح بر آن برده نشده، پاک و پاکیزه کردی. خود و ملائکه ات گواهی دادید که ایشان جان خویش را با تو معامله کردهاند و از هیبت و جلال خود را کوچک شمردند، سرهایی غبار گرفته و صورتهایی خاکآلود، چنان تطهیر شدند که زمین نزدیک بود آنها را در برگیرد و از فضلشان با هر آن کس که روی زمین است به حرکت درآید. با حرام نمودن مسکرات چه خوردنی و چه آشامیدنی شأن ایشان را رفیع گردانیدی.

خدایا چه مقام و منزلتی است ای که در محمّد و عترتش قرار دادی!

1- . اشاره به آیه: «وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا» { و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می بینی }. فتح / 29

به خدا قسم سخنی میگویم که احدی از خلق نمیتواند ادعا کند: من، پس از پیامبر مصطفی، پرچم هدایت و پناهگاه تقوی و جایگاه سخاوت و دریای جود و کوه بلند عقل و معدن دانش و نور تاریکیهای تیره و بهترین مؤمنان و متقیان و کاملترین شخصی که جامه و ردا پوشیده و بالاترین شخصی که شاهد نجوی بوده هستم. من خود را نمی ستایم، بلکه نعمت خدای را بازگو میکنم(1). من صاحب دو قبله و حامل دو پرچم هستم. و وقتی من پدر حسن و حسینم آیا کسی با من برابر است؟ آیا کسی مساوی من هست با اینکه من همسر بهترین زنان هستم؟ آیا کسی برتر از من هست با اینکه من ماه درخشنده علم، علمی که پروردگارم آموخته، و نهر پر آبی که در نور و درخشش چون ماه است و رودخانه جود و بخشش هستم؟

ای مردم! خداوند به وسیله ما راهها را روشن نموده و کجی را راست نموده، و به وسیله ما خداوند پرستش میشود و معرفت مردم به او منتهی شده. خداوند به واسطه تبلیغ ما زبانها را مقدس گردانیده و با دعوت ما ذهنها را بتضرع درآورده است. محمّد صلی الله علیه و آله را از دنیا برد در حالی که او سعید و شهید و هادی و مهدی بود و انجام دهنده وظایف و نگهبان دستورات، دین را به او تکمیل کرد و یقین را با او آشکار نمود و عقلها گواهی بر راهنمایی او دادند. او دلایل پیامبران را آشکار نمود و باطل را از میان برد و عدالت را به وضوح به سخن در آورد و کمین گاههای شیطان را تعطیل کرد و حق و برهان را آشکار کرد. خدایا بهترین درودها و بالاترین برکات و رأفتها و رحمتهای خود را بر محمّد، پیامبر رحمت، و اهل بیت پاکش نازل گردان!(2)

توضیحات: "مگر اینکه آفرینش او را از نوری پیش از سلاله متین و متقن کردی" ظاهراً ضمیر "او" به پیامبر صلی الله علیه و آله برمیگردد. و "پیش از

1- . اشاره به آیه: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» {و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی}. ضحی / 11
2- . اثبات الوصیه : 100-105

سلاله" ظاهراً اشتباه نسخهبرداری باشد و ممکن است منظور این باشد که سلاله هم به خاطر آن نور است زودتر آفریده شد تا محلی برای آن نور باشد.

منظور از سلاله، آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: «و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین»(1) {و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم} و محتمل است که به جای "سبقت"، "صغت" به معنای ساخته شد، بوده باشد که مورد تصحیف واقع شده است. "جرم" به کسر یعنی جسد. "به وسیله چیزی که در نهادش پنهان کرده بودی" یعنی با نوری که در وجودش پنهان کرده بودی. قدرت اگر غلط نسخهبرداری نباشد، حال از اجرام است.

"برد"، پنجمین پدر بوده است. در روایات دیگر در به جای برد زیاد و مارد و ایاد و ادد نیز واردشده است.

"او اول کسی بود که ناقل رسالت و حامل بار نبوت بود" اینکه اخنوخ را اولین رسول بعد از آدم نام برده شده نشان میدهد که بین او و آدم فرستاده ای نبوده است و البته این با وجود مقام نبوت برای ایشان منافات ندارد. "به اوهام چنین اختیاری داده نشده است" این معنا بنابر این است که "لم تؤمر الاوهام علی أمره" از باب تفعیل و به ساخت مجهولی باشد. ممکن است میم "لم تؤمر" مشدد نباشد و "علی" هم به معنای باء باشد که یعنی خداوند اوهام را امر به شناخت خود نکرده است.

"سپس اجازه انتقال محمّد... دادی" یعنی اجازه انتقال نور محمد را دادی. "به سبب آن" یعنی به سبب حمل آن نور.

"محظور از انتقال به افراد بدنام" یعنی مانع از انتقال این نور به افراد بدنام میشدی. "مدرکه" پدر خزیمه و خزیمه پدر "کنانه" است.

"معمد پیامبرت کردی" معمد بر وزن مقصد و به همان معنای مقصد است، یعنی قبله ای که در نماز به سمت آن بایستند و برای حج و عمره به سمت آن بیایند.

1- . مؤمنون / 12

"که قداست نور جریان بیشتری در او داشت" یعنی هر چه پدران نزدیکتر میشدند، نور در آنها ظاهرتر و تأثیر کرامت در آنها به جهت نزدیکتر شدن بیشتر میشد. "مدحق" دَحَقَه بر وزن مَنَعَه، همانند أدحَقَه به معنای طرد و دور کردن است و أدحق الرحم بالماء، یعنی آن را پرت کرد و قبول نکرد. مریج یعنی مخلوط شده و مضطرب، و گفته میشود خوط مریج، یعنی در داخل استخوانها.

"مشیج" به معنای مختلط از هر چیزی است و جمع آن امشاج است. و "محیض" متعلق به مشیج است، یعنی مخلوط شده با حیض. و ممکن است مخیض بوده که به معنای عصاره و زبده شیر است.

حاصل اینکه نطفه، به شیر مخیض تشبیه شده است؛ چون از از گوشت بیرون میآید و از خون تشکیل میشود.

"ارواح" یا جمع روح است و منظور از دو بال آن رحمت و آسایش است و یا جمع ریح به معنای رحمت است و دو بال آن پیروزی و نصرت می باشد. و محتمل است که ادواح بوده باشد که در مراحل نسخهبرداری به این شکل درآمده است. ادواح جمع و دوحه، به معنای درخت بزرگ است.

"نه وزشی در بادها". رتاج الریاح، رتاج بر وزن کتاب، درب بسته شده را گویند و این معنا به سختی مناسب اینجاست. و ممکن است از رتج البحر گرفته شده باشد که یعنی آب دریا زیاد شد و همه چیز را در خود غرق کرد. و ممکن است رجاج الریاح بوده که از رجّ و به معنای تحریک و تحرک و اهتزاز و رجرجه به معنای اضطراب است.

"ماهی در شب تمام" لیله تمّه، جوهری میگوید: به کسر و فتح و ضم تاء، و به معنای تمام است. و قمر تِمام و تَمام، یعنی قرص ماه کامل. و لیله التِمام یعنی بلنترین شب سال.

کدام منیعهای بود... یعنی بنای بلند و ایمنی از بناهای ضلالت. زمین نزدیک بود آنها را در برگیرد یعنی به قدری آنها را دوست داشت، میخواست آنها را در

خود بکشد و به جهت وجود ایشان بر رویش طوری از روی شادی خود را تکان دهد که اهل زمین به هراس بیافتند.

"شاهد نجوی" یعنی با فضلترین فضیلتداران که نجوی و مشورت را مشاهده میکنند، یا بهترین کسی که بر نجوا و اسرار مردمان، به سبب نور امامت، آگاه است.

"معرفت مردم به او منتهی شده" یعنی معرفت مردم به او رسیده است. یعنی به وسیله ما خداوند مردم را به بوته آزمایش نهاده و بر احوال آنها برای دادن پاداش و کیفر مطلع میشود. یا اینکه معنا این است که به وسیله ما مردمان پروردگارشان را میشناسند.

ص: 46

1. أمالی طوسی: ابو بصیر نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: در شبی که امام متولد می شود هیچ فرزندی متولد نخواهد شد مگر اینکه مؤمن باشد و اگر هم در بلاد کفر متولد شود، خداوند به برکت امام او را به ایمان رهبری میکند.(1)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: ابن مسکان از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: وقتی خداوند امام را در رحم مادر می آفریند بر بازوی راست او نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(2) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست }.

3. حسن بن راشد نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امام را بیافریند شربتی از زیر عرش بر میگیرد و به فرشته ای میدهد تا به مادر او بخوراند(3) و امام از آن شربت آفریده می شود. پس از تولد خداوند

1- . أمالی إبن طوسی : 263
2- . انعام / 115
3- . در بعضی نسخه ها آمده: أباه: به پدرش، و در مصدر إیّاه: به خودش، آمده است.

همان فرشته را میفرستد و تا در پیشانی امام بنویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست} و وقتی آن امام قبلی از دنیا برود برایش ستونی میافرازد که اعمال بندگان را ببیند و از همین طریق، خداوند خلقش احتجاج میکند.(2)

توضیح: یعنی در آن محل رفیع میبرد تا اعمال بندگان را دیده به عنوان شاهد در روز قیامت بر اعمالشان شهادت دهد. در کتاب کافی و نیز احادیث بعدی اینگونه آمده است: با این خداوند بر مردم احتجاج می کند؛ یعنی با مردی که چنین اوصافی دارد خداوند حجت را بر خلق تمام کرده و اطاعت خویش را بر آنها واجب میکند.

4. بصائر الدرجات: سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: نطفه امام از بهشت است و وقتی از شکم مادرش به زمین گذاشته میشود دست بر زمین میگذارد و سر به آسمان بلند میکند. عرض کردم: فدایتان شوم، چرا چنین میکند؟ فرمودند: زیرا یک منادی از آسمان، از بطن عرش و افق اعلی فریاد ندا میدهد: ای فلانی پسر فلانی! پایدار باش که تو برگزیده ی من از میان خلقی و گنجینه ی دانشم هستی، رحمت خود را برای تو و کسی که تو را دوست داشته باشد لازم گردانیم و بهشت را به تو بخشیدم و همسایگی خویش را بر تو حلال می کنم.

به عزت و جلالم سوگند هر که تو را دشمن بدارد گرفتار بدترین عذاب خود میکنم، گر چه در دنیا رزق خود را بر آنها وسعت دهم. فرمودند: وقتی صدای منادی پایان می یابد امام او را چنین جواب میدهد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(3) {خدا که همواره به

1- . انعام / 115
2- . تفسیر قمی : 202
3- . آل عمران / 18

عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست}. وقتی این کلمات را بگوید خداوند به او علم اول و علم آخر را عطا میکند و در شب قدر مستحق زیادت روح میگردد.(1)

توضیح: جزری میگوید: بطن عرش یعنی وسط آن و گفته شده که یعنی ریشه آن و گفته شده مراد اعماق عرش است. شاید مراد از علم اول، علوم انبیا و اوصیای گذشته و منظور از علم آخر، علوم خاتمالانبیاء باشد، و شاید هم مراد از علم اول، علم به احوال مبدء آفرینش و أسرار توحید و علم به هر آنچه که در این دنیا گذشته و خواهد آمد و علم به شرایع و احکام باشد و مراد از علم آخر، علم به احوال معاد و بهشت و جهنم و اتفاقات بعد از مرگ و احوال برزخ و غیر آن باشد. معنای اول ظهور بیشتری دارد.

5. بصائر الدرجات: محمّد بن مروان نقل کرده که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: وقتی خداوند بخواهد امام را بیافریند، قطره ای از آب مزن فرو میریزد که بر هر درختی فرو میافتد. پدر امام آن را میخورد و بعد با همسر خود همبستر می شود و خداوند امام را از آن می آفریند. او در شکم مادرش صداها را میشنود و وقتی بر زمین قرار گرفت، مناره ای از نور برایش افراشته می شود که اعمال بندگان را می بیند، و وقتی به حرکت در آمد و رشد کرد، بر بازوی راست او نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(2) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}.(3)

توضیح: بیشتر مفسیرین مزن را به ابر یا ابر سفید ابر باران زا تفسیر کردهاند، و از روایات استفاده میشود که مزن نام آبی است در زیر عرش.

1- . بصائر الدرجات : 61
2- . انعام / 115
3- . بصائر الدرجات : 127 و 128

6. بصائر الدرجات: محمد بن مروان روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: وقتی یکی از شما به خدمت امام میرسد، مراقب باشد که چه میگوید؛ زیرا امام سخن گفتن را حتی وقتی در شکم مادر است هم میشنود و وقتی مادر او را میزاید، نوری به طرف آسمان برایش میدرخشد و در حالی که بر بازوی راستش نوشته شده: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. و وقتی شروع به سخن گفتن کرد، خداوند برایش ستونی مرتفع میافرازد که با آن مشرف بر اهل زمین میگردد و اعمال بندگان را میداند.(2)

7. بصائر الدرجات: اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امام در شکم مادر صداها را میشنود و وقتی به زمین پای گذارد، بر بازوی راست او نوشته میشود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(3) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست} و وقتی بر پای خود بایستد، ستونی از نور از زمین به آسمان برایش نصب می شود که اعمال بندگان را با آن میبینند.(4)

8. بصائر الدرجات: یونس بن ظبیان روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امامی را قبض روح کند و امام بعد از او را بیافریند، قطره ای از آب زیر عرش فرو میفرستد و آن را بر میوه و یا دانه ای قرار میدهد. او از آن میوه یا دانه میخورد و خداوند از همان قطره نطفه امام بعدی را در صلب او می آفریند. سپس منتقل به رحم مادر می شود و پس از چهل شب، صدا را

1- . انعام / 115
2- . بصائر الدرجات : 128
3- . انعام / 115
4- . بصائر الدرجات : 128 و 129

در رحم مادر میشنود و پس از اینکه چهار ماه گذشت، بر بازوی راستش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. و وقتی بر زمین قرار گیرد به او حکمت داده می شود و به علم و وقار آراسته می گردد و هیبت و جلال بر پیکرش پوشانده میشود و برایش چراغی از نور قرار داده میشود که با آن ضمیر مردمان را می فهمد و اعمال مردم را میبیند.(2)

بصائر الدرجات، با سندی دیگر نیز این روایت را از یونس بن ظبیان نقل کرده است.(3)

بصائر الدرجات، باز با سندی متفاوت این روایت را نقل کرده که ما آن را در باب صفات امام آوردهایم.(4)

تفسیر عیاشی نیز مانند همین روایت را از یونس نقل کرده است.(5)

9. بصائر الدرجات: حسن بن راشد نقل کرده، شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام میفرمودند: وقتی خداوند تبارک و تعالی دوست داشته باشد امام را بیافریند، فرشتهای را دستور میدهد تا شربتی از زیر عرش بگیرد وآن را به پدرش بنوشاند. امام از همان آفریده میشود و چهل روز و چهل شب در شکم مادرش میماند که صدا را نمیشنود و بعد از آن صدا را میشنود. وقتی زاده میشود، خداوند آن فرشته را بر میانگیزد تا در بین دو چشمانش بنویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(6) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای

1- . انعام / 115
2- . بصائر الدرجات : 128 و 129
3- . همان
4- . همان
5- . تفسیر عیاشی 1 : 374
6- . انعام / 115

داناست}. وقتی امام قبلی از دنیا میرود برای این امام منارهای از نور بالا می رود که با آن اعمال خلایق را مینگرد و با همین خداوند بر خلق خود احتجاج میکند.(1)

10. بصائر الدرجات: محمد بن مروان نقل کرده، شنیدم که امام صادق علیه السلام میفرمودند: امام از ما کلام را در شکم مادر میشنود. هنگامی که امام به دنیا میآید خداوند فرشتهای را بر میانگیزد و بر بازویش(2) مینویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(3) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. و بعد عمودی از نور برایش بر میافرازد که با آن اعمال بندگان را میبیند.(4)

11. بصائر الدرجات: اسحاق بن عمار نقل کرده، برای وداع به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسیدم. با حالتی شبیه به عصبانیت فرمودند: بنشین! آنگاه فرمودند: ای اسحاق! مثل اینکه تو فکر میکنی من هم مانند همین مردمم؟ مگر نمیدانی امامان یکی پس از دیگری در شکم مادر صدا را میشنوند وقتی از مادر متولد شدند، بر بازوی راست آنها نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(5) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست} و همین که بزرگ شد و شروع به حرکت و رشد کرد، ستونی از آسمان تا زمین برایش نصب می شود که با آن اعمال بندگان را می بیند.(6)

توضیح: باید توجه داشت که منافاتی بین این اخبار نیست؛ زیرا ممکن است این کتابت و نوشتن، واقعی و در زمانهای مختلف باشد، و یا مجاز و کنایه باشد از

1- . بصائر الدرجات : 128
2- . در مصدر اینطور است: بر بازوی راستش.
3- . انعام / 115
4- . بصائر الدرجات : 128
5- . انعام / 115
6- . بصائر الدرجات : 128

مستعد شدن برای امامت و خلافت و افاضه علوم الهی، که از آن آثار علم و حکمت در تمام جهات و حرکات و سکناتش استنباط می شود. همینطور است ستون نور، که یا واقعا خداوند برایش نوری می آفریند، که اعمال مردم در آن نور برای امام آشکار میشود، و یا کنایه از روحالقدس است چنانچه در روایتی خواهد آمد، و یا همانطور که روایتی دیگر شاهد بر این مطلب است مراد، فرشته دیگری است که اخبار را به او میرساند، و یا امام را محل الهام های ربانی و افاضات الهی قرار میدهد. خدا خودش میداند.

12. بصائر الدرجات: یونس(1) روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امامی را خلق کند، قطرهای را از زیر عرش خود بر دانهای از دانههای زمین یا میوهای از میوههای زمین فرو میریزد و امامی که قرار است امام بعدی از او متولد شود، آن را میخورد و نطفه از همان قطره شکل میگیرد. وقتی چهل روز در شکم مادر بر او بگذرد، صدا را میشنود و وقتی چهار ماه بگذرد، بر بازوی راستش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(2) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}، و وقتی از شکم مادر متولد شد به او حکمت داده میشود و چراغی برایش افروخته میشود که اعمالشان را میبینند.(3)

13. بصائر الدرجات: خالد الجوان از یکی از دو امام (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل کرده که فرمودند: امام قطعاً صدا را در شکم مادرش میشنود و وقتی از شکم مادرش جدا شود، بر بازوی راستش نوشته میشود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(4) {و سخن پروردگارت

1- . منظور یونس بن ظبیان است.
2- . انعام / 115
3- . بصائر الدرجات : 128-130
4- . انعام / 115

به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست } و وقتی امور به او واگذار میشود، عمودی از نور برایش بالا برده میشود که اعمال بندگان را میبینند.(1)

14. بصائر الدرجات: محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ای محمد! امام صدا را در شکم مادرش میشنود؛ وقتی متولد شود بر دو کتفش چیزی نوشته میشود. سپس فرمودند: بر دستانش این قول خداوند نوشته میشود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(2) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست }.(3)

15. بصائر الدرجات: یونس بن ظبیان نقل کرده، از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: وقتی خداوند بخواهد امامی در حمل قرار بگیرد، هفت برگ از بهشت به او داده میشود که قبل از آمیزش آنها را بخورد. وقتی امام در رحم قرار گرفت، در شکم مادر سخن را میشنود. وقتی متولد شد، ستونی از نور، بین آسمان و زمین، برایش افراشته می شود و بر بازوی راستش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(4) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست }.(5)

تفسیر عیاشی نیز، مانند همین روایت را از یونس نقل کرده است.(6)

توضیح: "به او داده میشود" به تناسب مقام پدر امام منظور است، و یا بگوییم اسناد در آن و در خوردن اسنادی مجازی است؛ زیرا از آنجا که ماده اولیه

1- . بصائر الدرجات : 128-130
2- . انعام / 115
3- . بصائر الدرجات : 128-130
4- . انعام / 115
5- . بصائر الدرجات : 130

6- . تفسير عياشى 1 : 374

امام در آن است، گویی که خود امام آن را خورده است. توجیه اختلاف این روایت و سایر روایات، درباره تفاوت ماده نطفه ی امام، ممکن است اینگونه باشد: همه آن امور اتفاق میافتد و نطفه امام از تمام آنها ترکیب می شود، و یا اینکه باید یکی از اینها منشأ نطفه شود. توجیه اول ظهور بیشتری دارد.

16. بصائر الدرجات: سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: وقتی نطفه امام چهل روز در رحم مادر میماند، خداوند ستونی از نور در شکم مادر برایش بر میافرازد. وقتی چهار ماه بر او گذشت، فرشتهای که حیوان نام دارد، نزدش میآید و بر بازوی راستش مینویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست }.(2)

17. بصائر الدرجات: ابو بصیر نقل کرده، من سالی که امام موسی علیه السّلام متولد شدند، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم. وقتی به ابواء وارد شدیم، امام علیه السّلام برای ما و اصحابشان، صبحانه ای فراوان و نیکو تدارک دیدند. ما مشغول صرف صبحانه بودیم که پیکی از جانب حمیده آمد و از طرف او پیغام آورد که: حالت زایمان به من دست داده است؛ به من امر کرده بودید که در مورد این فرزند از قبل شما را مطلع نمایم.

حضرت صادق علیه السّلام با شادی و شفقت برخاستند. طولی نکشید که آستین بالا زده و خنده به لب بازگشتند. عرض کردیم: خدا لبانتان را خندان و چشمتان را روشن بگرداند! حمیده چه کرد؟ فرمودند: خداوند به من پسری عنایت کرده که بهترین خلق خدا است، مادرش چیزی برایم نقل کرد که خودم بهتر از او میدانستم، عرض کردم: فدایتان شوم، حمیده چه چیزی نقل کرد؟ فرمودند: گفت که

1- . انعام / 115
2- . بصائر الدرجات : 130

وقتی طفل متولد شد، دو دست خود را بر زمین گذاشت و سر به آسمان بلند کرد. به او گفتم: این نشانه پیامبر اکرم و نشان امام های بعد از او است.

عرض کردم: چگونه این جریان علامت امام است؟ فرمودند: در آن شبی که نطفه جدم بسته شد، شخصی در حال خواب نزد جد پدرم آمد و ظرفی آورد که در آن شربتی رقیق تر از آب و سفیدتر از شیر و گواراتر از کره و شیرینتر از عسل و سردتر از یخ قرار داشت و آن را به او خورانید و او را امر به همبستر شدن نمود. ایشان شادمان برخاسته و آمیزش نمودند و نطفه جدم در آن شب منعقد شد. در شبی که نطفه پدرم بسته شد، شخصی پیش جدم آمد همان شربتی که برای جد پدرم آورده بود را به او نیز داد و امر به آمیزش کرد. جدم با شادی و سرور برخاست و آمیزش کرد و نطفه پدرم بسته شد.

و شبی که نطفه من بسته شد، شخصی پیش پدرم آمد و همان شربت را آورد و همان دستور را داد. پدرم با شادی و سرور برخاست و همبستر شد و نطفه من منعقد گردید. و شبی که نطفه این فرزندم بسته شد، شخصی آمد، همانطور که پیش جد پدرم و جدم و پدرم آمده بود، و به من از همان شربت خورانید و همان دستور را داد با شادی برخاستم، میدانستم خداوند چه چیزی به من موهبت کرده است، همبستر شدم و نطفه فرزندم بسته شد. و نطفه امام از همان چیزی که گفتم بسته می شود.

وقتی چهل شبانه روز در رحم استقرار یافت، خداوند ستونی از نور در رحم مادر برایش قرار میدهد که با آن نور به اندازه دید چشم می بیند. پس از چهار ماه در شکم مادرِ فرشته ای به نام حیوان می آید و بر بازوی راست او مینویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست }.

1- . انعام / 115

وقتی از مادر متولد میشود، دست بر زمین میگذارد و سر به آسمان بلند میکند؛ وقتی دست بر زمین میگذارد هر دانشی که خداوند از آسمان به زمین نازل کرده را فرا میگیرد، و اما سربلند کردن به آسمان به این دلیل است که منادی از بطن عرش از جانب پروردگار عزیز، از افق اعلی او را به نام و نام پدرش صدا میزند و میگوید: ای فلان! ثابت قدم باش! خدا پایدارت بدارد! به جهت عظمت خلقتت، تو برگزیده من از میان خلقی و محل اسرار و گنجینه دانش منی، تو و هر که تو را دوست داشته باشد، مستوجب رحمت من است و ساکن بهشت می شود و همسایه من میگردد.

به عزت و جلالم سوگند کسی که تو را دشمن بدارد، گر چه در دنیا برایش توسعه ای در رزق قرار دهم، در آخرت گرفتار شدیدترین عذاب خود میکنم. وقتی صدای منادی پایان یافت، امام جواب میدهد: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَهُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(1) {خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست}، و وقتی این را بگوید، خداوند به او علم اول و علم آخر را عنایت میکند و مستوجب زیادی روح در شب قدر میگردد. عرض کردم: فدایتان شوم، مگر روح جبرئیل نیست؟

فرمودند: جبرئیل، از جمله ملائکه است و روح آفرینشی عظیم تر از ملائکه دارد. مگر خداوند نفرموده: «تَنَزَّلُ الْمَلاَئِكَهُ وَ الرُّوحُ»(2).(3)

18. بصائر الدرجات: ابوبصیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: امام میداند نطفه کسی که پس از او امام می شود، کدام است.(4)

1- . آل عمران / 18
2- . قدر / 4
3- . بصائرالدرجات : 130 و131
4- . همان : 141

19. اکمال الدین: محمّد بن زیاد ازدی نقل کرده، وقتی حضرت رضا علیه السّلام متولد شده بودند، از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: این پسرم ختنه شده و پاک و پاکیزه متولد شده است و هیچ یک از امامان متولد نمیشوند مگر پاک و پاکیزه. ولی ما به جهت انجام سنت پیامبر اکرم و پیروی از آیین حنفیت تیغ را به کار می بریم.

20. بصائرالدرجات: یونس بن ظبیان روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام تلاوت کردند: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. سپس فرمودند: این حرف اختصاص به امامان دارد. و بعد فرمودند: ای یونس! امام را خداوند به دست خود می آفریند و آفرینشش را به احدی نمی سپارد، و اوست که در شکم مادر، شنوا و بینایش میکند. وقتی که بر زمین قرار گرفت، بر شانه اش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».(2)

21. بصائرالدرجات: منصور بن یونس از عدهای از اصحاب نقل کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: در مورد امام سخنی نگویید که امام در زمان جنینی در شکم مادر هم صدا را میشنود، وقتی زاییده میشود فرشتهای در بین دو چشمش مینویسد: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ(3)»(4) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست} و وقتی به امامت برسد، خداوند در هر سرزمینی ستونی می افرازد که از آن به اعمال خلایق(5) مینگرد.(6)

1- . انعام / 115
2- . بصائرالدرجات : 130
3- . در اصول کافی، «وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» هم آورده شده است.
4- . انعام / 115
5- . در بصائر الدرجات، "اعمال بندگان" آمده است.
6- . بصائرالدرجات : 129

بصائرالدرجات با طریقی دیگر نیز، مانند همین را نقل کرده است.(1)

کافی نیز مانند همین روایت را(2) از جمیل بن دراج نقل کرده است.(3)

توضیح: "سخن نگویید" منظور این است که در نصب و تعیین امام سخن نگویید، یا در وصف امام سخن نگویید؛ چون امر عجیبی است که درک شما به آن نمیرسد.

22. کافی: ابراهیم جعفری نقل کرده، از اسحاق بن جعفر شنیدم که میگفت: از پدرم شنیدم که میفرمودند: وقتی مادر اوصیاء به آنها حامله میشود، حالتی شبیه غش آنها را میگیرد که اگر روز باشد، تمام روز را و اگر شب باشد، همه شب را به همان حالت میماند. سپس مردی را در خواب می بیند که او را به پسری دانا و حلیم مژده میدهد و به این مژده شادمان میگردد. سپس از خواب بیدار میشود و از طرف راست خود، از کنار خانه، صدایی میشنود که میگوید: به بهترین فرد حامله شده ای و به نیکی رهسپار میشوی و به خوبی آمدهای. مژده باد تو را به پسری علیم و حلیم! و در خود احساس سبکی میکند و دیگر ناراحتی از جنین و شکم خود ندارد.

وقتی نه ماه گذشت، در خانه حس شدیدی را میشنود. در آن شبی که فرزندش متولد میگردد، نوری در خانه مشاهده میکند که جز او و پدرش، کسی آن نور را نمی بیند، هنگام زایمان او را نشسته میزاید، چنان گشوده میگردد که چهار زانو متولد می شود. سپس بعد از قرار گرفتن روی زمین، دور میزند و در قبله اشتباه نمیکند. بعد سه مرتبه عطسه میکند و با انگشت خود به نشانه حمد اشاره مینماید. نافبریده و ختنهشده متولد میگردد و دندانهای جلویش از بالا و پایین قبل و دو دندان نیش دو پیشین او، در مقابل رویش چون نور شمش طلا میدرخشد. در طول

1- . همان
2- . در کافی نیز، "اعمال بندگان" آمده است.
3- . اصول کافی 1 : 388

آن شب و روز پیوسته از دو دستش طلا میریزد. پیامبران نیز اینگونه متولد می شوند و حقیقتا اوصیاء اعلاق انبیاء هستند.(1)

توضیحات: "دور میزند و در قبله اشتباه نمیکند" یعنی رویش را دقیقاً به سوی قبله میکند و در این اشتباه نمیکند.

دندانهای جلویش شاید به خاطر تأثیر بیشتر دندانهای جلو در زیبایی است و یا منظور همه دندانهاست و دندانهای جلو به عنوان مثال آمده است. "چون نور شمش طلا" مراد نوری زرد یا قرمز شبیه به طلا است. "اعلاق" جمع علق و نفیس ترین فرد هر چیزی را گویند؛ یعنی اشرف فرزندان پیامبران یا از شریفترین اجزاء و گِل پیامبران.

بعضی روایات مناسب با این باب را در باب "صفات امام" و باب "امامان کلمات خداوند و درهای علم او هستند" و نیز باب "ولادت هر یک از ایشان" آوردهایم.

1- . همان : 387 و 388

باب سوم : ارواحی که در ائمه موجودند و اینکه آنها مؤیّد به روحالقدس و نور "إنا أنزلناه فی لیله القدر" هستند و بیان نزول سوره قدر درباره ایشان

آیات

-«یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ.»(1) {فرشتگان را با روح به فرمان خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند که بیم دهید که معبودی جز من نیست پس از من پروا کنید}

-«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا.»(2) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است}

-«یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ.»(3) {به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح [=فرشته] را به فرمان خویش می فرستد}

-«یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا.»(4) {روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند}

احادیث:

1- . نحل / 2
2- . اسرا / 85
3- . غافر / 15
4- . نبأ / 38

1. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(1) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است} ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: روح فرشته ایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السّلام نیز هست.(2)

2. در روایت دیگر آمده است: روح از ملکوت است.(3)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: «رَفِیعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»(4)

{بالابرنده درجات خداوند عرش به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح [=فرشته] را به فرمان خویش می فرستد}. فرمودند: روح القدس است که اختصاص به رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین دارد.(5)

4. تفسیر علی بن ابراهیم: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ»(6) {وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]}، منظور روحالقدس است، همان که حضرت صادق علیه السلام در باره آیه: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(7) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است} فرمودند که: او فرشتهایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السّلام نیز هست. سپس از امیر المؤمنین علیه السّلام یاد کردند و در مورد ایشان فرمودند: «وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی

1- . اسرا / 85
2- . تفسیر قمی : 388
3- . همان : 388
4- . غافر / 15
5- . تفسیر قمی : 584
6- . شوری / 52

7- . اسرا / 85

بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا»(1) {ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم } و دلیل بر اینکه "نور" در این آیه امیر المؤمنین علیه السّلام است این آیه است: «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ»(2)

{و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند }.(3)

میگویم: در باب جهات علوم امامان خواهد آمد که، حضرت صادق علیه السّلام میفرمایند: از خاندان ما کسانی هستند که بر آنها صورتی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل وارد می شود.

5. تفسیر علی بن ابراهیم: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ»(4) {در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته }، منظور ائمه علیهم السّلام است. «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»(5)

{آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است }، فرمودند: فرشتهایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السّلام نیز هست. (6)

6. تفسیر علی بن ابراهیم: ابابصیر از حضرت صادق علیه السّلام در باره آیه: « وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ»(7) {سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد } نقل کرده که فرمودند: سماء در این آیه امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و طارق همان است که از طرف پروردگار بر ائمه نازل می شود و وقایع شبانه روز را برایشان بازگو میکند و او همان روحی است که با ائمه است و ایشان را ثابتقدم می کند. عرض کردم:

1- . شوری / 52
2- . اعراف / 157
3- . تفسیر قمی : 605 و 606
4- . مجادله / 22
5- . مجادله / 22
6- . تفسیر قمی : 671
7- . طارق / 1

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ»(1) { آن اختر فروزان } فرمودند: منظور رسول الله صلی الله علیه و آله است.(2)

7. عیون اخبار الرضا: حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: خداوند ما را به روحی مقدس و پاک از جانب خود تأیید کرد که آن روح، فرشته نیست، با هیچ یک از گذشتگان جز رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است. آن روح با ائمه است که ایشان را ثابتقدم می کند و موفق میدارد. او ستونی از نور، بین ما و بین خداوند عزّ و جلّ است.(3)

8. تفسیر علی بن ابراهیم: أبیجارود روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام در باره آیه «رُوحُ الْقُدُسِ»(4) فرمودند: روح همان جبرئیل است و قدس یعنی پاک، «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا»(5) {تا کسانی را که ایمان آورده اند، استوار گرداند }، منظور آل محمّد صلی اللّه علیه و آله هستند. «وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ»(6) {و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است }.(7)

9. بصائر الدرجات: علی بن عطیه زیات در سندی که آن را به امیرالمؤمنین علیه السّلام میرساند، نقل میکند که ایشان فرمودند: خداوند در پایین عرش نهری دارد که پایین آن نهر نوری از نور خداست و در دو طرف نهر(8) دو روح آفریده است: روحالقدس و روحٌ من أمره. خداوند ده طینت و سرشت دارد: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین. سپس ایشان بهشت و زمین را تفسیر نمود. بعد فرمودند: هیچ پیامبر و فرشته ای نیست مگر اینکه پس از جبلش، در او یکی از این دو روح دمیده

1- . طارق / 3
2- . تفسیر قمی : 820
3- . عیون اخبار الرضا : 324
4- . نحل / 102
5- . همان
6- . همان
7- . تفسیر قمی : 365 و 366
8- . در مصدر "بر دو طرف نهر" آمده است.

می شود. و پیامبر صلی الله علیه و آله را از یکی از این دو سرشت قرار داد. راوی میگوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: جبل چیست؟ فرمودند: آفرینش، البته غیر از ما اهل بیت، چون خداوند ما را از تمام ده طینت و سرشت آفرید و در ما از هر دو روح دمید و چه سرشت خوبیست. (1)

توضیح: " بهشت و زمین را تفسیر نمود" یعنی تفسیر نمود به آنچه که در روایت ابوصامت خواهد آمد. در کافی عبارت به این شکل آمده است: "هیچ پیامبری و هیچ فرشتهای که بعد از او جبل نشده، مگر این که در او یکی از این دو روح دمیده می شود" که بعد از او یعنی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، چرا که فرشته از جهت رتبه بعد از ایشان است و اینکه ضمیر به خدا برگردد، بعید است. "جبل" به معنای خلق است.

و این که گفته پیامبر را از یکی از این دو طینت قرار داده و فرشته را نگفته، از این روست که فرشته مانند انسان دارای جسد نیست. در "آفرینش غیر از ما خانواده" به نظر می رسد این آفرینش در اینجا همان تفسیر جبل باشد.

شیخ بهایی قدس الله روحه گفته است: یعنی به ماده بدن ما جبل گفته نمیشود؛ زیرا از طینتهای دهگانه آفریده شده است. و گفته شده منظور امام این است که : ما اهل بیت مصداق جبل نیستیم، زیرا خداوند طینت ما را از ده طینت آفریده است و از همین رو شیعیان ما در جاهای مختلف زمین وجود دارند.

10. ابوصامت از غیر از او نقل کرده که ایشان فرمودند: سرشت بهشت، جنت عدن و جنه المأوی و نعیم و فردوس و خلد و سرشت زمین، مکّه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حیر(2)

است.(3)

اصول کافی نیز، مانند همین را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است.(4)

1- . بصائر الدرجات : 132
2- . در نیخه دیگر بصائر الدرجات و کافی به جای حیر، "حائر" آمده است.
3- . بصائر الدرجات : 132
4- . اصول کافی 1 : 389 و 390

"ابوصامت از غیر او نقل کرده" ضمیر او به علی علیه السلام یا به زیات بر می گردد و منظور از "ایشان" در "که ایشان فرمودند" امیرالمؤمنین یا امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام است. و "حیر" حائر و گنبد حسینی است.

11. بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمودند: بعضی از ما کاملا با چشم میبینند، بعضی از ما به دلش خطور می شود که چنین و چنان است، بعضی از ما صدائی، مانند صدای زنجیری که به روی طشتی بیافتد، میشنود. عرض کردم: آنهایی که با چشم می بینند، چه چیزی میبینند؟ فرمودند: آفریدهای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. (1)

12. بصائر الدرجات: عباس بن جریش(2) از حضرت جواد علیه السّلام نقل میکند که فرمودند: شخصی از خویشاوندان امام صادق علیه السّلام از ایشان درباره سوره «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(3) { ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم} سؤال کرد؛ ایشان فرمودند: سؤال بزرگی کردی، از چنین سؤالهایی بپرهیز! آن مرد از برخاست و رفت.

یک روز من به محضرشان رسیدم و رو به ایشان نموده و همان سؤال را کردم، فرمودند: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ» نوری است در نزد انبیاء و اوصیاء که هر حاجتی در آسمان یا زمین داشته باشند به آن نور میگویند و او آن را برآورده می کند. از جمله حوائجی که امیرالمؤمنین علیه السلام به این نور گفت، آن بود که: روزی ایشان به ابوبکر فرمودند: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ»(4) {هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار! بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند}. من گواهی میدهم که رسول الله صلی الله

1- . بصائر الدرجات : 63
2- . شاید صحیحش حریش باشد. نجاشی در مورد او و این روایتش کلامی دارد، به فهرست نجاشی رجوع کنید.
3- . قدر / 1
4- . آل عمران / 169

علیه و آله، شهید از دنیا رفتند، مبادا بگویی: ایشان مردهاند! به خدا قسم ایشان را برای تو حاضر می کنم. از خدا بترس وقتی شیطان با شکلی متفاوت پیش تو بیاید.

ابابکر برای ایشان پیغام فرستاد(1) که: به خدا قسم اگر پیامبر را حاضر کنی، از او اطاعت می کنم و دست از خلافت برمیدارم. امیرالمؤمنین به آن نور دستور دادند؛ او به جانب ارواح پیامبران رفت، ناگاه محمّد صلی الله علیه و آله در حالی که صورتش غرق در آن نور بود آمدند و فرمودند: ای ابابکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور! آنها جز در نبوت، همانند منند. با برگرداندن آنچه در اختیار گرفته ای به خدا توبه کن که تو حقی در آن مقام نداری. سپس ایشان رفتند و دیگر دیده نشدند.

ابو بکر گفت: ای علی! مردم را جمع کن تا با آنها در مورد آنچه دیده ام صحبت کنم و خود را نزد خداوند از این چیزی که هستم تبرئه کنم، مشروط بر این که به من امان دهی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو چنین کاری نمی کنی، ولی اگر آنچه را که دیدی فراموش نکنی، کاری خواهی کرد.(2)

ابو بکر پیش عمر رفت و نور إنا انزلناه پیش علی علیه السّلام بازگشت و به ایشان گفت: ابو بکر پیش عمر رفته است. به ایشان عرض کردم: مگر نور میدانست؟ فرمودند: او دارای زبانی گویا و چشمی بیناست؛ خبرها را برای اوصیا پیدا می کند و اسرار را میشنود و تمام نقشه های پنهان دشمنان را برای ایشان فاش میکند.

وقتی ابابکر جریان را به عمر خبر داد، او گفت: سحرت کرده، جادوگری از قدیم در میان بنی هاشم بوده است. بعد هر دو از جای برخاستند که به مردم خبر دهند، ولی ندانستند چه بگویند. پرسیدم: چرا؟ فرمودند: زیرا فراموش کرده بودند. آن

1- . در یکی از نسخهها، به جای "ابابکر برای ایشان پیغام فرستاد"، "ابابکر این سخن را به شوخی گرفت" آمده و در نسخه دیگری، " ابابکر این سخن را به بازی گرفت" آمده است.

2- . در حاشیه نسخه تصحیح شده آمده که: یعنی اگر آنچه را که دیدی فراموش نکنی، خود را تبرئه میکنی و خلافت را بر میگردانی.

نور پیش علی علیه السّلام آمد و جریان آن دو را برای ایشان نقل کرد. ایشان فرمودند: آن دو از رحمت خدا دور باشند، چنانچه قوم ثمود دور شدند!(1)

توضیح: "کاری خواهی کرد" شاید معنایش این است که مسخره میکنی و مرا به سحر نسبت میدهی و کارهای دیگری میکنی، چنانچه در آخر روایت هم به آن اشاره شده است.

13. بصائر الدرجات: جابر جعفی روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای جابر! خداوند مردم را سه گونه آفریده است؛ این آیه اشاره به همین است «وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً * فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.»(2) {و شما سه دسته شوید: یاران دست راست کدامند یاران دست راست و یاران چپ کدامند یاران چپ و سبقت گیرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان [خدا] }

سابقون رسول الله صلی الله علیه و آله و خواص خدا از میان خلق هستند، که در آنها پنج روح قرار داده است: به روح القدس تأییدشان نموده است، که به سبب آن به مقام پیامبری مبعوث شده اند. به روح ایمان تأییدشان کرده است، که به سبب آن از خدا خوف دارند. و به روح قوت تأییدشان کرده، که به سبب آن بر اطاعت خدا نیرو می گیرند. و با روح شهوت تأییدشان کرده، که به سبب آن میل به اطاعت خدا دارند و از معصیت بیزارند. و در آنها روح مدرج قرار داده که با مردم با آن میروند و میآیند. و در مؤمنین که اصحاب میمنه هستند روح ایمان قرار داده، که به سبب آن از خدا خوف دارند. و در آنها روح قوت قرار داده، که با آن بر اطاعت خدا قوت میگیرند. و در آنها روح شهوت قرار داده، که با آن میل به اطاعت خدا دارند. و در آنها روح مدرج قرار داده، که با مردم با آن میروند و میآیند.(3)

1- . بصائر الدرجات : 80
2- . واقعه / 7-11
3- . بصائر الدرجات : 132

توضیح: ازواج در آیه به معنای اصناف است و استفهام در «ما أصحاب المیمنه» برای تعجب از بلندی مقامشان میباشد. از این رو اصحاب یمین نامیده شدهاند، چون در هنگام میثاق بر جانب راست بودهاند، یا در وقت حشر در سمت راست عرش خواهند بود، یا کتاب اعمالشان به دست راستشان سپرده میشود و یا چون اهل یمن و برکتاند. و اصحاب مشئمه، بر خلاف اینها هستند. «السابقون السابقون» یعنی کسانی که بر ایمان و اطاعت خداوند یا در کسب فضائل سبقت گرفتهاند، یا منظور انبیا و اوصیاست؛ چرا که آنها اولین ایمان آورندگاناند، که حال و عاقبت آنها را دانستی، همانها که سبقت به بهشت گرفتهاند. «اولئک المقربون» یعنی کسانی که از مقربین بهشت و بلند مرتبگان جنتاند و خواص خدایند؛ یعنی سایر انبیا و اوصیا که خداوند آنها را جانشینان خود در زمین قرار داده است.

باید توجه داشت که کلمه روح در مورد نفس ناطقه، آن روح حیوانی که در بدن جاری است، و آفریده ای عظیم که یا از جنس ملائکه است و یا بزرگتر از آنهاست، نیز گفته می شود. روح هایی که در این روایت نام برده شده، ممکن است ارواح مختلف و متغایر با هم باشند که بعضی در بدن هستند و برخی خارج از بدن، و ممکن است منظور از همهاشان نفس ناطقه به اعتبار اعمال و احوال و درجات و مراتب آن باشد، و یا این که بر خود همین احوال و درجات، روح اطلاق شده باشد. چنانچه به حسب درجه و مراتب آن در اطاعت خدا، نفس امّاره و لوّامه و ملهمه و مطمئنّه نیز بر آن اطلاق می شود و به حسب علم و معرفتش، عقل هیولانی و ملکه و فصل و مستفاد نیز گفته می شود.

ممکن است روحالقوه و روحالشهوه و روحالمدرج، همگی روح حیوانی باشند و روحالایمان و روحالقدس، نفس ناطقه به حسب کمالات آن باشد. و یا چهار روح غیر از روحالقدس مراتب و درجات نفس باشند و روحالقدس خلقت بزرگتری باشد که بعد از حصول آن حالت قدسی برای نفس به وجود میآید، و در آن حالت به آن روحالقدس گفته میشود، یا به خود این حالت یا به آن جوهر قدسی که در این حالت ارتباط با نفس برایش حاصل می شود، روحالقدس گفته میشود، چنانچه

نظر حکما درباره ارتباط نفس با عقل فعال همین طور است و اکثر آیات و روایات را به اتکای عقل قاصر و افکار ناموزون خود و به همین معنی تأویل میکنند.

" که به سبب آن بر اطاعت خدا نیرو می گیرند." این روح بین هر دو دسته مشترک است، ولی چون اصحاب یمین این روح را صرف در اطاعت خدا میکنند، در اینجا از آن چنین تعبیر شده است. روح شهوت، که موجب میل به مشتهیات است، نیز همین طور است؛ اصحاب شمال آن را در مشتهیات جسمانی به کار میگیرند و اصحاب یمین در لذتهای روحانی. این که در روایت ذکری از اصحاب شمال نشده، چون حال آنها معلوم است؛ زیرا دارای روح القدس و روح ایمان نیستند.یعنی در آنها، آن سه روح دیگر وجود دارد که در حیوانات نیز هست. چنانچه خداوند سبحان میفرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(1) {آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند}. و تفصیل این بحث إن شاء الله در کتاب آسمان و جهان خواهد آمد.

14.بصائر الدرجات: حسن بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: در انبیاء و اوصیاء پنج روح است: روحالبدن و روحالقدس و روحالقوه و روحالشهوه و روحالایمان. و در مؤمنین چهار روح است: که روح القدس را ندارند ولی روحالبدن و روحالقوه و روحالشهوه و روحالایمان را دارند. و در کفار سه روح است: روحالبدن و روحالقوه و روحالشهوه.

سپس فرمودند: روح ایمان، تا وقتی که مرتکب گناه کبیره ای نشده باشد، همراه با جسد هست، وقتی کبیره ای انجام داد، روح از او جدا می شود. ولی اگر روحالقدس در کسی موجود باشد، هرگز گناه کبیرهای انجام نمیدهد.(2)

15. بصائر الدرجات: جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ای جابر! در انبیاء و اوصیا پنج روح است: روحالقدس و روحالایمان و روحالحیاه و روحالقوه و روحالشهوه؛ ای جابر! به وسیله روحالقدس از زیر عرش تا

1- . فرقان / 44
2- . بصائر الدرجات : 132

زیر زمین را میدانند. سپس فرمودند: ای جابر! این ارواح دستخوش حدثان میشوند، ولی در روحالقدس، لهو و لعب راهی ندارد.(1)

توضیح: مراد از حدثان، چیزی است که روح را از کارهایش باز دارد؛ مانند مرتفع شدن برخی شهوات و ضعیف شدن آنها به هنگام پیری و بیماریها. لهو در روح القدس راه ندارد؛ یعنی از کاری غافل نمیماند و اشتباهی نمیکند و لعب در آن راه ندارد؛ یعنی کاری که در آن نفعی نباشد، انجام نمیدهد.

16. بصائر الدرجات: یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، آیا شده از شما چیزی بپرسند که جواب آن را ندانید؟ فرمودند: گاهی اتفاق می افتد. عرض کردم: در این مواقع چه میکنید؟ فرمودند: روحالقدس ما را در جریان میگذارد.(2)

17. بصائر الدرجات: جعید همدانی نقل کرده، به امام زینالعابدین علیه السلام عرض کردم: با چه چیزی در میان مردم قضاوت میکنید؟ فرمودند: با حکم آل داود حکم میکنیم، اگر چیزی از ما پوشیده ماند، روحالقدس ما را در جریان میگذارد.(3)

توضیح: "حکم آل داود" یعنی با علم خود قضاوت مینماییم و احتیاج به شاهد نداریم. همانطور که حضرت داود گاهی اینگونه حکم میکردند.

18. بصائر الدرجات: ساباطی نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی حکم میکنید، بر چه اساسی حکم میکنید؟ فرمودند: به حکم خدا و حکم داود، و وقتی چیزی پیش بیاید که پیش ما نباشد، روحالقدس آن را به ما القا میکند.(4)

1- . همان
2- . همان : 133 و 134
3- . همان : 134
4- . همان

19. بصائر الدرجات: اسباط نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شده سؤالی از شما بپرسند که علمش نزد شما نباشد؟ فرمودند: گاهی اتفاق میافتد. عرض کردم: چه میکنید؟ فرمودند: روحالقدس آن را به ما القا میکند.(1)

20. بصائر الدرجات: حمران بن أعین نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شما پیامبر هستید؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: شخصی که او را راستگو میدانم برایم گفته که شما فرمودهاید: ما پیامبر هستیم. فرمودند: چه کسی؟ ابوالخطاب؟ گفتم: آری. فرمودند: در این صورت هذیان گفتهام. عرض کردم: پس با چه چیزی حکم میکنید؟ فرمودند: با حکم آل داود، و وقتی چیزی پیش بیاید که حکمش را ندانیم روحالقدس آن را به ما القا میکند.(2)

توضیح: "در این صورت هذیان گفتهام" یعنی من آن را نگفتهام و بر من دروغ بسته است؛ چون اگر من آن را گفته باشم، هذیان گفتهام و از مثل منی هذیان صادر نمیشود.

21. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: عمار یا شخص دیگری نقل کرده، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی حکم میکنید بر چه اساسی حکم میکنید؟ فرمودند: به حکم خدا و حکم داود و حکم محمد صلی الله علیه و آله، وقتی چیزی پیش آید که حکمش در کتاب علی علیه السلام نباشد روحالقدس آن را به ما القا میکند و خداوند به ما الهام مینماید.(3)

22. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: جعید همدانی که از کسانی است به همراه امام حسین علیه السلام به سمت کربلا حرکت کرد(4)، نقل کرده، به امام حسین

1- . همان
2- . همان
3- . مختصر بصائر الدرجات : 1 ،بصائر الدرجات : 134
4- . در منتخب البصائر این جمله هم آمده است: و "در کربلا کشته شد". گویا همان که در خود بصائر الدرجات آمده است، صحیح باشد؛ چون شیخ در رجالش، او را از جمله اصحاب علی و حسن و حسین و علی بن الحسین

علیهم السلام، ذکر کرده است، و او را از شهدای کربلا نشمرده است. کمی قبل گذشت که او این روایت را از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده است. شاید یکی از این دو، ناشی از اشتباه در نسخهبرداری باشد، اگرچه احتمال دارد این را، از هر دو امام علیهما السلام روایت کرده باشد.

علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! شما با چه چیزی حکم میکنید؟ فرمودند: ای جعید! به حکم آل داود، و وقتی چیزی بر ما پوشیده باشد، روحالقدس آن را به ما القا میکند.(1)

23. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: علی بن عبدالعزیز از پدر خود نقل کرده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! مردم میگویند: رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به یمن فرستادند، تا ایشان بین مردم قضاوت کنند. و علی علیه السلام فرموده است: در هیچ قضیهای برایم پیش نیامد، مگر اینکه به حکم خدا و حکم رسول الله صلی الله علیه و آله، قضاوت کردم. حضرت فرمودند: درست میگویند. عرض کردم: این چگونه ممکن است با اینکه هنوز تمام قرآن نازل نشده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، در آنجا حضور نداشتند؟ فرمودند: روحالقدس به ایشان القا مینمود.(2)

24. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: حسن بن عباس بن جریش از قول امام جواد علیه السلام از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: اوصیاء محدث هستند، روحالقدس با آنها صحبت میکند، ولی او را نمی بینند. حضرت علی علیه السلام آنچه از او می پرسیدند را به روحالقدس عرضه میداشت و در دل خود احساس میکرد که به جواب رسیده است، بعد جواب را میگفت، جواب همان بود که فرموده بود.(3)

25. بصائر الدرجات: مفضل بن عمر نقل کرده، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه امام از همه جای زمین اطلاع دارد با اینکه در خانه نشسته و پرده خانهاش آویخته است. فرمودند: ای مفضل! خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و

1- . مختصر بصائر الدرجات : 1 ،بصائر الدرجات : 134
2- . همان
3- . مختصر بصائر الدرجات : 1 و 2 ، بصائر الدرجات : 134

آله پنج روح قرار داده است: روحالحیات که با آن میرود و میآید، و روحالقوه که با آن قیام میکند و جهاد می نماید(1)، و روحالشهوه با آن میخورد و می آشامد و از حلال با زنان همبستر می شود، و روحالایمان که با آن دستور میدهد و عدالت میورزد، و روحالقدس که با آن بار نبوت را بر میدارد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، روح القدس منتقل شد و در امام قرار گرفت.

و روحالقدس به خواب نمیرود و غافل نمیشود و عمل لهو انجام نمیدهد و سهو ندارد، ولی چهار روح دیگر میخوابند و دارای لهو و غفلت و سهو هستند. روحالقدس ثابت است، به وسیلهاش آنچه در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا است دیده میشود. عرض کردم: آیا امام میتواند چیزی را که در بغداد است، با دست خود بردارد؟ فرمودند: آری، و هر چه پائین تر از عرش را میتواند.(2)

منتخب البصائر نیز مانند این روایت را با طریقی دیگر نقل کرده است.(3)

26. بصائر الدرجات: جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خداوند پیامبران و امامان را بر پنج روح آفریده است؛ روحالایمان و روحالحیاه و روحالقوه و روحالشهوه و و روحالقدس. روحالقدس از خداوند است و دیگر روح ها دستخوش تغییرند. ولی روحالقدس دچار لهو انجام نمیدهد و متغیر نمیشود و لعب نمیکند. ای جابر! با روحالقدس است که آنها از زیر عرش تا زیر زمین را میدانند.(4)

منتخب البصائر نیز مانند این روایت را با طریقی دیگر نقل کرده است.(5)

27. بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی برایم توضیح فرمایید:

1- . در مختصر البصائر اینگونه است: با دشمنش جهاد میکند.
2- . بصائر الدرجات : 134
3- . مختصر بصائر الدرجات : 2
4- . بصائر الدرجات : 134

5- . مختصر بصائر الدرجات : 2

«وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِراطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.»(1) {وهمين گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی كرديم تو نمی دانستی كتاب چيست و نه ايمان [كدام است] ولی آن را نوری گردانيديم كه هر كه از بندگان خود را بخواهيم به وسيله آن راه می نماييم و به راستی كه تو به خوبی به راه راست هدايت می كنی * راه همان خدايی كه آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است از آن اوست هش دار كه [همه] كارها به خدا بازمی گردد}

فرمودند: ای ابامحمّد! به خدا قسم آفريده ای است(2)

بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل، كه با رسول الله صلی اللَّه عليه و آله بود و به او خبر ميداد و او را ثابت قدم ميكرد. او با ائمه نيز هست و آنها را خبر ميدهد و ثابت قدم می كند.(3)

28. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: ابابصير نقل كرده، از حضرت صادق عليه السلام در مورد اين سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ»(4) {وهمين گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی كرديم تو نمی دانستی كتاب چيست و نه ايمان [كدام است]} سؤال كردم. ايشان فرمودند: آفريدهای از آفريدگان خداست، بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل است، با رسول الله صلی اللَّه عليه و آله بود و به او خبر ميداد و او را ثابت قدم ميكرد و با امامان بعد از او نيز هست.(5)

1- . شوری / 52 و 53
2- . منظور، روح است.
3- . بصائر الدرجات : 135
4- . شوری / 52
5- . مختصر بصائر الدرجات : 2 ، بصائر الدرجات : 135

29. بصائر الدرجات: أبان بن تغلب میگوید: روح، آفریدهای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است که با رسول الله صلی اللّه علیه و آله بود، او را ثابت قدم میکرد و توفیق میداد و با امامان بعد از او نیز هست.(1)

30. بصائر الدرجات: محمد بن عیسی از عبد اللَّه بن طلحه نقل کرده، به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به من بگویید آیا علمی که برای ما بیان میکنید، از نوشتههایی است که در نزد شماست، یا از طریق روایتهایی است که هر کدام از یکدیگر نقل میکنید؟ به هر صورت، حال علمی که پیش شماست، چگونه است؟ فرمودند: جریان بزرگتر و عظیم تر از آنچه تو میگویی است؛ مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: بله، خواندهام. فرمودند: این آیه را نخوانده ای: «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ»(2) { وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]}؟ آیا به نظر شما این یعنی پیامبر قبلاً در حالی بوده که کتاب و ایمان را نمیدانسته است؟ عرض کردم: ما این طور میخوانیم. فرمودند: آری، در یک زمان کتاب و ایمان را نمیدانست، تا آنکه خداوند آن روح را فرستاد و او به پیامبر علم و فهم را آموخت. و همینطور این روح در جریان است؛ وقتی خداوند آن را به سوی بنده ای برانگیزد، به وسیله آن علم و فهم را به او می آموزد.(3)

بصائر الدرجات مانند همین روایت را از طریق ابی الصباح کنانی نیز، از عبدالله بن طلحه نقل کرده است.(4)

1- . بصائر الدرجات : 135
2- . شوری / 52
3- . بصائر الدرجات : 135 و 136
4- . این حدیث را با مانند همین الفاظ نیافتیم. بله، در بصائر : 135 حدیثی که سندش همین سند و متنش موافق حدیث رقم 29 اینجاست، وجود دارد. شاید تقدیم و تأخیری در اینجا اتفاق افتاده است.

بصائر الدرجات از ابن سنان یا شخصی غیر از او نیز مانند همین روایت را از عبدالله بن طلحه نقل کرده است.(1)

31. بصائر الدرجات: سماعه بن مهران نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: روح آفریدهایست عظیمتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه وآله بود و ایشان را ثابت قدم میکرد و ارشاد مینمود و با اوصیای بعد از او نیز هست.(2)

32. بصائر الدرجات: اسباط بیاع زطی نقل کرده، مردی از اهالی هیت، این سخن خداوند عزّ و جلّ «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ» را برای امام صادق علیه السّلام خواند؛ ایشان فرمودند: روح فرشته ای است که از زمانی که خداوند آن را به زمین نازل کرده، دیگر به آسمان صعود نکرده است، پیوسته با رسول الله صلی اللّه علیه و آله بود، و با امامان نیز هست، آنها را ثابت قدم میکند.(3)

33. بصائر الدرجات: أبابصیر نقل کرده، این سخن خدا را: «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا»(4) {و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم} عرض کردم، گفتند: آفریدهای عظیمتر از جبرئیل و میکائیل است که همگام با محمد صلی الله علیه وآله بود و ایشان را خبر میداد و ثابت قدم مینمود. و با امامان هم هست و ایشان را خبر میدهد و ثابت قدم میکند.(5)

34. بصائر الدرجات: محمد بن مسلم در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ»(6) {و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب

1- . بصائر الدرجات : 136
2- . همان : 135
3- . همان
4- . شوری / 52
5- . بصائر الدرجات : 135
6- . شوری / 52

چیست و نه ایمان [کدام است]} از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: آفریدهایست از آفریدگان خداوند، عظیمتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه وآله بود، ایشان را خبر میداد و ثابت قدم مینمود و با اوصیای بعد از او نیز هست.(1)

35. أبی اصباح کنانی نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: با رسول الله صلی الله علیه وآله آفریدهای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل بود، ایشان را توفیق میداد و ثابت قدم مینمود و با امامان بعد از او نیز هست.(2)

36. بصائر الدرجات: أبیالجهم إبن أسباط نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از ایشان در مورد این سخن خداوند «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا»(3) {و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم} سؤال کرد؛ ایشان فرمودند: از زمانی که خداوند آن روح را به محمد صلی الله علیه وآله نازل کرده، دیگر به آسمان صعود نکرده است و به راستی که او در میان ماست.(4)

بصائر الدرجات این روایت را، از طریق محمد بن حسین نیز از إبن أسباط نقل کرده است.(5)

37. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: زراره روایت کرده، امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ

1- . بصائر الدرجات : 135
2- . همان
3- . شوری / 52
4- . بصائر الدرجات : 135. در بصائر آمده است: در محضر ایشان بودم که شخصی از اهل هیت از ایشان سؤال کرد.
5- . بصائر الدرجات : 135

عِبادِنا»(1)

فرمودند: از زمانی که خداوند آن روح را بر پیامبرش صلی الله علیه وآله نازل کرده، دیگر به آسمان صعود نکرده است و به راستی که او در میان ماست.(2)

38. بصائر الدرجات: أسباط بن سالم نقل کرده، خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از اهالی هیت به محضر ایشان رسید و گفت: خداوند شما را صلاح دهد! این سخن خداوند تبارک و تعالی در قرآن: «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا»(3) {و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم}؟ ایشان فرمودند: آن روح از زمانی که خداوند او را به زمین فرو فرستاده، در بین ماست و به آسمان نمیرود.(4)

39. بصائر الدرجات: سلام بن المستنیر نقل کرده از حضرت باقر علیه السلام، هنگامی که از ایشان در مورد این سخن خداوند که «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا»(5) {و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم} سؤال شده بود، شنیدم که فرمودند: آن روحی که خداوند فرموده: «أَوْحَيْنا(6)

إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا» از آسمان بر محمد صلی الله علیه وآله فرود آمد و از آن زمان که فرود آمده، هنوز به آسمان نرفته است.(7)

40. بصائر الدرجات: ابراهیم بن عمر نقل کرده، به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: در مورد علمی که می آموزید، آیا شفاهی از یکدیگر استفاده میکنید، یا نوشته ای از رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم در نزد شماست؟ فرمودند: بزرگتر از این است؛ آیا این سخن خداوند عزّ و جلّ در کتابش را شنیده ای که: «وَ

1- . شوری / 52
2- . مختصر بصائر الدرجات : 2 و 3 ، بصائر الدرجات : 135
3- . شوری / 52
4- . بصائر الدرجات : 135
5- . شوری / 52

6- . شاید در در مرحله نقل افتادگی صورت گرفته باشد و صحیحش، «و کذلک آوحینا» باشد. شاید هم اختصارگویی شده است.
7- . بصائر الدرجات : 135

كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ»(1) {و همين گونه روحى از امر خودمان به سوى تو وحى كرديم تو نمى دانستى كتاب چيست و نه ايمان [كدام است]}؟ عرض كردم: بله. فرمودند: وقتى خداوند اين روح را به پيامبر عطا كرد، به سبب آن دانا شد. و همينطور اين روح وقتى به يكى از بندگان خدا برسد به وسيله او علم و فهم ميابد. منظور ايشان خودشان بود.(2)

41. بصائر الدرجات: زياد بن ابى حلال نقل كرده، از جابر احاديثى ميشنيدم كه بسيار مضطرب ميشدم و به شدت در مضيقه ميافتادم. با خود گفتم كه: به خدا سوگند به زودى به آرامش خواهم رسيد، ميتوانم دلم را آرام كنم، شترى خريدم و راه مدينه را پيش گرفتم. براى شرفيابى خدمت حضرت صادق عليه السّلام اذن خواستم و ايشان اجازه دادند. همين كه چشمشان به من افتاد، فرمودند: خداوند جابر را رحمت كند! همواره از ما به راستى نقل ميكرد، و خدا مغيره را لعنت كند كه پيوسته بر ما دروغ مى بست. سپس فرمودند: روح پيامبر صلى اللَّه عليه و آله در ميان ماست.(3)

42. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: أبيحمزه نقل كرده، از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم كه: علم چيست؟ آيا همان كه عالم آن را از زبان مردم فرا ميگيرد، علم است؟ يا در كتابى نزد شماست كه آن را ميخوانيد و فرا ميگيريد؟ فرمودند: عظيم تر و جليل تر از اين است؛ آيا اين سخن خداوند تبارک و تعالى را شنيدهاى كه: «وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ»(4) {و همين گونه روحى از امر خودمان به سوى تو وحى كرديم تو نمى دانستى كتاب چيست و نه ايمان [كدام است]}؟ سپس فرمودند: اصحاب شما در مورد اين آيه چه ميگويند؟ فكر ميكنند پيامبر زمانى از كتاب و ايمان چيزى نمى

1- . شورى / 52
2- . بصائر الدرجات : 136
3- . همان
4- . شورى / 52

دانسته،(1)

تا این که خداوند آن روح را، که به هر کس میخواهد عطا میکند، برایشان برانگیخت و وقتی که آن را به بنده ای عطا کند فهم و علم را به او میآموزد.(2)

43. بصائر الدرجات: ابابصیر میگوید از امام باقر علیه السّلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ «يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ»(3) {فرشتگان را با روح به فرمان خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند} سؤال کردم؛ فرمودند: جبرئیل است که بر انبیاء نازل می شود، ولی روح با آنها و اوصیاء همراه هست و هرگز از آنها جدا نمیشود، آنها را میفهماند و از جانب خدا ایشان را ثابت قدم می کند، و اینکه: هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست. با این دو جمله خدا پرستش شده است، و از جن و انس و ملائکه تسلیم در برابر همین را خواسته اند، و هیچیک از فرشتگان و پیامبران و انسانها و جنّیان خداوند را پرستش نکردهاند مگر به شهادتین لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و خداوند هیچ موجودی را نیافریده، مگر برای عبادت کردن.(4)

در منتخب البصائر مانند همین روایت، با طریقی دیگر نقل شده است.(5)

در بصائر الدرجات نیز مانند همین، با سندی متفاوت آورده شده است.(6)

44. بصائر الدرجات: سعد اسکاف نقل کرده، مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و سؤال از روح کرد که آیا روح همان جبرئیل نیست؟ علی علیه السّلام فرمودند: جبرئیل از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این سخن را چند مرتبه برای آن مرد تکرار کردند. آن مرد عرض کرد: سخن بزرگی را مدعی

1- . در مصدر تصحیح شدهای که پیش ماست، در این قسمت این جملات هم وجود دارد: فدایتان شوم! نمیدانم چه میگویند. فرمودند: بله، زمانی ایشان نمیدانستند کتاب و ایمان چیست تا اینکه...
2- . مختصر البصائر : 3 ، بصائر الدرجات : 136
3- . نحل / 2

4- . بصائر الدرجات : 137
5- . منتخب بصائر الدرجات : 3 و 4
6- . بصائر الدرجات : 137

شدی، هیچ کس نمیگوید که روح چیزی غیر از جبرئیل است. امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمودند: تو هم گمراهی و هم از گمراهان نقل میکنی، خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله میفرماید: «أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ * یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ»(1) {[هان] امر خدا در رسید، پس در آن شتاب مکنید او منزه و فراتر است از آنچه [با وی] شریک می سازند * فرشتگان را با روح نازل می کند}، پس روح غیر از ملائکه است.(2)

45. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که صحبت از زمان تولد امام شد. ایشان فرمودند: در شب قدر روح بر امام نازل می شود. عرض کردم فدایتان شوم! مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمودند: جبرئیل از ملائکه است و روح موجودی بزرگتر از ملائکه است. مگر خداوند نمی فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ»(3) {فرشتگان با روح فرود می آیند}.(4)

46. بصائر الدرجات: اصبغ بن نباته روایت کرده مردی پیش امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و عرض کرد: بعضی هستند که معتقدند، بندهای که مؤمن است زنا نمی کند و دزدی نمیکند و شراب نمیخورد و ربا نمیخورد و خون حرام نمیریزد؛ این مطلب خیلی برایم گران است و بر سینهام سنگینی میکند. او حتی معتقد است، همین غلامان و کنیزانی که به قبله من نماز میخوانند و مانند من دعا میکنند و با آن ها ازدواج مینمایم و به آن ها زن میدهم از من ارث میبرند و من از آنها ارث می برم، با گناهی کوچک از ایمان خارج می شوند. علی علیه السّلام فرمودند: او درست گفته است، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمودند: خداوند مردم را سه دسته آفریده و ایشان را در سه جایگاه قرار داده است. و به

1- . نحل / 1 و 2
2- . بصائر الدرجات : 137
3- . قدر / 4
4- . مختصر بصائر الدرجات : 4 ، بصائر الدرجات : 137

همین اشاره دارد آیه شریفه «فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(1) {یاران دست راست کدامند یاران دست راست * و یاران چپ کدامند یاران چپ * و سبقت گیرندگان مقدمند}. اما سابقین عبارتند از: انبیاء، چه آنها که رسول هم هستند و چه غیر رسولان، که خداوند در آنها پنج روح قرار داده: روحالقدس و روحالایمان و روحالقوه و روحالشهوه و روحالبدن.

چه رسولان و چه غیر رسولانشان با روحالقدس به مقام پیامبری مبعوث شده اند، با روحالایمان خدا را پرستش میکنند و شریکی برایش قرار نمیدهند، و با روحالقوه به پیکار دشمنان و امور زندگی خود می پردازند، و با روحالشهوه از غذاهای لذیذ بهره میبرند و با زنان جوان از راه حلال نکاح میکنند، و با روحالبدن در رفت و آمدند. سپس فرمودند: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»(2) {برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روحالقدس تایید کردیم} و درباره همه پیامبران می فرماید: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»(3) {و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است} به وسیله آن روح ایشان را گرامی داشته و بر دیگران فضیلت بخشیده است.

اما اصحاب میمنه، همان مؤمنین واقعی هستند که در آن ها چهار روح قرار داده شده است: روحالایمان و روحالقوه و روحالشهوه و روحالبدن. و پیوسته این ارواح در عبد کاملتر میشود تا حالاتی در او پیدا شود.

آن مرد عرض کرد: آن حالات چیست؟ علی علیه السلام فرمودند: اولین حالت همان است که خداوند می فرماید: «وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ

1- . واقعه / 8-10
2- . بقره / 253
3- . مجادله / 22

مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً»(1) {و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی [فرتوتی] بازگردانده می شود به طوری که بعد از [آن همه] دانستن [دیگر] چیزی نمی دانند}، به سبب این حالت همه روح ها در او رو به نقصان میرود، اما نه این که از ایمان خارج شود؛ زیرا خداوند چنین کاری را با او کرده و او را به دوره فرتوتی زندگی رسانیده است که نه وقت نماز را میداند و نه قدرت تهجد و نافله نیمه شب را دارد و نه میتواند روزه بگیرد و نه در صف با مردم بایستد.

این نقصان در روحالایمان است، اما إن شاء اللَّه موجب زیان برای او نخواهد شد. روحالقوه نیز به سبب آن حالت کم می شود، که دیگر نه قادر به جهاد و نه توانا بر جستجوی روزی است. روحالشهوه نیز در او کم می شود، که اگر زیباترین دختران آدم از جلو او بگذرد، اشتیاقی به او ندارد و حرکتی نمیکند. و فقط روحالبدن باقی میماند که رفت و آمدی دارد، تا وقتی فرشته مرگ به سراغش آید. این حال خوبی است، زیرا خداوند این حالت را به او داده است. و گاهی در حال قدرت و جوانی برایش حالاتی پیش می آید که به سوی گناه میرود، روحالقوه او را تشویق میکند و روحالشهوه برایش جلوه میدهد و روحالبدن او را می کشاند، تا بالاخره گناه میکند، وقتی گناه کرد از ایمان او کاسته می گردد و این ایمان دیگر باز نمیگردد، مگر اینکه توبه کند. اگر توبه کرد و ولایت را بازشناخت خدا از او می گذرد. اگر باز تکرار کرد و ولایت را ترک کرد، خداوند او را داخل در آتش جهنم می کند.

اما اصحاب مشئمه، که یهود و نصاری هستند. خداوند متعال می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، رسول به حق از جانب خدا بر آنها فرستاده شده بود، فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»(2) {کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده ایم همانگونه که پسران خود را [در منزل هایشان] می شناسند او [=محمد] را می شناسند و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان [هم] می دانند * حق از جانب

1- . نحل / 70
2- . بقره / 146 و 147

پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی}. چون پیامبری که می شناختند را انکار کردند، خداوند آنها را مبتلا به آن سرزنش نمود و روحالایمان را از آنها سلب نمود و در بدنهای آنها سه روح قرار داد: روحالقوه و روحالشهوه و روحالبدن. بعد آنها را به چارپایان نسبت میدهد؛ فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»(1) {آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند}، چون چهارپا با روحالقوه بار می برد و با روحالشهوه علوفه میخورد و با روحالبدن راه میرود. آن مرد گفت: دلم را به اذن خدای متعال زنده کردی.(2)

47. منتخب البصائر، بصائر الدرجات: هشام بن سالم نقل کرده، از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(3) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است}. فرمودند: آفریده ایست عظیمتر از جبرئیل و میکائیل. جز پیامبر اسلام، با هیچ یک از گذشتگان نبوده است، و او با ائمه علیهم السّلام نیز هست آنها را توفیق میدهد و ثابت قدم میگرداند. و اینگونه نیست که هر که بجوید، آن را بیابد.(4)

48. بصائر الدجات: أبا بصیر نیز، مانند همین را از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است.(5)

توضیح: این خبر نشان می دهد، روح اختصاص به پیامبر و ائمه علیهم السّلام دارد، با اینکه اخبار دیگر حکایت داشت که روحالقدس در سایر انبیاء نیز هست. ممکن است بین آنها به دو صورت جمع نمود: اول این که بگوییم: روحالقدس مشترک است, ولی روح من أمر ربّ، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه

1- . فرقان / 44
2- . بصائر الدرجات : 133
3- . اسراء / 85
4- . مختصر بصائر الدرجات : 3 ، بصائر الدرجات : 136
5- . بصائر الدرجات : 136

علیهم السّلام اختصاص دارد. بعضی از روایات شاهدی بر مغایرت بین این دو روح بود.

و دوم اینکه: ممکن است روحالقدس دارای افراد یا انواع زیادی باشد و آن فرد یا نوعی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است با قبلیها نبوده است. با این توجیه بین روایاتی که دلالت می کنند روح پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله، به ائمه علیهم السلام منتقل شده با روایاتی که دلالت دارد که روح از هنگام ولادت با ائمه علیهم السلام است، نیز رفع تنافی می شود.

این که فرمودند: "این گونه نیست که هر که بجوید، آن را بیابد" یعنی: رسیدن به آن مرتبه گران سنگ با جستجو کردن نیست، بلکه آن فضلی است که خداوند به هر کس که بخواهد میدهد و یا به این معناست که: گاهی آن روح حاضر است و گاهی غایب، و اینطور نیست که هر چه بخواهد را بیابد و برای همین گاهی وقت ها جواب آنها به تأخیر میافتد. معنای اول ظهور بیشتری دارد.

49. بصائر الدجات: أبیأیوب خزاز نقل کرده، از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(1) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است}. فرمودند: فرشتهایست عظیمتر از جبرئیل و میکائیل که جز محمد صلی الله علیه و آله با هیچ یک از گذشتگان نبوده، او همراه ائمه علیهم السّلام نیز هست و اینطور نیست که هر که بجوید، آن را بیابد.(2)

50. بصائر الدجات: حفص بن بختری نیز مانند همین را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(3)

توضیح: شاید منظور از فرشته در این روایات موجودی باشد که در خلقت و روحانیت مانند فرشته است، نه این که منظور فرشته حقیقی باشد.

1- . اسراء / 85
2- . بصائر الدرجات : 136
3- . همان

51. بصائر الدجات: أبابصیر نقل کرده، برای حضرت صادق علیه السّلام این آیه را خواندم: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً»(1) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است}، فرمودند: آفریدهایست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و توفیقش میداد و با ما اهل بیت نیز هست.(2)

بصائر الدجات مانند همین روایت را با سندی دیگر نیز، از أبابصیر نقل شده است.(3)

52. بصائر الدرجات: أسباط بن سالم نقل کرده، از امام صادق علیه السّلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(4) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است}پرسیدم. ایشان فرمودند: موجودی است عظیمتر از جبرئیل و میکائیل، او با امامان علیهم السلام هست.(5)

53. بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السّلام این آیه را پرسیدم: «عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(6) {در باره روح، بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است}، فرمودند: آفریده ای عظیمتر از جبرئیل و میکائیل است و با ائمه است و به آنها میفهماند. عرض کردم: «وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ»(7) {و از روح خویش در او دمید}، فرمودند: یعنی از قدرت خود.(8)

1- . اسراء / 85
2- . بصائر الدرجات : 136
3- . همان
4- . اسراء / 85
5- . بصائر الدرجات : 136
6- . اسراء / 85
7- . سجده / 9
8- . بصائر الدرجات : 136

54. بصائر الدرجات: ابو بصیر نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ پرسیدم: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(1) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است}. فرمودند: خلقی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است، با رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و با ائمه علیهم السّلام نیز هست و از ملکوت است.(2)

توضیح: "از ملکوت است" یعنی از موجوداتی آسمانی است. بعضی گفته اند: یعنی از مجردات است،(3)

ولی این اصطلاح در روایات به اثبات نرسیده و وجود مجردی غیر از خدای متعال ثابت نشده است.

55. بصائر الدرجات: حسین قلانسی نقل کرده، درباره این آیه: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(4) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است} شنیدم که میفرمودند: فرشتهای عظیمتر از جبرئیل و میکائیل است، با هیچیک از گذشتگان غیر از محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم نبوده و با ائمه هم هست و آنطور که تو خیال کرده ای نیست.(5)

56. بصائر الدرجات: أبابصیر نیز مانند همین روایت را نقل کرده است.(6)

توضیح: شاید منظور از جمله "آنطور که تو خیال کرده ای نیست" یعنی آن طور نیست که روح، حقیقتاً روح خدا باشد، یا روح سایر موجودات باشد.(7)

1- . اسرا / 85
2- . بصائر الدرجات : 136 و 137
3- . و محتمل است ملکوت به معنای نیرویی باشد که موجودات به آن قائمند و قوامشان که با آن به ملک درمیآیند به آن است. مثلاً میگویند: ملاک امر، که قوام آن با آن به ملک درمیآید و این آیه «بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ» یس / 83 هم از این باب است
4- . اسرا / 85

5- . بصائر الدرجات : 137
6- . همان
7- . یا اینکه مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

57. بصائر الدرجات: محمّد حلبی از حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(1) {و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است} نقل کرده که ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی یکتا و صمد است و صمد چیزی است که درون ندارد. ولی روح یکی از مخلوقات خداست که دارای چشم و قدرت و تأیید است، که خداوند آن را در دل پیامبران و مؤمنین قرار میدهد.(2)

58. تفسیر عیاشی: صیرفی از شخصی نقل کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی روحالقدس را آفرید و مخلوقی نزدیکتر از او به خودش نیافرید، نه اینکه بهترین مخلوق خدا باشد. هر گاه کاری را بخواهد به او القا می کند آنگاه او به ستارگان القا مینماید و آنها به آن عمل می کنند.(3)

توضیح: "نه اینکه بهترین مخلوق خدا باشد" یعنی او از جهت وحی نزدیکترین موجود به خداوند است، ولی بهترین آنها نیست؛ چون پیامبر و امامان صلوات الله علیهم که روح برای ایشان آفریده شده در نزد خدا از روح گرامیترند. و ظاهراً "ستارگان" کنایه از أئمه علیهم السلام میباشند، و این که، از آنجا که ستارگان دلالت بر رویدادها میکنند، مراد ستارگان واقعی باشد، بعید است.

59. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: ابابصیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(4) {از هزار ماه ارجمندتر است} نقل کرده که فرمودند: منظور از ملک بنیامیه است. و درباره: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»(5) {در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان فرود آیند} فرمودند: یعنی از نزد پروردگارشان بر محمّد و آل محمّد در باره هر کار سلامی.(6)

1- . اسرا / 85
2- . بصائر الدرجات : 137
3- . تفسیر عیاشی 2 :270
4- . قدر / 3
5- . قدر / 4

6- . كنز الفوائد : 395

60. ابراهیم بن اسحاق با اسناد خود از شخصی نقل میکند که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: پدرم حضرت باقر علیه السّلام به من فرمود: علی بن ابیطالب علیه السّلام این آیه را قرائت کردند: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(1) {ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم} و در نزدشان حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز حضور داشتند. امام حسین علیه السلام عرض کردند: پدر جان مثل اینکه از این آیه در دهان خود شیرینی مخصوصی احساس می کنید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای فرزند رسول خدا و ای پسرم! من در مورد این آیه چیزی می دانم که تو نمیدانی؛ وقتی این آیه نازل شد، جدت رسول الله در پی من فرستاد و آن را بر من قرائت فرمودند، سپس دست بر شانه راستم گذاشتند و فرمودند: ای برادر من و وصی و فرمانروای امتم بعد از من و ای جنگجوی با دشمنان تا روز قیامت! این سوره پس از من برای تو است و بعد از تو برای فرزندانت. برادرم جبرئیل برایم پیش آمدهای امت را نقل کرده، و برای تو هم، مانند زمان نبوت، آنها را خواهد گفت و برای این سوره نوری درخشان در قلب تو و قلوب اوصیاء و جانشینانت تا طلوع فجر قائم علیه السلام خواهد بود.(2)

61. حضرت جواد علیه السّلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السّلام بارها میفرمودند: هیچ گاه نشد که تیمی و عدوی در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله باشند و ایشان نیز در حال خواندن «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(3) {ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم}، با خشوع و گریه باشند، مگر این که آندو بگویند: چقدر شما نسبت به این سوره رقت قلب دارید؟ و رسول الله صلی الله علیه و آله به آندو بفرمایند: این رقت به سبب چیزی است که با چشمم دیدهام و دلم آن را در بر گرفته است، همان چیزی که پس از من بر دل این شخص وارد می شود. آندو می گفتند: شما چه دیده اید و او چه خواهد دید؟ آنگاه روی خاک برای آن ها می نوشت: «تَنَزَّلُ

1- . قدر / 1
2- . کنز الفوائد : 396
3- . قدر / 1

الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ»(1) {در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند}. سپس می فرمودند: آیا بعد از اینکه خداوند می فرماید: «مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» دیگر چیزی باقی می ماند؟ آن ها در جواب می گفتند: نه. ایشان می پرسیدند: آیا می دانید این امر به چه کسی نازل می شود؟ می گفتند: به شما؟ می فرمودند: آری. باز می پرسیدند: آیا لیلهالقدری بعد از من نیز هست؟ و آیا این امر پس از من نیز نازل می شود؟ جواب میدادند: آری. ایشان سؤال می کردند: بر که نازل می شود؟ در جواب می گفتند: نمی دانیم. پیامبر دست بر سر من میگذاشتند و می فرمودند: اگر نمی دانید اینک بدانید! آن شخص بعد از من این است. و آن دو این شب را پس از رحلت رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم، به جهت وحشت شدیدی که در جانشان انداخته بود، به خاطر داشتند.(2)

62. و با همین سند از اباجعفر علیه السّلام روایت شده که فرمودند: ای گروه شیعه بر مخالفین خود با سوره «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(3) {ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم} استدلال کنید که سرفراز می شوید. به خدا قسم آن حجت خدای متعال بر مردم، پس از رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم است، و آن سوره از امتیازات دین شماست و نیز نهایت دانش ما اهل بیت. ای شیعیان! با سوره «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ»(4) {حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر} بر دشمنان خود استدلال کنید، زیرا این آیات اختصاص به والیان امر پس از رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم دارد. ای شیعیان! خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلَّا خَلا فِیها نَذِیر»(5) {و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشداردهنده ای گذشته

1- . همان / 4
2- . کنز الفوائد : 396
3- . قدر / 1
4- . دخان / 1 و 2
5- . فاطر / 24

است} شخصی عرض کرد: ای أباجعفر! نذیر این امت محمّد صلی اللَّه علیه و آله است. فرمودند: درست است، آیا در همان زمان که پیامبر زنده و از مبعوث شدگان بود، روی زمین نذیر دیگری وجود داشت؟ آن شخص جواب داد: نه. حضرت فرمودند: به نظر تو آیا فرستاده خدا همان نذیر او نیست؟ همان طور که رسول الله صلی اللَّه علیه و آله هم فرستاده از جانب خداوند و هم نذیر بود؟ آن شخص عرض کرد: بله، هست. حضرت فرمودند: محمّد صلی اللَّه علیه و آله نیز باید قبل از این که از دنیا برود، نذیر و جانشینی تعیین کند. اگر بگویی نه، پس رسول الله صلی اللَّه علیه و آله، آنهایی را که در صلب و نهاد امتش بودهاند، به حال خود رها کرده است. سائل عرض کرد: مگر قرآن برای آنها کافی نیست؟ فرمودند: کافی است، اگر مفسری برایش داشته باشند.آن شخص عرض کرد: مگر رسول الله صلی اللَّه علیه و آله برای آنها تفسیر نکرده است؟ حضرت فرمودند: تفسیر کرده ولی فقط برای یک نفر، و برای امت خصوصیات او را مشخص نموده است و او علی بن ابیطالب علیه السّلام است.

سائل عرض کرد: ای اباجعفر! گویا این مطلب خاصی است که عموم مردم تاب تحمل آن را ندارند. فرمودند: آری، خداوند میخواهد تا وقتی که زمان اظهار دین فرا برسد، در نهان پرستش شود. همانطور که رسول الله صلی اللَّه علیه و آله با خدیجه پنهان پرستش می کردند، تا وقتی که دستور رسید که آشکار کنند. سائل عرض کرد: آیا رواست که صاحب این دین پنهان باشد؟ فرمودند: مگر علی بن ابیطالب علیه السلام روزی را که پیش رسول الله صلی اللَّه علیه و آله اسلام آورد، تا زمان علنی نمودن دین پنهان نکرد؟ عرض کرد: بله، کرد. فرمودند: همینطور است وضع ما تا موقعی که وقتش برسد.

توضیح: "آن سوره از امتیازات دین شما است" یعنی حجتی قوی است که در امور دینی آن را مرجع قرار دهید.

"نهایت دانش ما" یعنی نشان گر نهایت علم ماست.

امام علیه السلام آیه: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلَّا خَلا فِیها نَذِیر»(1) {و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشداردهنده ای گذشته است} را شاهد قرار میدهند که: این آیه بر وجود بیم دهندهای در همه دورانهای گذشته خبر میدهد، پس چطور دورانهای آینده میتوانند بدون منذر باشند؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برای انذار بعد از خود جانشین اعلام کردهاند، همانطور که در زمان خودشان نیز گروهی را برای انذار به دوردستها میفرستادند، و فرق بین آنها که در زمان حیات از طرف ایشان و کسانی که بعد از وفات ایشان مأمور به به انذار میشدند این است که، در اوّلی عصمت لازم نیست، ولی در دومی عصمت شرط است؛ زیرا به خلاف بعد از وفات، اگر در زمان حیات ایشان، فسقی از گروهی که ایشان برای انذار گسیل کردهاند سر بزند، ایشان میتوانند آنها را عزل کنند.

63. با همین اسناد از آن حضرت نقل شده که فرمودند: خداوند لیلهالقدر را در اول آفرینش دنیا آفرید و در آن شب اولین پیامبر و اولین وصی را نیز آفرید، و مقرر نمود که در هر سال یک شب باشد که تفسیر تمام جریانها را تا سال آینده در آن شب نازل کند. هر کس منکر این مطلب باشد، ردّ علم خدا را نموده است؛ زیرا پیامبران و رسل و پیشوایان کاری نمیکنند، مگر به وسیله آنچه که در این شب بر آنها وارد می شود و حجتی که جبرئیل برای آنها می آورد.

راوی میگوید پرسیدم: آیا بر ائمه هم جبرئیل یا ملائکه دیگری نازل می شود؟ فرمودند: در مورد انبیا و رسل که شکّی نیست، و برای دیگران نیز، از اول آفرینش زمین تا آخر زوال دنیا، باید حجتی، از هر یک از بندگان خدا که خود بخواهد، بر روی زمین وجود داشته باشد که آن امر در آن شب بر او نازل شود که او همان حجت است. به خدا سوگند که ملائکه و روح در شب قدر بر آدم علیه السلام نازل شدند.

1- . فاطر / 24

و به خدا سوگند آدم از دنیا نرفت مگر اینکه وصیی برای خود داشت، و همه پیامبران پس از آدم، در شب قدر برایش مأموریت میآمد و آن را برای وصی بعد از خود توصیف مینمود. به خدا قسم از جمله چیزهایی که پیامبران از آدم گرفته تا محمد صلی اللّه علیه و آله، در این شب به آن مأمور می شدند این بود که: فلان کس را وصیّ خود قرار بده! خداوند متعال در کتابش، درباره والیان امر بعد محمد صلی اللّه علیه و آله می فرماید: « وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(1) {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند} می فرماید: شما را پس از پیامبرتان جانشین خود در علم و دین و عبادت قرار دادم، چنانچه جانشینان آدم بعد از او همین مرتبه را داشتند تا وقتی که پیامبر بعد مبعوث شود. «يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً»(2)

{ [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند} یعنی مرا به این ایمان که بعد از محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم پیامبری نیست، بپرستند و هر کس جز این بگوید از فاسقین است. خداوند در اختیار والیان امر بعد از محمّد، علم قرار داده و ما آن والیان امر هستیم. از ما بپرسید؛ اگر درست گفتیم، تصدیق کنید و اگر نه، تصدیق نکنید.

اما دانش و علم ما آشکار است. و اما زمان ما که در آن دین، از طرف ما، طوری که اختلافی بین مردم نباشد، آشکار گردد، یک زمان معینی در گذر شبها و

1- . نور / 55
2- . همان

روزها دارد، که وقتی فرا برسد، دین آشکار خواهد شد و آن هنگام فقط یک امر خواهد بود. به خدا سوگند، خداوند چنین قرار داده که روزی برسد که بین مؤمنان اختلافی نباشد. و به همین جهت مؤمنان را گواه بر مردم قرار داده است، تا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم گواه بر ما باشد و ما گواه بر شیعیان و شیعیان ما گواه بر مردم. هرگز خدا حکم خود را تغییر نمیدهد و بین اهل علمش تناقضی نمیاندازد.

سپس فرمودند: فضیلت ایمان مؤمنی که حامل إنا انزلناه و تفسیر آن است بر کسی که در ایمان مانند او نیست، مانند فضیلت انسان است بر چهارپایان است. خداوند، همانطور به سبب مجاهدین بلا را از قاعدین و کناره گیران از جنگ دفع میکند، به سبب کسانی که ایمان به این سوره دارند بلا را از کسانی که منکر آن هستند دفع میکند چه این که عذاب آخرت برای آنهایی که میداند توبه نمیکنند، کافی و کامل است. در این زمان جهادی جز حج و عمره و حسن جوار نیست.(1)

توضیح: "ردّ علم خدا را نموده است" یعنی معلوم خدا که نزول علوم بر اوصیا باشد را رد نموده است یا علمش به آنچه که بر اولیای خود فرو میفرستد را رد نموده است، چرا که علم خدا در اموری که هر سال تجدید میشود، باید در شب قدر هر سال به زمین فرستاده شود تا نشانهای باشد بر نبوت انبیا و ولایت امامان، پس کسی که شب قدر را انکار کند علم خدا در زمین را انکار کرده است.

"در مورد انبیا و رسل که شکّی نیست" یعنی در نزول جبرئیل بر آنها شکی نیست، امام علیه السلام یا از جهت تقیه این سخن را در مورد امامان رها کرده است و یا به خاطر کوتاهی اندازه فهم سائل نفرمودهاند، چون امکان داشته او توهم نبوت در مورد ائمه علیهم السلام کند.

"یعنی مرا به این ایمان که بعد از محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم پیامبری نیست، بپرستند" گویا امام علیه السلام شرک را به اعتقاد نبوت در خلیفه تفسیر کردهاند.

1- . کنز الفوائد : 395 و 398

"و هر کس جزِ این بگوید" این کلام تفسیر این قسمت از آیه است: «وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» یعنی کسی که این وعده را منکر شود و بگوید: تنها پیامبران میتوانند چنین خصوصیاتی داشته باشند و از آنجا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد، پس این وعده درست نیست. یا اینکه منظور کسی است که موعود را انکار کند و وقتی ظهور کرد بگوید این پیامبر است، یا بگوید این جانشین نیست؛ چرا که وجود داشتن مرتبهای بین نبوت و سایر رعیت، برای مردم عامی دشوار است.

"آن هنگام فقط یک امر خواهد بود" یعنی دین واحدی که اختلافی در آن نباشد.

"خداوند در اختیار والیان امر بعد از محمّد، علم قرار داده" اشاره به «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ» که این همه را شامل میشود و «وَلَيُبَدِّلَنَّهُم» اشاره به پیروزی آنها در زمان قائم علیه السلام است. "اما دانش و علم ما آشکار است" یعنی در هر زمانی آشکار است. "و اما زمان ما" یعنی زمانی که خوف به امنیت تبدیل میشود.

"و به همین جهت مؤمنان را گواه بر مردم قرار داده است..." یعنی به جهت عدم اختلاف، زیرا شهادت بعضی از ایشان به حقبودن بعضی دیگر و نیز بر غیر مؤمنان، ممکن نیست مگر با توافق، زیرا اختلاف در شهادت موجب رد

حکم میشود. و ممکن است مراد از مؤمنین، أئمه علیهم السلام باشند، یعنی این حکم قطعی خداوند است که بین ائمه مسلمانان اختلافی نباشد و ایشان از جانب خداوند مورد تأیید باشند و به خاطر همین ایشان را گواه بر مردم قرار داده است. "برای آنهایی که میداند توبه نمیکنند" عذاب کامل آخرت و شدت آن برای کسانی است که خدا میداند توبه نمیکنند، اما کسانی که میداند که توبه میکنند، عذاب را از آنها دفع میکند.

64. کافی: عباس بن جریش از ابو جعفر حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده که ایشان از قول امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم (امام باقر علیه السلام) مشغول طواف خانه کعبه بود که مردی، که مقداری از عمامه خود را به صورت بسته

بود، راه بر او گرفت و نگذاشت هفت مرتبه طواف خود را تمام کند. تا اینکه او را به خانه ای نزدیک صفا برد و به من هم پیغام داد تا که با هم، سه نفر شدیم. سپس گفت: مرحبا به فرزند رسول خدا! و بعد دستش را روی سر من گذاشت و گفت: خداوند برکت تو را افزون نماید ای امانتدار خدا پس از پدرانت! ای ابوجعفر! اکنون اگر میخواهید، شما به من بگویید و اگر بخواهید، من به شما میگویم، اگر میخواهید، شما از من بپرسید و اگر بخواهید، من از شما سؤال میکنم، اگر خواستید، شما مرا تصدیق کنید و اگر خواستید، من شما را تصدیق کنم، حضرت باقر علیه السلام فرمودند: من همه اینها را میخواهم.

گفت: مبادا در جواب من سخنی نگویید که غیر از آن را در دل خود پنهان نموده باشید. حضرت فرمودند: چنین کاری را کسی می کند که در دلش، دو علم با هم متفاوت داشته باشد و خداوند عزّ و جلّ امتناع دارد از این که در علمش اختلاف باشد. آن مرد گفت: همین سؤال من بود که مقداری از آن را روشن نمودی، برای من بگویید، این علمی که در آن اختلافی نیست را چه کسی میداند؟ فرمودند: آن علم مجموعش در نزد خداست، اما مقداری که برای بندگان لازم است، در نزد اوصیاء است.

در این موقع آن مرد روبند خود را گشود و درست نشست و برق شادی در چهره اش نمایان شد و گفت: منظورم همین بود و برای همین آمده بودم؛ شما مدعی هستید علمی که اختلافی در آن نیست، نزد اوصیاء است، از کجا این علم را به دست می آورند؟

ایشان فرمودند: همان طوری که پیامبر به دست می آورد، جز اینکه آنها آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله می دیدند، نمی بینند. زیرا او پیامبر بود و آنها محدثند، و او پیش خدا میرفت و استماع وحی مینمود، اما به آنها وحی نمیشود. آن مرد عرض کرد: درست فرمودید. اینک سؤالی مشکل میکنم؛ بگو این علم چرا همانطور که در زمان رسول الله صلی اللّه علیه و آله آشکار میشد، آشکار نمیشود؟

پدرم خندیدند و فرمودند: خداوند امتناع دارد از این که، مگر کسی که ایمانش را آزموده باشد، بر علمش مطلع نماید. چنانچه مقدر کرده بود پیامبر بر آزار قریش صبر کند و جز به فرمان خدا با آنها پیکار نکند. چه مسائل زیادی بود که ایشان پنهان میکردند تا وقتی که دستور رسید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»(1) {پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب} و به خدا سوگند، اگر قبل از این فرمان، علنی مینمود، باز هم در امان بود. ولی مقید به انجام دستور بود و از مخالفت میترسید و به همین جهت خودداری میکرد. مایل بودم چشمت به مهدی این امت می افتاد، در حالی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود بین آسمان و زمیناند و ارواح کفار مرده را عذاب میکنند و ارواح اشخاص زنده شبیه ایشان را هم، به آنها ملحق مینمایند. در این هنگام آن مرد شمشیری را بیرون آورد و گفت: آیا این هم از همان شمشیرها است؟ پدرم فرمودند: به آن خدایی که محمّد مصطفی را برای بشر برانگیخته است، آری.

مرد روبند خود را دو مرتبه بست و گفت: من الیاسم. این سؤالهایی که کردم چنان نبود که خود جوابشان را ندانم، فقط میخواستم این حدیث قوتی برای اصحاب شما باشد. اکنون آیهای را که خود میدانید می گویم که اگر شیعیان با آن استدلال نمایند، پیروز میشوند. پدرم به او فرمودند: اگر مایلی من میگویم. گفت: آری. فرمودند: اگر شیعیان ما به مخالفین خود بگویند: خداوند به پیامبرش می فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ» تا آخر سوره، حال، آیا رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی از علمش را در غیر از آن شب آموخته بود یا جبرئیل در غیر از آن شب چیزی برایش آورده بود؟ آنها خواهند گفت: نه. به ایشان بگو: آیا ایشان چاره ای جز اظهار آنچه میدانستند را داشتند؟ آنها خواهند گفت: نه. بگو: آیا در آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله از علم خداوند بلندمرتبه اظهار میکرد، اختلافی وجود داشت؟ اگر گفتند: نه، بگو: پس آیا کسی که به حکم خدایی که در آن اختلاف باشد

1- . حجر / 94

حکم کند، مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله نموده است؟ میگویند: آری. اگر بگویند نه، حرف اول خود را نقض کردهاند. به آنها بگو: «ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) {با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند}. اگر گفتند: راسخین در علم کیانند؟ بگو: کسی که در علمش اختلافی نباشد. اگر پرسیدند: آن شخص کیست؟ بگو: خود رسول الله صلی الله علیه و آله باید این شخص را معرفی کند، آیا او را معرفی کرده یا نه؟

اگر گفتند: معرفی کرده است. بگو: آیا پس از در گذشت پیامبر، جانشینش دارای علمی بود که اختلاف در آن نباشد؟ اگر گفتند: نه، بگو: خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب خدا تأیید می شود و رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی خود انتخاب میکند که مانند خود او حکم نماید و جز در نبوت، شبیه خودش باشد. اگر کسی را به جانشینی در علم انتخاب نکرده باشد امت آینده خویش را که در اصلاب مردم است به حال خویش رها نموده است.

اگر گفتند: علم پیامبر از قرآن بود. بگو: «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ * إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنذِرِینَ * فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ * أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ»(2)

{ حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر * [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم [زیرا] که ما هشداردهنده بودیم * در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد * [این] کاری است [که] از جانب ما [صورت می گیرد] ما فرستنده [پیامبران] بودیم }. اگر آنها مدعی شدند که خداوند ملائکه را فقط بر پیامبران نازل میکند، بگو: این امر حکیم که با آن همه چیز فیصله داده می شود، آیا از ملائکه و یا روحی است که از آسمانی به آسمان دیگر میروند، یا از آسمان به زمین؟ اگر گفتند: از آسمانی به آسمان دیگر، باید گفت که در آسمان کسی نیست که به معصیت آلوده باشد و در صورتی که قبول کنند از آسمان به زمین و حال

1- . آل عمران / 7
2- . دخان / 1- 5

آن که اهل زمین از همه بیشتر احتیاج به آن دارند، بگو: آیا چاره ای جز این هست که کسی بین آنها باشد که گرفتاریهای خود را به او مراجعه کنند؟

اگر گفتند: همان خلیفه داور و رفع کننده گرفتاریهای آنهاست، بگو: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ تا آن جا که می فرماید: خالِدُونَ»(1) {خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد و[لی] کسانی که کفر ورزیده اند سرورانشان [همان عصیانگران=] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند}. به جان خود سوگند یاد میکنم در زمین و آسمان کسی ولیّ خداوند بلند مرتبه نیست، مگر این که خدا او را تأیید کرده باشد، و هر کسی خدا تأییدش کند خطا نمیکند و در زمین دشمنی برای خداوند بلند مرتبه نیست، مگر اینکه خوار است و هر که مورد خواری و خذلان قرار گیرد، به هدفش نمی رسد. همانطوری که لازم است امر از آسمان نازل شود و اهل زمین در آن باره حکم کنند، همچنین لازم است فرمانروایی در زمین باشد. اگر گفتند: ما چنین فرمانروایی نمی شناسیم، بگو: هر چه دوست دارید بگویید. هرگز خداوند امت محمّد را پس از درگذشت او بی سرپرست و بدون حجت رها نمیکند.

حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: او ایستاد، سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! اینجا بابب غامضی است؛ اگر آنها بگویند: حجت خدا قرآن است چه جوابی باید داد؟ فرمودند: من خواهم گفت: قرآن دارای زبان نیست که امر و نهی کند، ولی قرآن اهلی دارد که امر و نهی میکنند و نیز میگویم: پیشآمدی برای مردم اتفاق می افتد که نه در سنّت، نه در حکم بی اختلاف و نه در قرآن در موردش چیزی نیست، هرگز خدایی که واقف به این پیشآمد است، این فتنه را در زمین ظاهر نمیکند که اهل زمین راه و چاره ای برای دفع آن و گشودهشدنش نداشته باشند.

1- . بقره / 257

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا! با این سخن آنها از پای در میآیند. من گواهی میدهم که خداوند میداند به خلایق چه مصیبتهایی، چه در زمین چه در خودشان از دین گرفته تا مسائل دیگر، میرسد و قرآن را راهنما قرار داده است.

باز گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا میدانی قرآن دلیل و راهنمای چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آری، در قرآن جملاتی از حدود هست که تفسیر آن نزد حاکم است. هرگز خداوند مردم را رها نخواهد کرد که در زمین یا جانشان و یا مالشان پیشآمدی روی دهد و قاضی عادلی نباشد که حکم صحیح را در آن مورد بگوید.

مرد گفت: در این مورد شما پیروز شدید، مگر اینکه دشمن شما بر خداوند افترا بزند و بگوید: خداوند را حجتی نیست. اینک برایم بگویید تفسیر این آیه را: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»(1) {تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید} فرمودند: این آیه درباره أبافلان و یارانش است؛ قسمتی مربوط به گذشته و قسمتی مربوط به بعد است؛ یعنی در باره چیزی که به علی علیه السلام اختصاص یافت، متأثر و ناراحت نشوید و از فتنه و آشوبی که بعد از پیامبر، به نفع شما روی می دهد، شاد نباشید. مرد گفت: من گواهی میدهم که شما همان حاکمان که در حکمشان اختلافی نیست. سپس برخاست و رفت و دیگر او را ندیدم.(2)

توضیح: "مبادا در جواب من سخنی بگویید که غیر از آن را در دل پنهان نموده باشید" یعنی: مبادا به خاطر چیز دیگری که در دل دارید مجبور به سخنی غیر از جواب واقعی شوید، همانطور که در بیشتر علوم اهل گمراهی اینگونه است که مجبور به سخنانی میشوند که خودشان آنها را قبول ندارند. یا یعنی: طوری جواب من را بدهید که در آن احتمال خلافی نباشد. و یا منظور این است که، چیزی از اسرار را از من پنهان نکنید." دو علم مختلف با هم" یعنی دو احتمال متناقض.

1- . حدید / 23
2- . اصول کافی : 242 و 247

" پدرم خندید" شاید دلیل خنده این بوده که، ایشان میدانستند که سائل جواب سؤال را میداند و با این حال برای امتحان کردن ایشان، وانمود به ندانستن میکند، یا به خاطر این بوده که این پرسش در نزد سائل سخت بوده است، ولی در نزد ایشان نه. و محصل جواب ایشان این است که: همانطور که پیامبر در آغاز بعثت از خوف عدم قبول دعوت خود را، تا زمانی که مأمور به علنی کردن شود، پنهان میداشتند، امامان علیهم السلام نیز از کسی که نمیپذیرد، پنهان میکنند تا زمانی که در زمان قائم علیه السلام مأمور به آشکار کردن شوند.

"این هم از همان شمشیرها است؟" یعنی از آن شمشیرهایی که در زمان قائم علیه السلام بیرون کشیده میشود، زیرا إلیاس علیه السلام از یاران ایشان خواهد بود.

"مرد روبند خود را دو مرتبه بست" شاید به این دلیل بوده که او مأمور به این بوده بعد از این که برای آن دو امام بزرگوار شناخته شده دیگر نمیبایست دیده شود.

"این حدیث قوتی برای اصحاب شما باشد" یعنی بعد از اینکه شما و فرزندان معصومتان این قضیه را برای آنها نقل کنند.

بیان استدلال امام این است که: این ثابت است که خداوند قرآن را در شب قدر بر پیامبرش نازل فرموده است و ملائکه و روح، هر سال در آن شب، هر امری را با بیان و تأویلش فرو میآورند. حال میگوییم: رسول الله برای علمی که امت به آن احتیاج دارند، یا راهی جز آن چه در شب قدر یا غیر از آن شب، از آسمان، از جانب خداوند برایش میآید دارد و یا ندارد، فرض اول نادرست است؛ چون خداوند میفرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی»(1) {این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست}، پس دومی درست است. سپس میگوییم: آیا رسول الله میتواند این علمی را که امت به آن احتیاج دارند، اظهار نکند یا باید حتماً اظهارش کند؟ اولی نادرست

1- . نجم / 4

است، چون به این سبب به ایشان وحی میشود تا به مردم برساند و به سوی خدا هدایتشان کند. پس دومی ثابت میشود. بعد میگوییم: آیا در این علمی، که از آسمان و از سوی خدا به رسول نازل میشود اختلافی وجود دارد؛ به این شکل که در زمانی خاص، در مورد چیزی، طوری حکم کند و سپس در مورد همان چیز، در همان زمان طور دیگری حکم کند؟ اولی نادرست است، چرا که حکم از جانب خداست و او بلند مرتبه تر از آن است، همان طور که خود فرموده است: « وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا»(1) {اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند}. سپس میگوییم: آیا کسی که حکمی میکند که در آن اختلاف وجود دارد، مانند اجتهادهایی که با هم تناقض دارد، موافق با رسول الله عمل کرده یا مخالف ایشان؟ اولی نادرست است، چون در حکم ایشان اختلافی وجود نداشت. پس دومی ثابت میشود.

سپس میگوییم: کسی که در حکم او اختلافی نباشد، آیا جز از طریق خداوند، با واسطه یا بدون واسطه، و بدون این که تأویل متشابهاتی که سبب اختلاف در حکم میشوند را بداند، راهی برای رسیدن به حکم دارد یا ندارد؟ اولی نادرست است؛ پس دومی ثابت میشود. سپس میگوییم: آیا تأویل متشابهات را جز خدا و راسخان در علم، که در علمشان اختلافی وجود ندارد، کسی میداند یا نه؟ اولی نادرست است؛ چون خداوند میفرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ»(2) {با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند}.

سپس میگوییم: رسول الله که از راسخان در علم بوده، آیا با رحلتشان، علم خویش را هم بردهاند و راه علم به متشابه را به جانشین بعد از خودشان نیاموخته اند یا آموختهاند؟ اولی نادرست است؛ زیرا اگر ایشان این کار را نکرده باشند، در آن صورت، امت اسلام را بعد از خودشان به حال خویش رها کردهاند. پس دومی ثابت میشود.

1- . نساء / 82
2- . آل عمران / 7

سپس میگوییم: آیا جانشین ایشان نیز مانند سایر مردمان، اشتباه میکند و در علمش اختلافی وجود دارد، یا باید کسی باشد که از جانب خدا تأیید شده باشد و به حکم رسول الله حکم کند؟ به این صورت که همانند رسول الله جز در نبوت، فرشته ای پیش او بیاید و بدون اینکه به صورت وحی یا مانند آن باشد با او سخن بگوید. اولی نادرست است؛ چون در آن صورت دیگر نمیتواند جای رسول الله را بگیرد، و کسی که در علمش اختلاف وجود دارد، ایمنی از اختلاف در حکم ندارد. و در نتیجه این هم منجر به رها گذاشتن امت به حال خود میشود، پس دومی ثابت می شود.

پس چارهای نیست جز این که جانشین رسول الله، راسخ در علم، دانای به تأویل متشابهات و تأیید شده از جانب خدا باشد، خطا از او سر نزند و در علمش اختلافی نباشد تا حجت خداوند بر مردم باشد و این همان است که مقصود ما بود.

" حرف اول خود را نقض کرده اند." زیرا قبلا گفته بودند: در علمی که رسول الله آن را اظهار میکند اختلافی نیست، پس باید در علم کسی که در علم با رسول الله اختلافی ندارد نیز اختلافی نباشد و با این دلیل، وجود امام ضرورت مییابد؛ چون تنها کسی که در علمش اختلافی وجود ندارد، امام معصومی است که از جانب خدا تأیید شده باشد.

به آنها بگو: «ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) {با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند}، این دلیل یا دلیل دیگری غیر از تناقضی است که در سخن آنها وجود داشت؛ بنابراین که آنها با رسول الله مخالفت کردند، و یا دلیلی بر اصل کلام، یعنی اثبات امام است.

"بگو: کسی که در علمش اختلافی نباشد." شاید این استدلال، به جهت معنای کلمه رسوخ که به معنای ثبوت است، باشد. و کسی که در علمی که از او به دیگری منتقل میشود متزلزل باشد، در آن ثابت نیست.

1- . آل عمران / 7

" اگر گفتند: علم پیامبر از قرآن بود." این ایرادی است که به استدلال وارد شده به این صورت که: شاید علم رسول الله فقط از قرآن باشد و نیاز به تجدید در شب قدر نداشته باشد. امام علیه السلام ایراد را با آیهای از قرآن پاسخ میدهند: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(1) {در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد}؛ که این آیه دلالت بر این دارد که پیوسته در آن شب مبارک، با فرود آمدن ملائکه و روح از آسمان به زمین، رسالت تجدید می شود و باید همیشه کسی وجود داشته باشد که امر به او نازل شود.

" اگر آنها مدعی شدند که خداوند ملائکه را فقط بر پیامبران نازل میکند" سؤال دیگریست که جوابش با مدلول آیه داده شده است.

آیا چاره ای جز این هست که کسی بین آنها باشد شاید این مؤیدی برای دلیل سابق باشد، همانطور که لازم است شخصی که از جانب خدا تأیید شده، وجود داشته باشد که در شب قدر بر او نازل شود، باید کسی باشد که بندگان برای قضاوت پیش او روند. عقل حکم میکند که فساد و نزاع بین مردم جز با وجود چنین شخصی مرتفع نمیشود. این خود مؤید این است ملائکه و روح بر کسی نازل میشوند تا آن شخص بدین وسیله آنچه که با آن بین بندگان تفصیل داده شود را بداند. احتمال هم دارد که این خودش دلیل دیگری بر وجود امام باشد.

" اگر گفتند: همان خلیفه داور و رفع کننده گرفتاریهای آنها است" بگو: اگر خلیفه از جانب خدا تأیید نشده باشد و معصوم و ایمن از خطا نباشد، خداوند چگونه او را و بندگان را به واسطه او از تاریکیها به سوی نور ببرد؟ در حالی که خداوند فرموده: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»(2) {خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند... }

1- . دخان / 4
2- . بقره / 257

حاصل آن که، کسی که به همه احکام دانا نباشد و راه خطا برایش باز باشد، خود محتاج به خلیفه دیگری است تا جهالتش را برطرف کند و نزاع بین او و دیگران را حل کند.

ممکن است استدلال به این آیه به آن جهت باشد که: خداوند در این آیه، خودش عهدهدار بیرون آوردن مؤمنان از تاریکیها به سوی نور شده است، پس باید شخصی از جانب خدا برای هدایت مؤمنان نصب شده باشد، که مورد تأیید خدا باشد. و کسی که از جانب مردم نصب شده باشد، طاغوت است و آن ها را از نور به تاریکی میبرد.

"لازم است فرمانروایی در زمین باشد" یعنی کسی که امر را به عهده بگیرد و آن را از ملائکه و روح دریافت کند.

"ما چنین فرمانروایی را نمی شناسیم" این استدلال آنها مانند این آیه است: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ»(1) {گفتند: ای شعیب بسیاری از آنچه را که می گویی نمی فهمیم}، و "هر چه دوست دارید بگویید" مانند این آیه که: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»(2) {هر چه می خواهید بکنید} یا این آیه که: «تَمَتَّعُوا قَلِيلًا»(3) {اندکی برخوردار شوید}. "او ایستاد، سپس گفت" یعنی پدرم از سخن باز ایستاد و الیاس گفت. یا اینکه منظور از "ایستاد" برخاستن الیاس جهت احترام است.

معمولاً اشکالی پیش می آید یعنی شبههای که مخالفین آن را، به جهت سخن عمر که گفت: کتاب خدا برای ما کافیست، مطرح میکنند

" قرآن دارای زبان نیست" یعنی طوری نیست که هر کس در آن بنگرد، بتواند احکام را بفهمد. چه اینکه بسیاری از احکام در ظاهر قرآن وجود ندارد، و آنهایی که هست نیز در فهمش، بین امت اختلاف است. پس معلوم میشود قرآن را تنها، امام میفهمد و امام است که احکام را از قرآن در مییابد. یا شاید مراد این

1- . هود / 91
2- . فصلت / 40
3- . مرسلات / 46

باشد که ، حتی اگر بپذیریم که معانی قرآن قابل فهم است، ولی برای راهبری امت کافی نیست و نیاز به فرماندهنده و نهیکننده و بازدارندهایست که امت را بر عمل به قرآن وادارد و خود معصوم باشد و به تمام آنچه در آن است عمل کند.

" حکم بی اختلاف" منظور حکمی است که از ضروریات دین و یا سنتی قطعی باشد، و یا مورد اتفاق همگان باشد، هر چند در قرآن نیامده باشد. یعنی بیاختلاف از جهت ظاهری، که مردم هم آن را میفهمند، اگرچه از جهت باطنی، فقط امام علیه السلام است که آن را میفهمد.

"مگر اینکه دشمن شما بر خداوند افترا بزند" یعنی بعد از اینکه حجت بر او تمام شد، از سر عناد یا منع لطف و یا شرط کردن علم در تکلیف، اینگونه بگوید.

"این آیه در باره أبافلان و یارانش است؛" چند احتمال در این کلام هست:

احتمال اول: این که آیه در مورد ابوبکر و یاران او یعنی عمر و عثمان نازل شده است. بنابراین، «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ» یعنی بر چیزی که از دستتان رفته، یعنی نص و تعیین برای خلافت و امامت، محزون نشوید که آن به علی علیه السلام اختصاص دارد، چرا که رسول الله تصریح به او کرد و شما را از آن محروم نمود. و به خلافتی که بعد از رسول الله ظاهراً به شما رسیده شادمان نشوید. و " قسمتی مربوط به بعد است " منظور «ولا تفرحوا» است که اشاره به واقعهایایست که بعد اتفاق افتاده است، یعنی غصب خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله.

و پوشیده نیست که این احتمال بر آیه تطبیق زیادی دارد؛ چرا که خداوند میفرماید: « مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَلَا فِى أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا»(1) {هیچ

مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [= به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است}، یعنی هیچ رویدادی در زمین و در شما رخ نمیدهد مگر آنکه قبلاً مقدرش کردهایم و حکم آن، قبل از این که آن مصیبت را و قبل از این که شما را بیافرینیم، در کتابی موجود است تا شما بر خلافت

1- . حديد / 22

از دست رفته حسرت نخورید و بدانید که فقط کسی که ملائکه و روح، با وقایعی که در آن کتاب نوشته شده، بر او نازل میشوند مستحق خلافت است و به خلافتی که ظاهراً برای شما میسر شده شادمان نشوید و بدانید که شما مستحق آن نیستید و آن را غصب نمودهاید و وبالش دامنتان را می گیرد.

معلوم میشود آنچه امام باقر علیه السلام قبل از این سؤال فرموده بودند، اشارهای به صدر همین آیه بوده است، و الیاس علیه السلام هم برای همین از ادامه آیه سؤال کرده است. ممکن است با قطع نظر از اشاره حضرت، وجه دیگری در میان باشد به این صورت که: مصیبتهایی که بر ما وارد میشود و همچنین ثوابها و عقابها، از قبل در تقدیر الهی وجود داشته است، بنابراین، شما نباید بر حرمان از خلافت رسول الله حسرت نخورید و بدانید که چون در تقدیر شما نبوده است، رسول الله خلافت را به شما ندادند. و برای این که الان خلافت به شما رسیده خوشحال نباشید؛ زیرا که به دنبالش عقاب است.

احتمال دوم، که پدر علامه قدس الله روحه آن را بیان کردهاند: سؤال از این آیه، به جهت بیان این مطلب است که، غیر از حاکم کسی علم قرآن را نمیداند؛ زیرا هر کس این آیه را بشنود، این به ذهنش میرسد که هر دو خطاب متوجه یک نفر است، در حالی که مخاطب «لِكَيْلا تَأْسَوْا» علی علیه السلام است که خلافت از دست او در آمده و «ولا تفرحوا» متوجه ابوبکر و یارانش است که خلافت را غصب کردهاند. بنابراین "قسمتی مربوط به گذشته و قسمتی مربوط به بعد است" برای بیان اتصال این دو و آمدن هر دو در یک سیاق است. و به همین جهت الیاس گفت: من گواهی میدهم که شما همان حاکمان و فرمانروایانی هستید که در ایشان اختلافی نیست.

احتمال سوم که امین استرآبادی آن را ذکر کرده: خطاب «لا تَأْسَوْا» با اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی بر این مصیبت که خلافت از دستتان رفت محزون نباشید، و خطاب «لا تفرحوا» با مخالفین است؛ یعنی به آن خلافتی که خداوند به سبب تصمیم غلطتان به شما داده، شادمان نشوید. یکی از این دو آیه متقدم و دیگری

متأخر است و در قرآنی که در عهد عثمان جمع آوری شده به یک آیه تبدیل شدهاند.

احتمال چهارم: گفته شده «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ» خطاب به شیعه است که خلافت علی علیه السلام را از دست دادهاند. «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ» خطاب به مخالفین شیعه است که به خلافتی غصبی دست یافتند و یکی از این دو مقدم بر دیگری شده است.

من میگویم: اگر در این این احتمالات تأملی کنید، پوشیده نخواهد ماند که آنچه که ما در اول گفتیم، چه از جهت انطباق بیشتر با آیه و چه از جهت هماهنگی با روایت، نیکوتر است و البته خود خداوند بهتر معنای حقیقی روایات ائمه علیهم السلام را میداند.

65. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: روزی در خدمت پدرم نشسته بودم و گروهی نیز حضور داشتند. ناگاه پدرم به شدت خندیدند طوری که چشمهایشان پر از اشک شد، سپس فرمودند: میدانید چه چیز موجب خنده من شد؟ گفتند: نه. فرمودند: ابنعباس فکر میکند که او از آنهاییست که خداوند درباره آنها فرموده: «الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»(1) {در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند}. به او گفتم: آیا هرگز ملائکه را دیده ای که به تو بگویند: تو در دنیا و آخرت با ملائکهای و از خوف و اندوه در امان خواهی بود؟ او گفت: خداوند میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(2) {در حقیقت مؤمنان با هم برادرند}(3) و همه امت در این عموم داخل هستند، که من خنده ام گرفت.

1- . فصلت / 30
2- . حجرات / 10
3- . ظاهراً او با این آیه قصد داشته که بر اشتراک مؤمنین در همه صفات و کمالات دلیل بیاورد، که در آن صورت ممکن است همگی مشترک باشند و همگی از کسانی باشند که میگویند: پروردگار ما خداست، پس نباید ترس و نگرانی داشته باشند.

سپس گفتم: درست است ای ابنعباس! تو را به خدا قسم آیا در حکم خدا اختلافی وجود دارد؟ گفت: نه. گفتم: کسی با شمشیر انگشتان یک نفر را قطع کرده و رفته است، مرد دیگری آمده و دست همان شخص را بریده است. او را پیش تو میآورند و تو قاضی هستی؛ چه حکمی درباره او میکنی؟ گفت: به شخصی که دست را قطع نموده، میگویم: خونبهای دست او را بده، و به این مرد که دستش قطع شده میگویم: به هر مقدار که مایلی با او مصالحه کن، و او را پیش دو نفر عادل میفرستم تا تعیین مبلغ کنند.

گفتم: در حکم خدا اختلاف پیدا شد و آن حرف اولت را نقض کردی؛ هرگز خداوند در میان مردم پیش آمدی از حدود را به وجود نمی آورد که حکم آن در زمین نباشد. باید دست کسی که قطع کرده را، از همان جایی که قطع نموده، ببری و بعد خونبهای انگشتان را به او بدهی. این است حکم خدا که در شب قدر نازل شده است، اگر بعد از اینکه آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدی منکرش شوی، خداوند تو را به آتش جهنم میاندازد؛ همان طور که روزی که منکر علی بن ابیطالب شدی، چشمت را کور کرد.

ابنعباس گفت: بله، چشمان من برای همین کور شدند. ولی شما از کجا میدانید؟

سپس امام باقر علیه السلام به جمع حاضر فرمودند: به خدا سوگند کوری چشم او دلیلش، جز برخورد بال ملائکه نبود.

من خندیدم و آن روز به سبب کم خردیاش، رهایش کردم. بعد که او را دیدم، گفتم: ای ابنعباس! تا به حال مانند دیروز راست نگفته بودی. علی بن ابیطالب به تو فرمود: در هر سال یک شب قدر وجود دارد، و در آن شب تکلیف کل سال نازل می شود و آن امر در اختیار فرمانروایان و پیشوایان پس از رسول الله صلی الله علیه و آله است. تو به ایشان گفتی: آنها کیانند؟ فرمودند: من و یازده فرزندم؛ ائمهای که ملائکه با ما صحبت میکنند. تو گفتی: من ملائکه را مگر به همراه رسول الله صلی اللّه علیه و آله نمی دانم. در آن وقت فرشته ای که با علی سخن میگفت

آشکار شد و به تو گفت: دروغ گفتی بنده ی خدا! چشمان من آنچه که علی دربارهاش به تو میگفت را دید. اما او آنها را نمی دید، بلکه بر دلش خطور میکرد و گوشش می شنید. سپس در این موقع با بال خود بر چشم تو زد و کور شدی.

ابن عباس گفت: ما در هر چیزی که اختلاف کنیم، حکمش در نزد خداست. گفتم: آیا خداوند در یک چیز هست که دو حکم نموده باشد؟ گفت: نه. گفتم: همین است که خود و دیگران را هلاک نموده ای.(1)

توضیح: "آیا هرگز ملائکه را دیده ای" اشارهایست به ادامه آیه که این چنین است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»(2) {در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید}. از این معلوم میشود که امام علیه السلام آیه را تفسیر کردهاند به این که: این خطاب ملائکه، در همین دنیاست، طوری که صدایشان را میشنوند. و بعضی گفتهاند: خطاب در دنیاست ولی صدا را نمیشنوند، یا در وقت مرگ است و صدا را میشنوند. ولی آنچه امام علیه السلام فرمودهاند، بیشتر با آیه سازگار است. بنابراین مراد از ایستادگی، ایستادگی بر حق در همه اقوال و افعال است که لازمه اش عصمت است.

"درست گفتی" یعنی اینکه گفتی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» را درست گفتی، ولی چون برادر بودن مستلزم اشتراک در همه کمالات نیست، این آیه سودی برای مقصود تو ندارد. یا اینکه حضرت "درست گفتی" را برای مماشات با ابن عباس و یا برای قوت کلام خود فرمودهاند. و خنده ایشان هم به جهت سستی کلام ابن عباس بوده است.

" و او را پیش دو نفر عادل میفرستم" شاید فرستادن آن شخص به جهت أرش بوده است. ابن ادریس و بعضی فقهای دیگر در این مسأله قائل به أرش شده

1- . اصول کافی 1 : 247 و 248

2- . فصلت / 30

اند. و آن اختلافی که حضرت در کلام ابن عباس خاطر نشان کرده اند که: "در حکم خدا اختلاف پیدا شد و آن حرف اولت را از نقض کردی" یا بین این دو حرف ابن عباس است که: "میگویم مصالحه کن" و " او را پیش دو نفر عادل میفرستم" زیرا این دو با هم ناسازگارند، و یا به جهت اختلافی است که بین این دو کلام و " خونبهای دست او را بده" وجود دارد، و یا به جهت اختلاف دو کارشناس قیمت، در قیمتی که تعیین میکنند، میباشد. در هر حال حکم خداوند نمیشود که اینطور باشد. و یا مراد از اختلاف، حکم کردن بر اساس گمانی است که با آمدن گمان بعدی از میان برود.

"تا به حال مانند دیروز راست نگفته بودی" اشاره به اعتراف ابن عباس است که گفته بود: "چشمان من برای همین کور شدند"

" چشمان من آنچه که علی دربارهاش به تو میگفت را دید" یعنی سخنان ایشان درباره نزول ملائکه را دید و شنید، چون من از ملائکه ای هستم که بر او نازل میشوم، ول چشم علی علیه السلام آنها را نمیبیند، چون او محدث است و محدثان در وقت القای حکم فرشته را نمیبینند.

"ما در هر چیزی که اختلاف کنیم حکمش در نزد خدا است" این گفته ابن عباس، شاید کنایهایست بر این که خودش بر حق است، و یا منظورش رجوع به قرآن در احکام است. که امام جواب دادهاند: برای رفع اختلاف کافی نیست.

این مناظره در سنین نوجوانی امام باقر علیه السلام و در زمان حیات پدرشان امام زین العابدین علیه السلام بوده است، زیرا ولادت ایشان در سال 57 هجری و وفات ابن عباس در سال 68 بوده است و وفات امام زین العابدین در سال 95 هجری.

66. و با همین اسناد از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرمودند: خداوند در باره شب قدر میفرماید: «فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»(1) {در آن [شب] هر

1- . دخان / 4

[گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد} میفرماید: هر امر حکیم در شب قدر نازل می شود. آنچه محکم است دو چیز نمیشود، محکم فقط یک چیز است. هر کس به چیزی حکم کند که در آن اختلاف نباشد، حکمش، حکم خداوند عزّ و جلّ است و هر کس به چیزی حکم کند که در آن اختلاف است و مدعی باشد که صحیح است، به حکم طاغوت حکم کرده است. در شب قدر، امور کل سال تا سال دیگر، به ولی امر نازل می شود، به او دستور میدهند که در مورد خود چنین و چنان کن و در مورد مردم چنان و چنین، و برای ولی امر در غیر از این شب هم، هر روز علم خدا که خاص و مخزون و مکنون عجیب است، مانند همان شب قدر، بازگو میشود. سپس این آیه را قرائت کردند: «وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.»(1) {و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید سخنان خدا پایان نپذیرد قطعا خداست که شکست ناپذیر حکیم است }.(2)

توضیح: "آنچه محکم است دو چیز نمی شود" محکم یعنی معلوم یقینی، یعنی دو چیز متنافی نمیتواند درست باشد، مانند مظنونات که این اتفاق در مورد آنها میافتد.

"علم خدا که خاص و مخزون و مکنون عجیب است" مراد از علم خاص، علوم لدنّی از معارف الهی و منظور از مکنون، علم عجیب و علم غیب و اسرار قضا و قدر می باشد.

67. با همین سند از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمودند: حضرت زین العابدین علیه السّلام میفرمود: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(3) {ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم }، خداوند عزّ و جلّ راست فرموده که قرآن را در شب

1- . لقمان / 27
2- . اصول کافی 1 : 248
3- . قدر / 1

قدر نازل کرده است. «وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ»(1) {و از شب قدر چه آگاهت کرد}، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: نمیدانم. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(2) {شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است}، آیا میدانی چرا شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ فرمودند: نه. خداوند فرمود: به جهت آنکه ملائکه و روح در این شب با اجازه پروردگار از هر امری نازل میشوند و وقتی خداوند عزّ و جلّ چیزی را اجازه میدهد، قطعا به آن راضی است: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»(3) {[آن شب] تا دم صبح صلح و سلام است}، میفرماید: ای محمد! ملائکهام و روحم، از همان اول که فرود می آیند تا هنگام فجر، به سلام من بر تو سلام میکنند.

سپس خداوند در جای دیگری از قرآن در مورد «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» میفرماید: «وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً»(4) {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید} و در جای دیگری میفرماید: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ»(5) {محمد جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد}

در آیه اول میفرماید: وقتی محمّد از دنیا برود، مخالفین امر خدا میگویند: لیلهالقدر با رسول الله صلی الله علیه و آله از میان رفت. و این فتنه و آشوبی است که دامن آنها را خصوصا میگیرد و موجب بازگشت آنها به کفر اول می شود؛ زیرا اگر

1- . همان / 2
2- . همان / 3
3- . همان / 5
4- . انفال / 25
5- . آل عمران / 144

بگویند لیلهالقدر از بین نرفته، باید خداوند در شب قدر امری نازل کند و اگر اقرار به امر خدا در شب قدر نمایند، چارهای نیست که صاحبی داشته باشد.(1)

توضیح: "قطعا به آن راضی است" یا تفسیر همان اجازه است، یا به معنای این است که کسی که ملائکه بر او نازل میشوند، مورد رضای الهی است. بر تو سلام میکنند تخصیص آیه به ایشان یا بنابر مثال است، و یا به جهت این است که ایشان مصداق ولی امر در زمان نزول آیه بودند.

«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»(2) {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید}، این آیه دو گونه قرائت شده است: یکی همین قرائت مشهور، و دیگری با لام مفتوحه، یعنی: «لَتُصِيبنَّ» که طبرسی قائل است قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام و زید بن ثابت و امام باقر علیه السلام این طور بوده است.(3)

بنا بر قرائت اول، گفته شده، «لا تُصِيبَنَّ» جواب امر است و معنا این گونه میشود: اگر فتنه برسد، فقط به ظالمین نمیرسد. و گفته شده صفت «فِتْنَةً» است و «لا» یا برای نفی و یا برای نهی است، و گفته شده جواب قسم محذوف است، و گفته شده نهیی است بعد از امر، به این معنا که: اول امر شده که از ظلم بپرهیزید، وبال ظلم فقط ظالم را میگیرد. و گفته شده «لا» زائده است. و گفته شده اصل آن «لَتُصِيبنَّ» بوده و الف برای اشباع اضافه شده است.

بنا بر قرائت دوم، «لَتُصِيبنَّ» جواب قسم است.

بیان امام علیه السلام در این روایت با قرائت دوم سازگاری بیشتری دارد، و البته با بعضی از احتمالات قرائت اول هم همخوانی دارد؛ مانند این که «لا» برای نهی باشد، یا زائده و یا برای اشباع باشد. اما بنا بر احتمالات دیگر میتوان گفت: از آنجا که در ظاهر آیه، فتنه، به دو نوع تقسیم شده است؛ که قسمی از فتنه ها، فقط به

1- . اصول کافی 1 : 248 و 249
2- . انفال / 25

3- . مجمع البيان 4 : 532

ظالمین میرسد و قسمی دیگر شامل همه میشود، امام علیه السلام اولی را تفسیر به فتنهای کردند که شامل سه غاصب خلافت و همراهانشان شده، که وجود شب قدر و نیز وجود امامی که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ملائکه و روح بر او نازل میشوند، را انکار کردند. و این مطلب را با آیهای، که درباره کسانی که در جنگ احد به عقب گریختند نازل شده، تأیید کردند. و آنها کسانی هستند که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت را غصب کرده و آشکارا امامت را انکار کردند. و اما فتنه عام همان است که شامل عموم مردم شد؛ که امر بر آنها مشتبه شد و به بیعتی باطل و شورایی بی اساس و دروغین تن دادند.

68. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: علی علیه السلام بارها میفرمودند: هیچگاه نشد که تیمی و عدوی ... و مانند حدیث سابق را تا، مگر حج و عمره و جوار، آوردند.

و فرمودند: مردی به حضرت باقر علیه السّلام عرض کرد: آقا بر من خشم نگیرید! فرمودند: برای چه؟ مرد گفت: از سؤالی که میخواهم بکنم، فرمودند: بگو! باز گفت خشمگین نمیشوید؟ فرمودند: خشمگین نمیشوم.

عرض کرد: در شب قدر که ملائکه و روح به اوصیاء نازل می شوند، آیا امری می آورند که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را نمی دانست یا امری می آورند که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن اطلاع داشت؟ با اینکه همانطور که میدانید رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و تمام علوم ایشان به علی علیه السّلام سپرده شد.

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: من و شما را به این کارها چه؟ چه کسی تو را به اینجا آورده؟ مرد گفت: قضای الهی من را برای طلب دین آورده است. فرمودند: اینهایی که میگویم را خوب درک کن! شبی که رسول الله صلی الله علیه و آله به معراج رفتند، خداوند او را به تمام علوم گذشته و آینده دانا کرد، اما بیشتر آنها جملههایی بود که تفسیر آنها در شب قدر نازل میشد. علی بن ابیطالب علیه

السّلام نیز همانند رسول الله صلی اللَّه علیه و آله، جملههایی از علم پیش خود داشت که تفسیر آن در شب قدر می آمد.

آن مرد پرسید: مگر در خود جمله ها تفسیرش نبود؟ فرمودند: بود، ولی در شب قدر است که امر از جانب خدا برای رسول الله صلی اللَّه علیه و آله و اوصیا می آید که درباره چیزی که میدانند اینطور یا آنطور کنند و در مورد آن چگونه عمل کنند. به ایشان عرض کردم: این مطلب را برایم توضیح دهید! فرمودند: رسول الله صلی اللَّه علیه و آله از دنیا نرفت مگر اینکه حافظ تمام علم و تفسیر آن بود. گفتم: پس در شب قدر برایش علم چه چیزی را می آوردند؟ فرمودند: امر و یسر چیزی که قبلاً می دانستند. آن شخص پرسید؟ آیا آنچه در شب قدر برای آنها پیش می آمد، غیر از مطالبی بود که می دانستند؟ فرمودند: این از مطالبی است که دستور دارند پنهان کنند و توضیح آنچه پرسیدی را جز خدا کسی نمیداند. سائل گفت: آیا اوصیاء مطالبی را میدانند که پیامبران نمیدانستند. فرمودند: خیر، چگونه وصی غیر از آنچه که از نبی به او وصیت میشود، چیزی بداند؟ و پرسید: آیا میتوانیم بگوییم که ممکن است یکی از اوصیا چیزی میداند که آن دیگری نداند؟ فرمودند: نه، هیچ پیامبری از دنیا نرفت مگر این که علمش در وجود وصیش قرار گرفت، و ملائکه و روح در شب قدر حکمی را که، بر اساس آن بین بندگان قضاوت میشود، نازل میکنند.

مرد پرسید: آیا خودشان آن حکم را نمیدانستند؟ فرمودند: آری، میدانستند، ولی نمیتوانستند کاری را انجام دهند، در شب قدر به آنها دستور داده میشد که تا سال دیگر چه کنند.

مرد گفت: ای أباجعفر! نمی توانم این مطالب را انکار کنم. فرمودند هر کس انکار کند از ما نیست.

باز پرسید: ای أباجعفر! آیا در شب قدر برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مطلبی می آید که اطلاع نداشته باشند؟ فرمودند: تو مجاز نیستی در این مورد از من سؤال کنی، اما علم گذشته و آینده؛ پیامبر و یا وصی نمیمیرد مگر آن که کسی که

وصی بعد از اوست آن را میداند، اما این علمی که از آن سؤال کردی؛ خداوند نمیگذارد، که غیر از خود اوصیا از آن مطلع شوند.

مرد پرسید: ای فرزند رسول خدا! از کجا بدانم که در هر سال شب قدری هست؟ فرمودند: هر وقت ماه رمضان آمد، سوره دخان را در هر شب صد مرتبه بخوان، شب بیست و سوم که رسید، تو شاهد مطلبی خواهی بود که تصدیق جواب سؤال خود را خواهی نمود.(1)

و نیز فرمودند: که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سوگند میخورم که آنهایی که خداوند عزّ و جلّ از میان جنود و ارواح شیاطین برای ظلم بر گمراهان برانگیخته است، بیشتر از خلیفه اللهی که خداوند او را برای عدالت و درستی از میان فرشتگان بر انگیخته است دیده میشوند. شخصی گفت: چطور میشود چیزی بیشتر از ملائکه باشد؟ فرمودند: همانطور که خداوند عزّ و جلّ میخواهد.

سائل گفت: یا أباجعفر! اگر این را بگویم بعضی شیعیان آن را انکار میکنند. فرمودند؟ انکارشان چگونه است؟ شخص گفت: میگویند: ملائکه علیهم السلام

بیشتر از شیاطیناند. فرمودند: درست است، در آنچه که میگویم دقت کن! در هر شب و روز، تمامی جنیان و شیاطین، ائمه ضلالت را زیارت میکنند. ولی ائمه هدایت را فقط گروهی از ملائکه زیارت میکنند، تا آنکه شب قدر برسد، که در آن شب همه ملائکه به سوی ولیّ امر فرود می آیند. یا اینکه فرمودند: خداوند گروهی از شیاطین را میآورد. سپس آنها پیشوای ضلالت را دیدار میکنند و برایش مطالبی نادرست و دروغ میبرند تا صبح شود، بعد او میگوید چنین و چنان دیدم. و اگر تفسیر آنها را از ولیّ امر بپرسد، او خواهد فرمود که شیطانی را مشاهده کردی که به تو چنین و چنان گفته است، تا اینکه تمام آنها را برایش تفسیر میکند و ضلالتی که در آن است را برایش توضیح میدهد.

1- . اصول کافی 1 : 249 و 251 و 252

به خدا سوگند هر کس شب قدر را تصدیق نماید، خواهد دانست که شب قدر به ما اختصاص دارد؛ به جهت فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که رحلتشان نزدیک شده بود، که به علی صلوات الله علیه فرمودند: این شخص بعد از من ولی شما است؛ اگر پیرو او باشید، رشد می کنید. ولی کسی که ایمان به آنچه در شب قدر نازل می شود نداشته باشد، منکر خواهد بود. هر کس ایمان به شب قدر داشته باشد ولی معتقد به ما نباشد، او را چاره ای نیست مگر اینکه بگوید شب قدر اختصاص به ما دارد. اگر قبول نکند دروغگو است. زیرا خداوند بزرگتر از آن است که امر را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق نازل کند.

اگر بگوید در شب قدر روح و ملائکه بر همین خلیفه که بر مصدر خلافت تکیه زده نازل می شود، مسلم است که این ادعا قابل قبول نیست و اگر بگویند که به هیچ کس نازل نمی شود و چیزی بر چیزی نازل نمی شود، چه این که خواهند گفت، در گمراهی دوردستی قرار گرفته اند.(1)

توضیح: "جوار" یعنی محافظت از آنهایی که در امان قرار گرفتهاند، یا به معنای رعایت حقوق همسایگان و یا رعایت حقوق همه نزدیکان و آشنایان و گزند نرساندن به آنها و خوشرفتاری با ایشان و صبر بر آزار ایشان است.

"امر و یسر چیزی که قبلاً می دانستند" شاید مراد این است که رسول الله صلی الله علیه و آله، علوم را به صورت کلی، که جزئیات از دل آن کلیات بیرون آید، میدانستند و در شب قدر جزئیات برای توضیح بیشتر و آسان شدن، نازل میشده است. سپس امام علیه السلام فایده دیگری برای نزول در شب قدر بیان میکنند: خبرهایی که باید به آنها داده شود و انجام دادن تکالیفی که به آن مأمور شدهاند، متوقف بر این است که در شب قدر دوباره اعلام شود. و شاید هم "جمله ها" اموری که قابل تغییر و پذیرای بداء هستند و "تفسیر و تفصیل" اموری شامل حتمیها و تغییر پذیرها باشد، و چون علم بداء علمی دشوار و فهم آن برای سائل سخت بوده،

1- . اصول کافی 1 : 252 و 253

امام آن را توضیح ندادهاند و فرمودهاند " این از مطالبی است که دستور داشتند پنهان کنند". یا این که منظور ایشان این است که: آنها نمیتوانند قبل از این که امور بدائیه و حتمیه برایشان معین شود از آن خبر دهند و از همین رو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر به خاطر آیه ای که در قرآن است نبود، تمامی رویدادهای عالم را تا روز قیامت بازگو می کردم.

"و تفسیر آنچه پرسیدی را جز خدا کسی نمیداند" یعنی اینکه قبل از نزول ملائکه و روح در شب قدر، چه چیزی در سال آینده حتمی است و چه چیزی حتمی نیست را، تنها خدا میداند.

"تو مجاز نیستی در این مورد از من سؤال کنی" یا به جهت قصور فهم معنای بداء است که ممکن است اصحاب خاص را نیز به نحو مجاز شامل شود، و یا به این جهت است که توضیح آنچه که در شب قدر نازل میشود و علم به خصوصیات آن، غیر از اوصیا برای سایر مردم قابل درک نیست. و این احتمال با این سخن امام که "خداوند نمیگذارد که غیر از اوصیا، کسی از آن مطلع شود" همخوانی دارد. و حاصل این که توضیح دادن بداء برای بیشتر مردم با حکمت بداء سازگار نیست؛ چرا که همانطور که در باب بداء به آن اشاره کردیم، حکمت بداء، بدون جهل به اصلش، که موجب میشود کارهای نیک را انجام دهند و بدیها را ترک کنند، نصیب آنها نمیشود، و این علم برای همه مقدور نیست و از همین روست که معصومین علیهم السلام ما را از پیگیری علم ستارگان و مسائل قضا و قدر منع کردهاند. همچنین دانستن جزئیات و تفاصیل آنچه که در شب قدر بر ایشان نازل میشود ممکن نیست مگر بعد از احاطه به حالات و شؤون عجیب و غریب ایشان که عقل مردمان عادی از آن عاجز است، که اگر چیزی از آن را در بیابند مرتکب غلو و بالابینی میشوند. از همین رو ایشان از شیعیان بیشتر از مخالفانشان بر حذر بودند و احوال و اسرارشان را از خوف این مطلب از آنها مخفی مینمودند و فرمودهاند علم ما، مشکل و بسیار سخت است که جز فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بنده مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده آن را بر نمیتابد.

"آنهایی که خداوند عزّ وجلّ از میان جنود و ارواح شیاطین..." در این سؤال و جواب تشویش و به همریختگی وجود دارد. در توجیه میتوان گفت: تعداد زائران پیشوایان گمراهی که شیاطین و همدستان آنها میباشند، بیشتر از تعداد ملائکهای است که در شب قدر بر امام نازل میشوند، اگر چه تعداد مجموع ملائکه از مجموع شیاطین بیشتر است. با این توجیه، این سخن امام که فرمودند: "درست است" هم موجه میشود. ممکن هم است که بگوییم منظور همه ملائکه است و "درست است" تصدیق عقیده شیعیان باشد که این با "همان طور که خدا میخواهد" نیز بیشتر سازگار است، ولی مخالف روایاتی است که دلالت دارند که ملائکه بیشترین مخلوقات خداوند هستند.

شیخ شرف الدین - خدایش بیامرزد- در کتاب تأویل الآیات الباهره با سند خویش از ابابصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(1) {از هزار ماه ارجمندتر است}، منظور از هزار ماه، سلطنت بنیامیه است و یک شب امامت امام عادل، از هزار ماه حکومت بنیامیه بهتر است. و فرمودند: « تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم»(2) {در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان فرود آیند} یعنی از جانب پروردگارشان بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، با هر امر سلامی، فرود میآیند.

70. حمران نقل کرده که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: در شب قدر چه چیزی مشخص و توضیح داده می شود؟ آیا همان چیزهائی که خدا مقدر کرده است؟ فرمودند: قدرت خداوند را نمیتوان توصیف کرد، مگر این که فرموده است: «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(3) { در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد} چگونه می تواند چیزی محکم باشد مگر اینکه جدا و معین شود، قدرت خداوند سبحان توصیف نمیشود؛ زیرا او هر چه را بخواهد انجام می

1- . قدر / 3
2- . همان / 4
3- . دخان / 4

دهد. اما این آیه: « لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(1) {شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است}، یعنی فاطمه علیها السّلام. و این آیه: «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها»(2) {در آن [شب] فرشتگان با روح فرود آیند}، ملائکه در اینجا مؤمنینی هستند که دارای علم آل محمّد علیهم السلاماند. روح عبارت از روح القدس است که در فاطمه علیها السّلام است «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلامٌ»(3) {هر کار سلامی} میفرماید: از هر امری در سلامت هستند. «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»(4) {تا دم صبح}، یعنی تا وقتی که قائم علیه السلام قیام کند.

توضیح: "با هر امر سلامی" شاید معنا این باشد: به سبب هر امری یا با هر امری که برایش میبرند بر امام سلام میدهند. امام علیه السلام ادامه آیه را به جهت اختصار ذکر نکردهاند.

"قدرت خداوند را نمیتوان توصیف کرد" شاید ایشان به جهت مصالحی که در روایت سابق گفته شد کیفیت تقدیر را بیان نکردهاند و فرمودهاند: بهتر است بدانی آن امر محکم و متقنی که پیش امام آورده میشود، جدا شده، واضح و بی ابهام است. ولی با این حال همچنان در آن احتمال بداء وجود دارد، چرا که خداوند در هر زمان که بخواهد، هر کاری که بخواهد انجام میدهد. و یا مراد این است که در آن شب آن اموری محکمی که بداء در آنها راه ندارد، توزیع میشود، ولی سایر امور همچنان قابل تغییرند. حاصل اینکه، در شب قدر امور حتمی و امور قابل تغییر برای امام علیه السلام جدا میشوند تا در هنگام خبر دادن از امور حتمی به صورت قطعی خبر دهند، و از امور قابل تغییر طوری خبر دهند که اگر خلاف آن روی بدهد، متهم به کذب نشوند.

1- . قدر / 3
2- . همان / 4
3- . همان / 4 و 5
4- . همان / 5

اما در مورد این که ایشان شب قدر را به فاطمه علیها السلام تأویل کردند؛ این یکی از معانی پنهان آیه است و تشبیه ایشان به شب، یا به جهت پوشیده بودن و عفاف ایشان است یا به جهت تاریک ظلم و جوری است که به ایشان رفته، که در این صورت فجر به قیام قائم تأویل میشود؛ که در آن هنگام پرده از حق برداشته میشود و تاریکی جور و ستم بر طرف میشود و لایههایی که مانع دید میشوند، از مقابل چشمها کنار میروند. و ممکن است طلوع فجر اشارهای به طلوع خورشید از سمت مغرب باشد که از نشانه های ظهور قائم علیه السلام می باشد.

"ملائکه در اینجا مؤمنینی هستند" منظور از مؤمنین، أئمه علیهم السلام هستند و امام علیه السلام بیان کردهاند که چرا از ائمه تعبیر به مَلِک شده است؛ زیرا آن ها مالک علوم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و آن را حفظ میکنند. و نزول آنها در شب قدر کنایه از به وجود آمدن آنها از شب قدر است، چنانچه این مطلب موافق با چیزی است که در تأویل آیات اول سوره دخان وارد شده است که: «الکتاب المبین»، امیرالمؤمنین علیه السلام و «اللیله المبارکه»، فاطمه علیها السلام است و «فیها یفرق کل أمر حکیم» یعنی حکیمی بعد حکیمی و امامی بعد امامی.

"از هر امری در سلامت هستند" یعنی ظلم ستم کاران به فاطمه علیها السلام و اولادش زیانی نمیرساند و از درجات معنوی ایشان کم نمیشود. یا اینکه مراد این است که: عصمت همیشه در بین ایشان است و آنها از گناه و اشتباه و لغزش ایمناند، تا زمانی برسد که دولتشان آشکار و فضلشان برای همگان مشخص شود.

71. در همین معناست آنچه شیخ طوسی در رجال خود از عبد اللَّه بن عجلان سکونی روایت نموده که: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: خانه علی و فاطمه از خانه رسول الله صلوات الله علیهم است و سقف خانه آنها عرش پروردگار است و در دل خانه آنها شکافی است تا عرش، که معراج وحی است و ملائکه در شب و روز بر آنها وحی نازل میکنند و در هیچ ساعت و هیچ چشم به همزدنی، فوج از فوج ملائکه قطع نمیشود، فوجی فرود می آیند و فوجی

صعود میکنند، خداوند تبارک و تعالی آسمانها را برای ابراهیم گشود تا عرش را دید و خداوند قدرت چشم او را افزون کرد. و خداوند قدرت دید محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم را افزایش داد، تا جایی که عرش را در میان خانه خود مشاهده میکردند و برای خانه آنها سقفی جز عرش نبود. پس سقف خانه های آنها عرش خداست و محل عروج بدون انقطاع فوج فوج ملائکه. و همه خانه های ما ائمه معراج ملائکه است، به دلیل این سخن خداوند:« تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»(1) بکل «أَمْرٍ سَلامٌ». گفتم آیه: «مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» است. فرمودند: « بکلّ امر». گفتم: اینطور نازل شده؟ فرمودند: آری.(2)

72. از ابوذر رضوان الله علیه روایت شده که: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شب قدر که امر در آن فرود میآید، فقط در زمان پیامبران است و وقتی آنها از دنیا بروند دیگر شب قدری نخواهد بود؟ فرمودند: نه، بلکه تا روز قیامت ادامه دارد.(3)

73. در حدیث معراج که از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده، آمده است که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و خداوند اذان و اقامه و نماز را به ایشان آموخت. وقتی نماز خواندند، خداوند دستور داد که در رکعت اول حمد و سوره توحید را بخواند و به ایشان فرمود: این سوره مربوط به من است و در رکعت دوم حمد و سوره قدر را و فرمود: یا محمّد! این سوره مربوط به تو و خانواده تو تا روز قیامت است.(4)

74. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: سوره قدر تا روز قیامت باقیست، زیرا اگر برداشته شود، قرآن هم از میان میرود.(5)

1- . همان / 4
2- . کنز الفوائد : 473 و 474
3- . کنز الفوائد : 474
4- . همان : 475
5- . همان : 474 . نویسنده کنزالفوائد بر این حدیث استدلال کرده که، در این سوره، نزول ملائکه و روح با لفظ مستقبل آمده و نگفته "نزّل" که با لفظ ماضی است. و این حق است، زیرا آنها برای گروه خاصی یا دیگر مخلوقات نازل نمیشوند، پس باید شخصی وجود داشته باشد که ملائکه و

روح امر محتوم هر سال را بر او نازل کنند، اگر اینطور نباشد، دیگر "بکلّ امر" صدق نمیکند. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان نازل میکردند و بعد از ایشان بر اوصیای ایشان که اولین آنها امیرالمؤمنین و آخرین آنها قائم علیهم السلام است که تا روز قیامت بر ایشان نازل میشود؛ زیرا زمین از حجت خدا بر روی آن خالی نمیشود، و ایشان حجت باقی خدا تا روز قیامت هستند.

1. بصائر الدرجات: علی بن أسباط نقل کرده، حضرت جواد علیه السلام را دیدم که می آید، با دقت چشم به سر و پای ایشان دوختم تا قامت ایشان را برای دوستان در مصر تعریف کنم. در این هنگام به سجده افتادند و فرمودند: خداوند در مورد امامت همان استدلالی را میکند که در مورد نبوت کرده است. خداوند میفرماید: «وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(1) {و از کودکی به او نبوت دادیم} و میفرماید: «و لما بَلَغَ أَشُدَّهُ»(2) {و چون به حد رشد رسید} «وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»(3) {و به چهل سال برسد}. جایز است حکمت را در حال صباوت بدهد و جایز است در حال چهل سالگی بدهد.(4)

1- . مریم / 12
2- . یوسف / 22
3- . احقاف / 15
4- . بصائر الدرجات : 65

توضیح: در کافی پس از جمله "برای دوستان در مصر تعریف کنم" این جمله است: در آن بین که تماشا میکردم امام علیه السّلام روی زمین نشست و فرمود: ای علی! خداوند در مورد امامت... تا آخر.(1)

ضمنا باید توجه داشت «و لما بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً» مطابق قرآن نیست؛ زیرا این جمله در سه جای قرآن هست: یکی در سوره یوسف: «لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً»(2) {و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم}. دوم: در سوره احقاف: «حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی»(3) {تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد می گوید پروردگارا بر دلم بیفکن}. و سومی: در سوره قصص، داستان موسی علیه السّلام: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً»(4) {و چون به رشد و کمال خویش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم}. در کافی نیز همین طور است که در اینجاست. شاید این تغییر به وسیله راویان یا نسخهبرداران صورت گرفته باشد. صحیحش آن است که در روایت عیاشی خواهد آمد، با این که راوی در هر دو روایت یک نفر است.

و احتمال دارد که حضرت آیه را نقل به معنی فرموده باشند و با بیان واحدی اشاره به آیه سوره یوسف و احقاف نموده باشند. در این صورت حاصل این می شود که: خداوند در سوره یوسف میفرماید: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً» و رشد را با آیه سوره احقاف تفسیر فرمودهاند: «وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً» یعنی رشدش وقتی بود که به چهل سالگی رسید. گروهی از مفسرین نیز معنی را بر همین حمل کرده اند که در این صورت استدلال کامل است. بلکه محتمل است اشاره به هر سه آیه باشد.

2. تفسیر عیاشی: علی بن أسباط نقل کرده، به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: مردم در مورد کم سن و سالی حرفهایی میزنند. فرمودند: چه می

1- . اصول کافی 1 : 384
2- . یوسف / 22
3- . احقاف / 15
4- . قصص / 14

گویند؟(1)

خداوند متعال میفرماید: «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی»(2) {بگو این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم}. به خدا قسم در آن زمان کسی جز علی علیه السّلام، که در آن وقت هفت ساله بود،(3)

پیامبر را پیروی نکرد و وقتی پدرم از دنیا رفت من نه ساله بودم، چه میخواهند بگویند؟(4)

خداوند میفرماید: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ تا وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»(5) {ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند}. (6)

توضیح: "کسی جز علی علیه السّلام پیامبر را پیروی نکرد" یعنی اولین نفری که از پیامبر پیروی کرد، یا این که در هنگام نزول این آیه، کسی جز علی علیه السّلام، پیامبر را پیروی نکرد. و اینکه خداوند متعال، امیرالمؤمنین را به همراه رسول صلی اللّه علیه و آله به دعوت به خویش مخصوص کرده و قرین با ایشان داده نشان میدهد، دعوت به سوی خدا از کسی که به بلوغ نرسیده و دارای چنین سنّی باشد نیز بر میآید و از آنجا که خداوند ایشان را به متابعت توصیف و مدح نموده، معلوم می شود متابعت در چنین سنّی نیز معتبر است که این خود دلیلی است بر اینکه احکام به تناسب اشخاص مختلف، مختلف می شود. پس جایز است که من (امام جواد علیه السلام) هم در این سن امام باشم.

3. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: علی بن أسباط نقل کرده، وارد مدینه شدم و میخواستم به مصر بروم. به محضر امام جواد علیه السلام رسیدم،

1- . در مصدر به جای "چه میگویند؟" عبارت "چیزی نیست که بگویند" آمده است.
2- . یوسف / 108

3- . در مصدر آمده است: "در آن وقت هفت ساله بود آمده است".
4- . در مصدر، در این قسمت این جملات نیز آمده است: سپس در آن نشلنههایی بود که عدهای قبول کردند. هر دو را در نتیجه یکیاند. ظاهر مختلف است که رأس یقین است.
5- . نساء / 65
6- . تفسیر عیاشی 2 : 200

ایشان در آن هنگام پنج سال داشتند. در ایشان دقت کردم تا برای دوستانمان در مصر وصفشان کنم. ایشان به من نگاه کرده و فرمودند: ای علی! خداوند همانگونه که در نبوت شروع کرد، در امامت نیز شروع کرده است. خداوند سبحان در مورد یوسف فرموده: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً»(1) {و چون به رشد و کمال خویش رسید به او حکمت و دانش عطا کردیم} و در مورد یحیی فرمود: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا»(2) {و از کودکی به او نبوت دادیم}.(3)

4. کافی: صفوان نقل کرده، به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: قبل از این که خداوند به شما امام جواد علیه السّلام را موهبت کند، ما همیشه در مورد فرزند از شما سؤال میکردیم و شما میفرمودید: خداوند به من پسری خواهد داد. اینک که خداوند به شما ایشان را موهبت کرده و چشمان ما را روشن نموده است، خدا آن روز را نیاورد که شما از بین ما بروید! اگر چنین چیزی پیش بیاید، چه کسی امام خواهد بود؟ حضرت با دست اشاره به امام جواد علیه السلام، که روبرویش ایستاده بودند، نمودند. عرض کردم: فدایتان شوم! او که سه ساله است. فرمودند: این مسأله مشکلی به وجود نمیآورد؛ عیسی علیه السلام هم حجت بود، او در سه سالگی.(4)

توضیح: منظور این است که عیسی در سه سالگی حجت بوده است، اگرچه قبل از آن هم همینطور بود. پس منافاتی ندارد که او در گهواره هم حجت بوده است. شاید هم منظور " در سه سالگی" امام جواد علیه السلام باشد، که یعنی عیسی در گهواره حجت بود، آیا امام جواد علیه السلام که سه سالهاند نمیتواند حجت باشد؟ البته این احتمال بعید است.

1- . یوسف / 108
2- . مریم / 12
3- . کنزالفوائد : 151
4- . اصول کافی 1 : 383

5. کافی: ابابصیر نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم در حالی که پسری خماسی هم با من بود که بالغ نشده بود. ایشان فرمودند: اگر زمانی برای شما حجتی با این سن و سال قرار دهند، چگونهاید؟(1)

توضیح: خماسی، در لغت یعنی کسی که پنج وجب قامت او باشد و گاهی در عرف به کسی که پنج ساله باشد نیز گفته میشود. بنا بر معنای اول اشاره به حضرت جواد علیه السلام است و بنابر معنای دوم اشاره به حضرت قائم علیه السلام. و هم احتمال دارد تشبیه فقط در مورد بالغ نبودن باشد.

6. کافی: ابن بزیع نقل کرده، از حضرت جواد علیه السّلام سؤالی در مورد امامت کردم؛ عرض کردم: ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟ فرمودند: آری، و همین طور کمتر از پنج سال.(2)

توضیح: اشاره به حضرت قائم علیه السلام است؛ چون ایشان بنا بر اکثر روایات، وقتی پدرشان از دنیا رفتند، چند ماه یا یک سال و چند ماه از پنج سالگی کمتر داشتند.

1- . همان
2- . همان : 383 و 384

باب های نشانههای امام و صفات و شرایط او و چیزهایی که میتوان به امام نسبت داد و چیزهایی که نسبت آن به امام ناروا است

1. عیون اخبار الرضا: تمیمی از حضرت رضا و ایشان از پدران خودشان علیهم السلام روایت کردند که، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ائمه از قریش هستند.(1)

2. معانی الاخبار: امام را امام نامیده اند؛ چون پیشوای مردم است و از جانب خدای متعال تعیین شده و اطاعت او بر مردم واجب است.(2)

3. تفسیر عیاشی: هشام بن حکم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که ایشان در باره آیه «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»(3) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم} فرمودند: اگر خداوند بهتر از این (امام) نامی را سراغ داشت، ما را به آن نام می نامید.(4)

1- . عیون اخبار الرضا : 223 . اهل سنت نیز این روایت را در کتابهایشان آوردهاند.
2- . معانی الأخبار : 64
3- . بقره / 124
4- . تفسیر عیاشی 1 : 58

1. علل الشرائع، عیون اخبار الرضا: در قسمت علتهای برتری امام، از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده که فرمودند: اگر کسی بگوید: چرا نمیشود که در زمین دو امام یا بیشتر در یک زمان وجود داشته باشند؟ در جواب گفته می شود: به چند دلیل؛ که از آن جمله است: یک امام، کار و تدبیرش اختلاف پذیر نیست و دو تا، کار و تدبیرشان اتفاق پذیر نخواهد بود، زیرا اگر دو نفر باشند و سپس تصمیم و اراده و تدبیرشان مختلف شود و هر دو واجبالاطاعه باشند، هیچ کدام در فرمانبرداری مقدم بر دیگری نیستند، در نتیجه بین مردم اختلاف و مشاجره و فساد به وجود خواهد آمد. همچنین اگر کسی مطیع یکی از آن دو باشد، نسبت به دیگری عاصی و نافرمان است، در نتیجه تمام اهل زمین معصیتکار خواهند بود.

و با وجود دو امام، مردم راهی بر اطاعت و ایمان نخواهند داشت و این گرفتاری برای آنها از جانب خدا به وجود آمده، که با دستورش مبنی بر پیروی ازدو نفر مختلف باب اختلاف و مشاجره را گشوده است.

دلیل دیگر این که: اگر دو امام وجود داشته باشند، هر کدام از آن دو امام میتوانند در مورد دو نفری که با هم اختلاف دارند، حکمی مخالف با حکم دیگری بنمایند و هیچ کدام مزیتی بر دیگری در پیروی و اطاعت نداشته باشند که در نتیجه حقوق و احکام و حدود از میان میرود.

دلیل دیگر این که: هیچ کدام از دو امام صلاحیت بیشتری از دیگری درمورد سخن گفتن و حکم و امر و نهی، نخواهند داشت، در چنین صورتی، هر دو باید با هم شروع به حرفزدن کنند، و وقتی هر دو در امامت مساویاند، هیچ کدام نمی تواند جلوتر از دیگری تصمیمی بگیرد، در نتیجه اگر برای یکی از آن دو سکوت جایز باشد، برای دیگری نیز مانند آن جایز خواهد بود، و وقتی برای هر دو سکوت جایز باشد، حقوق و احکام باطل و حدود تعطیل می شود و مانند آن میشود مردم که امامی نداشته باشند.(1)

توضیح: شاید منظور، نفی امامت ائمه ضلالت در زمان ائمه علیهم السّلام است که احکام آنها مخالف احکام ائمه ما بوده و در افعالشان نیز در جهت خلاف کردار ائمه علیهم السلام بوده است. و احتمال دارد که رد بر مخالفین باشد که معتقدند: پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم دارای اجتهاد هستند؛ زیرا در اجتهاد، بدون شک، اختلاف وجود دارد. چنانچه درباره علی علیه السّلام و معاویه چنین میگویند.

ضمنا منظور ایشان، یا دو امامی است که در میان یک طایفه و گروه باشند و یا دو امامی که ریاست عامه دارد تا با تعدد انبیاء بنی اسرائیل در یک زمان واحد، منافات نداشته باشد.

2. اکمال الدین: إبن ابییعفور نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا دو امام امکان دارد؟ فرمودند: خیر، مگر این که یکی از آن دو صامت و خاموش باشد.(2)

3. اکمال الدین: هشام بن سالم روایت کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ممکن است دو امام در یک زمان باشند؟ فرمودند: خیر، مگر اینکه

1- . علل الشرایع / 95، عیون اخبار الرضا : 249 و 250
2- . اکمال الدین : 135

یکی خاموش و مأمور بر پیروی از دیگری باشد و دیگری گویا و امام بر او باشد. اما دو امام ناطق در یک زمان ممکن نیست.(1)

4. اکمال الدین: ابابصیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام در مورد آیه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِیدٍ»(2) {چاههای متروک و کوشکهای افراشته را} فرمودند: بئر معطله امام صامت و قصر مشید امام ناطق است.(3)

5. بصائر الدرجات: ابن ابییعفور از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: دو امام نخواهند بود، مگر اینکه یکی از آندو، تا زمانی که امام دیگر از دنیا برود، خاموش باشد و سخنی نگوید.(4)

6. بصائر الدرجات: عبید بن زراره نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمودند: خیر. عرض کردیم: آیا می شود در زمین دو امام باشد؟ فرمودند: خیر، مگر دو امامی که یکی از آنها خاموش باشد و سخن نگوید و امام قبل از او سخن بگوید. فقط امام است که امام بعد از خود را می شناسد.(5)

7. اکمال الدین: حسین بن ابیالعلا نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام می شود؟ فرمودند: خیر. عرض کردم: ممکن است دو امام در یک زمان باشد؟ فرمودند: خیر، مگر اینکه یکی از آن دو خاموش باشد. عرض کردم: آیا امام میداند چه کسی بعد از او امام میشود؟ فرمودند: آری. عرض

1- . همان : 232
2- . حج / 45
3- . اکمال الدین : 232
4- . بصائر الدرجات : 150 . ابتدای این روایت چنین است: علی بن أبیطالب، عالم این امت بود و علم به ارث میرسد. هیچ کس از ما نمیمیرد مگر اینکه علمش را به فرزندش، که علم او را فرا میگیرد، نشان دهد و زمین یک روز هم بدون امامی از ما، که امت به او بگرایند، باقی نمیماند. عرض کردم: دو امام ممکن است؟ فرمودند: خیر، مگر اینکه...
5- . بصائر الدرجات : 151

کردم: قائم، امام است؟ فرمودند: آری، هم امام است و هم پسر امام، امامت او را(1)

پیش از این به شما اعلان کردهاند.(2)

8. بصائر الدرجات: حسین بن ابی العلا نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ممکن است در روی زمین دو امام باشد؟ فرمودند: نه، مگر اینکه یک امام خاموش باشد و سخنی نگوید و امام پیش از او سخن بگوید.(3)

رفع یک شبهه

گروهی از نادانان خیال کرده اند این اخبار منافی با اخبار رجعت پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم است و به همین جهت بی محابا این اخبار مستفیضه و بلکه متواتره که از ائمه علیهم السّلام نقل شده است را رد کرده اند. ادعای آنها از چند جهت باطل است:

اول این که: در بیشتر اخبار رجعت، تصریح نشده که آنها در یک زمان با هم اجتماع دارند، پس منافاتی نخواهد بود. بلکه ظاهر بعضی از اخبار چنین است که رجعت ائمه علیهم السّلام پس از حضرت قائم است یا در انتهای دوره ایشان است. و روایتی که میگوید "چهل روز بعد از قائم علیه السّلام قیامت خواهد شد" خبری واحد است که یارای معارضه با اخبار فراوان را ندارد.

علاوه بر این، یکی از دانشمندان شیعه در کتاب رجعت خود می نویسد: "قائم علیه السلام نیز پس از فوتش رجعت خواهد کرد" پس ممکن است روایت "چهل روز بعد از قائم علیه السّلام قیامت خواهد شد" مربوط به بعد از رجعت ایشان باشد. و مؤید این مطلب روایات فراوانی است که دلالت دارند بر این که: هر مؤمنی یک مرگی دارد و یک کشته شدن و شهادتی، اگر در این زندگی بمیرد در رجعت کشته می شود و اگر در این زندگی به شهادت برسد در رجعت میمیرد. و نیز

1- . در یکی از نسخهها اینطور آمده است: او قبل از این هم به امامت پذیرفته شده است.
2- . اکمال الدین : 129
3- . بصائر الدرجات : 143

اخباری که دلالت دارند بر این که: زمین از حجت خالی نمیشود. پس به هیچ وجه منافاتی وجود ندارد.

دوم این که: ظاهر این روایات عدم اجتماع دو امام در این دوره از زندگی است، و بلکه بعضی از آنها در این معنی صراحت دارد. اگر هم ظهور در این معنی را نپذیریم، ناچاریم به جهت جمع بین روایات، حمل بر همین معنی کنیم؛ زیرا ظاهراً زمان رجعت دار تکلیف نیست، بلکه فاصلهایست بین دنیا و آخرت که نسبت به دسته ای دار تکلیف و نسبت به دسته ای دیگر دار جزاست. و همانطور که اجتماع ائمه در قیامت جای اشکال ندارد، اجتماعشان در این زمان نیز بعید نیست.

سوم این که: روایات رجعت، بیشتر و قوی تر از این دسته روایات است و نمی توان آنها را رد کرد و به این اخبار تمسک جست. بعضی از ایرادگیران برای مردم عوام و جاهلان شبهه میکنند که: اگر ائمه با هم باشند، با اینکه حضرت قائم علیه السلام امام عصر است، کدام یک تقدم در نماز و حکومت و قضاوت خواهند داشت؟ جواب این است که لزومی ندارد ما این مطلب را بدانیم، و از طرف دیگر به ما اجازه داده نشده که اخبار مستفیض را با مختصر استبعادهای واهی رد کنیم. ما به طور خلاصه میدانیم که ائمه علیهم السّلام در این موارد و غیر این طبق دستور خدا عمل میکنند. این ایرادگیر نمیداند که فرقی بین مرده و زنده ائمه علیهم السّلام نیست و بین ایشان هیچ اختلافی وجود ندارد. آنها برای همیشه امام و نماینده های پیامبر صلی الله علیه و آله چه در حیات و چه بعد از وفاتش هستند. و گذشته از این با فرض اجتماعشان در یک زمان، لزومی ندارد که همگی در یک مکان اجتماع داشته باشند، و نیز محتمل است که مدت کمی با هم اجتماع داشته باشند، و این احتمال نیز هست که رجوع ائمه علیهم السلام پس از اتمام حکومت قائم علیه السلام و جهاد و دستورات خصوصی ایشان باشد. به علاوه، همین زمان طولانی که از دوره ایشان گذشته، برای جواب به این توهم شما کافی است.

و اینکه میگویید امام علیه السلام مخفیاند و دستشان باز نیست، باید گفت بیشتر ائمه ما علیهم السلام پنهان و بیمناک بودهاند و اختیاردار نبودهاند. سپس می

گوییم روایات مستفیضی رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد قبا برای ابابکر ظاهر شده و به او دستور دادهاند که حق را به امیرالمؤمنین علیه السّلام برگرداند و امیرالمؤمنین و بعضی از ائمه علیهم السّلام پس از مرگشان برای امام بعد ظاهر شده اند. پس باید این اخبار را هم به همان دلایل شما کنار بگذاریم.

اگر نداشتن اطلاع از خصوصیات مطلبی، مجوز رد آن باشد، میتوانیم معاد را هم به خاطر اختلاف زیادی که در آن هست و شبهات زیادی که درباره خصوصیات آن وجود دارد منکر شویم. و همچنین میتوان منکر علم خدا شد؛ چون در خصوصیات آن اختلاف وجود دارد و نیز منکر علم ائمه علیهم السّلام؛ زیرا روایات مختلفی در کیفیت علم ایشان به دست ما رسیده است. و به این طریق در زمان ما، در بیشتر ضروریات دین شبهه و شک و رد و انکار راه مییابد. زیرا در صورتی که مجرد یک استبعاد، مجوز رد روایات مستفیض بشود، شبهه های قویای که عقل اکثر مردم عاجز از حلّ آنها است، بیشتر جای رد و انکار دارد.

به همین جهت بعضی معتقد به قدم عالم میشوند و برخی منکر معراج، و برخی دیگر معاد جسمانی و بهشت و جهنم و دیگر ضروریات دین را انکار میکنند. خداوند ایمان و مؤمنین را از شر شیاطین و گمراه کنندگان پناه دهد.

1. ثواب الأعمال: حبیب سجستانی از زبان حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده: رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فرمودند: هر گروهی از مسلمانان که از امام ستمگری، که جانب خدا نیست، اطاعت کنند را کیفر خواهم نمود، اگرچه آن گروه اعمال و کردار نیک داشته باشند و هر گروه مسلمان که از امامی هدایتگر، که از جانب خداست اطاعت کنند را خواهم بخشید، اگر چه آنها ستمکار و بدکردار باشند.(1)

محاسن نیز مانند همین روایت را با طریقی متفاوت نقل کرده است.(2)

2. محاسن: محمد نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: پیشوایان ستمگر و پیروان آنها از دین خدا و حق برکنارند، به جهت اعمالی که انجام میدهند، چنان گمراه شده اند که مانند خاکستری که طوفانی

1- . ثواب الأعمال : 198 و 199
2- . محاسن برقی : 94

سهمگین بر آن بوزد، به هیچ یک از نتایج کردارهای خوب خود هم نمیرسند و این همان گمراهی آشکار است.(1)

3. محاسن: محمّد بن مسلم روایت کرده که: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: چهار چیز کمرشکن است: یکی از آنها امامی است که معصیت میکند و امرش پیروی میشود.(2)

4. تفسیر عیاشی: ثمالی از حضرت زینالعابدین علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: سه دسته هستند که خدا در قیامت با آنها سخن نمیگوید و به آنها توجهی دارد و آنها را پاک نمیگرداند و عذابی دردناک در پیش دارند: کسی که امامی از جانب خدا را انکار کند، یا امامی از غیر خدا را بپذیرد، یا گمان کند که فلانی و فلانی در اسلام(3)

بهره و نصیبی داشته اند.(4)

5. معانی الأخبار: فرات بن احنف نقل کرده: مردی از حضرت صادق علیه السّلام پرسید: در میان ما کسانی هستند که میگویند: پناه می بریم به خدا از شر شیطان و شر سلطان و شر نبطی که اعرابی شود. امام علیه السّلام فرمودند: آری، مایلی من هم چیز دیگری بیافزایم؟ مرد گفت: بلی. فرمودند: و از شر اعرابی که از نبطیها گردد. من عرض کردم: چطور؟ فرمودند: هر کس مسلمان شود و مولایی غیر از ما را بپذیرد، پس از هجرت بادیه نشینی را اختیار کرده است، این همان نبطی است که اعرابی شده است. و اما اعرابی که نبطی شود، کسی است که اقرار به ولایت کسی(5) که به وسیله او در اسلام داخل شده بکند و آنگاه آن را برای خود و نه برای ما ادعا نماید. این اعرابی است که نبطی شده است.(6)

1- . همان : 93
2- . محاسن برقی : 94
3- . در یکی از نسخهها اینطور است: فلانی و فلانی در بهشت نصیبی دارند.
4- . تفسیر عیاشی 1 : 178
5- . در یکی از نسخهها و نیز در مصدر اینطور است: کسی است که اقرار به ولایت ما بکند و ...

6- . معانى الأخبار : 47

توضیح: "آنگاه آن را برای خود و نه ما ادعا نماید" یعنی بعد از آن که با خلیفه بیعت کرده و به آن اقرار نموده است آن را برای خود ادعا کند مانند عمر. (یا معنایش این است که: به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین، که باعث مسلمان شدن او شده، اقرار کند و سایر أئمه را انکار نماید. معنای اول ظهور بیشتری دارد.)(1)

و اینکه به کسی که مسلمان میشود، همانطور در روایت آمده است، نبطی گفته شده، از این روست که علم را استنباط میکند. یا به این خاطر است که از بادیهنشینی و اعرابی بودن خارج شده است. منظور از از اعرابی در اینجا بادیهنشینان عاری از علم و دین هستند.

6.تفسیر قمی: ابیالمغرا نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: «وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ»(2) {روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی} فرمودند: کسی است که، با اینکه امام نیست، مدعی امامت شود. به ایشان عرض کردم: حتی اگر از سادات علوی فاطمی باشد؟ فرمودند: حتی اگر علوی فاطمی باشد.(3)

ثواب الاعمال: سوره بن کلیب نیز از حضرت باقر علیه السّلام مانند همین را نقل کرده که در آن اینگونه آمده است: هر کس که گمان کند امام است.(4)

در غیبت نعمانی نیز، همین روایت با طریقی دیگر از سوره نقل شده است.(5)

7. ثواب الأعمال: مفضل از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: هر کس ادعای امامت کند با اینکه اهل آن نیست، کافر است.(6)

1- . مابین دو پرانتز فقط در نسخه چاپ شده وجود دارد و دو نسخه خطی آن را ندارند.
2- . زمر / 60
3- . تفسیر قمی : 579

4- . ثواب الأعمال : 206
5- . غيبت نعمانى : 55
6- . ثواب الأعمال: 206

8. ثواب الأعمال: داود بن فرقد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: هر کس با اینکه امام نیست، ادعای امامت کند، بر خدا و بر پیامبر و بر ما افترا زده است.(1)

9. ثواب الأعمال: ولید بن صبیح نقل کرده از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: ادعای این مقام را غیر از صاحب آن نمیکند، مگر اینکه خداوند عمرش را قطع نماید.(2)

10. تفسیر عیاشی: ابن ابییعفور نقل کرده، از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: سه گروه هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمیکند(3) و آنها را پاک نمیگرداند و عذاب دردناکی پیش رو دارند: کسی که ادعای امامت از طرف خدا بکند با اینکه این مقام را ندارد، و کسی که امامی که از جانب خداست را انکار کند، و کسی که بگوید: فلان و فلان در اسلام حقی دارند.(4)

غیبت نعمانی نیز مانند همین روایت را آورده است.(5)

11. غیبت نعمانی: عمران اشعری نیز مانند روایت قبل را از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است.(6)

12. تفسیر عیاشی: ابابصیر نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام در مورد آیه «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ قالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْ ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ»(7) {کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد

1- . همان
2- . ثواب الأعمال: 206
3- . در غیبت نعمانی آمده است: که خداوند در روز قیامت با آنها صحبت نمیکند.
4- . تفسیر عیاشی 1 : 178
5- . غیبت نعمانی : 55 . در غیبت نعمانی اینگونه است: کسی که فکر کند آندو در اسلام نصیبی دارند.

6- . غیبت نعمانی : 55 ، که در آن روایت به این صورت است: کسی که فکر کند امام است، حال آن که امام نیست. کسی که امامی که حقیقتاً امام است را امام نداند. و کسی که فکر کند آندو در اسلام نصیبی دارند.
7- . انعام / 93

یا می گوید به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد و آن کس که می گوید به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم} فرمودند: کسی است که در مقابل امام علیه السلام ادعای امامت نماید.(1)

13. غیبت نعمانی: ابن ظبیان روایت کرده امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»(2) {روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی آیا جای سرکشان در جهنم نیست} فرمودند: کسی است که ادعای امامت کند در حالی که امام نیست.(3)

14. غیبت نعمانی: سوره بن کلیب روایت کرده، حضرت باقر علیه السلام درباره آیه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»(4) {روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی آیا جای سرکشان در جهنم نیست} فرمودند: کسی است که میگوید من امام هستم، حال آنکه امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی فاطمی باشد؟ فرمودند: حتی اگر علوی فاطمی باشد. گفتم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابیطالب باشد؟ فرمودند: حتی اگر از فرزندان علی بن ابیطالب باشد.(5)

غیبت نعمانی نیز مانند این روایت با طریقی متفاوت نقل کرده است.(6)

15. غیبت نعمانی: مالک بن اعین نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السّلام برافراشته گردد، صاحبش طاغوت است.(7)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 370
2- . زمر / 60
3- . غیبت نعمانی : 54
4- . زمر / 60
5- . غیبت نعمانی : 56
6- . همان
7- . همان

16. غیبت نعمانی: ابو الفضل روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: هر کس ادعای مقام ما یعنی امامت را بنماید کافر است. یا فرمودند: مشرک است.(1)

17. غیبت نعمانی: مالک جهنی روایت کرده، امام باقر علیه السلام فرمودند: هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحبش طاغوت است.(2)

18. غیبت نعمانی: فضیل(3)

نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: هر کس قیام کند و مردم را به اطاعت خویش دعوت نماید، در حالی که در میان آنها شخصی برتر از او هست، گمراه و بدعت گذار است.(4)

1- . همان : 56 و 57
2- . همان: 57
3- . در مصدر، فضیل بن یسار است.
4- . غیبت نعمانی : 57 ، برقی در محاسن : 93 ، در حدیثی که سند آن به وسیله پدر عرزمی تا رسول الله صلی الله علیه بالا برده شده، آورده است: هر کس بر قومی امامت کند حال آنکه در میان آن قوم عالمتر و فقیهتر از او هم وجود داشته باشد، کار آن قوم تا روز قیامت در فرودستی خواهد بود. مصنف نیز این روایت را با همین سند و نیز سندی دیگر، در کتاب صلاه جماعت آورده است.

آیات

- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِی مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.(1) {در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست}

- أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدی فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.(2) {آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید}

تفسیر: بر هر منصفی پوشیده نیست این که در آیه اول، زیادی علم و نیروی بدنی را در توجیه برتری و برگزیدگی ذکر کرده است، که این نشان میدهد کسی که عالمتر و شجاعتر است برای خلافت و امامت شایسته تر است. و در آیه دوم بیان

1- . بقره / 247
2- . یونس / 35

این که: "پیروی از کسی که راهنمای به سوی حق است، در مقایسه با کسی که خودش احتیاج به یادگیری و پرسش دارد اولویت دارد" آن هم به رساترین و کامل ترین وجه بیان، نشان میدهد که کسی که علم بیشتری دارد به خلافت شایستهتر است. و هیچکس مخالف این نیست که امیرالمؤمنین علیه السّلام از آنهایی که بر او پیش دستی کردند، عالمتر و شجاعتر بوده است و باز هم کسی مخالف این نیست که هر یک ائمه ما علیهم السّلام اعلم از کسانی بودند که در زمانشان مدعی خلافت بودند. و به هر حال هر دو آیه آشکارا دلالت دارند که امامت و خلافت مشروط به اعلمیت و اشجع بودن است.

بیضاوی در تفسیر آیه اولی گفته است: چون مردم حکومت و رهبری او (طالوت) را به سبب فقر و گمنامی بعید میدانستند، خداوند آنها را با چهار دلیل رد کرد: اول این که: دلیل عمده، گزینش خداست که او را انتخاب کرده و او مصالح امور را از شما بهتر میداند. دوم این که: شرط رهبری، وفور علم است تا بتواند مسائل سیاسی را بشناسد، و نیروی بدنی نیز لازم است تا موقعیت بیشتری در دلها پیدا کند و در مقابل دشمن و در پیکارها قوی تر باشد، که خداوند این دو موقعیت را در او افزایش داده است. سوم این که: خداوند مالک الملک علی الاطلاق است و میتواند این مقام را به هر کس که بخواهد بدهد. و چهارم این که: خداوند فضل فراوان دارد، بر فقیر وسعت میبخشد و او را بی نیاز میکند، او میداند چه کسی شایسته رهبری است.(1)

میگویم: اگر در سخن بیضاوی دقت کنید، چیزهایی بر ضد آنچه معتقد است در کلامش آشکار میشود، چنانچه ما قبلاً هم به این اشاره کردیم. آیات دیگری در مورد شرایط امامت در ابتدای همین جلد گذشت و در جلدهای آینده مخصوصا جلد نهم خواهد آمد که جهت تکراری نشدن، آنها را در اینجا نمیآوریم.

1- . انوار التنزیل 1 : 70

1. معانی الأخبار، خصال و عیون اخبار الرضا: حسن بن فضال از پدرش نقل کرده، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام فرمودند: امام دارای علامت هایی است: او اعلم مردم و واردترین آنها به مسائل قضایی و باتقواترین و بردبار ترین و شجاعترین و سخاوتمندترین و عابدترین مردم است، ختنه شده و پاک به دنیا می آید، همانطور که از پیش رویش را می بیند، پشت سرش را نیز می بیند و سایه ندارد.

وقتی از شکم مادر پا به زمین که میگذارد، دو دست خود را بر زمین گذاشته و صدای خویش را به شهادتین بلند میکند. و محتلم نمیشود. چشمانش به خواب میروند ولی دلش بیدار است و ملائکه با او صحبت میکنند. و زره پیامبر بر تن او راست می آید، و ادرار و مدفوعی از او دیده نمیشود؛ زیرا خداوند زمین را مأمور کرده که آنچه از امام خارج می شود را ببلعد، و رایحه او از بوی مشک نیز نیکوتر است.

اولی به جان مردم از خودشان است، و مهربانتر از پدر و مادر بر آنهاست، و از همه مردمان بیشتر در برابر خدا تواضع دارد، و از همه بیشتر توجه به انجام وظیفه دارد، و از کارهای بد بیشتر از همه خودداری مینماید. و دعایش مستجاب است؛ حتی اگر سنگی را نفرین کند، آن سنگ دو نیمه می شود.

و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله پیش اوست و شمشیرش ذوالفقار است. و صحیفهای نزد اوست که نامهای شیعیانشان تا روز قیامت در آن است و نیز صحیفهای که نامهای دشمنانشان تا روز قیامت در آن میباشد.

جامعه، در نزد امام است که نوشته ایست به طول هفتاد ذراع که تمام احتیاجات انسان در آن نوشته شده است و جفر اکبر و اصفر نیز که پوست بز و پوست گوسفندی میباشند و تمام علوم، حتی جریمه خدشه وارد کردن و مقدار

تازیانه زدن و نیز نصف و ثلث تازیانه، در آندو است، پیش اوست و مصحف فاطمه علیها السّلام نیز در نزد اوست.(1)

احتجاج نیز مانند همین روایت از حسن بن علی بن فضال آورده است.(2)

توضیح: "پاک به دنیا می آید" یعنی پاک از خون و سایر آلودگیهای هنگام تولد. یا منظور از پاک، ناف بریده و یا همان ختنه شده است که در این صورت تأکید قبلی است.

"پشت سرش را می بیند" ظاهراً منظور این است که از پشت سرش باخبر است، چرا که دیدن واقعی بدون فراهم شدن شرایط ممکن نیست. و آنچه بعضی گفتهاند که: خداوند، چنانچه دست و پا را در قیامت به سخن گفتن میکشاند، برای ایشان نیز قوه ادراکی در پشت خلق کرده است. یا گفته شده: شعاع نور چشمان ایشان وقتی به روبرو برخورد کند، مانند آینه باز میتابد و پشت را هم نشان میدهد، همگی تکلفاتی هستند که لزومی ندارد قائل به آن شویم.

و این سخن که: ایشان با چشمانشان، از طریق خرق عادت، چیزی را که در مقابل نیست هم میبینند، یا خداوند میتواند به صورت غیر عادی به اعضای دیگر غیر از چشم هم قدرت دید بدهد و از این دست احتمالات، با مبانی اشاعره سازگار است که قائلند میتوان خدا را دید. و بنا بر اصول کلامی معتزله این احتمالات جایی ندارند. و البته خداوند حقیقت امر را بهتر میداند.

"زره پیامبر بر تن او راست می آید" منظور از این زره، زره ذات الفضول نیست که در جای خود خواهد آمد بر پاشدنش از علامات قائم علیه السلام است. شاید هم مراد این است که این یکی از علامات ائمه علیهم السلام است نه این که همه اشان این علامت را داشته باشند.

1- . معانی الأخبار : 35 . الخصال 2 : 105 و 106 . عیون الأخبار : 118 و 119 . اختلافات لفظی بین نقلهای این سه کتاب وجود دارد، مراجعه کنید.
2- . احتجاج طبرسی : 240

"اولی به جان مردم از خودشان است" احتمال دارد این هم از معجزات باشد نه از خصوصیات. یعنی خداوند طوری دلهای شیعیان را به تسخیر امام در میآورد که در هنگام اضطرار امام را بر خود ترجیح میدهند و خویش را فدای او میکنند. و شاید این معنا با سیاق روایت تناسب بیشتری داشته باشد.(1)

2. خصال، عیون اخبار الرضا: و در حدیث دیگری آمده است: امام مؤید به روحالقدس است، بین او و خدا استوانه ای از نور است که اعمال مردم را در آن میبیند و از هر چه که برای راهنمایی به آن احتیاج دارد مطلع میشود، و اگر نور برایش گشوده شود، میداند و اگر جمع شود، نمیداند.(2)

امام زاییده می شود و میزاید،(3) گاهی تندرست است و گاه بیمار می شود، و میخورد و می آشامد و دارای ادرار و مدفوع است، ازدواج میکند و میخوابد و فراموشی و اشتباه دارد.(4)

محزون و شاد می شود، و میخندد و میگرید، زندگی می کند و میمیرد و دفن میشود و زیارت می شود، (و محشور می شود و در مقابل پروردگار میایستد و کتاب اعمالش عرضه میشود و از او سؤال می شود، پاداشش میدهند و گرامیاش میدارند و شفاعت می کند)(5).

راهنماییاش در علم، استجابتش در دعا و هر خبری که از حوادث آینده میدهد، همگی طبق عهدی است که از جانب رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم

1- . بلکه مناسبتر این است که این مورد و موارد بعدیاش در روایت، از احکام ائمه علیهم السلام باشد.
2- . در خصال آمده است: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر برای ما گشوده شود، میدانیم و اگر بسته شود، نمیدانیم.
3- . شاید آنچه بعد از این جمله تا آخر کلام آمده، کلام صدوق قدّس سرّه باشد که از روایات دیگر گرفته و یا بنابر عقاید شیعیان آن را گفته است.
4- . در عیون الأخبار این گونه است: "فراموشی و اشتباه ندارد" و در حاشیه آن نوشته شده: در اکثر نسخه ها جمله"فراموشی و اشتباه دارد" وجود ندارد و در بعضی نسخه ها "فراموشی و اشتباه ندارد" آمده است

5- . جملات مابین دو پرانتز در خصال وجود ندارد.

بسته شده و از پدران خود علیهم السلام به ارث برده است، و اینها را جبرئیل از جانب خداوند والایی که دانای به نهانهاست میآورد.

تمام یازده امام علیهم السّلام کشته شده اند؛ بعضی با شمشیر مانند امیرالمؤمنین و امام حسین علیه السّلام، و بقیه مسموم شده اند، که هر کدام را ستمگر و طاغوت زمانه شهید کرده است و قتلهایشان واقعی و عادی است، نه آنطور که غلات و مفوضه، که لعنت خدا بر آنها باد، میگویند؛ آنها میگویند: واقعا کشته نشده اند و برای مردم چنین نشان داده شده است. دروغ میگویند، خدا بر آنها خشم گیرد! امر هیچ یک از پیامبران و حجتهای خداوند بر مردم مشتبه نشده، مگر فقط عیسی بن مریم؛ زیرا او را زنده از زمین بلند کردند و در بین آسمان و زمین قبض روح نمودند، سپس به آسمان بردند و در آنجا روحش را برگرداندند، که همان سخن خداوند است که: «إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عِیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ إِلَیَّ»(1) {هنگامی

را که خدا گفت: ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم} و خداوند عزّ و جلّ از قول عیسی در قیامت حکایت میکند که میگوید: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ»(2) {و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی} کسانی که در امر ائمه علیهم السّلام از حد گذشتهاند، میگویند: اگر جایز باشد امر عیسی بر مردم مشتبه شود، چرا امر ائمه علیهم السّلام مشتبه نشود؟ چیزی که باید به آنها گفت این است که: عیسی بدون پدر متولد شد، چرا ائمه بدون پدر نباشند؟ که آنها جسارت آشکار کردن عقیده خود در آن را نخواهند داشت، خدا آنها را لعنت کند! وقتی تمام پیامبران و فرستادگان و حجت های خدا بعد از آدم علیه السلام از پدر و مادر متولد شدند و فقط عیسی بدون پدر متولد شده باشد، فقط امر او میتواند بر مردم مشتبه

1- . آل عمران / 55
2- . مائده / 117

شود نه سایر انبیاء و امامان. و خداوند خواسته امر او را نشانهای قرار دهد تا همگان بدانند که او بر هر کاری قادر و تواناست.(1)

3. ارشاد مفید: حسن بن جهم نقل کرده، در محضر امام رضا علیه السّلام نشسته بودم که پسرشان را صدا زدند؛ پسری کوچک بود، او را در دامن من نشاندند و فرمودند: لباس از تنش خارج کن، و من پیراهن از پیکر ایشان در آوردم. حضرت فرمودند: میان دو کتفش را نگاه کن، نگاه کردم، در یکی از شانه هایشان چیزی شبیه مهر، داخل در گوشت بود، سپس به من فرمودند: میبینی؟ شبیه همین چیز، و در همین محل، در پدرم هم بود. (2)

توضیح: ظاهراً امام نیز در بدنش علامتی شبیه به مهر نبوت دارد. احتمال هم دارد که این علامت اختصاص به آن دو امام علیهما السّلام داشته باشد.

4. إکمال الدین، معانی الأخبار، أمالی صدوق، عیون أخبار الرضا: عبد العزیز بن مسلم نقل کرده، در زمان علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو بودیم. روز جمعه ای، در اوایل ورودمان به مرو، در مسجد جامع مرو جمع شده بودیم که صحبت از امامت و اختلاف زیادی که مردم در این مورد دارند، به میان آمد. به محضر آقا و مولایم امام رضا علیه السّلام رسیدم و اختلاف مردم و سخنان آنها را برای ایشان بازگو کردم. ایشان لبخندی زده و فرمودند: ای عبدالعزیز! مردم جاهلند و در دینهایشان فریب خورده اند؛ خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را از دنیا نبرد، مگر اینکه دین را برایش کامل نمود و قرآن را بر او نازل نمود، که تفصیل هر چیزی در آن هست، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم به آن نیازمندند را در قرآن کاملاً بیان کرد و فرمود: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ»(3) {ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم} و در حجهالوداع که در آخر عمر ایشان صلی الله علیه و آله بود این آیه را نازل کرد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ

1- . خصال 2 : 106 . عیون الأخبار : 119 و 120
2- . ارشاد مفید : 341
3- . انعام / 38

عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»(1) {امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم}. و امر امامت نیز از تمام دین است(2) و پیامبر قبل از رفتن از دنیا، معالم دین را برای امت توضیح داد و راه ها را روشن کرد و آنها را به راه حق کشاند و علی علیه السّلام را به عنوان نشانه و امام تعیین نمود و هر احتیاجی که امت داشتند را بیان نمود.

هر کس فکر کند که خداوند عزّ و جلّ دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده است و هر کس قرآن را رد کند، کافر است. آیا میدانند قدر و منزلت امامت و جایگاه آن نسبت به امت چگونه است تا بتوانند امام انتخاب کنند؟ امامت، ارزشمندتر، والا مقامتر، بالا دستتر، و وسیعتر و عمیقتر از آن است که مردم با عقل خویش به آن دست یازند و یا با رأی خویش امامی انتخاب کنند و یا امامی را به اختیار خود تعیین نمایند.

خداوند عزّ و جلّ امامت را بعد از نبوت و مقام خلّت، در مرتبه سوم، به ابراهیم خلیل عطا میکند که با این فضیلت به او شرافت میدهد و آوازه اش را بلند میکند، میفرماید: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»(3) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم}. ابراهیم خلیل از شادمانی گفت: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی»(4) {و از دودمانم [چطور]}؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»(5) {پیمان من به بیدادگران نمی رسد}. این آیه امامت و رهبری هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرد و امامت را در برگزیدگان قرار داد.

1- . مائده / 3
2- . در اکمال الدین اینگونه است: امر امامت نیز از کمال دین و اتمام نعمت است.
3- . بقره / 124
4- . همان
5- . همان

سپس خداوند با قرار داد امامت را در فرزندان برگزیده و پاکش، او را تکریم نمود و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ * وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِيتاءَ الزَّكاهِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ»(1) {و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم * آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند}

امامت پیوسته در فرزندان او بود که یکی پس از دیگری آن را به ارث می بردند. قرنها گذشت تا به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به ارث رسید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(2) {در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است} این مقام اختصاص به پیامبر داشت. سپس به امر خداوند عزّ و جلّ و بنا بر رسمی که لازمش نموده بود، آن را به علی علیه السّلام سپرد و سپس به فرزندان علی علیه السّلام، که برگزیدگان بودند و خداوند به ایشان علم و ایمان عطا کرده بود، رسید. با این سخن خداوند که: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ»(3) {و[لی] کسانی که دانش و ایمان یافته اند می گویند قطعا شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا[ست] تا روز رستاخیز مانده اید}. پس امامت تا روز قیامت(4) در فرزندان علی علیه السلام خواهد

1- . انبیا / 72 و 73
2- . آل عمران / 68
3- . روم / 56 ، آیه در إکمال الدین و تحف العقول به صورت کامل آمده است.
4- . در تحف العقول در این قسمت این جمله را هم دارد: بنا بر رسم جاری و چیزی که خدا واجبش کرده در فرزندان...

بود؛ زیرا بعد از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله، پیامبری نخواهد بود، پس چگونه این جاهلان بتوانند امام انتخاب کنند؟

امامت منزلت پیامبران و ارث اوصیاء است. امامت خلافت خداوند عزّ و جلّ و جانشینی رسول و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السّلام است. امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت اساس اسلام پیشرو و شاخه بلند این دین است. با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد تامّ می شود و غنائم و صدقات فراوان میشود و حدود و احکام امضاء و اجرا می شود و مرزها و گوشه و کنارها حفظ می گردد.

امام کسی است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام مینماید و اقامه حدود میکند و دفاع از دین می نماید و مردم را با حکمت و پند عالی و دلیل کافی به راه خدا راهنمایی میکند. امام چون خورشید تابان جهان(1) است که بر فراز افق قرار دارد و دستها و چشمها از رسیدن به او کوتاهاند. امام ماه درخشان و چراغ روشن و نور خیره کننده و ستاره راهنما در تاریکی های وحشتزا و بیابانهای بی آب و علف و دریاهای ژرف است.

امام آب خوشگوار برای تشنگان و راهنمای راه هدایت و نجات بخش از بدبختی است. امام آتشی افروخته بر فراز یفاع،(2) کسی که به جستجوی آتش گیره آید گرم میکند و راهنمای در مهلکههاست(3) که هر کسی از او جدا شود هلاک می گردد.

1- . در غیبت نعمانی اینگونه است: خورشید تابانی است که با نورش عالم را درخشان میکند.
2- . بلندی مشرف یا هر چه که ارتفاعش از زمین بالاتر باشد را، یفاع میگویند. منظور این است که امام هر که را که از طریق ایمان گم شده باشد، به راه رحمان هدایت میکند. در غیبت نعمانی اینگونه است: امام، آتش بر یفاع واست که هر که به دنبال نور است را هدایت میکند و هر که آن را همراه شود، به او مکانهای هلاکت را نشان میدهد. هر کسی از او جدا شود هلاک می گردد.
3- . در إکمال الدین: راهنمای در تاریکیها، و در أمالی و إحتجاج و نسخهای از عیون: راهنمای بر راهها، آمده است

امام ابر بارانزا و باران سیلآسا و خورشید جهانافروز و آسمان سایهافکن و زمین گسترده و چشمه پرآب و آب گیر و باغستان پرمیوه است. امام امین رفیق و برادر شفیق(1) و پناه بندگان در نگرانی است.(2)

امام امانتدار خدا در زمین، و حجت او بر بندگان، و خلیفه خدا در زمین خدا، و دعوت کننده به سوی خدا و مدافع حریم اوست. امام پاک از گناه ، منزه از عیب، مخصوص به علم و نامیده به حلم است. نظام دین و شرف مؤمنین و موجب خشم منافقین و نابودی کافرین است.

امام یگانه روزگارش است که کسی به مرتبه اش نزدیک نمیشود و هیچ دانشمندی در حد او نیست(3)،

جایگزینی برایش یافت نمیشود و مثل و مانند ندارد و در علم و فضل ممتاز است، و همه اینها بدون آن است که از کسی طلب کرده و یا آموخته باشد، بلکه اختصاصی است که خداوند بخشنده وهاب(4)

به او عنایت نموده است، پس چه کسی میتواند به معرفت امام برسد و یا او را انتخاب کند؟

هیهات ! هیهات ! عقل ها سرگردان و فکرها پریشان و خردها حیران و چشم ها نگران و بزرگان به زانو در آمده و دانشمندان متحیر و خردمندان فرومانده و سخنوران درمانده و دانایان در گرداب افتاده و شاعران زبانبند شده و ادیبان عاجز گشته و بلیغان فرومانده از وصف و ستایش یک مقام یا فضیلت امام هستند و همه اقرار به عجز و ناتوانی خود میکنند.

1- 1. در یکی از نسخه ها این جمله هم آمده است: و پدر رفیق، در أمالی و عیون الأخبار نیز همینطور است. در إکمال الدین: پدر رؤوف و برادر شقیق، و در معانی الأخبار: فرزند رفیق و برادر شقیق، و در احتجاج: فرزند شفیق و برادر شقیق، و در تحف العقول: فرزند شفیق و برادر شقیق و مانند مادری نیکو برای فرزند کوچک و پناعه بندگان، آمده است.
2- . در یکی از نسخهها اینطور است: پناه بندگان در آتش، و در دیگری: در نگرانی و وحشت. در أمالی و عیون الأخبار و معانی الأخبار و احتجاج و

غیبت نعمانی اینگونه است: پناه بندگان در نگرانی، و در إکمال الدین: در وحشت و نگرانی آمده است.
3- . در احتجاج: با اینکه او مانندی ندارد.
4- . در إکمال الدین: بخشنده منان وهاب جواد کریم، آمده است. میگویم: شاید این چند کلمه از جانب نسخهبرداران اضافه شده باشد.

چگونه می توان حقیقت او را وصف کرد و نعت نمود یا چیزی از امر او را فهمید و یا برایش جایگزینی یافت(1) و یا از او بی نیاز شد؟ نه، نمیتوان. چگونه بتوان با اینکه او چون ستاره ایست که از دسترس مردم دور است(2) و از وصف توصیفکنندگان فاصله ها دارد؟ چطور می شود انتخاب چنین شخصی با مردم باشد؟ یا چطور عقل ها میتوانند او را بیابند؟ و یا چگونه چنین کسی را پیدا شود؟

گمان می کنند که امامت را میتوان در غیر خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله یافت، به خدا قسم که دلهای آنها گواهی بر دروغ گفتنشان میدهد و در آرزویی باطل فرورفته اند. به پرتگاه بس دشوار و بلندی قصد کردهاند که با سر به زمین می افتند. می خواهند با عقل های سرگردان، بی ارزش و ناقص خود و با آراء گمراه کننده خویش امام را تعیین کنند، که هر چه بیشتر بکوشند فاصله بیشتری از آن پیدا می کنند. خدا آنها را بکشد! به کجا میروند؟ بر گردنه ای بلند بالا رفته اند و دروغ بزرگی می گویند و بسی در گمراهی فرورفته اند و در حیرت و نادانی گرفتارند؛ چون با بصیرت و بینایی امام را رها کرده اند. با اینکه چشمانشان بیناست، شیطان کارهایشان را در نظرشان نیک جلوه داده و از راه حقیقت بازشان داشته است.

کسی را که خدا و رسولش انتخاب نموده را کنار زده اند و به کسی که خود انتخاب نموده اند روی آورده اند. با اینکه قرآن خطاب به آنها میگوید: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(3) {و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند منزه است خدا و از آنچه [با او] شریک می گردانند برتر است}. و میفرماید: «وَ ما کانَ

1- . در تحف العقول: چگونه میتوان کلیت او را وصف کرد و کیفیت او را نعت نمود و برایش جایگزینی یافت، و در غیبت نعمانی: چگونه میتوان کل او را وصف کرد و حقیقت او را نعت نمود و چیزی از امرش را فهمید و برایش جایگزینی یافت، و در إکمال الدین و معانی الأخبار: یا کسی جایگزین او شود.
2- . او چون ستارهایست که بدا حاصل شود و در دسترس قرار بگیرد.
3- . قصص / 68

لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ»(1) {و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد} و می فرماید: «ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَما تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَيْنا بالِغَهٌ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ إِنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ أَ* َمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكائِهِمْ إِنْ كانُوا صادِقِينَ»(2) {شما را چه شده چگونه داوری می کنید * یا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید * که هر چه را برمی گزینید برای شما در آن خواهد بود * یا اینکه شما تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید * از آنان بپرس کدامشان ضامن این [ادعا]ند * یا شریکانی دارند پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند}

و می فرماید: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها»(3) {آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا [مگر] بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است} یا «طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»(4) {خدا

بر دلهایشان مهر نهاد}«فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ»(5) {در نتیجه قدرت درک ندارند} یا «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ»(6) {گفتند

شنیدیم در حالی که نمی شنیدند} «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ * وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ»(7) {قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند * و اگر خدا در آنان خیری می یافت قطعا شنوایشان می ساخت و اگر آنان را شنوا می کرد حتما باز به حال اعراض روی برمی تافتند} «و

1- . احزاب / 36
2- . قلم / 36-41
3- . محمد / 24
4- . توبه / 93
5- . همان / 87
6- . انفال / 21

7- . همان / 22 و 23

قالُوا سَمِعْنا و عصينا»(1) {گفتند شنيديم و نافرمانى كرديم}، بلكه امامت «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(2) { فضل خداست كه به هر كس بخواهد آن را مى دهد و خداوند را فزون بخشى بزرگ است}.

چگونه بتوانند امام را انتخاب كنند؟ امامى كه عالمى است كه جهل بر او راه ندارد، دعوت كنندهايست كه نميترسد،(3) معدن قدس و طهارت و اعمال نيكو و زهد و دانش و عبادت است،(4)

مخصوص به دعوت رسول عليه السلام و از نژاد پاک فاطمه زهرا عليها السّلام است كه در نسب او خدشهاى وارد نيست، كسى در شرافت و نجابت در پايه او نيست، خاندانش از قريش و تيره اش از هاشم و خانواده اش از رسول است، مورد خشنودى خدا و افتخار بزرگان و از نژاد عبد مناف است.(5)

دارای علمى والا(6)

و حلمى فراوان است، تسلط امامت و علم سياست را دارد، اطاعتش واجب است و امر خدا را بپا مى دارد، خير خواه مردم و حافظ دين خداست.(7)

خداوند پيامبران و امامان را توفيق ميدهد و به آنها از خزينه علم و حكمت خود، به مقدارى كه به ديگران نمى دهد، مى بخشد. به همين جهت دانش آنها بالاتر از علم اهل زمان است؛ در اين آيه: «أَ فَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»(8) {آيا كسى كه به سوى حق رهبرى مى كند سزاوارتر است مورد پيروى قرار گيرد، يا كسى كه راه نمى نمايد مگر

1- . بقره / 93
2- . حديد / 21
3- . در أمالى و معانى الأخبار و احتجاج و عيون الأخبار و كافى: حاكمى است كه نميترسد، و در تحف العقول: حاكمى است كه مكر نميكند.
4- . در إكمال الدين: معدن طهر و طهارت و نور و زهد، و در تحف العقول: معدن نبوت است كه در نسب او خدشهاى وارد نيست.

5- . در عیون الأخبار: نژاد هوشمندان و از نژاد عبد مناف است.
6- . در تحف العقول: دارای علمی کامل، آمده است.
7- . در غیبت نعمانی: حافظ سر خداست.
8- . یونس / 35

آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده چگونه داوری می کنید} و این آیه: «یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً»(1) {به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد} و آنچه درباره طالوت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»(2) {در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست} و به پیامبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً»(3) {تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود}

و درباره امامان اهل بیت و خاندان و فرزندان پیامبر میفرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً»(4) {بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم * پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و [برای آنان] دوزخ پرشراره بس است}

وقتی خداوند عزّ و جلّ بندهای را برای امور بندگانش برگزیند، سینهاش را برای این کار گشاده میسازد و چشمههای حکمت را در دلش به ودیعه مینهد و به

1- . بقره / 269
2- . همان / 247
3- . نساء / 113 ، در إکمال الدین و معانی الأخبار و کافی و غیبت نعمانی و تحف العقول، آیه به صورت کامل آورده شده است.
4- . نساء / 54 و 55

او علم الهام میکند که دیگر در جواب فرو نماند و از جواب درست متحیر نماند.(1)

او معصوم، مؤید، موفق و پشتیبانی شده از جانب خداست، که از خطاها و لغزشها در امان است. خداوند این امتیازات را به او می بخشد تا حجتش بر بندگان(2) و گواه او در میانشان باشد. «ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»(3) {این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست}

آیا شخصی با این امتیازات می یابند تا انتخابش کنند؟ و آیا منتخب آنها می تواند دارای چنین صفاتی باشد تا او را مقدم بدارند(4)؟ قسم به خانه خدا، تجاوز نمودند(5)

و با اینکه در قرآن هدایت و شفاء نهاده شده کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویی که چیزی نمیدانند. آن را کنار گذاشتند و پیرو هوای نفس خویش گشتند و خداوند آنها را سرزنش نموده و مورد خشم خویش قرار داده و بر آنها نفرین نموده است.(6) خداوند می فرماید: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ»(7) {و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند} و فرمود: «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ»(8) {کسانی که کفر ورزیدند نگونساری بر آنان باد و

1- . در غیبت نعمانی و عیون الأخبار: و از جواب درست منحرف نمیشود، در معانی الأخبار: در جواب درست منحرف نمیشود، و در تحف العقول: در او جز جواب درست یافت نمیشود و او موفق و مسدد و مؤید است.
2- . در إکمال الدین: حجت بالغهاش بر بندگان، و در تحف اینگونه است: تا آن حجت بر مخلوقات و گواه بر بندگان باشد، آیا میتوانند؟
3- . مائده / 54
4- . قسمت "تا او را مقدم بدارند" فقط در غیبت نعمانی وجود دارد.
5- . در معانی الأخبار: دور شدند، در إکمال الدین: به جای "قسم به خانه خدا، تجاوز نمودند"، تجاوز نمودند و خداوند حق را تثبیت میکند، آمده که گویا اشتباه است و در غیبت نعمانی: که بعد او را مقدم بدارند و خداونر حق را تثبیت میکند.

6- . در غیبت نعمانی: آنها را دشمن داشته است.
7- . قصص / 50
8- . محمد / 8

[خدا] اعمالشان را بر باد داد} و فرمود: «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»(1) {در نزد خدا و نزد كسانى كه ايمان آورده اند [مايه] عداوت بزرگى است اين گونه خدا بر دل هر متكبر و زورگويى مهر مى نهد}.(2)

اين حديث را ابن عصام و دقاق و وراق و مكتب و حسن بن احمد مؤدب همگى از كلينى نقل كرده اند، كه كلينى نيز از ابامحمّد قاسم بن علا و او نيز از قاسم بن مسلم و او نيز از برادر خود از حضرت رضا عليه السّلام روايت كرده است.(3)

امالى صدوق نيز مانند همين را از طريق ابن متوكل از كلينى نقل كرده است.(4)

در احتجاج نيز، مانند همين با طريقى متفاوت نقل شده است.(5)

در تحف العقول نيز، مانند همين از عبد العزيز آورده شده است.(6)

در غيبت نعمانى نيز، از كلينى، از قاسم بن علاء، از عبد العزيز بن مسلم، مانند همين حديث را نقل كرده است.(7)

توضيح: "در دينهايشان فريب خورده اند" يعنى شيطان آنها را با انحراف از دينشان فريفته است. در كتاب كافى، در آراءشان، آمده است كه معنا اين مى شود: به خاطر آراءشان فريب خوردهاند.

"«ما فَرَّطْنا فِى الْكِتابِ مِنْ شَىْ ءٍ»" استشهاد به اين آيه به دو جهت ميتواند باشد: يكى اين كه: امامت از بزرگترين امور است و بايد در قرآن بيان شده باشد. و ديگرى اين كه: خداوند فرموده كه در قرآن از همه چيز خبر داده است؛ و مخالفى در اين مطلب نيست كه غير از امام هيچ كس توانايى فهميدن همه چيز را از قرآن ندارد،

1- . غافر / 35
2- . اكمال الدين : 380-383 . معانى الأخبار : 33 و 34
3- . عيون اخبار الرضا : 120-123
4- . امالى : 399-402

5- . احتجاج : 237-240
6- . تحف العقول : 436-442
7- . غیبت نعمانی : 116_119

پس باید امامی از جانب خدا، وجود داشته باشد. و بنابر هر دو وجه، مبنای استدلال این است که مراد از کتاب در آیه، قرآن است که ظاهرش هم همین است و گفته شده: مراد از کتاب لوح است.

"امر امامت نیز از مسائلی است که برای تمام شدن دین لازم است" یعنی بدون شک امامت از امور دین و بلکه از بزرگترین آنهاست. چگونه نباشد در حالی که خودشان آن را بر مراسم تجهیز بدن رسول الله صلی الله علیه و آله، که خود از اوجب امور بود، مقدمش داشتند؟ پس امامت نیز باید داخل اموری باشد که رسول الله آن را بیان کرده است.

"آیا میدانند" منظور این است که، نصب امام متوقف بر علم به صفات و شرایط امامت است که مردم آن ها را نمیدانند، پس چگونه بتوانند امام را نصب و تعیین کنند؟

"امامت را در در برگزیدگان قرار داد" یعنی اهل طهارت و عصمت یا برگزیدگان و انتخاب شدگان.

"آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند" یعنی نه با تعیین بشر.

"در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم..." استدلال مبنی بر این است که مراد از مؤمنین در آیه ائمه علیهم السلام باشند، یا این که آن امامت در آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی شده باشد و ایشان هم بنابر اتفاق همگان، جز علی علیه السلام را برای جانشینی تعیین نکرده باشند.

«وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ...» باید گفت: قبل از این آیه، آیه: «وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَیْرَ سَاعَهٍ کَذَلِکَ کَانُوا یُؤْفَکُونَ»(1) {و روزی که رستاخیز بر پا شود مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده اند [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می شدند} قرار دارد. بنابراین، این

1- . روم / 55

آیه ظاهراً جواب سخن مجرمین است و مصداق اکمل جوابدهندگان یعنی «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پیامبر و امامان صلوات الله علیهم هستند یا این که بگوییم: جوابدهندگان فقط آنهایند نه غیر آنها. ممکن است ظاهر روایت طوری باشد که مراد از مخاطب در آیه را، ائمه علیهم السلام القا کند و معنایش درنگ ایشان در علمالکتاب باشد، ولی این با قبل و بعدش سازگار نیست.

"زیرا پیامبری بعد از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم نیست" دلیلی است بر این که جانشینی در ائمه علیهم السلام است و تقریب آن به این صورت است که: بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، پیامبری نیست تا امامت در غیر ائمه به ودیعه نهاده شود؛ یا به این سبب که آنها امامند و پیامبر نیستند و یا به جهت امتداد آن تا روز قیامت.

"منزلت پیامبران" یعنی منزلتی برای آنها و برای کسانی که مثل آنها هستند، یا منزلتی که برای آنها بوده و باید به کسانی که مثل آنهایند منتقل کنند.

"دستها از رسیدن به آن کوتاهاند" یعنی دست اوهام و عقول.

"بیابانهای بی آب و علف" در کافی "وسط بیابانهای بی آب و علف" و در احتجاج "صحراهای بی آب و علف" آمده است.

"امام امین رفیق و برادر شفیق" در کافی اینگونه است: انیس رفیق و پدر شفیق و برادر شقیق. برادر را از این جهت به شقیق وصف کرده، زیرا نسبش از نسب او منشق میشود.

"مدافع حرم اوست" حرم به ضمّ حاء و فتح راء، جمع حرمه، یعنی چیزی که هتک و تضییعش جایز نیست؛ یعنی امام ضرر و فساد را از حرمات خدا دفع میکند، و حرمات خدا اموری هستند که خداوند امر به احترام آنها کرده است، مانند خانه خدا و کتاب خدا و جانشینان خدا و واجبات و اوامر و نواهی خدا.

"و اگر آنان را شنوا می کرد حتما باز به حال اعراض روی برمی تافتند" منظور این نیست که به هر نحوی که آنها را شنوا میکرد روی برمی تافتند تا نتیجه این شود که: حتی اگر خداوند خیری در ایشان میدانست، باز هم روی برمی تافتند،

ص: 161

بلکه مراد این است که: اگر خداوند آنان را در آن حال که در آنها خیری نمیدانست شنوا می کرد، روی برمی تافتند. و بعضی جوابهای ناقصی از این اشکال دادهاند که آنها را به جهت طولانی شدن ذکر نمیکنیم.

"مخصوص به دعوت رسول" یعنی به دعوت مردم به نیابت از رسول، همانطوری که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آن را جز من یا مردی از من ابلاغ نمیکند. و همانطوری که خداوند تعالی فرمود: «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِى»(1) {که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم}. یا منظور از دعوت رسول، دعای رسول صلی الله علیه و آله برای امامت امام است، یا ممکن است دعای رسول در «اللهم وال من والاه»، خداوندا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و «اللهم أذهب عنهم الرجس»، خداوند پلیدی را از ایشان ببر و «اللهم ارزقهم فهمی و علمی»، خداوندا فهم و علم مرا به ایشان روزی کن، مراد باشد.

"به پیامبرش می فرماید: «وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً»" در کتاب کافی، «أَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»(2) {خدا

کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود} است و غرض از آوردن این آیه این است که: خداوند متعال فرموده که بر پیامبرش کتاب و حکمت فرو فرستاده و نهایت دانش را به او عطا کرده و این را تفضلی بزرگ بر شمرده است، و این فضیلت را برای گروهی از امت نیز قرار داده که به سبب آنچه خداوند به ایشان عنایت کرده مورد حسد قرار گرفتهاند. سپس توضیح داده که آنها از آل ابراهیماند که همان ائمّه علیهم السلام میباشند و فضل هم همان علم و حکمت و جانشینی است. علاوه بر این از این دو آیه استفاده میشود که فضل و شرف به علم و حکمت است و شکی نیست

1- . یوسف / 108
2- . نساء / 113

که ائمّه علیهم السلام از دیگر مدعیان خلافت علم بیشتری دارند. همچنین مورد استشهاد آیه «مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ» نیز همین موضوع میباشد.

5. قرب الاسناد: ابابصیر نقل کرده، به محضر موسی بن جعفر علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! امام را چگونه می توان شناخت؟ فرمودند: به چند خصلت: اولینش: تصریح پدرش درباره او و معرفی او به مردم و معلوم کردنش به عنوان امام تا حجت بر آنها باشد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام را به امامت منصوب کرد و به مردم معرفی نمود، همین طور ائمه علیهم السّلام نیز جانشین خود را به مردم معرفی مینمایند و او را برایشان نصب میکنند. اگر از او سؤال کنند جواب میدهد و اگر ساکت باشند خود او شروع میکند و مردم را از آنچه فردا اتفاق خواهد افتاد خبر میدهد. و با تمام زبانها با مردم سخن میگوید. سپس به من فرمودند: ای ابامحمد! اندکی درنگ کن! قبل از این که از جایت برخیزی به تو علامتی نشان میدهم که اطمینان حاصل کنی.

به خدا قسم چیزی نگذشت که مردی از اهالی خراسان وارد شد و شروع به صحبت به زبان عربی کرد. امام علیه السّلام به فارسی جوابش را دادند. خراسانی گفت: آقا خدا نگهدار شما باشد! تنها چیزی که مانع صحبت کردن من به فارسی شد این بود که گمان میکردم شما فارسی را خوب نمیدانید. امام فرمودند: سبحان اللّه اگر نتوانم جواب تو را بدهم پس من چه فضیلتی بر تو دارم؟ سپس فرمودند: ای ابامحمد! زبان هیچ یک از مردم و پرنده ها و چهارپایان و نه هیچ جاندار دیگری بر امام پوشیده نیست، با چنین دلایلی می توان امام را شناخت، اگر چنین خصلتهایی در او نباشد، امام نیست.(1)

6. عیون اخبار الرضا: حسن بن جهم نقل کرده، روزی به مجلس مأمون رفتم و حضرت رضا علیه السّلام نیز حضور داشت. فقها و کلامیون از فرقه های مختلف نیز جمع بودند. یکی از آنها از حضرت رضا علیه السّلام پرسید: ای پسر

1- . قرب الإسناد : 146

رسول خدا! با چه چیزی ثابت میشود کسی امام است ؟ ایشان فرمودند: با نص و تصریح بر امامت او و دلایلش.

سائل پرسید: چه چیزهایی از جمله دلائل امامت است؟ فرمودند: علم و استجابت دعا. باز پرسید: چگونه شما خبر از آینده میدهید؟ فرمودند: طبق عهدی که از رسول الله صلی الله علیه و آله به ما رسیده است. پرسید؟ چگونه از دل مردم خبر میدهید؟

فرمودند: مگر این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله را نشنیده ای که: از فراست و هوشیاری مؤمن بر حذر باشید که او با نور خدا می بیند. گفت: بله، شنیدهام. فرمودند: هر مؤمنی دارای فراستی است که به نسبت ایمان و هوشیاری و علمش با نور خدا می بیند، و خداوند برای ما امامان، ، به اندازه همه مؤمنین از این فراست عنایت کرده است. خداوند عزّ و جلّ در کتابش فرمود: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»(1) {به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست} پس اولین هوشیاران رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم است و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام، سپس حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین علیه السّلام تا روز قیامت. مأمون نگاهی به جانب امام انداخت و گفت: ای اباالحسن! در مورد چیزهایی که خداوند به شما اهل بیت عنایت کرده توضیح بیشتری بفرمایید.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما را به روحی از خود تأیید کرده است، روحی مقدس و پاک که از ملائکه نیست و با هیچ یک از گذشتگان، جز پیامبر اسلام، نبوده است، آن روح همراه امامان از ما خانواده است و آنها را ثابت قدم میکند و توفیق میدهد، و او استوانه ای از نور است بین ما و خدای عزّ و جلّ. مأمون گفت: ای اباالحسن! شنیده ام گروهی در باره شما غلو دارند و بیش از اندازه برای شما مقام قائلند.

1- . حجر / 75

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب برایم نقل کرده که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا بیش از اندازه ای که هستم بالا نبرید، خداوند تبارک و تعالی پیش از آنکه مرا پیامبر قرار دهد، مرا بنده خود قرار داده است. و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(1) {هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید * و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد} و علی علیه السّلام نیز فرموده اند: دو دسته در مورد من به هلاکت میرسند و مرا گناهی نیست: دوستداری که زیاده روی میکند و کینه ورزی که زیاده روی میکند.

و ما در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ از کسانی که در باره ما غلو دارند و ما را بیش از حد بلند میکنند بیزاری میجوییم، همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزاری جست. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ»(2) {و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم

1- . آل عمران / 79 و 80
2- . مائده / 116 و 117

آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو مرا نزیبد که [در باره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی * جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم [گفته ام] که خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی} و فرمود: «لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ»(1) {مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند]} و فرمود: «مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ»(2) {مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هر دو غذا می خوردند} و معنایش این است که آنها تغوط میکنند. هر کس مدعی ربوبیت برای انبیاء و یا ائمه گردد، و یا مقام نبوت را برای ائمه ادعا کند، و یا برای غیر از ائمه مدعی امامت باشد، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مأمون گفت: ای ابالحسن! نظر شما در باره رجعت چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمودند: رجعت حقیقت دارد و در امت های قبل نیز بوده و قرآن از آن سخن گفته است، و زسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرمودهاند: هر چه در امت های پیشین اتفاق افتاده، قدم به قدم و بدون ذره ای پس و پیش، در این امت نیز روی خواهد داد. و باز فرموده است: وقتی مهدی از فرزندانم ظهور کند، عیسی بن مریم فرود می آید و پشت سر او نماز میخواند. و هم فرموده است: اسلام غریب آغاز شد و در آینده نیز به حال غربت میافتد، خوشا به حال غریبان. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول اللَّه! بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمودند: بعد حق به اهل خود برگردانده میشود.

1- . نسا ء / 172
2- . مائده / 75

مأمون گفت: ای ابالحسن! در باره قائلین به تناسخ چه میفرمایید؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس قائل به تناسخ باشد، به خدای بزرگ کافر شده و بهشت و جهنم را تکذیب نموده است. مأمون گفت: درباره مسخ شده ها چه میفرمایید؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: آنها گروهی بودند که خداوند بر آنها خشم گرفت و آنها را مسخ نمود، سه روز زنده بودند و بعد مردند و تولید و تناسلی نکردند. و آنچه در دنیا به صورت میمون و خوک و سایر چیزهایی که نام مسوخ دارند وجود دارد، شبیه آنهایند، خوردن آنها حلال نیست و نمی توان از آنها منتفع شد.

مأمون گفت: خدا مرا بعد از شما باقی نگذارد ای ابالحسن! به خدا قسم دانش صحیح، مگر در نزد این خانواده، یافت نمیشود و علوم اجدادتان به شما رسیده است، خداوند پاداش نیکویی از اسلام به شما عنایت کند.

حسن بن جهم میگوید: وقتی حضرت رضا علیه السّلام از جای حرکت کرد من به دنبال ایشان رفتم، حضرت به منزل خویش رفتند. من به محضرشان رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! سپاس خدای را که امیرالمؤمنین را چنان به شما خوش بین نموده که این قدر نسبت به شما احترام کرد و گفتارتان را به دل پذیرفت. فرمودند: ای پسر جهم! از این احترام که نسبت به من نمود و سخنان مرا قبول کرد فریب نخوری! به زودی و در حالی که به من ستم روا میدارد، مرا با زهر خواهد کشت. این مطلب را به قراری که پدرانم از رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم با من داشتهاند می دانم. تا من زنده هستم این مطلب را پنهان دار.

حسن بن جهم میگوید: این جریان را به هیچ کس نگفتم تا حضرت رضا علیه السّلام در طوس با سم شهید شدند و در خانه حمید بن قحطبه طائی در بقعه ای که هارون مدفون بود، در کنارش، دفن شدند.(1)

1- . عیون اخبار الرضا : 324 و 325

توضیح: "اسلام غریب آغاز شده..." یعنی در زمانی که کفر رواج داشته و تعداد اهل اسلام و نیز کسانی که آن را میپذیرفتند کم بوده، شروع شده و باز هم در زمان قائم علیه السلام، زمانی که اسلام و ایمان منقطع میشوند، به غربت خواهد افتاد، پس خوشا به حال آنها که در آن برهه یا در هر دو برهه پیرو حقاند. در نهایه در اینباره آمده است: "اسلام غریب آغاز شده و به همان حال آغاز باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال آن ها که غریبند" یعنی: اسلام در آغاز کارش، از جهت کمی مسلمانان، مانند غریبهای تنها که خانوادهاش پیش او نیستند بود، و باز هم غزیب خواهد شد؛ یعنی در آخرالزمان، تعداد مسلمانان کم می شود و مانند غریبها میشوند، پس خوشا به حال غریبها! یعنی بهشت از آن مسلمانانی است که در اول اسلام و آخرالزمان هستند. آنها به این جهت ممتاز شدهاند که بر اذیت کافران صبر میکنند و مسلمان باقی میمانند.

6. خصال: حنان بن سدیر از حضرت صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدرشان نقل کرده که ایشان فرمودند: صلاحیت امامت را ندارد مگر شخصی که در او سه امتیاز باشد: چنان پرهیزکار باشد که از او عمل حرام سر نزند، و چنان بردبار باشد که خشم خویش را در اختیار گیرد، و چنان حسن رفتار و رهبری بر مردم را داشته باشد که برای آنها همچون پدری مهربان باشد.(1)

8. خصال: بزنطی نقل کرده، از حضرت رضا علیه السّلام سؤال شد: چگونه میتوان امام را پس از فوت امام قبل شناخت؟ حضرت فرمودند: امام نشانههایی دارد: بزرگترین فرزند پدر خویش است، پس از او بیشترین فضیلت را دارد، وقتی کسی وارد شهر می شود و می پرسد: فلانی به چه کسی وصیت نمود؟ او را معرفی مینمایند، و سلاح در میان ما خانواده، مانند تابوت بنی اسرائیل است؛ در هر جا که باشد، امامت در همان جاست.(2)

1- . خصال 1 : 57
2- . همان

کافی نیز همین را با طریقی دیگر از بزنطی نقل کرده است.(1)

8. خصال: عبدالاعلی نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: برای رد کردن کسی که مدعی امامت بدون استحقاق می شود، چه دلیلی می توان آورد؟ فرمودند: سه دلیل هست که در هر کس جمع شود او امام است؛ به امام قبلی نسبت به سایر مردم اولویت داشته باشد، سلاح رسول الله صلی اللّه علیه و آله نزد او باشد و آشکارا تصریح به امامت او شده باشد؛ طوری که اگر وارد شهر شوی و از مردم و کودکان سؤال کنی: فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ میگویند: به فلان کس.(2)

کافی نیز مانند همین را با طریقی متفاوت نقل کرده است.(3)

توضیح: " به امام قبلی نسبت به سایر مردم اولویت داشته باشد " یعنی در نسب اولی از بقیه باشد. یا در همنشینی و علم و اخلاص اولی از سایرین باشد. همانطور که گذشت، احتمال اول ظهور بیشتری دارد.

9. خصال: حارث بن مغیره نضری روایت کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه میتوان امام را شناخت؟ ایشان فرمودند: از آرامش و وقار و علم و وصیت امام قبلی.(4)

در بصائر الدرجات نیز، مانند همین روایت با طریق دیگری از حارث نقل شده است.(5)

10. خصال: ابیالجارود نقل کرده، به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! وقتی امام شما خانواده از دنیا رود، با چه چیزی می توان امام بعد را

1- . اصول کافی 1 : 284
2- . خصال 1 : 57 و 58
3- . اصول کافی 1 : 284 ، در کافی چنین است: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه میتوان با کسی که بر امر امامت پریده و مدعی آن شده را احتجاج کرد؟ فرمودند: از او در مورد حلال و حرام

سؤال شود. سپس رویشان را به من کرده و فرمودند: سه نشانه است که هیچگاه در یک نفر جمع نمیشود...
4- . خصال 1 : 93 و 44
5- . بصائر الدرجات : 144

شناخت؟ ایشان فرمودند: با هدی(1) و اطراق و اقرار آل محمّد به فضل و شخصیت او و این که از هر چه روی زمین است(2) سؤال کنی جواب آن را می دهد.(3)

در بصائر الدرجات نیز، مانند همین روایت با طریقی دیگر نقل شده است.(4)

توضیح: "هدی" رفتار نیکو را گویند و احتمال هم دارد به ضم هاء و به معنای هدایت باشد.

"اطراق" شاید مراد از آن سکوت در حال تقیه است، و یا کنایه از آرامش و وقار باشد.

11. بصائر الدرجات: حسین بن یونس از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: وقتی خداوند بخواهد امامی را بیافریند با دست خویش شربتی از زیر عرش میگیرد و در اختیار فرشته ای از فرشتگان میگذارد که او به امام میرساند، نطفه امام بعد از آن شربت است.(5)

وقتی چهل روز بر او گذشت، در رحم مادر صدا را میشنود و وقتی متولد شد به او حکمت داده می شود(6)

و بر بازوی راستش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.»(7) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}

وقتی امامت به او برسد، خداوند به وسیله سیصد و سیزده فرشته، به تعداد جنگجویان بدر، او را یاری میکند و و هفتاد مرد و دوازده نقیب با او و آن سیصد و سیزده فرشته است. هفتاد مرد را به اطراف می فرستد، تا مردم را دعوت به آن چه که

1- . در حاشیه بصائر آمده است: با هداه، یعنی هدایتگران. میگویم: آنچه در بصائر موجود است، هدایت است

2- . در بصائر اینچنین است: از هرچه که بین دو طرف جلد از او سؤال کنی، جواب میدهد.
3- . خصال 1 : 49
4- . بصائر الدرجات : 144
5- . در خرائج: امام از آن شربت میخورد.
6- . در خرائج: با حکمت تغذیه میشود.
7- . انعام / 115

خودشان در ابتدا به آن دعوت شدهاند کنند، و خداوند برایش در هر جایی چراغی قرار میدهد که به وسیله آن اعمال آنها را میبینند.(1)

در خرائج نیز، مانند همین از یونس نقل شده است.(2)

12. خصال: سلیمان بن مهران روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام که فرمودند: ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نصوص،(3) عالم ترین مردم باشد، پرهیزکارترین آنها در برابر خداوند باشد، داناترین ایشان به کتاب خدا باشد، به او آشکارا وصیت کرده باشند، دارای معجزه و دلیل باشد، چشمش میخوابد ولی دلش بیدار است، سایه ندارد، از پشت سر می بیند چنان که از روبرو میبیند.

صدوق رحمه اللَّه علیه مینویسد: معجزه و دلیل امام در علم و مستجاب بودن دعای اوست. اما این که از حوادث آینده خبر میدهد، طبق قراریست که از رسول الله صلی اللَّه علیه و آله به او رسیده است و این که سایه ندارد به جهت آن است که از نور خداوند عزّ و جلّ آفریده شده است، و اما مشاهده کردنش از پشت سر چنان که از روبرو میبیند، به سبب هوشیاری و فراست در اشیاست که خداوند در اختیارش نهاده است. خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»(4) {به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست }.(5)

13. معانی الأخبار: ابوالجارود نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: با چه چیزی می توان امام را شناخت؟ ایشان فرمودند: با چند امتیاز: اولینش، نص و تصریحی است که از جانب خدای بزرگ در باره او می شود و تعیین شدن او برای رهبری، تا حجت بر مردم باشد. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السّلام را منصوب نمود و در میان مردم به نام و چهره معرفی کرد. و همین

1- . بصائر الدرجات 1 : 130
2- . خرائج : 246
3- در یکی از نسخهها: "نص" آمده است.
4- . حجر / 75
5- . خصال 2 : 49 و 50

طور امامان علیهم السلام، هر کدام بعدی را منصوب میکنند. اگر سؤالی از امام بشود، جواب میدهد و اگر سکوت شود، او خود شروع به سخن میکند. از وقایع فردا به مردم خبر میدهد و با هر زبان و لغتی با مردم سخن میگوید.

صدوق رحمه اللّه علیه میگوید: این که امام از آینده خبر میدهد، طبق قراری است که از رسول الله صلی الله علیه و آله به او رسیده و این از جمله مطالبی است که جبرئیل از اخبار و حوادث آینده تا روز قیامت برایش آورده است.(1)

توضیح: اخبار متواتری که شاهد است، امام محدث است و مؤید به روحالقدس و ملائکه و روح در شب قدر و غیر آن بر او نازل می شوند، ما را بی نیاز از این توجیه می کند. گر چه این توجیه نیز توجیه صحیحی است و به زودی توضیح کامل در ابواب علم خواهد آمد.

14. توحید: فضل بن سکن از حضرت صادق علیه السّلام و ایشان از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کردهاند که: خدا را از طریق خدا، و پیامبر را به رسالت، و امام را به کار نیک و عدل و احسان بشناسید.(2)

15. بصائر الدرجات: عبدالحمید بن نصر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: منکر امام مفترضالطاعه میشوند و او را کنار میگذارند، به خدا قسم در روی زمین مقامی بالاتر از مفترضالطاعه بودن نیست. ابراهیم مدتها از طرف خدا به او وحی میشد، ولی مفترضالطاعه نبود. تا بالاخره خداوند او را گرامی داشت و عظمت بخشید و فرمود: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»(3) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم}. ابراهیم فهمید چه مقام با فضیلتی است، عرض کرد: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی»(4) {از دودمانم [چطور]} خداوند فرمود: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»(5) {پیمان

1- . معانی الأخبار : 101 و 102
2- . توحید صدوق : 297
3- . بقره / 124
4- . همان
5- . همان

من به بیدادگران نمی رسد}. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: یعنی این مقام در میان فرزندان تو است نه در دیگران.(1)

توضیح: "ولی مفترضالطاعه نبود" یعنی مقام نبوت را داشت اما رسول نبود، یا رسول بود اما رسالت او جهانی نبود. و یا منظور این است که برای پیامبرانی که بعد می آیند، امام مفترضالطاعه نبود.

"یعنی این مقام در میان فرزندان تو است" شاید مراد این است که، از آنجا که خداوند میدانست که همه معصومین در میان فرزندان ابراهیم علیه السلام هستند، فرمود: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» به این معنا که امامت فقط در بین کسانی که معصومند میباشد، بنابراین غیر از فرزندان تو به آن دست نمییابند. بنابراین تأویل، جواب با سؤال مطابقت بیشتری دارد و البته خداوند به حقیقت امر داناتر است.

16. علل الشرائع: علی بن ابیحمزه از پدرش نقل کرده که: ضرار از هشام بن حکم پرسید: برای امام، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، چه دلیلی وجود دارد؟ هشام پاسخ داد: هشت دلیل وجود دارد؛ چهار دلیل آن ویژگی نژادی اوست، و چهار دلیل دیگر در شخصیت خود اوست. اما آن چهار دلیل که در نژاد اوست: دارای قبیله ای معروف است، شهرت نژادی دارد، شهرت نسبی دارد، شهرت خانوادگی دارد.

و علتش آن است که، اگر شهرت قبیلهای و نژادی و نسبی و خانوادگی نداشته باشد، میتواند از هر گوشه و کنار دنیا و از هر نژادی باشد، و چون چنین چیزی صحیح نیست و ما در جهان نژادی مشهورتر از نژاد محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم نداریم که از جنس عرب است که صاحب این ملت و دعوت از اوست، و به نام او در هر شب و روز بر فراز منارهها پنج مرتبه در مساجد و اماکن مقدسه ندا میدهند: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه، و دعوت او به هر خوب و

1- . بصائر الدرجات : 149 و 150

بدی از عالمان و جاهلان رسید و و در هر روز و شب معروف است و برای کسی ناشناس نیست. به همین دلیل امامت فقط در مشهورترین نژادها وجود دارد.

و چون جز از این نژاد جایز نیست، باز جایز نیست مگر اینکه در قبیلهای باشد که صاحب ملت از آن است نه سایر قبایل عرب، و چون نباید از غیر این قبیله که صاحب دعوت به جهت اتصال به ملت از آن است، باشد، لازم است از همین خانواده باشد که خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این به جهت قرب نسبی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد تا به خود او متصل شود نه سایر اعضای خانوادهاش.

ضمنا اگر به او متصل نشود، تمام این خانواده اشتراک خواهند داشت و هر کدام می توانند ادعا کنند و وقتی دعوت در آن واقع شد، اختلاف و فساد میان آنها روی میدهد. و باید پیامبر صلی الله علیه و آله به یک نفر از مردان خانواده اشاره کند، تا خانوادهاش در آن اختلاف نکنند و بدانند آن شخص افضل و اعلم و اصلح از همه آنها در امامت و رهبری است.

اما چهار نشانه ای که در شخص امام است: داناترین مردم است، و سخاوتمندترین مردم است، و شجاعترین مردم است، و عفیف ترین آنها و محفوظ ترینشان نسبت به گناهان، چه صغیره و چه کبیره، است. او را ضعف و نرمش در اجرای احکام الهی دست نمیدهد و جاهلیت در او راه ندارد و در هر زمانی، تا روز قیامت، باید امامی با این صفات وجود داشته باشد.

عبد اللَّه بن یزید الاباضی که حضور داشت گفت: ای هشام! تو از کجا میگویی امام باید داناترین مردم باشد؟ هشام گفت: اگر عالم نباشد، ممکن است احکام شریعت را تغییر دهد؛ جایی که باید حد زند قطع نماید و کسی که باید عضوش قطع شود را حدّ بزند، دلیل بر این مطلب این سخن خداوند عزّ و جلّ است: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(1) {پس آیا

1- . یونس / 35

کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید }

باز گفت: از کجا میگویی که امام باید از تمام گناهان معصوم باشد؟ هشام گفت: اگر معصوم نباشد، امکان دارد مرتکب گناهی شود که دیگران میشوند و لازم شود کسی بر او حدّ جاری کند، همانطور که او بر دیگران جاری می کند، و وقتی گناهکار باشد نمیتواند از همسایه و دوست و خویشاوند و رفیق خود پنهان کند. شاهد بر این مطلب، این سخن خداوند عزّ و جلّ است: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(1) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد }

گفت: به چه دلیل میگویی باید شجاع ترین مردم باشد؟ هشام گفت: زیرا او همهکاره آنها است که در جنگ به او پناه می برند، اگر فرار کند مشمول غضب خداست، و جایز نیست امام مورد غضب خدا قرار گیرد به دلیل این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِذا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ * وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه [در میدان نبرد] به کافران برخورد کردید که [به سوی شما] روی می آورند، به آنان پشت مکنید * هر که در آن هنگام به آنان پشت کند، مگر آنکه [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همرزمانش] باشد، قطعا به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است }.

گفت: به چه دلیل میگویی باید سخاوتمندترین مردم باشد؟ هشام گفت: زیرا در صورتی که سخی نباشد، صلاحیت امامت ندارد؛ چون مردم به فضل و بخشش او و تقسیم بیتالمال بین آنها به مساوات نیازمندند تا حق را در موضع

1- . بقره / 124
2- . انفال / 15 و 16

خویش قرار دهد. چون اگر سخاوتمند باشد، مشتاق به تصرف در حق مردم و مسلمین نخواهد بود و سهم خود را از دیگر مسلمانان بیشتر بر نمیدارد. قبلا هم گفتیم که باید معصوم باشد، وقتی شجاع ترین و داناترین و سخی ترین و عفیف ترین مردم نباشد، صلاحیت امامت را ندارد.(1)

17. علل الشرائع، عیون أخبار الرضا: در علل فضل از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده که فرمودند: اگر بگویند: چرا جایز نیست امام از غیر نژاد پیامبر باشد؟ گفته می شود: به جهت عللی؛ که از آن جمله است:

چون امام واجبالاطاعه است، چاره ای نیست جز این که باید شاهد و دلیلی وجود داشته باشد که از دیگران مشخص و متمایز گردد، و این شاهد همان قرابت مشهور و وصیت آشکار است که او را از دیگران میشناساند و دقیقاً وی را مشخص میکند.

دیگر این که: اگر از غیر نژاد پیامبر باشد، کسی که رسول نیست، بر رسول برتری یافته است؛ زیرا در این صورت اولاد رسول پیرو اولاد دشمنان رسول، مانند ابو جهل و ابن ابیمعیط، میشوند، چون بنابر فرض امامت میتواند به اولاد ایشان، البته در صورتی که مؤمن باشند، نیز منتقل شود، پس فرزندان پیامبر تابع، و اولاد دشمنان آنها متبوع می شوند، با اینکه رسول به این فضیلت و امتیاز شایسته تر است تا دیگران.

دیگر این که: وقتی مردم اعتراف به رسالت پیامبر نمایند و مطیع او گردند، دیگر کسی از تبعیت فرزندان و پیروی ذریه او تکبر نمیورزد و این کار بر آنها دشوار نمیآید. ولی وقتی در غیر از فرزندان رسول باشد، هر کس در دل خود خویشتن را شایسته تر از او به این مقام میداند و از اطاعت کبر میورزند و به اطاعت کسی که او را پست تر از خود میدانند راضی نمیشوند و این موجب فساد و اختلاف و نفاق می شود.(2)

1- . علل الشرایع : 78 و 79
2- . علل الشرایع : 95 . عیون الأخبار : 250

18. بصائر الدرجات: مالک جهنی نقل کرده، در مقابل حضرت صادق علیه السّلام دست خود را بر گونه ام گذاشتم و گفتم: خداوند شما را معصوم قرار داده و به شما شرف عنایت کرده است. ایشان فرمودند: ای مالک! مسأله عظیمتر از چیزی است که تو فکر میکنی.(1)

توضیح: یعنی آنطور که تو فکر میکنی، فقط عصمت و محض تشریف نیست، بلکه جانشینی بزرگ و وجوب اطاعت بر همه خلایق است و غیر اینها که ذکرشان خواهد آمد.

19. بصائر الدرجات: اسحاق بن غالب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و در امت خود کتاب خدا و وصی خویش علی بن ابیطالب علیه السلام را بر جای گذاشت، امیرالمؤمنین و پیشوای متقین و حبل اللّه المتین و دستاویز محکم غیر گسستنیاش و پیمان استوارش، که این دو با هم هستند و هر کدام بر تصدیق دیگری گواه است. امام از جانب خداوند عزّ و جلّ زبان گویای قرآن است که چه چیزهایی را، از قبیل اطاعت خدا و اطاعت امام و ولایت او، بر بندگان واجب نموده است و اوجب حقوقش که خداوند آن را به او نشان داده است؛(2) یعنی کامل شدن دینش و آشکار کردن امرش و احتجاج به حجتش و نور گرفتن از نورش در معادن اهل برگزیدگی و اهل انتخاب شدهاش.

خداوند به وسیله امامان هدایتگر اهل بیت پیامبر ما، دین خود را واضح کرد و راه رستگاری را روشن نمود و به وسیله آنها باطن چشمههای دانش خود را گشود، هر کس از امت محمّد صلی الله علیه و آله، حق امامش را بشناسد، شیرینی طعم ایمانش را میچشد و ارزش اسلام خویش را درک میکند؛ زیرا خدا(3) امام را

1- . بصائر الدرجات : 66
2- . در یکی از نسخهها: اوجب حقوقش که خداوند اراده کرده است
3- . در مصدر: زیرا خدا و رسولش.

رهبر خلق و حجت بر اهل جهانیان(1) قرار داده است، او را تاج وقار ملبس نموده و به نور خویش پوشانیده است، با سببی به آسمان پیوندش داده که هدایتها و الهاماتش از او منقطع نشود، نمی توان به آنچه در نزد خداوند تبارک و تعالی است رسید مگر از راه پیروی امام، و اعمال بندگان پذیرفته نیست مگر با معرفت او.

امام ملتبسات وحی و رمزهای پیچیده سنت و پیشآمدهای نامعلوم زندگی را میداند، و هرگز خداوند گروهی که هدایت نموده را گمراه نمیکند، مگر این که چیزی را که باید از آن پروا کنند را برایشان بیان کند و حجت خداوند بر بندگان تمام شود.(2)

توضیح: "باطن چشمههای دانش خود را گشود" در بعضی از نسخهها به جای فتح، میح به تشدید یاء آمده است، مایح کسی است که به درون چاه میرود و دلو را پر میکند، که مناسبت بیشتری دارد.

"سبب" ریسمان و هر چیزی است که با آن به چیز دیگری برسند، شاید معنا این باشد که، خداوند امام را در مدارج کمال تا آسمان عظمت و جلال بالا میبرد.

"ملتبسات وحی" التباس امور مخلوط شدن آنها به نحوی است که فرق گذاشتن بینشان سخت شود. در بعضی نسخهها به جای وحی، دجی آمده که جمع دجیه و به معنای تاریکی شدید است.

20. بصائر الدرجات: ابوالجارود روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: امام از ما، از پشت سر چنان می بیند که از جلو میبیند.(3)

21. بصائر الدرجات: عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده، روزی با چند نفر از شیعیان در محضر امام باقر علیه السّلام بودیم که فرمودند: برخیزید و دو نفر دو نفر، یا سه نفر سه نفر متفرق شوید؛ من شما را از پشت سر همانطور می بینم که از پیش

1- . در غیبت نعمانی: بر اهل طاعتش. به حدیث 25 مراجعه کنید.
2- . بصائر الدرجات : 122

3- . همان : 125

رو میبینم، هر بندهای هر چه میخواهد در دل پنهان کند، خداوند آن را به من میفهماند.(1)

22. بصائر الدرجات: یونس بن ظبیان روایت کرده از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: وقتی خداوند بخواهد امامی را بیافریند، قطره ای از زیر عرش، بر گیاه یا میوه ای از میوههای زمین فرو میفرستد و امام از آن میخورد، نطفه امام از همان قطره شکل میگیرد. وقتی در شکم مادرش چهل روزه شد، صداها را میشنود، و وقتی چهار ماهش تمام شد، بر بازوی راستش نوشته می شود: «و تَمّت کَلِمهُ رَبِّکَ صِدقاً وَ عَدلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه وَ هُوَ السَّمیعُ العَلِیم»(2) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. وقتی بر روی زمین قرار گیرد، به حکمت آراسته میشود و چراغی از نور برایش قرار داده میشود که اعمال مردمان را با آن میبیند.(3)

در بصائر الدرجات نیز، مانند همین روایت با طریقی دیگر نقل شده است.(4)

23. یونس بن ظبیان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: «و تَمّت کَلِمهُ رَبِّکَ صِدقاً وَ عَدلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه وَ هُوَ السَّمیعُ العَلِیم»(5) {و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست}. سپس فرمودند: این کلام فقط در مورد امامان است. بعد فرمودند: ای یونس! خداوند امام را به دست خویش میآفریند و بعد از خدا کسی در آفرینش او دست نمیبرد، و خداوند او را در شکم مادرش شنوا و بینا می

1- . همان : 124 و 125
2- . انعام / 115
3- . بصائر الدرجات : 128
4- . همان . که در آن اینطور آمده است: میوهای از میوههای زمین فرو میفرستد و کسی که قرار است امام از او متولد شود آن را میخورد. آن نطفه از آن قطره خواهد بود و وقتی چهل روز بر او گذشت، صدا را در شکم مادرش میشنود. وقتی چهار ما گذشت...

5- . انعام / 115

کند تا هنگامی که پای بر زمین گذارد، بین دو شانهاش نوشته میشود: «و تَمّت کَلِمهُ رَبِّکَ صِدقاً وَ عَدلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه وَ هُوَ السَّمیعُ العَلِیم».(1)

توضیح: " خداوند امام را به دست خویش میآفریند" کنایه از نهایت لطف و اهتمام در مورد امام است، چرا که کسی که به چیزی اهتمام داشته باشد، خودش آن را انجام میدهد. یا منظور این است خداوند امام را با قدرت خودش و بدون واسطه اسباب میآفریند.

24. تفسیر عیاشی: ابو عمرو زبیری روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: از شرایط امامت، مطهر بودن و پاک بودن از گناهان و معصیت هایی است که موجب آتش جهنم می شوند، و سپس علمی روشنگر که تمام احتیاجات مردم از حلال و حرام را بیان کند و نیز علم به عام و خاص و محکم و متشابه و رمزهای دقیق و تأویلهای بعید و ناسخ و منسوخ کتاب خدا.

عرض کردم: چه دلیلی وجود دارد که امام عالم به تمام آنچه شما فرمودید باشد؟

فرمودند: این آیه از قرآن که درباره کسانی است که خداوند به آنها اذن در حکومت داد آنها را اهل حکومت گردانید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراهَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ»(2) {ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان} منظور از ربانیین ائمه هستند نه پیامبران. آنهایند که مردم را با دانش خود پرورش می دهند و منظور از احبار دانشمندانیاند که از ربانیون نیستند. سپس خداوند میفرماید: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللَّهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ»(3) { به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان

1- . بصائر الدرجات : 130
2- . مائده / 44
3- . همان

سپرده شده و بر آن گواه بودند } و نفرموده: به سبب آنچه از کتاب خدا که حمل کردهاند.(1)

توضیح: طبرسی رحمه الله علیه میگوید: ربانی کسی است که مردم را با تدبیر و اصلاحش تربیت میکند و معنا این می شود: پیامبران که به فرمانروایی خدا اقرار کردهاند، با تورات، برای کسانی که «هادوا» یعنی از کفر توبه کرده اند یا یهود حکم میکنند.

ربانیون کسانیاند که درجاتشان در علم بالا رفته است و یا کسانی که برای امر دین در ولایت تدبیر مینمایند و یا کسانی که از علم خویش به مردم میآموزند، یا کسانی که به آنچه میدانند عمل میکنند. و احبار دانشمندان برگزیدهاند. «بِمَا اسْتُحْفِظُوا» یعنی به آنچه از کتاب خدا در نزدشان است و مأمور به حفظ و بر پا داشتن و جلوگیری از تضییعش شدهاند و گواهان بر ایناند که کتاب از جانب خداست.(2)

میگویم: امام علیه السلام، ربانیین را به ائمه علیهم السلام تفسیر کردند، همانطور که روایت شده که علی علیه السلام ربانی این امت است و أحبار را به علمای پیرو ایشان تفسیر نمودند. سپس بر سخن خویش، با آیه «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ» استدلال کردهاند؛ حفظ کتاب چه لفظی و چه معنوی، تنها از کسی طلب میشود که علم کتاب و جمیع احکام نزد او باشد و علوم پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارث برده باشد و اگر میگفت: به سبب آنچه حمل کردهاند، این مرتبه را نشان نمیداد.

25. غیبت نعمانی: اسحاق بن غالب، در ضمن خطبه ای که حضرت صادق علیه السّلام درباره حالات ائمه و صفات آنها ایراد میکردند، از ایشان روایت کرده: خداوند تبارک و تعالی به وسیله امامان هدایتگر خاندان نبوت، دین خود را واضح

1- . تفسیر عیاشی 1 : 322 و 323
2- . مجمع البیان 2 : 465 و 3 : 197 و 198

کرد و راه رستگاری را نشان داد(1) و به وسیله آنها باطن چشمههای دانش(2)

خود را گشود، هر کس از امت محمّد صلی الله علیه و آله، حق واجب امامش را بشناسد، شیرینی طعم ایمانش را میچشد و ارزش اسلام خویش را درک میکند.(3) خداوند امام را رهبر خلق و حجت بر اهل طاعتش قرار داد، او را ملبس به تاج وقار نمود و به نور جبار پوشانید، با سببی به آسمان پیوندش داد که هدایتها و الهاماتش از او منقطع نشود. و جز از راه پیروی امام، به آنچه در نزد خداوند تبارک و تعالی است نمی توان رسید، و اعمال بندگان پذیرفته نیست مگر با معرفت او: امام دانا به مشکلات وحی(4) و رموز پیچیده سنت و مشتبهات دین(5)

است. خداوند برای مردم، پیوسته ائمه علیهم السّلام را، یکی بعد از دیگری، از فرزندان حسین صلوات الله علیه انتخاب میکند، ایشان را برای حل مشکلات دین بر میگزیند و خلق را با ایشان خشنود میسازد و خودش نیز راضی میشود، هر وقت امامی از دنیا برود، خداوند از فرزندان او امام دیگری را برای خلقش نصب میکند؛ امامی که راهنمایی روشنگر و هدایتگری نورانی(6)

و پیشوایی نگهبان و حجتی دانشمند بر مردم است، امامانی از جانب خدا که راهنمای به حقاند و به حق داوری مینمایند.

حجتها و دعوتکنندگان به حق و نگهبانان خدا بر مردمند که مردم دین خود را از آنها می آموزند و به نور ایشان سرزمین ها نورانی میشوند(7) و به برکت ایشان سرمایهها رشد می یابند، خداوند آنها را مایه حیات مخلوقات و نورهای

1- . ابلج، یعنی نشان داد. در مصدر افلج آمده که آن هم به همین معناست.
2- . در مصدر به جای باطن، هاطل آمده که احتمالاً تصحیف باشد، در روایت بصائر هم باطن آمده بود.
3- . در مصدر اینطور آمده: وجد لهم حلاوه ایمانه علی فضل حلاوه اسلامه، که غلط است.

4- . در یکی از نسخهها: ملتبسات الدجی
5- . در یکی از نسخهها: مشتبهات فتن
6- . در یکی از نسخهها به جای هادیاً منیراً، هادیاً نیّراً آمده است.
7- . در مصدر: یشمل بنورهم البلاد

درخشان تاریکیها و پایه های اسلام قرار داده است، مقدرات خداوند به واسطه ایشان حتمی می شود.

امام برگزیده شایسته و راهنمای منتخب و برپادارندهایست که امیدوار میسازد، خدا او را برای این برگزیده است، وقتی او را در عالم ذر از عدم میآفریده، بر چشم خویش مهیایش نموده، و نیز وقتی که در عالم بریه او را چون سایهای، قبل از این که از سمت راست عرش او را با حکمتی در علم غیبش بیاراید، شکل میداده است. او را به علم خویش انتخاب کرده و با تطهیر او را بلندمرتبه نموده است. یادگاری از آدم و نجیب زادهای از نژاد نوح و دست چینی از خاندان ابراهیم و پاکفرزندی از اسماعیل و برگزیدهای از خاندان محمد صلی الله علیه و آله.

پیوسته در حمایت لطف خداست، فرشتگان او را حفظ میکنند و از تاریکی شبهای تیره و اثر جادوی جادوگران و بدگوییها در امان می دارند، پاک از هر عیب و محفوظ از هر آفت، و مصون(1)

از تمام کارهای ناپسند، از همان سنین پایینش(2) معروف به بردباری و کردار نیک و در پایان عمرش آراسته به عفت و علم و فضل، امر پدرش به او میرسد، ولی در زمان حیات پدر ساکت از سخن است. وقتی مدت عمر پدرش پایان پذیرد، مقدرات خدا به سبب او به مشیتش منتهی میشود و اراده خداوند در مورد او به محبتش میرسد(3) و مدت مأموریت پدر پایان می پذیرد و از دنیا میرود و امر خدا به او میرسد و امور دین به گردن او میافتد و خدا او را حجت بر مردم و همه کارهاش در بلاد مینماید و به روح خود تأیید و علمش را به او عطا میکند و اسرار خود را در اختیارش می گذارد و به مأموریتی بزرگ میطلبد و به او دانش تشخیص حق از باطل میبخشد و او را راهنمای خلق و حجت خود در میان مردم و روشنگر راه دین و کفیل امور بندگان قرار میدهد.

1- . در یکی از نسخهها: معصوم از هر آفت
2- . در یکی از نسخهها به جای بقاعه، یفاعه و در یکی از تسخههای مصدر: نفاعته آمده است.
3- . در مصدر: اراده خداوند، به حجت او میرسد.

خداوند راضی به امامتش بر مردمان میشود و او را محافظ علم و مخفیگاه حکمت خود(1)

قرار می دهد و فرمانروای دین خویش می گرداند(2) و به او علم راهها و فرائض و حدودش را میبخشد،(3)

او نیز در زمانی که مردم در تحیرند و اهل جدل مشغول به نیکو جلوه دادن زشتیهایند(4)، با نوری درخشان و دارویی شفابخش و چراغی مشعشع، قیام به عدل و دادگری می نماید و تمام چالش ها را، به روش پدران راستینش، چاره مینماید.

هیچ کس جز دونمایگان جاهل به حق چنین عالمی نشوند و جز گمراهان منکر او نگردند و مگر کسی که بر خداوند جلّ و علا جرأت یافته، مانع از کار چنین کسی نمیشود.(5)

توضیح: " بر چشم خویش مهیایش نموده " یعنی آفریده و پرورانده و اکرامش نموده و احسانش کرده است و او هم اهلیتش را دارد. «وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی»(6) {تا زیر نظر من پرورش یابی} بیضاوی میگوید:یعنی تا پرورشت دهم و به تو نیکی کنم و مراقبت باشم. دیگران گفتهاند: یعنی تا زیر نظر من پرورش یابی که کنایه از تکریم و احسان است. خداوند میفرماید: «وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی»(7) {و تو را برای خود پروردم}. بیضاوی میگوید یعنی: تو را برای محبتم انتخاب کردم، که از جهت معنا، در تکریم و استقرار حکومت و خالص برای خدا بودن مانند همان آیه قبلی است.(8)

1- . در یکی از نسخهها، به جای استخبأه، استحباه آمده است.
2- . در مصدر این جمله نیامده است.
3- . در یکی از نسخهها، به جای حباه، أحیی به آمده است.
4- . در مصدر: اهل جدل را هدایت میکند
5- . غیبت نعمانی : 119 و 120 ، در آخرش این جمله هم وجود دارد: فرزند خانم بزرگوار، فرزند بهترین زنان. این حدیث در اصول کافی 1 : 203 – 205 نیز با کمی اختلاف آمده است و این جمله ددر آخرش وجود ندارد.
6- . طه / 39

7- . طه / 41
8- . انوار التنزيل 2 : 56

" وقتی او را در عالم ذر از عدم میآفریده..." عالم ذر عالم ارواح است و بریه، عالم اجساد. و محتمل است هم آفرینش و هم شکل یافتن در عالم ارواح باشد و یا مراد از ذرء، اخذ پیمان مجزا در عالم ذر و مراد از برء آفرینش ارواح باشد.

"از تاریکی شب های تیره" اشارهایست به این آیه: «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»(1) {از شر تاریکی چون فراگیرد} که تفسیر شده است به شبی که تاریکیاش همه جا را فرا میگیرد که خطراتش بیشتر و دفع آنها دشوارتر است. بنابراین معنایش این است که شروری که غالباً در شب میآیند از امام دفع شده است. و بعید نیست منظور، شر جنیان و جانداران موذی باشد که بیشتر در شب اتفاق میافتد یا مراد شکها و شبهات و جهلها باشد.

"و اثر جادوی جادوگران" برگرفته از آیه: «وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ»(2) {و از شر دمندگان افسون در گره ها}، یا کنایه است از وسوسه های شیاطین انسی و جنی. ولی معنای اول درستتر به نظر میرسد، بنابراین روایاتی که مضمون آنها تأثیر جادو بر پیامبر صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام است و بیشتر علمای ما آنها رد کردهاند، حمل بر تقیه میشود. و محتمل است بر این حمل کنیم که جادو نمیتواند در ایشان اثراتی را که دفعش ممکن نیست، بگذارد بلکه اگر هم اثر کند ایشان میتوانند آن را دفع کنند. و با این حمل اگر آن روایات صحیح باشند با اینجا منافاتی پیدا نمیکنند.

"پاک از هر عیب ظاهری و محفوظ از هر آفت" منظور بیماریهایی است که موجب انزجار مردم میشود؛ مانند کوری، لنگی، جذام، برص و مانند آن. و ممکن است منظور از آفت، بیماریهای نفسانی باشد.

"مقدرات خدا به سبب او به مشیتش منتهی میشود..."یعنی مقادیر خداوند به سبب فرزند به امامت او میرسد و اراده خداوند که دوست داشت او به خلافت برسد، سر میرسد.

1- . فلق / 3
2- . همان / 4

26. غیبت نعمانی: حارث بن مغیره نقل کرده، به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه می توان امام را شناخت؟ ایشان فرمودند: با سنگینی و وقار. عرض کردم: با چه وسیلهای؟ فرمودند: او را با حلال و حرام(1) و نیز احتیاج مردم به او میشناسی، و این که به هیچ کس احتیاجی ندارد و سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد اوست. عرض کردم: آیا همه امامان پسر امامند؟ فرمودند: یا وصیاند و یا پسر وصی.(2)

27. غیبت نعمانی: ابو الجارود نقل کرده: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: وقتی امام برپایی از اهل بیت از دنیا برود چگونه می توان امامی که بعد می آید را شناخت؟ ایشان فرمودند: به آرامش و متانت و اعتراف آل محمّد صلی اللّه علیه و آله به فضل او و این که از هر چه بپرسند، جواب می دهد.(3)

28. کشف الغمه: محمّد بن اقرع نقل کرده: نامه ای به امام عسگری علیه السّلام نوشتم، پرسیدم: آیا امام محتلم می شود؟ پس از تمام شدن نامه با خود گفتم: احتلام یک نوع شیطنت است، خدا اولیاء خود را از این چیزها محفوظ میدارد. ایشان در جواب نوشتند: ائمه در حال خواب مانند حال بیداری هستند؛ خواب تغییری در آنها به وجود نمی آورد. و خداوند اولیاء خود را از تماس و نزدیکی شیطان در امان می دارد، همان طور که در دلت نیز همین خطور کرده بود.(4)

در خرائج نیز مانند همین از محمد بن احمد الأقرع نقل شده است.(5)

29. رجال کشی: صفوان نقل کرده که: ابراهیم و اسماعیل، پسران أبیسمال، را به محضر امام رضا علیه السلام بردم. آن دو به ایشان سلام کردند و از وضع خود و خانواده خویش در مورد امامت به آن جناب اطلاع دادند و در مورد حضرت

1- . در یکی از نسخههای مصدر: با معرفت حلال و حرام
2- . غیبت نعمانی : 128
3- . همان : 129 . در نسخهای از آن اینگونه آمده است: هر چه که از بین دو جلد از او سؤال شود جواب میدهد.
4- . کشف الغمه : 307

5- . خرائج : 215

موسی بن جعفر علیه السّلام سؤال کردند و ایشان فرمودند که وفات کردهاند. گفتند: آیا وصیت کرده؟ فرمودند: آری. گفتند: به شما وصیت کردهاند؟ فرمودند: آری. باز گفتند: فقط به شما؟ فرمودند: آری. گفتند: مردم در این مورد اختلاف دارند، اما ما در دین خدا، پیرو حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام -اگر زنده باشند- هستیم، چون ایشان امام ما هستند و اگر از دنیا رفته باشند وصی او امام ما است، آیا کسی که چنین عقیده ای داشته باشد مؤمن است یا نه؟ فرمودند: آری. میدانید که هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته، مثل مردم جاهلیت مرده است. فرمودند: و کافر هم است. گفتند: شما او را تکفیر نکردید.(1) و باز پرسیدند: چنین شخصی چه حالی دارد؟ امام فرمودند: آیا میخواهید شما را گمراه کنم؟

عرض کردند: پس با چه دلیلی برای مردم استدلال کنیم؟ فرمودند: امام جعفر صادق علیه السلام پیوسته میفرمودند: وارد شهر میشوی و میپرسی فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ میگویند: به فلانی. سلاح پیامبر در نزد ما مانند تابوت بنیاسرائیل است؛ در خانه هر که باشد، همان امام است. آندو گفتند: چه کسی سلاح را میشناسد؟ سپس عرض کردند: خدا ما را فدای شما کند! به ما چیزی بگویید که بتوانیم با آن استدلال کنیم؛ گاهی شخصی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام میرسید و میخواست چیزی بپرسد، امام قبل از پرسش او ابتدا به جواب میکردند و همینطور خدمت حضرت صادق علیه السّلام نیز می آمدند و ایشان پیش از سؤال جواب آنها را میدادند. حضرت فرمودند: شما خود از حضرت جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهما السّلام این طور طلب میکردید؟ ابراهیم گفت: ما حضرت صادق علیه السلام را درک نکرده ایم، ایشان از دنیا رفت در حالی که تمام شیعه به امامت او اعتراف داشته و امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز، همینطور بود. اما امروز در مورد امامت شما اختلاف دارند. فرمودند: در مورد موسی بن جعفر علیه السّلام نیز اتفاق نداشتند، کجا اتفاق داشتند؟ در حالی که

1- . در یکی از نسخهها، «فلم تکفره»، «فلم نکفره» و در دیگری «فلم لم نکفره» آمده است و در مصدر «فلو لم تکفره» است.

پیرمردها و بزرگان شما سخن از امامت اسماعیل میگفتند و با اینکه معتقد بودند او شراب میخورد، میگفتند او بهتر است.

گفتند: اسماعیل را امام در وصیت خود داخل نکرده بود، حضرت فرمودند: او را در وصیت صدقات داخل کرده بود و امام بود. اسماعیل بن ابیسمال عرض کرد: او خداوندی است که جز او معبودی نیست و دانا به آشکار و نهان است و چطور است و چطور است و قسمی غلیظ خورده و گفت: اگر همه آنچه خورشید به آن تابیده برایم باشد یا گفت اگر همه دنیا و آنچه در اوست برای من باشد، اینها همه در مورد این که گمان میکردم شما این گونه نیستید، مرا راضی نمیسازد. ما شما را از عقیده خود باخبر نمودیم. ابراهیم گفت: ما شما را از حال خود باخبر نمودیم، آیا کسی که اینگونه معتقد است، به مسلمانی پذیرفته است؟ حضرت فرمودند: ادامه نده. و او ساکت شد.(1)

توضیح: پوشیده نیست که الفاظ روایت دارای تشویش و اضطراب است و این روایت نسخه های مختلفی نیز دارد؛ در بعضی از آنها اینگونه آمده است: "فرمودند: آری. میدانید که هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته مثل مردم جاهلیت مرده است. فرمودند: و کافر هم است. گفتند: شما او را تکفیر نکردید. و باز پرسیدند: چنین شخصی چه حالی دارد؟ امام فرمودند: آیا میخواهید برای شما گمراهی بیاورم؟" و در بعضی دیگر اینطور آمده است: "فرمودند: آری. میدانید که هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته مثل مردم جاهلیت مرده است. فرمودند: آیا چنین شخصی کافر است؟ گفتند: پس چرا ما تکفیرش نمیکنیم؟ فرمودند: چنین شخصی چه حالی دارد؟ گفتند: آیا میخواهید شما را گمراه کنم؟" و در بعضی دیگر آمده است: فرمودند: آری. میدانید که هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته مثل مردم جاهلیت مرده است. گفتند: و او کافر است. فرمودند: ما

1- . رجال کشی : 294 و 295 (ط 1) و 400 – 402 (ط 2)

تکفیرش نمیکنیم. گفتند: چنین شخصی چه حالی دارد؟ فرمودند: آیا میخواهید شما را گمراه کنم؟

بنابر نسخه اول، میتوان گفت: منظور از "آری" این است که: جواب شما را میدهم، و سپس طوری جواب فرمودند که نشان از عدم ایمان داشته است، آن دو سبب تکفیر را پرسیدند و وقتی امام جوابشان را نداده سؤال را از سر گرفتهاند و امام فرمودند: آیا میخواهید شما را گمراه کنم و به خلاف چیزی که میدانم جوابتان دهم؟

بنابر نسخه دوم، ایشان در جواب فرمودهاند که او مؤمن است و آن دو در اعتراض گفتهاند که: حدیث مشهور، کفر این چنین شخصی را نشان میدهد و امام علیه السلام با استفهامی انکاری جواب فرمودهاند که: آیا چنین شخصی کافر است؟ که یعنی مردن در جاهلیت معنایی وسیعتر از کفر دارد و معانی دیگری هم دارد. باز اعتراض کردند که: وقتی او به مرگ جاهلیت مرده، پس چرا ما او را تکفیر نمیکنیم؟ سپس دوباره سؤال از حال او کردند و امام پاسخ دادهاند: آیا میخواهید شما را گمراه کنم؟ یعنی به شما نسبت کفر و گمراهی بدهم؟ که حال شما نیز همین است.

بنابر نسخه سوم، امام علیه السلام به جهت مصلحت، خلاصه و مجمل پاسخ دادهاند؛ اول به ایمان آنها، البته به بعضی از معانی ایمان، حکم کردهاند، سپس روایتی آوردهاند که نشان از کفر آنها میدهد، و خواستهاند تصریح به کفر کنند و جواب دادهاند که ما تکفیرشان نمیکنیم، بلکه فقط روایت را نقل میکنیم.

سپس آن دو گفتند: حال چنین شخصی چگونه است؟ و امام علیه السلام جواب دادهاند که: شما با این اصراری که بر شیوه خود دارید، من اگر حکم به کفر شما کنم باعث بیشتر شدن گمراهیتان میشود و من را از اساس انکار میکنید. و با کنار هم گذاشتن جملات نسخههای مختلف در کنار هم احتمالات دیگری نیز وجود دارد که، با تأمل در آنچه ما گفتیم، توجیهش مشکل نخواهد بود.

آن دو سپس گفتند: با چه علامتی برای مردم استدلال کنیم که شما امام هستید؟ و وقتی امام در جواب فرمودند: با وصیت و سلاح، گفتند: ما نمیدانیم امروز

سلاح نزد چه کسی است. سپس از نشانه سؤال کردهاند و اذعان کردهاند که علم و خبر دادن از نهان نشانه امام است، وقتی چنین اعترافی کردهاند، امام علیه السلام آنها را به همین اعتراف ملزم نمودهاند که: شما همینطور که پیش من آمدید، پیش دو امام قبلی نیز میآمدید و از ایشان مانند من سؤال میکردید، پس چرا با این که نشانه را مشاهده میکنید، مرا قبول نمیکنید؟ یا این که با آن دو امام جرّ و بحث میکردید، در حالی که کفر برایتان آشکار بود. ممکن هم است معنا این باشد که: شما از امام قبلی هم نشانه میخواستید و مانند هماکنون بگو مگو میکردید و بعد از پیبردن به امامتش نشانه را میدیدید.

یا این که سؤال امام، یک استفهام انکاری باشد که یعنی: آیا شما از آن دو امام قبلی نیز، همراه با جرّ و بحث و انکار، نشانه را طلب میکردید؟ که این طور نبوده است و مردم ابتدا، آن دو امام را قبول میکردند و اعتراف به امامت و بر حق بودنشان میکردند و بعد نشانه را هم میدیدند، که در این جا آن دو از حرف خویش برگشته و مسأله اتفاق بر دو امام قبلی و اختلاف در مورد ایشان را پیش کشیدهاند.

امام پاسخ دادهاند که پیران و بزرگان شما در مورد امام کاظم علیه السلام نیز مانند من اختلاف داشتند، چرا که گروهی از آنها با این که اسماعیل نبیذ مینوشید قائل به امامت او بودند و میگفتند: او بهتر از موسی علیه السلام است. یا این که او امام باشد بهتر از این است که موسی علیه السلام امام باشد.

آن دو گفتند: مسأله اسماعیل روشن بود؛ زیرا او در وصیت نقشی نداشت. آن دو مرگ اسماعیل را مطرح نکردند، زیرا در آن صورت مذهب خودشان باطل میشد. زیرا وفات امام کاظم علیه السلام نیز روشن بود. و شاید امام علیه السلام نیز به همین جهت، برای رد کردن آن ها مسأله اسماعیل را مطرح کردند و مسأله عبدالله را نفرمودهاند. چون قصه اسماعیل شبیه به این قصه بود؛ بعضیشان میگفتند: اسماعیل نمرده و غایب شده است. از همین رو امام علیه السلام در جواب فرمودند: در مورد اسماعیل هم، اگرچه در وصیت داخل نبود، ولی این شبهه وجود داشت؛ زیرا او در کتاب یا کاتبین صدقاتی که امام صادق علیه السلام امضا فرموده بودند،

حضور داشت و امام هم بود؛ یعنی مردم در نماز به او اقتدا میکردند یا مردم قبل از این که بمیرد گمان میکردند که او امام است، زیرا بزرگتر بود و بداء نیز در موردش شهرت یافت.

"در مورد این که گمان می کردم شما این گونه نیستی مرا راضی نمی سازد" یعنی اگر تمام دنیا و ما فیها برای من باشد ولی شما امام من نباشید، من شادمان نخواهم بود. یعنی من در دل دوست دارم شما امام من باشید، ولی در حال حاضر متحیرم. سپس برادرش هم همین را گفته و سؤال اولش را باز تکرار کرده است و امام او را به سکوت امر کردهاند. شاید منظور امام این بوده که فعلاً ساکت باشد.

30. رجال کشی: ابوالحسن علی بن محمّد بن قتیبه نقل کرده، از مطالبی که عبداللّه بن حمدویه بیهقی نوشته و من از روی نوشته او بازنویسی کردم این بود که: اهالی نیشابور در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند و گروهی گروه دیگر را تکفیر میکنند؛ در نیشابور گروهی هستند که معتقدند: پیامبر صلی الله علیه و آله زبان تمام مردم زمین و و تمام پرندگان و همه آنچه خدا آفریده را میداند، و باید در هر زمانی نیز کسی باشد که همه این زبانها را بلد باشد و دانا به نهان انسان باشد و بداند اهالی هر منطقه ای در محل و منزل خود چه میکنند، و اگر دو کودک را ببیند، بداند کدام مؤمن است و کدام منافق میشود(1)

و اسامی پیروان و دوستان خود را با اسم پدرانشان بداند و هر کدامشان را که ببیند، پیش از آنکه با او سخن بگوید، او را به اسم بشناسد.

فدایتان شوم! آنها معتقدند وحی بعد از نبی منقطع نمیشود و پیامبر صلی الله علیه و آله کمال علم را نداشته و کسی بعد از او نیز دارای علم کامل نبوده است، وقتی، در هر زمانی، پیشآمدی روی دهد که در علمش نزد صاحب آن زمان نباشد، خداوند آن را به او و آنها وحی میکند.

1- . در مصدر: کدام کافر میشود

فرمودند: خدا آنها را لعنت کند که دروغ گفته اند و تهمت بزرگی زدهاند.

و در نیشابور مردی به نام فضل بن شاذان هست که در بیشتر این مسائل مخالف آنها است و آنها را انکار میکند؛ او عقیده دارد که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و میگوید: خداوند عزّ و جلّ، همانطور که خودش وصف کرده، در آسمان هفتم و بالای عرش است، و معتقد است که خداوند جسم است،(1) و او را در تمام معانی بر خلاف سایر مخلوقین توصیف میکند، هیچ مانندی ندارد و اوست که سمیع و بصیر است.

و از جمله عقاید او این است که: پیامبر صلی الله علیه و آله دین را به صورت کامل آورده و در راه دین کمال مجاهدت و تبلیغ را نموده و بندگی خدا را کرده تا به مرتبه یقین رسیده است، و یک نفر را تعیین کرده که بعد از او جانشینش باشد(2)

و علمی که خدا وحی کرده را به او یاد داده است، و علمی که از حلال و حرام و تأویل قرآن و فصلالخطاب میدانسته را به او تعلیم کرده است، و در هر زمانی باید یک نفر وجود داشته باشد که این مسائل را بداند، که این علم میراث رسول الله صلی الله علیه و آله است که به آنها رسیده و به یکدیگر میسپارند. هیچ کدام از آنها، در امور دین، جز از راه وراثت از پیامبر علمی ندارند، او وحی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله را منکر است. در جواب فرمودند: در بعضی مسائل اعتقادش صحیح و در بعضی از آنها غلط است. و در آخر نوشته، اینگونه فرموده بودند: خدا شما را رحمت نماید! چیزهایی که گفتی را متوجه شدیم، وقتی شما مخالف خدا باشید و دین را رها کنید و امام را نشناسید و ولایت ولیّ خدا را نداشته باشید،

1- . در مصدر اینگونه آمده است: خداوند جسم نیست، که به واقع نزدیکتر است؛ زیرا فضل بن شاذان رحمه الله علیه، کتابی در نقض کتاب تقویت جسم اسکافی نوشته است. در ضمن عبارت مصدر با جملههای بعد هم سازگاری بیشتری دارد. این حدیث دال بر ذم فضل بن شاذان است، و اصحاب ما از این حدیث اعراض کردهاند و همگی بر جلیل القدر بودن و وثاقت او متفقند و در این حدیث به این صورت اشکال کردهاند که معلوم نیست آن نوشته به خط امام بوده باشد.

2- . در یکی از نسخهها: «أقام مقامه رجلاً یقوم مقامه» و در مصدر: «أقام مقامه رجلاً من بعده» و در چاپ دیگر: «أقام رجلاً مقامه من بعده» آمده است.

خداوند عزّ و جلّ امتناع دارد از این که یکی از شما را هدایت نماید و از شما راضی باشد، هر زمان که خداوند عزّ و جلّ شما را مشمول رحمت خویش میکند و به ما اجازه دعوت شما به حق را میدهد و برای شما نامه ای در آن مورد مینویسیم و پیکی میفرستیم که او را تصدیق نمیکنید از خدا پروا کنید ای بندگان خدا و بعد از معرفت به گمراهی روی نیاورید(1). و بدانید که حجت بر گردن شما آویخته است. و نعمت خدا را بپذیرید تا به موجب آن سعادت دنیا و آخرت از جانب خدا برایتان مستدام باشد إن شاء الله.

این فضل بن شاذان را با ما چه کار؟ پیوسته دوستان ما را منحرف میکند و نظرات باطل را برایشان نیکو جلوه میدهد، هر وقت نامه ای برای آنها نوشتم، درباره مطالب آن بر ما اعتراض کرد. من به او پیشنهاد میکنم که دست از سر ما بردارد، و گرنه(2)

بخدا قسم از خدا میخواهم مبتلا به مرضی شود که در دنیا و آخرت زخمش خوب نشود. سلام ما را به دوستانمان –که خدا هدایتشان کند_ برسان و این نامه را برای آنها بخوان ان شاء اللّه تعالی.(3)

31. کافی: علی بن محمّد نوفلی نقل کرده، در محضر علی بن موسی الرضا علیه السّلام صحبت از صوت شد، فرمودند: علی بن حسین علیه السّلام وقتی قرآن میخواند، اگر رهگذری رد میشد، از نیکویی صدای ایشان بیهوش میشد، اگر امام مقداری از صدای خود را برای مردم اظهار کند، به قدری نیکوست که تاب تحمل آن را ندارند. عرض کردم: مگر رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردم نماز نمیخواندند و صدایش را به قرآن بلند نمیکردند؟ فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله، به مقداری که تاب تحملش را داشتند با آنها رفتار میکردند.(4)

1- . در مصدر: و لا تلحوا
2- . در یکی از نسخهها: و إنّا
3- . رجال کشی : 334 (ط 1) و 452-454 (ط 2)
4- . اصول کافی 1 : 614 و 615

32. تفسیر فرات بن ابراهیم: اباخلیفه نقل کرده، من و ابو عبیده حذاء به محضر امام باقر علیه السّلام رسیدیم، کنیزی را صدا زدند که بالشی بیاورد، عرض کردم: همینطور مینشینیم. فرمودند: ای اباخلیفه! اکرام را رد نکن که احسان را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: ما چگونه میتوانیم امام را بشناسیم؟ فرمودند: از این آیه «الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ»(1) {همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و فرجام همه کارها از آن خداست}؛ هرگاه یکی از ما خانواده را با این مشخصات دیدی، پیروياش کن که او صاحب توست.(2)

میگویم: به زودی در کتاب القرآن، از تفسیر نعمانی با اسناد خود از اسماعیل بن جابر از حضرت صادق علیه السّلام خواهد آمد: که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: امامی که شایسته مقام امامت است دارای علاماتی است؛ یکی این که: بدانیم که از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم است، لغزشی در فتوی ندارد، در جواب اشتباه نمیکند و سهو و نسیان ندارد و مشغول امور دنیوی نمیشود.

دوم این که: داناترین مردم به حلال و حرام خداست و انواع احکام و امر و نهی پروردگار و تمام آنچه مردم به آن نیاز دارند را میداند. مردم به او محتاجند(3)

و او از آنها بی نیاز.

سوم این که: باید شجاعترین مردم باشد زیرا او فرمانروای مؤمنین است که از او پیروی میکنند، و اگر در جنگ فرار کند، همه مردم فرار میکنند.

چهارم این که: باید سخاوتمندترین مردم باشد، گرچه تمام مردم روی زمین بخیل باشند. زیرا در صورتی که بخل بر او چیره شود، نسبت به اموال مسلمین که در اختیار اوست بخل میورزد.

1- . حج / 41
2- . تفسیر فرات : 99

3- . در مصدر جمله «مردم به او محتاجند» وجود ندارد.

پنجم این که: از تمام گناهان عصمت داشته باشد و با همین امتیاز از سایر مردم که معصوم نیستند مشخص می شود؛ زیرا اگر معصوم نباشد، ممکن است مرتکب آنچه که سایر مردم گرفتارش میشوند، مانند گناهان مهلک و شهوتها و لذتها، بشود، و وقتی مرتکب اینها شد، باید یکی بر او حد جاری نماید که در این صورت هم امام و هم مأموم خواهد بود، و جایز نیست امام این چنین باشد.

اما اینکه باید داناترین مردم باشد برای این است که، اگر عالم نباشد، امکان دارد احکام و حدود را اشتباه بیان کند و قضایای مشکل بر او مختلف شود، به طوری که نتواند جواب آنها را بدهد یا اگر جواب دهد، بعداً جواب دیگری بر خلاف آن دهد.

اما اینکه باید شجاعترین مردم باشد، به همان دلیلی است که قبلا گفتیم که، اگر فرار کند خود را مشمول خشم پروردگار کرده و این برای امام صحیح نیست.

اما اینکه باید سخاوتمند ترین مردم باشد، باز به همان دلیلی است که قبلا ذکر شد که، برای امام بخل شایسته نیست- دلیل را ذکر نمودند تا آنجا که در مورد ردّ کسانی که قیاس در دین را حلال میشمارند فرمودند:- این که چنین اشخاصی متوسل به قیاس میشوند، علتش آن است که از اقامه احکام مطابق کتاب خدا عاجزند و برای اخذ احکام، به در خانه کسانی که خدا اطاعتشان را بر مردم واجب کرده است و خطا و لغزش و نسیان ندارند نرفته اند؛ همان کسانی که خداوند کتابش را بر آنها نازل کرده و به امت امر کرده که در احکام مشتبه خود به آنها مراجعه کنند. و به جهت رغبتی که به زر و زیور دنیا داشتند از پی ریاست رفتند و راه اجداد خود را پیمودند، همانها که مدعی مقام اولیاء الله شدند و به ناچار ادعا کردند رای و قیاس واجب است.(1)

33. کافی: حفص بن بختری نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض شد: با چه دلیلی میتوان امام را شناخت؟ ایشان فرمودند: با وصیت آشکار و

1- . المحکم و المتشابه : 79 و 124

فضل، هیچکس نمیتواند بر امام در مورد دهان و شکم و شهوت خورده بگیرد؛ مثلا بگوید: او دروغگو است و اموال مردم را می خورد و از این قبیل.(1)

34. کافی: معاویه بن وهب نقل کرده: به حضرت صادق علیه السّلام(2)

عرض کردم: علامت کسی که بعد از امام قبلی، امام است چیست؟ فرمودند: طهارت ولادت و حسن منشأ و این که اهل لهو و لعب نیست.(3)

توضیح: "حسن منشأ" یعنی آثار فضل و کمال از کوچکی تا آخر عمر در او دیده شود. و منظور از طهارت ولادت این است که در نژاد او خورده گرفته نشود. و بعضی گفته اند: یعنی ختنه شده و ناف بریده و پاک از خون و کثافات متولد شود و این توجیه بعید است.

35. کافی: احمد بن عمر نقل کرده، از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: نشانه امامت چیست؟ فرمودند: دلیل بر امامت، شرافت و فضل و وصیت است، وقتی گروهی وارد شهر شوند و بگویند: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ گفته شود: به فلانی. به دنبال کسی که سلاح نزد اوست بروید. اما مسائل دلیل نمیشود.(4)

توضیح: یعنی مسائل نمیتواند برای عوام مردم دلیل باشد، چون نمیتوانند بین حق و باطل تشخیص دهند.

36. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه هایشان فرمودند: میدانید که شایسته نیست شخص بخیل، بر اموال(5) و فروج و دماء و غنائم و احکام و امامت مسلمانان باشد، چون سعی او این است که به آرزوی خود از اموال مسلمانان برسد. و شخص جاهل نیز شایسته نیست؛ زیرا با نادانیاش موجب گمراهی آنها میشود، و نه بد اخلاق؛ که با بدخویی اش گروهی را محروم کند و نه

1- . اصول کافی 1 : 284
2- . در مصدر امام باقر علیه السلام، آمده است.
3- . اصول کافی 1 : 284

4- . همان : 285
5- . در مصدر: والی بر اموال و ...

کسی که نسبت به اموال مردم ظالم است؛ چون عده ای را به عطای خویش مسرور و دسته ای را محروم مینماید، و نه رشوهخوار؛ چون موجب از بین بردن حقوق می شود و بر خلاف حق حکم میکند، و نه کسی که سنت را از میان می برد؛ که موجب هلاکت امت میگردد.

توضیح:" نه کسی که نسبت به اموال مردم ظالم است" این بنابر نسخهای است که کلمه "حائف" و "دُوَل" به ضم دال به معنای اموال دارد. در بعضی از نسخهها به صورت "خائف" آمده و "دول" به کسر دال است و به معنای پیروزی در جنگ است و معنایش این است: و نه کسی که از غلبه دشمنان و دگرگونیهای روزگار میترسد که به دنبال گروهی رود که توقع سودمندی آنها را در دنیا دارد و آنها را با فضل خود تقویت و بقیه را تضعیف کند. و در بعضی نسخههای دیگر، به صورت "خائف" آمده و "دول" به ضم دال است که یعنی: و نه کسی که در هنگام حاجت، ترس از خرج کردن اموال دارد که موجب از بین بردن حقوق می شود. ممکن است منظور از عبارت اصلی موجود در روایت، به تأخیر انداختن حکم تا زمانی است که شخص ذیحق راضی به صلح شود و یا منظور کسی است که در هنگام حکم کردن، در غیر جای خود یعنی در جای باطل توقف میکند.

37. کافی: زراره از حضرت باقر علیه السلام نقل روایت کرده که فرمودند: امام دارای ده علامت است: پاک و مختون متولد می شود. وقتی روی زمین قرار گرفت دو دستش را بر زمین میگذارد و صدایش را به شهادتین بلند میکند. جنب نمیشود. چشمش میخوابد ولی دلش نمیخوابد. کسالتی که موجب خمیازه شود او را نمیگیرد. دستهای خود را از روی کسالت از هم باز نمیکند. از پشت سر چنان می بیند که از پیش رو میبیند. بوی مدفوع او مانند مشک است و زمین مأمور است آن را فرو برد و پنهان کند. وقتی زره رسول الله صلی الله علیه و آله را بپوشد، بر

تنش راست می آید، ولی دیگران، چه کوتاه قدان و چه بلند قدان، اگر بپوشند یک وجب اضافه است. تا آخرین روز امامتش، فرشته با او صحبت میکند.(1)

توضیح: ظاهراً مختون، توضیح همان پاکی است و اینکه به ختان تطهیر گفته شود شایع است. کلینی رحمه الله علیه هم باب ختان را با کلمه تطهیر عنوان بندی کرده است.(2)

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که: فرزندان خود را در روز هفتم تطهیر کنید ...(3)

احتمال هم دارد منظور از تطهیر در اینجا، افتادن ناف باشد و محتمل است مراد آلوده نبودن به خون و آلودگیهای هنگام تولد باشد.

"جنب نمی شود" بنا بر روایات سابق منظور این است که محتلم نمیشود یا اینکه، اگر چه غسل بر ایشان واجب است ولی خباثت جنابت او را نمیگیرد. و روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده: "برای هیچ کس جایز نیست که در این مسجد جنب شود جز من و علی و فاطمه و حسن و حسین، و هر کس از خانواده من باشد از من است" و روایت: "این مسجد برای هیچ جنبی جایز نیست مگر محمد و آلش." مؤید این معناست.

"چشمش میخوابد ولی دلش نمیخوابد" یعنی در خواب با چشمش اشیا را نمیبیند، ولی با دلش به آنها علم دارد و خواب در او تغییری ایجاد نمیکند.

38. برسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمودند: ای طارق! امام کلمهاللّه و حجتاللّه و وجهاللّه و نوراللّه و حجاباللّه و آیهالله است که خدا انتخابش میکند و هر چه خواست در او قرار میدهد و به سبب آن، مقام اطاعت و ولایتش را بر همگان واجب میگرداند. او ولی خدا در آسمانها و زمین است و خدا این عهد را از همه بندگانش برای او گرفته

1- . اصول کافی 1 : 388
2- . فروع کافی 2 : 91

3- . همان

است. هر که خود را بر او مقدم بدارد به خدا از بالای عرشش کافر شده است و خداوند هر کاری که بخواهد میکند و وقتی خدا چیزی را بخواهد، خواسته است.

بر بازویش نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا»(1) {سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است} او راستی و عدالت است. و برایش استوانه ای از نور از زمین تا آسمان قرار میدهد که اعمال بندگان را با آن می بیند. و بر قامتش لباس عظمت و علم آگاهی از دلها می پوشاند(2) و او را بر اسرار مطلع میگرداند(3).

و بین مشرق و مغرب را می بیند و از ملک و ملکوت چیزی بر او مخفی نمیماند، و در هنگامی که به ولایت میرسد، دانش زبان پرندگان به او عنایت میشود.

او را برای وحی انتخاب نموده و برای دانستن غیب پسندیده، و با کلمه خود تأیید کرده و به حکمت تلقینش نموده است. و دلش مرکز اراده خداست و سلطنت به نامش زده شده و به او فرمانروایی عطا گردیده و اطاعتش را لازم نموده است. زیرا امامت میراث انبیاء و منزلت اصفیاء و خلافت خدا و جانشینی پیامبران خداست. امامت، عصمت و ولایت و سلطنت و هدایت است و سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل بندگان است.

امام، هدف جویندگان و راهنمای هدایت جویان و راه رهسپاران و خورشید درخشان دلهای عارفین است. ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش، در زندگی واجب و بعد از مرگ ذخیره آخرت است، و موجب عزّت مؤمنین و شفاعت گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است؛ چون او رأس اسلام و کمال ایمان و آشنا به حدود احکام و روشنگر حلال از حرام است. این مقامی است که جز

1- . انعام / 115
2- . در یکی از نسخهها: و آنچه در دل میگذرد را میداند.
3- . در یکی از نسخهها این جمله هم در اینجا آمده است: و به او تصرف علی الاطلاق عطا میشود.

کسی که خدا او را انتخاب کرده باشد و مقدمش داشته باشد و به او ولایت و حکومت داده باشد، به آن نمیرسد.

ولایت، حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماهها است(1). امام آب خوشگوار در تشنگی و راهنمای هدایت است. امام پاک از گناهان و مطلع بر عیوب است. امام خورشیدی است که نورها را بر بندگان میتاباند، دستها به او نمیرسند و چشمها توان دیدن مقامش را ندارند. و این آیه به همین معنی اشاره دارد «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(2) {و[لی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است}، و مؤمنین یعنی علی علیه السلام و خاندانش. پس عزّت اختصاص به پیامبر و عترتش دارد، پیامبر و عترتش در عزت تا ابد از یکدیگر جدا نمی شوند.

آنها مرکز دائره ایمانند و قطب وجود و آسمان جود و شرف موجود و پرتو خورشید شرافت و نور ماه شرافت و ریشه عزّت و مجد و مبدأ و معنا و اساس آن هستند. امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای پربرکت و ماه تابان و آب گیر پرآب و شیوهای با طریق روشن و راهنما در کوران گرفتاریها و ابری با قطرات درشت و بارانی دائمی و قرص کامل ماه و دلیل فاضل و آسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریایی خشک نشدنی و شرافتی وصف ناشدنی و سرچشمه ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره ای درخشان و کانونی عطرزا و عملی صالح و منبعی پرسود و راهی واضح و رفیقی پاک(3)

و پدری مهربان و پناه بندگان در گرفتاریها و حاکمی آمر و ناهی و مهیمن(4) خدا بر خلایق و امین او بر حقایق و حجت او بر مردمان و راه هموارش در زمین و

1- . در یکی از نسخهها: «و هی بعده الأیام و الشهور» است که شاید مصحف است و در اصل چنین بوده است: «و هی بعدد الشهور».
2- . منافقون / 8
3- . شاید درستش این باشد: طبیبی رفیق.
4- . مهیمن به معنای امانتدار و شاهد و مسؤول اعمال و ارزاق خلایق است.

بلاد، پاک از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسرار است. ظاهرش را نمیتوان مالک شد و باطنش غیبی است که نمیتوان درک کرد، یگانه روزگار و خلیفه خدا در امر و نهی است.

مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست، چه کسی می تواند عارف به مقام ما شود یا واقف به درجات ما گردد یا شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد؟ در باره آنچه می گویم عقلها و خردها حیران و فهم ها سرگرداناند. در وصف مقام اولیاء، بزرگان کوچک و دانشمندان قاصر و شعراء گنگ و بلیغان لال و سخنوران ناتوان و فصیحان عاجز و آسمان و زمین اظهار کوچکی می نمایند.

آیا میتوان کسی را که پرتو جلال کبریا و شرف زمین و آسمان است را شناخت یا وصف نمود و یا فهمید و یا درک کرد یا احاطه نمود؟ مقام آل محمّد از وصف ستایشگران و توصیف وصف کنندگان و اینکه احدی را بتوان با آنها مقایسه نمود بزرگتر است. چگونه بتوان؟ در حالی که آنها کلمه علیاء و نام درخشان و وحدانیت کبرا هستند که هر کس به آنها پشت کند یا کناره گیرد، روگردان شده است و آنها حجاب خداوند بزرگ و بلند مرتبهاند؟

چگونه می توان چنین شخصیت هایی را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل ها می توانند آنها را درک کنند؟ آنها را که من توصیف نمودم چه کسی می تواند بشناسد یا وصف کند؟ خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می تواند در غیر آل محمّد باشد، دروغ گفتهاند و پایشان لغزیده است و گوساله را به خدائی پذیرفته اند و در گروه شیاطین وارد شدند. تمام این انحرافات به جهت بغضی بود که با آل محمّد و خاندان عصمت داشتند و حسادتی که به معدن رسالت و حکمت میورزیدند. شیطان اعمالشان را زیبا جلوه داد، مرگ بر آنها باد و از خدا به دور باشند! چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بتپرست بود و در میان انبوه جنگاوران ترسو بود؟

در حالی که امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی باشد که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب، بالادست و مانند نداشته باشد. امام در بالاترین خانواده قریش و شریفترین فرزندان هاشم و از بازماندگان ابراهیم و راهی

از چشمه کرامت(1)

است و همچون جان پیامبر و مورد رضای خداوند و گویندهای از جانب اوست.

او مایه شرافت اشراف و از دودمان عبد مناف است، عالم به سیاست و برپادارنده ریاست است، اطاعتش تا روز قیامت بر مردم لازم است، خداوند اسرارش را در دل او نهاده و زبانش را گویای آن رازها قرار داده است، معصوم و موفق است و ترسو و نادان نیست. اما ای طارق! چنین امامی را رها کردند و پیرو هواهای خویش گردیدند و چه کسی گمراه تر است از آن که بدون هدایتی از جانب خداوند پیرو هوای نفس خویش گردد؟

ای طارق! امام انسانی ملکوتی و پیکری آسمانی و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا و نوری خیرهکننده و رازی مخفی است. ذاتش فرشته ای و صفاتش خدایی و حسناتش فراوان و آگاه به اسرار و برگزیده پروردگار جهانیان و تعیین شده از جانب صادق امین است.

تمام این مقامات اختصاص به آل محمّد دارد و کسی در آنها، با ایشان شریک نیست. زیرا آنها معدن وحی و معنای تأویل و خواص پروردگار جلیل و مهبط جبرئیل امین هستند و برگزیده خدا و سرّ و کلمهاش و شجره نبوت و معدن صفوتاند، سرچشمه گفتار و عالیترین راهنمایان و وارث رسالت و نور جلالتاند، در کنار خداوند و ودیعه او و جایگاه کلمهاللّه و کلید حکمت اویند و چراغهای رحمت خداوند و سرچشمه های نعمتش میباشند، راه به سوی خدا و چشمه سلسبیل و قسطاس مستقیم و منهاج قویم و ذکر حکیم و وجه کریم و نور قدیم هستند، اهل تشرف و تقویم و تقدیم و تعظیم و تفضیلند و جانشینان پیامبر کریم و فرزندان رؤف رحیم(2) و امنای خداوند بلند مرتبه عظیم هستند و نسلیاند که از یکدیگرند و خدا شنوا و کریم است.

1- . در یکی از نسخهها: «والشمخ من النبع الکریم»
2- . منظور پیامبر صلی الله علیه و آله است

مقامی والا و راهی استوارند، هر که آنها را بشناسد و از ایشان بگیرد از آنهاست و به همین معنی اشاره دارد آیه: «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(1) {پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است}. خدا آنها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار مملکتش را به آن ها داده است. آن ها سرّ پنهان خداوند و اولیاء مقرّب اویند و امر بین کاف و نون خدایند. به سوی او دعوت می کنند و از جانب او سخن میگویند و به امر او عمل میکنند.

علم انبیاء در مقابل علم آنها و سرّ اوصیاء در مقایسه با سرّ آنها و عزّت اولیاء در برابر عزّت آنها مانند قطره در مقابل دریا و ذره ای در مقابل بیابان است. آسمانها و زمین در نزد امام، در این که ظاهرش را از باطن و خوبیش را از بدی و خشکیاش را از تری تمیز میدهد، به کف دستی میماند. زیرا خداوند پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و اوصیاء برگزیده نیز آن راز را به ارث بردهاند و هر کس منکر این مقام باشد شقی و ملعون است و مورد لعنت لعنت کنندگان قرار دارد.

چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب کند که راه به ملکوت آسمانها و زمین نداشته باشد؟ کلمه از آل محمّد به هفتاد صورت معناشدنی است و هر آیه قرآن حکیم و کتاب کریم و کلام قدیم، که سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد منظورش امام است؛ زیرا او جنباللّه و وجهاللّه است، یعنی حقاللّه و علماللّه و عیناللّه و یداللّه است. آنها جنب علی و وجه رضی و سرچشمه گوارا و راه راست و وسیله به سوی خدا و دستگیره عفو و رضای خداوندند.

آنها سرّ واحد و أحدند و کسی را نمیتوان با آنها مقایسه کرد، خواص خدا و خالصان اویند و سرّ دیّان و کلمه او، و باب ایمان و کعبه او و حجت خدا و راه روشن او و راهنمای و پرچم هدایت و فضل خدا و رحمت او و عینالیقین و حقیقت آن و راه حق و عصمت او و مبدأ وجود و غایتش و قدرت پروردگار و

1- . ابراهیم / 36

مشیّت او و امّ الکتاب و خاتمه آن و فصل الخطاب و دلالت آن و گنجینه وحی و نگهبان آن و آیه ذکر و ترجمه آن و معدن تنزیل و نهایت آن هستند. آنها ستارگان آسمانی و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمی و در آسمان عظمت محمّدی و شاخههای نبوی روییده در باغستان احمدی میدرخشند. و اسرار الهیاند که در پیکر بشری به ودیعت نهاده شده و ذریّه پاک و عترت هاشمیاند که هادی و مهدی هستند. آنها بهترین افراد بشرند.

آن ها ائمه پاک و عترت معصوم و ذریه گرامی و خلفای رشد یافته و بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و اسباط پسندیده و هداه مهدیین و چهره های درخشان از آل طه و یاسین و حجت های خدا بر اولین و آخرین هستند.

نام آنها بر سنگها و برگهای درختان و بالهای پرندگان و بر درهای بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بر بالهای فرشتگان و بر پردههای جلال خداوند و سرادق عزّ و جمال نوشته شده است. به نام آنها پرندگان تسبیح میکنند و ماهیان دریاهای عمیق برای شیعیان آنها استغفار میکنند. و خداوند هیچ کسی را خلق نکرده مگر اینکه از او اقرار به وحدانیت خود و ولایت ذریّه پاک و بیزاری از دشمنان آنها گرفته است. عرش استقرار نیافت تا زمانی که بر آن با نور نوشته شد: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی ولی اللَّه.

توضیح: "امر بین کاف و نون خدایند" یعنی آنها امر عجیب خدایند که بین کاف و نوناند که اشاره ایست به آیه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(1) {چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید باش پس [بی درنگ] موجود می شود}

میگویم: صفات امام علیه السلام، در بخشهای قبلی و بعدی، مخصوصاً بخش احتجاجات هشام بن حکم، پراکنده است.

1- . یس / 82

باب پنجم : علائم امامت و وجه امتیاز بین مدعیان واقعی امامت و یاوه سرایان. و در این باب داستان حبابه والبیه و بعضی چیزهای عجیب دیگر هم ذکر میشود

1. إکمال الدین: عبدالکریم بن عمر جعفی از حبابه والبیه نقل کرده که: امیرالمؤمنین علیه السّلام را در میان شرطه الخمیس(1) دیدم در حالی که شلاقی به دست داشت(2)

و با آن فروشندگانی که جری(3)

و مارماهی و زمیر(4)

و طافی(5)

می

1- . شرطه به معنای چیزی است که شرط شده و اولین دستهای که در جنگ حاضر میشود و نیز خواص پادشاه را شرطه میگویند. و خمیس همان ارتش است که از پنج قسمت ساخته می شود: مقدمه و ساقه و میمنه و میسره و قلب. و گفته شده غنائم جنگ بین آنها تخمیس میشود به آن خمیس میگویند. امیر المؤمنین علیه السلام گروهی را که پنج یا شش هزار نفر بودند به شرطه الخمیس نامیده بودند؛ زیرا آنها بر امام شرط کرده بودند. برقی آنها را در بخش اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است و اینچنین نوشته است: و شرطه الخمیس دستهای از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که شش هزار نفر میشدند. علی بن حکم گفته است: آن دسته از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان به آنها فرموده بودند: با من شرط کنید و من نیز تنها با شما شرط میکنم که بهشتی شوید، شرط طلا و نقره نمیکنم. پیامبر ما صلی الله علیه و آله نیز به اصحابشان فرمودند: شرط کنید، من چیزی جز بهشت را برای شما شرط نمیکنم. امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل به عبدالله بن یحیی حضرمی فرمودند: مژده ای یحیی! تو و پدرت حقیقتاً از شرطه الخمیس هستید، رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داد که نام تو و پدرت در شرطه الخمیس است و خداوند در آسمان بر زبان پیامبرش نام شما را شرطه الخمیس نهاد. برقی در ادامه نام بعضی از آنها را ذکر میکند. مانند: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و عدهای دیگر.

2- . در کافی: معه دره لها سبایتان.
3- . نوعی ماهی رودخانهای که دراز است و به حنکلیس معروف است و در مصر به آن ثعبان الماء میگویند، بی استخوان است و سری بزرگ ستون فقراتی دراز دارد.
4- . نوعی ماهی که بر پشت خود برآمدگی دارد و بیشتر در آب های صاف زندگی می کند. در کافی زمار آمده است
5- . ماهی که در آب بمیرد و روی آب بیاید را طافی گویند.

فروختند را میزدند و به آنها میفرمودند: ای کسانی که فروشنده مسخ شده های بنی اسرائیل و سربازان بنی مروانايد.

فرات بن احنف به نزد ایشان رفت و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! سپاه بنیمروان دیگر چیست؟ فرمودند: اقوامی که ریشها را میتراشدنند و سبیل را تاب میدادند. حبابه میگوید: سخنسرایی شیواتر از ایشان ندیده بودم، به دنبال ایشان رفتم تا وارد مسجد شدند و در صحن مسجد نشستند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! خداوند رحمتتان کند! علامت امامت چیست؟ حضرت فرمودند: برو آن سنگها را بیاور، با دست اشاره به سنگها کرد و من آن ها را آوردم، با انگشتر خودشان روی آن سنگها نقش زدند و سپس فرمودند: ای حبابه! هر گاه کسی ادعای امامت کرد و توانست طوری که دیدی بر روی سنگ نقش بزند، بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است. و امام هر کاری را که تصمیم بگیرد می تواند انجام دهد.

حبابه میگوید: من بازگشتم. امیرالمؤمنین علیه السّلام از دنیا رفتند، خدمت امام حسن علیه السّلام آمدم و ایشان در جای امیرالمؤمنین علیه السّلام نشسته بودند و مردم از ایشان سؤال میکردند. حضرت به من فرمودند: تو حبابه والبیه هستی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: آنچه که همراه داری را به من بده! سنگها را به ایشان دادم، همانطوری که امیرالمؤمنین در آن ها نقش زده بودند، آن جناب نیز نقش زدند.

بعدها در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نزد امام حسین علیه السّلام آمدم. مرا نزدیک بردند و خوشآمد گفتند. سپس فرمودند: در این علامت

نشانهای بر خواسته تو وجود دارد؛ آیا میخواهی دلیل امامت را بجویی؟ عرض کردم: آری ای آقای من. فرمودند: آنچه همراه داری را به من بده! سنگها را دادم و ایشان روی آنها نقش زدند.

بعدها خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمدم، دیگر پیر و ناتوان شده بودم و در آن وقت حدود صد و سیزده سال، از عمرم گذشته بود. ایشان را در حال رکوع و سجود و مشغول عبادت دیدم. از رسیدن به نشانه خود مأیوس شدم. ایشان با انگشت سبابهاشان اشارهای به من کردند و جوانیم به من بازگشت. عرض کردم: آقا از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقیمانده است؟ فرمودند: چقدر گذشته را میتوان گفت، ولی چقدر مانده را نمی توان گفت، بعد فرمودند: آنچه همراه داری را بده. سنگها را به ایشان دادم و روی آنها نقش زدند.

بعدها حضرت باقر علیه السّلام را ملاقات کردم؛ ایشان نیز برایم ریگها را نقش زدند، سپس خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم ایشان هم برایم سنگها را نقش زدند، بعد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام رسیدم ایشان نیز نقش زدند، بعد خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، آن جناب نیز برایم نقش زدند. حبابه، آنطور که عبد اللّه بن همام گفته است، پس از این جریان، نه ماه زنده بود.(1)

توضیح: "در این علامت، دلیلی برای خواسته تو وجود دارد" شاید معنایش این باشد که آن علامتی که از پدر و برادرم دیدی کافی است تا به امامت من یقین پیدا کنی؛ چون ایشان من را برای امامت تعیین کردهاند، یا معنا این است که: معجزات و براهین خداوند برای امامت من به قدری هست که به امامت من یقین کنی، یا معنا این باشد که: این که من از خواسته دل تو خبر دادم، خود نشانه امامت من است.

"چقدر گذشته را میتوان گفت" یعنی ما میدانیم. "ولی چقدر مانده را نمی توان گفت" یعنی ما نمیدانیم. یا بگوییم: "چقدر گذشته را میتوان گفت" یعنی:

1- . اکمال الدین : 296 و 297

میگوییم. بنابر معنای دوم امام علیه السلام جواب سؤال را به حبابه داده و او نقل نکرده است و بنابر معنای اول شاید حضرت جواب سؤال را بیان کردهاند و شاید هم برای این که مصلحت نبوده بیان نکردهاند.

باید گفت: طبق آنچه که خبر حاکی از آن است عمر حبابه، اگر در اول امامت حضرت زینالعابدین علیه السّلام خدمت ایشان رسیده باشد، باید حدود دویست و سی و پنج سال یا بیشتر بوده باشد. و اگر فرض کنیم در آخر عمر حضرت زینالعابدین علیه السّلام خدمت ایشان رسیده و خدمت حضرت رضا علیه السلام نیز در اول امامتشان رسیده باشد، باز عمرش بیشتر از دویست سال می شود. والله عالم.

2. إکمال الدین: محمّد بن اسماعیل از موسی بن جعفر نقل کرده که پدرم از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام و ایشان نیز از پدرشان، جعفر بن محمّد علیه السلام و ایشان نیز از پدرشان محمّد بن علی علیه السلام نقل کردهاند که: حضرت علی بن الحسین علیه السّلام برای حبابه والبیه دعا کرد و خداوند هم جوانی او را برگرداند و با انگشت اشاره نمود و با اینکه صد و سیزده سال سن داشت، همان دم حائض گردید.(1)

3. إعلام الوری: داود بن قاسم نقل کرده، در محضر امام حسن عسکری علیه السّلام بودم، ایشان اذن فرمودند تا مردی از اهالی یمن وارد شود. مردی زیبارو و بلندقد و تنومند وارد شد و به امام سلام کرد، ایشان نیز جواب داد و به او فرمودند که بنشیند، آن مرد کنار من نشست، با خود گفتم کاش میدانستم این شخص کیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: این پسر آن زن بادیه نشین است که پدرانم برای او بر روی سنگها نقش زدهاند.(2) حضرت به او فرمودند: آن سنگها را بده! یک قسمت از

1- . همان : 297
2- . در کافی این قسمت هم اضافه شده است: و حالا سنگها را با خود آورده تا من هم در آنها نقش بزنم.

سنگها خالی بود حضرت آن را برداشتند و با انگشتر خود بر آن نقش زدند. گویا هم اکنون هم روی انگشتر را میخوانم(1) که نوشته بود: حسن بن علی.

به مرد یمنی گفتم: تا به حال این آقا را دیده بودی؟ گفت: نه به خدا، سالهاست که آرزوی دیدارش را داشته ام که تا همین چند لحظه پیش جوانی که قبلاً او را ندیده بودم پیش من آمد و گفت: برخیز و داخل شو! من هم داخل شدم.

مرد یمنی از جای برخاست در حالی که خطاب به امام حسن عسگری علیه السلام میگفت: رحمت و برکت خدا بر شما خاندان که همه از یکدیگرید! گواهی میدهم که حق شما واجب است مانند حق امیرالمؤمنین علیه السّلام و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین.(2)

حکمت و امامت به شما رسیده است و شما ولیّ خدا هستید و عذر کسی که این را نمیداند پذیرفته نیست.

اسمش را پرسیدم، گفت: نام من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن امّ غانم که همان زن یمانی صاحب سنگی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آنها نقش زده بود. اباهاشم جعفری در این مورد اشعار زیر را سروده:

بدرب الحصی مولی لنا یختم الحصی

له اللَّه اصفی بالدلیل و اخلصا

و اعطاه آیات الامامه کلها

کموسی و فلق البحر و الید و العصا

و ما قمص اللَّه النبیین حجه و معجزه الّا الوصیّین قمصا

فمن کان مرتابا بذاک فقصره من الامر ان یبلو الدلیل و یفحصا

ابوعبداللَّه بن عیاش گفته است: این ام غانم صاحب سنگها غیر از آن امالندی حبابه دختر جعفر والبیه اسدی صاحب سنگ بوده و او نیز غیر از آن

زنی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین برای او روی سنگ نقش زدند، چون نام او امّ

ص: 209

1- . در کافی: گویا هم اکنون هم نقش انگشترش را میبینم
2- . در کافی بعد از این جمله اینطور آمده است: سپس رفت و دیگر ندیدمش. اسحاق از قول اباهاشم جعفری نقل کرده، از آن مرد اسمش را پرسیدم. گفت: اسم من مهجع اه ثم سرده است تا میرسد به آنجا که: امیرالمؤمنین علیه السلام و اضافه کرده و سبط تا زمان اباالحسن علیه السلام.

سلیم بود و کتابهایی به ارث برده بود. پس آنها سه زن بوده اند که هر کدام داستان و جریانی داشته اند روایت آنها را نقل کردهام و کتاب را با نقل آن طولانی نمیکنم.(1)

در کتاب غیبت شیخ طوسی، مانند همین تا "که امیرالمؤمنین بر آن ها نقش زده بود" از طریق سعد از اباهاشم جعفری روایت شده است.(2)

کافی نیز مانند همین را تا "همان زن صاحب سنگی که امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانش تا ابالحسن علیه السلام بر آنها نقش زده بودند" را از جعفری نقل کرده است.(3)

توضیح: "ابالحسن علیه السلام" احتمال دارد مراد ابالحسن ثانی باشد و احتمال هم دارد ابالحسن ثالث مراد باشد، اولی بنابر اینکه مهر برای ایشان است و دومی بنابر اینکه اعم از این است که مهر برای ایشان یا برای فرزندان ایشان باشد. دومی ظهور بیشتری دار، زیرا با زمان حبابه مغایرت دارد.

4. احتجاج: احمد بن اسحاق بن سعد اشعری رحمه اللَّه علیه نقل کرده، یکی از اصحاب پیش او آمده و گفته: جعفر بن علی(4) نامه ای برایش نوشته و خود را معرفی کرده و گفته که من جانشین بعد از برادرم هستم و علم حلال و حرام و هر چه مردم احتیاج داشته باشند و بقیه علوم دیگر پیش من است. احمد بن اسحاق می گوید: وقتی نامه را خواندم نامه ای برای حضرت صاحب الزمان علیه السّلام نوشتم و نامه جعفر را نیز در داخل آن گذاشتم. در جواب آن، امام علیه السّلام چنین نوشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. خدا نگهدارت باشد! نامه ات رسید، و نیز نامه ای که در داخل آن بود. آن را خواندم و متوجه تمام مضامین آن و اختلاف لفظی و اشتباهات پی در پی آن شدم. اگر تو نیز دقت کرده بودی متوجه مقداری از آنها میشدی. حمد مخصوص پرودگار جهانیان است، حمدی که کس دیگری در آن

1- . إعلام الوری : 213 و 214 (ط 1) و 352 و 354 (ط 2)
2- . غیبت طوسی : 132

3- . اصول کافی 1 : 347
4- . جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام.

شریک نیست، حمد بر احسانی که نسبت به ما داشته و لطفی که بر ما نموده است. خداوند همواره حق را تمام میکند و باطل را از میان بر میدارد و بر من نسبت به آنچه که برایت ذکر میکنم و میگویم گواه است. وقتی در قیامت جمع شویم و درباره چیزهایی که در آن اختلاف داریم از ما سؤال کنند، بدان که خدا نه بر نویسنده نامه و نه بر آن کس که نامه برایش نوشته شده و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مردم امامتی واجب و اطاعتی و تعهدی قرار نداده است. اینک برایت مختصری توضیح میدهم، إن شاء الله که برایتان کافی باشد.

خداوند رحمتت کند! بدان که خدا مردم را بیهوده نیافریده و آنها را به خود واگذار ننموده است، بلکه به قدرت خویش آفریده و برای آنها گوش و چشم و دل و خرد قرار داده است. سپس انبیاء را برای مژده و بیم فرستاده تا مردم را به اطاعت او امر کنند و از معصیتش نهی کنند و آنها را از آنچه در مورد پروردگار و دینشان نمیدانند مطلع نمایند و بر آنها کتاب نازل کرده و به سویشان ملائکه را برانگیخته است و بین پیامبران و سایر مردمان، به جهت فضیلتی که بر دیگران دارند و به سبب دلایل آشکار و براهین قاطع و معجزه های پیروز، تبعیض قائل شده است.

بر بعضی از آنها آتش را سرد و سلامت کرد و او را خلیل خود نمود، و با بعضی دیگر سخن گفت و عصایش را اژدها کرد، و بعضی از آنها به اذن خدا مرده را زنده میکرد و کور و ابرص را شفا میداد، و آن دیگری را به زبان پرندگان آشنا کرد و از هر چیزی به او عنایت نمود، سپس محمّد صلی اللّه علیه و آله را رحمتی برای جهانیان قرار داد و به وسیله او نعمتش را تمام و نبوتش را ختم نمود و او را برای همه مردم فرستاد و دلایلی که شاهد راستی او باشد آورد و آیات و علاماتی را ابراز نمود.

سپس او را ستایششده و گرانقدر و باسعادت قبض روح کرد و کار را بعد از او به برادر و پسر عمو و وصی و وارثش علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد. و سپس به اوصیای از فرزندان او، یکی پس از دیگری سپرد. به وسیله ایشان دین خود را زنده کرد و نورش را تکمیل نمود. بین ایشان و برادران و عموزادگان و سایر

نزدیکان و اقوام ایشان فرق آشکاری قرار داد تا حجت از غیر حجت باز شناخته شود و امام از مأموم جدا گردد؛ به این صورت که ایشان را از گناه پاک و از عیب مبرا ساخت و از هر نوع پلیدی تطهیر و از هر شبهه ای منزه نمود، ایشان را گنجینه علم و امانتدار حکمت و محل اسرار خویش قرار داد و با دلایل تأییدشان کرد، اگر چنین نکرده بود، همه مردم مساوی بودند و هر کس میتوانست ادعای جانشینی خداوند عزّ و جلّ را بکند، و حق از باطل و علم از جهل شناخته نمیشد. و این یاوهسرا با ادعایی که کرده بر خدا دروغ بسته است.

نمیدانم امید دارد این ادعا را با چه چیزی که ثابت کند؟ آیا با فقه در دین خدا؟ که به خدا قسم حلال را از حرام باز نمیشناسد و فرق بین صحیح و خطا را نمیداند. آیا با علم؟ با اینکه حق را از باطل و محکم را از متشابه نمیتواند جدا کند و وقت و حدود نماز را نمیداند. آیا با پرهیزگاری؟ که خدا شاهد است نماز واجب را چهل روز ترک کرد، چون فکر میکرد شعبده بازی می آموزد که شاید این جریان را شما نیز شنیده باشید، اینک کارهای زشت او(1) معلوم و آثار معصیت خداوند عزّ و جلّ در او مشهور و پابرجاست. آیا با معجزه؟ پس آن معجزه را بیاورد. آیا با دلیل؟ پس اقامهاش کند. آیا با نشانهای؟ پس بگوید. خداوند در کتاب عزیزش می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ حم * تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماواتِ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ * وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ»(2) {به نام خداوند رحمتگر مهربان * حاء میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند حکیم است * [ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به

1- . در یکی از نسخهها و در مصدر: ظرفهای مسکر او
2- . احقاف / 1- 5

حق و [تا] زمانی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شده اند از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند * بگو به من خبر دهید آنچه را به جای خدا فرا می خوانید، به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمانها مشارکتی است اگر راست می گویید کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید * کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد و آنها از دعایشان بی خبرند * و چون مردم محشور گردند دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند }.

از خداوند بخواه که از این ستمگر به تو توفیق دهد! آنچه برایت توضیح دادم را از او بخواه و امتحانش کن و تقاضا کن یک آیه از قرآن را تفسیر کند، یا حدود و مسائلی که در یک نماز واجب است را بیان کند، تا وضعیت و ارزش او را بفهمی و عیوب و کاستیهایش برایت روشن شود. خدا به حسابش میرسد. خداوند حق را برای اهلش نگه دارد و در جای خود قرار دهد! در ضمن خداوند عزّ و جلّ بعد از حسن و حسین علیهما السّلام امامت را در دو برادر قرار نداده است و اگر خدا به ما اذن سخن دهد، حق آشکار میگردد و باطل از میان میرود و پرده برداشته می شود. و در کفایت و کار خوب و ولایت به خداوند راغبم. او ما را کافی و خوب نگهبانی است. (1)

5. مناقب إبن شهرآشوب: عبد اللَّه بن کثیر در روایتی طولانی نقل کرده، مردی در جستجوی امام وارد مدینه شد. او را به عبداللّه بن حسن راهنمایی کردند؛ چند سؤالی از او کرد و از نزد او خارج شد. جعفر بن محمّد صلوات الله علیه را معرفی کردند؛ خدمت آن جناب رفت، همین که امام صادق علیه السلام او را دیدند فرمودند: تو را برای جستجو از امام فرستاده اند، داخل شهر ما شدی و از امام سؤال کردی، چند جوان از اولاد امام حسن علیه السّلام تو را به عبداللّه بن حسن راهنمایی کردند، چند سؤالی کردی و خارج شدی، اگر بخواهی میگویم از او چه

1- . احتجاج طبرسی : 262 و 263

پرسیدی و در جواب چه گفت، بعد چند جوان از اولاد امام حسین علیه السّلام به تو گفتند: اگر مایل باشی، تو را پیش جعفر بن محمّد میبریم.

مرد گفت: درست گفتید، همانطور بود که شما گفتید، حضرت به او فرمودند: ای مرد! به پیش عبداللّه بن حسن بازگرد و بگو: زره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمامه اش کجاست؟ آن مرد پیش عبداللّه بن حسن رفت و از زره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمامه پرسید؛ عبداللّه از داخل کندویی، زرهی را بیرون آورد و پوشید که برایش بزرگ بود. و گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این طور زره میپوشید. آن مرد نزد حضرت صادق علیه السلام برگشت و ماجرا را گفت.

امام علیه السلام فرمودند: راست نگفته است، سپس انگشتری بیرون آورد و به زمین زد، ناگهان زره و عمامه از داخل انگشتر بیرون آمد، زره را پوشیدند، تا ساقشان آمد، بعد عمامه را به سر بستند، عمامه بلند بود، هر دو را از تن خارج نموده و به داخل نگین برگرداندند، بعد فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه زره میپوشیدند. این پارچه در زمین بافته نشده است، خزانه خدا در «کُن» است و خزانه امام در انگشتری اوست. دنیا در نزد خدا مانند یک کاسه است و در نزد امام مانند یک قدح، اگر چنین نبود، ما امام نبودیم و با سایر مردم برابر میشدیم.(1)

توضیح: "خزانه خدا در کُن است" یعنی در لفظ کُن است که کِنایه از تعلق اراده کامل خداست، همان طور که خداوند فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(2) {چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید باش پس [بی درنگ] موجود می شود}

1- . مناقب آل ابیطالب 3 : 349
2- . یس / 82

6. مقتضب الاثر: سلمان فارسی و براء بن عازب نقل کردهاند، ام سلیم گفت:(1) من زنی بودم که تورات و انجیل خوانده بودم و اوصیای انبیاء را میشناختم، و دوست داشتم وصی محمّد صلی اللّه علیه و آله را بشناسم، وقتی کاروان ما وارد مدینه شد، خدمت رسول الله صلی اللّه علیه و آله رسیدم و اسباب خود را میان قافله گذاشتم. عرض کردم: یا رسول الله! هر پیامبری دو جانشین دارد که یکی در زمان حیات او میمیرد و دیگری برای بعد از او باقی میماند، خلیفه موسی در زمان حیات هارون علیه السلام بود و قبل از موسی از دنیا رفت ولی وصی او بعد از مرگ یوشع بن نون بود، وصی عیسی در زمان حیات کالب بن یوفنا بود که در زمان عیسی از دنیا رفت و وصی او بعد از مرگ شمعون بن حمون صفا پسرعمه مریم بود، من در کتابها دقت کرده ام و برای شما در زمان حیات و بعد از مرگ فقط یک وصی دیده ام، فدایتان شوم! برایم بیان کنید که چه کسی وصی شماست؟

رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: من چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ فقط یک وصی دارم. عرض کردم: او کیست؟ فرمودند: برایم چند سنگ بیاور! چند سنگ از زمین برداشتم و به ایشان دادم، آنها را درون دست گرفت و به قدری فشردند که مانند آرد شد، سپس آنها را مخلوط نموده و تبدیل به یک یاقوت قرمز گرداندند، با انگشتر خود بر آن نقشی بستند که اثرش در سنگ برای هر بینندهای آشکار بود وآن را به من دادند. فرمودند: ای ام سلیم! هر کس قدرت چنین کاری را داشت، هم او وصی من است.

ام سلیم نقل میکند: بعد ایشان فرمودند: وصی من کسی است که در تمام حالات بی نیاز است، همان طور که من بی نیازم. در این هنگام دیدم رسول الله صلی اللّه علیه و آله، همان طور که ایستاده بودند و بدون اینکه به طرف زمین خم شوند یا روی انگشتان دو پایشان بلند شوند، دست راست خود را به سقف اطاق گذاشته و دست چپ را روی زمین نهادهاند.

1- . در مصدر: بین الفاظ دو حدیث اختلاف وجود دارد، ولی در حدیث شماره دوازده اختلافی نیست. ولی من طبق شرطی که در این کتاب کردهام، حدیث عامه را آوردهام.

ام سلیم میگوید: از خدمت رسول الله صلی اللَّه علیه و آله خارج شدم، سلمان را دیدم که در کنار علی است و با این که علی سن کمی داشت، بدون توجه به سایر افراد خانواده محمّد و یا اصحاب او، خود را به او چسبانیده و ملازم اوست. ، با خود گفتم این سلمان پیش از من با کتابها سر و کار داشته و با اوصیاء مأنوس بوده است و اطلاعاتی که او دارد، من ندارم، شاید همین شخص وصی پیامبر باشد. خدمت علی علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: تو وصی محمّد صلی اللَّه علیه و آله هستی؟ فرمود: آری. چه میخواهی؟ گفتم: علامت وصی بودن شما چیست؟ فرمودند: چند سنگ برایم بیاور! من از روی زمین چند سنگ برداشتم، داخل مشت گرفت و آنها را فشرد و مانند آرد کرد و مخلوطشان نمود و به یاقوتی قرمز تبدیل کرد، سپس با انگشتر نقشی بر آن بست طوری که نقش آن برای هر بیننده آشکار بود، آنگاه بجانب خانه خود رهسپار شد. از پی او رفتم تا راجع به کاری که رسول الله صلی اللَّه علیه و آله کرده بود سؤال کنم، متوجه من شد و در مقابل من همان کاری که ایشان کرده بود را انجام داد. گفتم: ای ابالحسن! وصی شما کیست؟ فرمودند: هر کس بتواند چنین کاری انجام دهد.

ام سلیم می گوید: امام حسن علیه السّلام را ملاقات کرده و گفتم: شما وصی پدرت هستی؟ با اینکه صفات دوازده امام را میدانستم و میدانستم که پدر آنها بزرگ و افضل ایشان است و این مطالب را در کتب گذشتگان خوانده بودم، خودم هم از سن کم ایشان و سؤالی که از ایشان نمودم در عجب بودم. ایشان فرمودند: مقداری سنگ برایم بیاور! چند دانه سنگ برگرفتم و به ایشان دادم، آنها را در مشت گرفتند و مانند آرد کردند و بعد مخلوط نمودند و آن را به صورت یاقوتی قرمز در آوردند، سپس با انگشتر خود بر آن نقش بستند و به من دادند. عرض کردم: وصی شما کیست؟ فرمودند: هر کس این کاری که من کردم را بکند. سپس، در حالی که ایستاده بودند، دست راستشان را به قدری دراز کردند که از پشت بامهای مدینه بالاتر رفت و سپس دست چپ را پایین آورده تا به زمین زدند بدون اینکه خم شوند یا بالا بروند. با خود گفتم: چه کس وصی ایشان است؟

از خدمت ایشان خارج شدم و امام حسین علیه السّلام را دیدم، اوصاف ایشان را از کتابهای گذشته میدانستم، و نیز اوصاف نه نفر از فرزندانش که وصی هستند، جز اینکه به جهت کمی سنّ ایشان نمیتوانستم تطبیق کنم، ایشان در کنار صحن مسجد بودند، نزدیک ایشان رفته و عرض کردم: شما که هستید؟ فرمود: ای ام سلیم! من همانم که تو به دنبالش هستی، من وصی اوصیاء و پدر نه امام هدایتگر هستم، و من، وصی برادرم حسن و برادرم، وصی پدرم علی و علی، وصی جدم رسول الله صلی اللّه علیه و آله است، از سخن او در شگفت شدم و گفتم: علامتش چیست؟ فرمودند: مقداری سنگ بیاور! چند سنگ از زمین برداشتم و به ایشان دادم، آنها را درون دست گذاشته و مانند آرد کرده و بعد مخلوط نمودند و به صورت یاقوتی قرمز درآوردند، سپس با انگشتر خود بر آن نقشی زدند و نقش انگشتر در آن ماند، بعد آن را به من دادند و فرمودند: در آن بنگر ای ام سلیم! آیا چیزی در آن می بینی؟

ام سلیم میگوید: در آن نگاه کردم، دیدم در آن نام رسول الله صلی اللّه علیه و آله و علی و حسن و حسین و نه نفر ائمه اوصیا از فرزندان حسین علیه السّلام نوشته شده است که نامهای آنها، مگر دو نفر ایشان؛ یکی جعفر و دیگری موسی، به همان ترتیبی بود که در انجیل خوانده بودم.

در شگفت شدم و با خود گفتم: خداوند به من نشانههایی عطا کرد که قبل از من به دیگران نداده است. عرض کردم: ای آقای من! یک علامت دیگر هم برایم بیاور! در حالی که نشسته بودند لبخندی زده و از جای برخاستند، دست راستشان را به طرف آسمان بلند کردند، به خدا قسم مانند ستونی از آتش آسمان را شکافت تا جایی که از چشمانم پنهان شد. من به زمین افتادم و بیهوش شدم، در حالی که ایشان همان طور ایستاده بودند و اعتنائی نداشتند و دست پاچه هم نشدند، وقتی به هوش آمدم دیدم برگی از درخت آس در دست دارند و با آن به دماغم میزنند.

با خود گفتم: بعد از این دیگر چه به ایشان بگویم؟ و حرکت کردم، به خدا قسم تا همین ساعت بوی آن برگ آس را استشمام میکنم و به خدا قسم، آن برگ

را نگه داشته ام؛ نه خشک شده و نه پژمرده و نه از بوی آن چیزی کاسته شده است. و به خانواده ام وصیت کرده ام آن را داخل کفنم بگذارند. عرض کردم: وصی شما کیست؟ فرمودند: هر کس مانند کار مرا انجام دهد. ام سلیم میگوید: تا زمان علی بن الحسین علیه السّلام زنده بودم.

در میان طرق نقل این روایت، تنها زرّ بن حبیش نقل کرده که: عدهای از تابعین، از جمله مینا غلام عبد الرحمن بن عوف و سعید بن جبیر مولی بنی اسد همه این جملات و سعید بن مسیب مخزومی بعضی از این جملات را در قسمت آخر حدیث او شنیدهاند که: ام سلیم میگوید: خدمت علی بن الحسین علیه السّلام رفتم، ایشان در منزل خود مشغول نماز بودند و نماز را طولانی میخواندند و دست بر نمیداشتند، هزار رکعت در شبانه روز میخواندند. مدتی نشستم نمازشان را رها نکردند، تصمیم به حرکت گرفتم، تا خواستم حرکت کنم چشمم افتاد به انگشتر که در دست داشتند، بر روی نگین حبشیاش نوشته بود: ای ام سلیم! درنگ کن تا آنچه برایش نزد من آمدی را برایت انجام دهم.

ام سلیم میگوید: به نمازشان سرعت دادند و پس از سلام نماز، بی آنکه بگویم برای چه آمده ام، به من فرمودند: ام سلیم مقداری سنگریزه بیاور! چند سنگریزه از زمین برداشتم و به ایشان دادم، شروع به فشردن آن ها در دستشان نمودند، مانند آرد شد، بعد مخلوطش کردند و یاقوتی قرمز شد، سپس بر آن با انگشتر خود نقشی بستند، نقش انگشتر روی آن باقی ماند، به آن نگاه کردم و به خدا قسم آن نام ها را به همان ترتیب که در زمان امام حسین علیه السّلام دیده بودم مشاهده کردم، عرض کردم: خدا مرا فدای شما گرداند! وصی شما کیست؟ فرمودند: کسی که مانند کار مرا انجام دهد و تو دیگر وصی بعد از من را نخواهی دید.

ام سلیم می گوید: فراموش کردم تقاضا کنم ایشان آن کاری که رسول الله و حضرت علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم کرده بودند را انجام دهند. همین که از خانه ایشان خارج شدم و چند گامی برداشتم، صدایم زدند: ای ام سلیم! عرض کردم: امر بفرمایید! فرمودند: برگرد! برگشتم، دیدم ایشان در حیاط خانه

ایستادهاند، رفتند و داخل خانه شدند، لبخند زنان فرمودند: بنشین! نشستم، دست راستشان را دراز کردند خانه ها و دیوارها و بازارها را شکافت از نظرم پنهان شد، سپس فرمودند: بگیر ام سلیم!.

به خدا سوگند به من کیسه ای دادند که در آن دینارها و قیراطهایی از طلا و انگشترهایی عقیقی بود که درون جعبهای بودند که مانند جعبه ای بود در خانه داشتم. عرض کردم: آقا جعبه را میشناسم، اما نمیدانم داخل آن چیست. ولی هر چه هست سنگین است، فرمودند: ای ام سلیم همه را بردار و برو.

ام سلیم میگوید: از خدمت ایشان مرخص شدم و به خانهام و به سراغ جعبه رفتم، جعبه در جایش نبود و این همان جعبه خودم بود، از آن روز به بعد با بصیرت و هدایت، معرفتی واقعی به مقام آنها پیدا کردم و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

ابن عیاش میگوید: از ابابکر محمد بن عمر جعابی درباره اینکه این ام سلیم کیست، سؤال کردم و طریق عامی این روایت را برایش خواندم و او طریق عامه و طریق اصحاب ما، هر دو را تأیید کرد، برای من اباصالح طرسوسی قاضی ناشناخته بود که او گفت: موثق و عادل و دقیق است، اما ام سلیم زنی از نمر بن قاسط و از جمله زنان معروفی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت دارند و گفت: این ام سلیم انصاری یا انس بن مالک نیست، و ام سلیم دوسیه هم نیست که او دارای روایتهایی است و ام سلیم خافضه هم نیست و ام سلیم ثقفیه که دختر مسعود و خواهر عروه بن مسعود ثقفی است هم نیست که او مسلمان شده و حدیث هم روایت کرده است.

ستایش خداوند را که توفیق تمام کردن نیمه اول جلد هفتم بحارالانوار را به من عنایت کرد و از او طلب توفیق برای تمام کردن نیمه دیگرش میکنم و این که آن را عملی خالص گرداند و درود خدا بر سرور ما محمد، پیامبر گرامی و بر مولای حکیم ما علی و خاندان پاک و مطهر آن دو باد!

باب ششم : عصمت ائمه علیهم السلام و لزوم عصمت امام

آیات

- قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ.(1) {پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد}.

تفسیر: مرحوم طبرسی مینویسد: مجاهد گفته است: منظور از عهد در آیه، امامت است، و همین معنا از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت شده است. یعنی ستمگر نمیتواند امام مردم باشد. این آیه نشان میدهد که امامت، به بعضی از فرزندان ابراهیم - اگر ظالم نباشند – میرسد؛ چون اگر نمیخواست هیچ یک از فرزندان او را امام قرار دهد، باید در جواب میفرمود: نه، یا میفرمود: عهد من به ذریه تو نمیرسد.

حسن گفته است: معنای آیه این است که ظالمین عهد و پیمانی که به آنها خیر برساند در نزد خدا ندارند، گر چه در دنیا پیمانهایی دارند که به آنها وفا میشود. گاهی اوقات در زبان عربی جایز است که گفته شود: لا ینال عهدی الظالمون: بیدادگران به پیمان من نمیرسند؛ زیرا هر چه به تو برسد تو نیز به آن رسیده ای، و در قرائت ابن مسعود همین گونه روایت شده است. علمای شیعه به کمک همین آیه استدلال کرده اند که امام باید از زشتیها معصوم باشد، زیرا خداوند سبحان رسیدن

1- . بقره / 124

عهدش - که امامت باشد - به ظالم را نفی کرده است، و کسی که معصوم نباشد، گاهی ممکن است یا به خود و یا به دیگری ظلم کند.

اگر گفته شود: آیه، رسیدن امامت را در حال ظلم نفی کرده است، اگر توبه کند، دیگر به او ظالم گفته نمیشود، در این صورت می تواند به آن برسد.

جواب این است که: ظالم اگرچه توبه کرده باشد، این آیه در حال ظلم کردنش او را شامل شده و وقتی رسیدن ظالم به آن نفی شد، یعنی او دیگر نمی تواند به این مقام نائل شود. آیه مطلق است و مقید به زمان مخصوصی نیست، پس باید بر تمام اوقات حمل شود، پس ظالم به امامت نمیرسد، گرچه بعدش توبه کند.(1)

اگر بگویید: بنا بر قول اشتراط بقاء مشتقّمنه در صدق مشتق، این استدلال چگونه میتواند درست باشد؟ میگویم: شکی نیست در این که ظالم در آیه شامل گذشته و حال نمیشود، زیرا ابراهیم علیه السّلام این مقام را برای ذریه اش پس از خود سؤال نموده است، و خداوند به او جواب داده که: کسی که بعد از او بتوان به او ظالم گفت به عهد نمیرسد، پس هر کس، بعد از این خطاب خدا با ابراهیم، بر او ظالم صدق نماید و از او ظلم سر زند، در هر زمانی از زمانهای آینده هم که باشد، مشمول این حکم می شود که به عهد خدا نخواهد رسید.

اگر بگویید: مشروط کردن حکم را به وصف شاهد بر علیت وصف است.

میگویم: علیت وصف دلالت بر همزمانی ندارد، زیرا مفاد حکم جز این نیست که: نائل نشدن به مقام امامت به سبب اتصاف به ظلم، در یکی از زمانهای بعد از صدور این حکم است. دقت کنید.

1. خصال، علل الشرائع، معانی الأخبار، أمالی صدوق: ابن ابی عمیر نقل کرده، در طول مصاحبت با هشام بن حکم نیکوتر از این سخن، که در باره صفت عصمت در امام بود، از او نشنیدم و استفاده نکردم؛ روزی از او پرسیدم: آیا امام معصوم است؟ گفت: آری. پرسیدم: صفت عصمت در او چیست و از کجا میتوان

1- . مجمع البيان 1 : 201

فهمید که او معصوم است؟ گفت: تمامی گناهان به خاطر این چهار جهت است و پنجمی ندارد: حرص و حسد و غضب و شهوت، این چهار تا از امام منتفی است؛

وقتی دنیا زیر انگشتر امام است، او نمیتواند حریص بر این دنیا باشد؛ چون خزانه دار مسلمانان است، پس برای چه حرص بزند؟

امام نمیتواند حسود باشد؛ زیرا انسان به کسی حسادت میکند که بالاتر از او باشد، و کسی بالاتر از امام نیست، چگونه به پایینتر از خودش حسادت کند؟

امام نمیتواند که برای امور دنیا خشمگین شود، مگر این که خشم او برای خداوند عزّ و جلّ باشد، زیرا خداوند بر او واجب نموده که حدود را اقامه کند و ملامت ملامتگران در او اثر نکند و در کار دین برای کسی رأفت نکند تا بتواند حدود خداوند عزّ و جلّ را بر پای دارد.

و نمیتواند پیرو شهوات باشد و دنیا را بر آخرت مقدم دارد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ، او را دوستدار آخرت قرار داده است چنانچه ما را دوستدار دنیا قرار داده. او به آخرت مینگرد، همانطور که ما به دنیا نگاه میکنیم. آیا کسی را دیدهای که وجه نیکویی را به خاطر وجه زشتی رها کند؟ یا غذای خوبی را برای غذای تلخی رها کند؟ و لباس نرمی را به خاطر لباسی خشنی رها کند؟ و نعمت پایدار آخرت را با دنیای فانی و زوال پذیر مبادله کند؟(1)

2. عیون اخبار الرضا: محمّد بن علی تمیمی روایت کرده: مولایم علی بن موسی الرضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام از پیامبر صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که ایشان فرمودند: هر که دوست دارد به شاخه یاقوت قرمزی که خداوند به دست خویش کاشته و دستآویز نجات است نگاه کند، علی و فرزندان امام او را دوست بدارد، که آنها برگزیدگان خداوند عزّ و جلّ و برجستگان هستند و از هر گناه و خطائی معصومند.(2)

1- . خصال : 101 و 102 . علل الشرایع : 79 . معانی الأخبار : 44 . أمالی صدوق : 375 و 376

2- . عيون الأخبار : 219

أمالی صدوق نیز مانند همین را با طریقی متفاوت نقل کرده است.(1)

3. کنز الفوائد: حسن بن حمزه نوفلی از عموی خود و او از پدرش و او از جدش و او از حسن بن علی علیه السلام و ایشان از فاطمه علیها السّلام، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، نقل کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل به من گفت دو فرشته ای که مأمور نوشتن اعمال علیاند، به من گفتند از زمانی که همراه او بوده اند گناهی از او ننوشته اند.(2)

4. محمّد بن عمار یاسر از پدرش نقل کرده که: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمودند: دو ملک نگهبان علی بر سایر فرشتگان موکل بر مردم افتخار میکنند که با علی علیه السّلام هستند؛ چرا که آن دو تا به حال، گناهی از علی، که موجب خشم خداوند عزّ و جلّ گردد به جانب خدا بالا نبردهاند.(3)

5. معانی الأخبار: یزید بن حسن کحّال از پدر خود و او از موسی بن جعفر و ایشان از پدرشان و ایشان از جدشان و ایشان از علی بن الحسین علیهم السّلام نقل کردهاند که فرمودند: امام از ما خانواده باید معصوم باشد. و عصمت صفتی نیست که در ظاهر پیدا باشد تا امام با آن شناخته شود، به همین جهت باید از قبل منصوص باشد.

عرض شد: ای فرزند رسول الله! معنای معصوم چیست؟ فرمودند: کسی که به ریسمان خدا چنگ زده، و ریسمان خدا همان قرآن است که این دو، تا قیامت، از یکدیگر جدا نمیشوند. امام به قرآن هدایت میکند و قرآن به امام. این است تفسیر آیه: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(4) {قطعا این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید}

1- . امالی صدوق : 347
2- . کنز الفوائد : 162
3- . همان
4- . اسرا / 9

توضیح: " کسی که به ریسمان خدا چنگ زده" شاید منظور این است که معصومیت امام به جهت چنگ زدن او به حبلاللَّه است، و برای همین امتیاز عصمت را دارند نه به صرف ادعا. یا اینکه مراد از معصوم کسی است که به قرآن چنگ زده و از آن جدا نمیشود.

6. معانی الاخبار: حسین اشقر نقل کرده، به هشام بن حکم گفتم: منظورتان از این که میگویید: امام باید معصوم باشد، چیست ؟ هشام گفت: من از حضرت صادق علیه السلام این سؤال را کردم، ایشان در جواب فرمودند: معصوم کسی است که از همه محرمات خدا به توفیق خدا خودداری کند. خداوند تبارک و تعالی فرموده: «وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(1) {و هر کس به خدا تمسک جوید قطعا به راه راست هدایت شده است }.

صدوق رحمه اللَّه علیه در معانی الأخبار بعد از روایت هشام مینویسد: دلیل بر عصمت امام این است که: هر سخنی که از کسی نقل می شود ممکن است به چند وجه آن را تأویل نمود. و اکثر مطالب قرآن و سنت که فرقه های مختلف مسلمانان متفقند که صحیح است و تغییر نکرده و عوض نشده و از اضافه و کاستی در امان مانده، وجوه تأویل فراوانی دارد، و چون مردم در تأویل و توجیه اختلاف دارند و هر کدام آیات قرآن و سنت را متمایل به مذهب خود توجیه میکنند، باید یک مخبر صادق معصوم از دروغ و غلط وجود داشته باشد که منظور حقیقی خداوند عزّ وجلّ و رسولش را در کتاب و سنت صادقانه بیان کند،.

اگر خداوند تبارک و تعالی آنها را به همین حال، بدون مخبری که واقعیت کتابش را بیان کند، واگذارد، در واقع اجازه داده در دین اختلاف شود و مردم را به اختلاف فراخوانده است. زیرا از یک سو کتابی فرستاده که قابل تأویل است و سنت پیامبرش علیه السلام نیز همین حال را دارد و از سوی دیگر دستور داده به آن دو عمل بکنند، مثل این است که بگوید: قرآن و سنت مرا تأویل نمائید و عمل کنید و با

1- . آل عمران / 101

این دستور عمل به متناقض و اعتقاد به حق و خلاف حق هر دو را، روا دانسته است.

چون چنین کاری بر خداوند عزّ و جلّ محال است باید در هر زمان، همراه قرآن و سنت، کسی باشد که منظور خداوند عزّ و جلّ را از آیات قرآن بیان کند و معانی محتمل و تأویلهای دیگر را رفع نماید و نیز فرموده های رسول الله صلی الله علیه و آله در سنت و روایات را توضیح دهد و سایر تأویلهای محتمل الفاظ روایاتی که از ایشان روایت شده و همگان بر صحت نقل آنها متفقند را رد نماید.

و وقتی باید مخبر صادقی وجود داشته باشد، لازم است که برای او دروغ عمدی جایز نباشد و در مورد توضیح منظور خداوند عزّ و جلّ در قرآن و منظور رسول الله صلی الله علیه و آله در روایات و سنتهایش اشتباه نکند، و وقتی لازم است که او این گونه باشد، پس باید معصوم باشد.

از مطالبی که موجب تقویت این دلیل می شود این است که مخالفین ما معتقدند که: خداوند عزّ و جلّ قرآن را فقط برای عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرستاده است؛ حال از طرفی پیامبر دیگری نخواهد بود و از طرف دیگر آنها مأمور به عمل کردن به حقیقت و واقع قرآن هستند. وقتی جایز نیست که قرآن بر قومی نازل شود و ناطق و توضیحدهنده و مفسری برای مبهمات آن و روشنگری برای وجوه آن در میان نباشد، باز به همین دلیل جایز نیست ما مأمور به عمل به آن شویم و حال آنکه در میان ما کسی نیست که در قوم و اهل زمانش، قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و ناسخ و منسوخ و خاص و عام آن و معانی که خداوند عزّ و جلّ از کلام خود قصد نموده، و نه تأویل های محتمل آن، را توضیح دهد، به همان صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل عصر خود، همه این چیزها را توضیح میداد. و در این مورد ناچار به پذیرفتن آنچه عقل و دین لازم میداند هستیم.

شاید شخصی بگوید: آن کسی که احتیاجات ما را در موارد متشابه قرآن رفع میکند و معناهایی که منظور خداست، و نه سایر معناهایی که احتمال میرود، را

بیان میکند، خود أمّت اسلامی هستند. ولی اختلافی که در میان امت وجود دارد و گواهی خود امت به ضرر خودشان که در بیشتر آیات قرآن منظور خداوند را نمیدانند، ادعای او را تکذیب میکند. این توضیح نشان میدهد که امت موظف نیستند که از جانب خداوند عزّ و جلّ تبیین کننده قرآن باشند، و نمیتوانند در این مورد قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشند.

اگر یاوه سرایی زور بگوید که: جایز است قرآن بر مردم زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شود و در عین حال پیامبری هم با آنها نباشد و با این که احتمال تأویل های مختلف وجود دارد آن ها را مأمور به عمل به آن چه در آن است بکند، به او گفته می شود: به فرض که همه اینها را قبول کردیم، اگر بعضی از اختلافاتی که اکنون در معانی قرآن هست آن وقت هم وجود داشته باشد، آنها چه باید بکنند؟

اگر بگوید: همان کاری که الان باید کرد.

گفته می شود: کاری که الان میکنند این است که هر گروه و فرقه از امت گوشه ای از تأویل را میگیرند و بر وفق آن عمل میکنند و گروه مخالف آنها را گمراه میدانند و گواهی میدهند که آنها راه حق را از پیش نگرفته اند.

اگر بگوید: چه اشکالی دارد؛ در ابتدای اسلام نیز همین طور باشد و این خود حکمتی است از جانب خدا و عدالتی است در باره آنها. در این صورت مرتکب خطای بزرگی شده و فکر نمیکنم هیچ کسی چنین ادعایی بکند.

ولی با این حال به او گفته می شود: گیرم که مردم عرب زبان فصیح که اهل لغت هستند قرآن را تأویل نمایند و هر کدام مطابق تأویل خود عمل کنند، کسانی که وارد به زبان عربی نیستند چه کار کنند؟ مردم ترک و فارس چه باید بکنند؟ وظیفه آنها در مورد چیزهایی که خداوند در کتابش واجب کرده چیست؟ با این همه اختلافاتی که در تأویل دارند- شما که میگویید که هر کس میتواند مطابق تأویل خود عمل نماید - از کدام فرقه باید پیروی کنند؟

باید بگویی: غیر عرب و کسانی که عربی نمیفهمند، به مثابه اهل لغت هستند و میتوانند از هر فرقه ای که خواستند پیروی کنند. وگرنه اگر قرار باشد آنها ملزم به پیروی گروه و فرقه مخصوصی باشند، باید بگویی که حق فقط با این فرقه است و نه با فرقه های دیگر، که این خود مخالف مبنای اول تو است، و باید مدعی شوی که این فرقه علم و دلیلی دارد که از سایر فرقه ها جداست، با اینکه تو چنین مطلبی را نمیپذیرفتی.

و اگر همه فرقه ها را، با اختلافی که در تأویل دارند، در بر حق بودن مساوی قرار بدهی، پس باید بگویی کسانی که عربی نمیدانند از هر فرقه که بخواهند میتوانند پیروی کنند، و اگر این مطلب را قبول کنی دیگر نباید هیچ فرقه ای را که با آن مخالفی، از قبیل شیعه و خوارج و صاحبان تأویل و تمام مخالفین و تمام آنهایی که فرقهای دارند و یا بدعتگذارانی که فرقه ای ندارند را، نکوهش کنی.

و این نقص بر اسلام و خروج از اجماع است و به تو گفته می شود: طبق این عقیده، خداوند باید مردم را به عمل کردن به کتابی که بسته است و هیچ کس نمیتواند داخل آن را بخواند، مأمور کرده باشد و در عین حال امرشان کرده باشد به این که باید جستجو کنند و هر گروه به آنچه که خود فکر میکنند در آن است عمل نمایند. اگر این را روا بدانی، خداوند را به کار عبث و بیهوده ای نسبت داده ای؛ چون چنین کاری تنها از شخص بیهوده گر سر میزند. و باید بپذیری که هر کسی با عقل خود در مسأله ای از دین اندیشه کند و آن را صحیح بداند میتواند به آن معتقد شود، زیرا فرقی بین اظهار نظر آنها راجع به مسائل کلی و فروع حلال و حرام و اظهار نظرشان درباره اصول کلی دین از قبیل توحید و سایر شاخه های عقاید نیست، و آنچه را به نظر خود خوب میدانند و پیش آنها حق به نظر میرسد را به کار بندند. اگر چنین چیزی را بپذیری روا شمردهای که خداوند عزّ و جلّ اجازه دهد که خلایق معتقد شوند که خدا دومی آن دو تاست و یا مادی مسلک شوند و خداوند عزّ و جلّ را منکر گردند.

این آخرین نتیجه چنین اعتقادی است، چون کسی که بگوید جایز است خدا ما را مأمور کند عمل به کتابی کنیم که احتمالات مختلف دارد و و از طرف دیگر مخبر صادقی که منظور خدا را در این آیات بیان نماید لازم نیست، باید معتقد شود که در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز میتوانسته به همین صورت باشد.

و وقتی چنین چیزی را روا دانست، باید قبول کند که خداوند به هر فرقه ای اجازه داده که طبق رأی و نظر خود عمل نمایند، زیرا در صورتی که حجتی همراه آنها نباشد که مشخص کند این تأویل صحیحتر از آن دیگری است، چاره ای جز این کار ندارند. وقتی چنین چیزی جایز باشد پیروان ایشان، از غیر عرب نیز چنین مجوزی خواهند داشت، و اگر برای آنها جایز باشد، برای ما که در این عصر هستیم نیز جایز است و وقتی این طرز برخورد، با قرآن جایز باشد، در اصول حلال و حرام و معیارهای عقلی دین هم جایز خواهد بود، چنین اعتقادی موجب خروج از دین به طور کلی می شود.

و هنگامی با گفته های قبلی ثابت شد که به ناچار باید شخصی باشد که قرآن و اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله را تفسیر نماید، باید آن شخص معصوم باشد، تا قبول فرمان و سخن او واجب گردد.

و وقتی ثابت شد که باید معصوم باشد، دیگر نمیتواند امت باشد، به دلیل توضیحی که درباره اختلاف و تنازع امت در تأویل قرآن و اخبار دادیم و گفتیم هر دسته گروه دیگر را نسبت به کفر میدهند. در این صورت باید آن معصوم یک شخص معین باشد که همان امامی است که ما میگفتیم. و ما ثابت نمودیم که امام باید معصوم باشد و توضیح دادیم که وقتی عصمت امام واجب بود، به ناچار باید پیامبر صلی الله علیه و آله به نام و نشان او تصریح نماید؛ چون عصمت صفتی نیست که در ظاهر مشخص باشد و مردم بتوانند با چشم آن را تشخیص دهند. پس باید خداوند تبارک و تعالی که از اسرار اطلاع دارد او را تعیین نماید و به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله اعلام فرماید. و این به جهت آن است که امام، فقط و فقط، باید

منصوص باشد و برای ما با دلایلی که ذکر کرده ایم و روایات صحیحی که هست، نصّ در مورد امامان به ثبوت رسیده است.

7. تفسیر علی بن ابراهیم: «فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خاوِیَةً بِما ظَلَمُوا»(1) {این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده اند}، یعنی خلافت در خاندان فلانی و خاندان فلانی و خاندان طلحه و زبیر نمیباشد.(2)

توضیح: بنابراین، معنی آیه این است که خانه های آنها، به واسطه ظلم ایشان، از خلافت و امامت عاری است. پس ظلم با خلافت منافات دارد و هر نوع فسقی ظلم است. و ممکن است معنا این باشد که چون آنها از روی ستم خلافت را غصب کردند و با امام خود جنگیدند، خداوند امامت را، تا روز قیامت، ظاهراً و باطناً از خانواده آنها خارج نمود.

8. خصال: در خبر اعمش از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که: انبیاء و اوصیای ایشان، گناهی نمیکنند؛ زیرا آنها معصوم و پاکند.(3)

9. عیون أخبار الرضا: از مطالبی که حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشتند، این جملات بود: خداوند هرگز اطاعت کسی که میداند مردم را گمراه میکند و اغوا مینماید، واجب نمی کند و او را به مقام رسالتش نیز نخواهد رساند. و هرگز کسی را که میداند نسبت به خدا و پرستش او کافر می شود و به سمت شیطان میرود، انتخاب نمیکند.(4)

10. خصال: این سخن خداوند عزّ و جلّ: «لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(5) {پیمان من به بیدادگران نمی رسد}، معنی آیه این است: امامت به کسی که یک لحظه بت پرست بوده یا برای خدا شریک قائل شده نمیرسد گر چه بعداً اسلام آورده

1- . نمل / 52
2- . تفسیر قمی : 478 و 489 . در مصدر: خاندان فلانی و خاندان فلانی و خاندان طلحه و زبیر
3- . خصال 2 : 154
4- . عیون الأخبار : 267 و 268
5- . بقره / 124

باشد. و معنای ظلم، قرار دادن چیزی در غیر محل خودش است. و بزرگترین ظلم شرک است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»(1) {به راستی شرک ستمی بزرگ است}، و همچنین کسی که مرتکب کار حرامی شده باشد، چه گناه صغیره باشد یا کبیره، گر چه بعد توبه کرده باشد، برای مقام امامت صلاحیت ندارد و همینطور کسی که بر گردن خود او حدّ است نمیتواند حد جاری کند.

وقتی امام باید حتما معصوم باشد و عصمت او جز به وسیله نص و تصریح خداوند عزّ و جلّ، که با زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان میشود، تشخیص داده نمیشود؛ زیرا عصمت مانند سیاهی و سفیدی نیست که از قیافه و شکل ظاهری شناخته شود، بلکه اسراری است که جز با شناساندن خدا علام الغیوب مشخص نمیشود.(2)

11. علل الشرائع: سلیم بن قیس نقل کرده، از امیرالمؤمنین علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: اطاعت مخصوص خداوند عزّ و جلّ و رسولش و اولوالامر است، و خداوند دستور داده که از اولی الامر اطاعت شود، چون آنها معصوم و پاکند و هرگز امر به معصیت خداوند نمیکنند.(3)

12. أمالی طوسی: عبداللَّه بن مسعود روایت کرده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من دعا و درخواست پدرم ابراهیم هستم.

عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه شما دعای ابراهیم شدید. فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم وحی کرد: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»(4) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم}. ابراهیم شادمان شد و عرض کرد: پروردگارا! آیا از فرزندان من نیز کسی مانند من امام خواهد شد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد:

1- . لقمان / 13
2- . خصال 1 : 149 . این حدیث، حدیثی طولانی است که از مفضل بن عمر روایت شده است.
3- . علل الشرایع : 52 . صدوق این را در خصال 1 : 68 نیز در ضمن حدیثی طولانی آورده است که در آنجا چنین است: خداوند عزّ وجلّ امر به

اطاعت رسول کرده؛ زیرا ایشان معصوم و پاک است و به معصیت خدا امر نمیکند و به همین دلیل به اطاعت اولوالامر امر کرده است.
4- . بقره / 124

ای ابراهیم! من با تو پیمانی نخواهم بست که به آن وفا نکنم. عرض کرد: آن چه پیمانی است که آن را برایم وفا نخواهی کرد؟ فرمود: پیمان ستمکاران نسل تو را وفا نخواهم کرد. عرض کرد: پروردگارا! آن ستمکاران نژادم که به این مقام نمیرسند کدامند؟ فرمود: هر که بر بت سجده کند، هرگز او را امام نخواهم کرد(1) و او درست نیست چنین کسی امام شود، ابراهیم عرض کرد: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ»(2) {و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار * پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند}

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دعای ابراهیم منتهی به من و برادرم علی شد که هیچ کدام از ما هرگز برای بت سجده نکردیم. خداوند مرا پیامبر و علی را وصی قرار داد.(3)

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره نیز، از طریق ابن مغازلی از ابن مسعود مانند همین را نقل کرده است.(4)

13. اکمال الدین، عیون الأخبار: ابن عباس نقل کرده، از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمودند: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السّلام پاک و معصوم هستیم.(5)

14. تفسیر عیاشی: صفوان جمال نقل کرده، در مکه بودیم که صحبت از این آیه به میان آمد: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَ»(6) {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید}، فرمود: یعنی به وسیله محمّد و علی و ائمه از فرزندان علی صلی الله علیهم آزمونها را به انجام

1- . در کنز الفوائد "فرمود: هر که بر بت سجده کند، هرگز او را امام نخواهم کرد" سقط شده است.
2- . ابراهیم / 35 و 36
3- . امالی إبن الشیخ : 240 و 241
4- . کنز الفوائد : 34 و 38
5- . اکمال الدین : 163 . عیون الأخبار : 38
6- . بقره / 124

رسانید که در این آیه: «ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(1) {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست} آمدهاند

سپس فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(2) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد}

ابراهیم گفت: آیا از دودمان من ظالمی هم خواهد بود؟ خداوند فرمود: آری، فلان و فلان و فلان و پیروان آنها. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! در مورد وعده ای که راجع به محمّد و علی به من دادی، تعجیل کن و زود آن ها را یاری فرما! و به همین اشاره دارد آیه: «وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِیمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»(3) {و چه کسی جز آنکه به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود} منظور از ملت در این آیه، امامت است.

وقتی خانواده خود را ساکن مکه گردانید، گفت: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ»(4) {پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره ای بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم} تا این قسمت آیه(5)

که: «مِنَ

1- . آل عمران / 34
2- . بقره / 124
3- . همان / 130
4- . ابراهیم / 37
5- . هم در بحارالانوار و هم در مصدر همینطور آمده است، اشتباه آشکاری شده است و تعجب از مصنف قدس سره است که متوجه آن نشده است؛ زیرا این آیه در سوره ابراهیم / 37 اینگونه است: «مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ» و در آن «مَن آمَنَ» وجود ندارد، بلکه «مَن آمَنَ» در سوره بقره / 126 است: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ

مِنْهُم بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ» ظاهراً این اشتباه از راوی بوده است، یا از نساخ بوده که آیه اولی را به جای آیه دومی وارد کردهاند سپس به آن آضافه کردهاند.

الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ»(1) {هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده ها، روزی بخش} دعا را اختصاص به ذریه مؤمن خویش میدهد که مبادا به او جواب بدهند: نه. چنانچه در جواب دعای قبلیاش به او گفتند: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»(2) {پیمان من به بیدادگران نمی رسد}

وقتی خداوند فرمود: «وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ»(3) {هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می کنم سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش [دوزخ] می کشانم و چه بد سرانجامی است}. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! آنهایی که اندکی برخوردارشان میکنی، چه کسانیاند؟ خداوند فرمود: کسانی که به آیات من کفر ورزیدند؛ فلانی و فلانی و فلانی.(4)

15. تفسیر عیاشی: حریز به واسطه عدهای روایت کرده که امام باقر علیه السلام در مورد آیه «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» فرمودند: یعنی امام نمیتواند ظالم باشد.

16. کشف الغمه: نکته ای سودمند: من دعایی که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در سجده شکر می کرده را دیدم که: «ربّ عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لأخرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لأکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزتک لأصممتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزتک لکنعتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لأعقمتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزتک لجذمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علیّ و لم یکن هذا جزاک منی»، پروردگارا! من با زبانم تو را معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی زبان مرا لال میکردی. با چشمانم تو را معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی مرا کور میکردی. با گوشهایم تو را معصیت کردم، که به عزتت

1- . بقره / 126
2- . همان / 124
3- . همان / 126
4- . تفسیر عیاشی 1 : 57 و 58

قسم اگر میخواستی مرا کر میکردی. با دستانم تو را معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی مرا شل میکردی. با فرج خود تو را معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی مرا عقیم می نمودی. با پای خود تو را معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی پاهایم را به خوره (جذام) مبتلا میکردی. با همه اعضایم تو را معصیت کردم؛ اعضایی که بر من نعمت داده بودی، و اینها که از من سر زد، سزاوار نعمات تو نبود.

در معنایش فکر میکردم و با خود میگفتم: چگونه این مطالب با اعتقادی که شیعه در مورد عصمت دارد سازگار است؟ و چیزی که تردد من را نسبت به این مضامین دفع کند برایم روشن نشد.

روزی به محضر سید بزرگوار نقیب رضیالدین ابوالحسن علی بن موسی بن طاوس علوی حسنی رسیدم و آن را برای ایشان مطرح کردم. ایشان گفتند: این سؤال را وزیر سعید مؤید الدین علقمی - که خدایش رحمت کند - از من نمود و گفتم: حضرت این را برای تعلیم مردم میفرمودند.

بعد با خود فکر کردم که ایشان این دعا را در سجده، در دل شب، میخوانده، و در آن وقت کسی نزد آن جناب نبوده که تعلیمش کنند.

بعدها وزیر مؤید الدین محمّد بن علقمی- که خدایش رحمت کند - از من همین سؤال را کرد، جریان سؤال خود از سید رضی و ایرادی که به ذهنم رسیده بود را برایش گفتم، و گفتم چاره ای نمانده، جز اینکه بگوییم این بیان امام و نظائر آن از باب تواضع میباشد. اما با این حال این جواب خود من را قانع نمیکرد و بر دلم نمینشست.

سید رضی الدین- که خدایش رحمت کند- از دنیا رفت. خداوند مرا به معنای آن هدایت کرد و توفیق فهمش را به من عنایت فرمود. کشف این مشکل، بعد از سال های طولانی و یک دوره تمام، از کرامتهای حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام بود، تا عصمت ایشان ثابت شود و معصوم بودن بر پدران نیک و گرامی صدق کند و شبههای که از ظاهر این کلام برای ما پیدا شده بود برطرف گردد.

توضیحش این که: انبیاء و ائمه علیهم السّلام، تمام وقتشان مشغول به خداوند متعال است، و دلهایشان مملو از خدا و خاطرشان متعلق به عالم بالاست و همیشه مراقب بر اویند چنان چه حضرت فرمودند: «اعبد اللّه کانک تراه فان لم تکن تراه فإنه یراک»، خدا را چنان عبادت کن مثل این که او را می بینی، اگر هم تو او را نمیبینی، او تو را می بیند.

پس آنها پیوسته متوجه خدا و با تمام وجود روی به او دارند، هر زمان که از این مقام عالی و این جایگاه بلند پائینتر آیند و مشغول به خوردن و آشامیدن و اشتغال به امور آمیزشی و یا سایر کارهای مباح شوند، آن را گناه میشمرند و خود را خطاکار میدانند و از آن استغفار می کنند.

مگر نمیبینی که اگر غلامی در مقابل آقای خود بنشیند و بخورد و بیاشامد و آمیزش کند، و حال آن که میداند سرورش او را می بیند و صدایش را میشنود، از نظر مردم قابل سرزنش است و در وظیفه خویش نسبت به سرور و مالکش کوتاهی نموده است؟ تا چه رسد به سرور تمام سروران و مالک تمام جهانیان؟

فرمایش پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز به همین مطلب اشاره دارد که فرموده اند: «إنه لیغان(1)

علی قلبی و إنی لأستغفر بالنهار سبعین مره» بر دل من هم

1- . طریحی مینویسد: در روایت آمده که: «إنه لیغان علی قلبی فأستغفر الله فی الیوم و اللیله مأه مرّه» بر دل من هم زنگار مینشیند و در روز و شب صد مرتبه از خدا استغفار میکنم. بیضاوی در شرح مصابیح گفته است: غین، تلفظ دیگری از غیم است و غان علی قلبی کذا، یعنی چیزی قلبم را پوشاند. ابوعبیده در معنای این حدیث گفته است: یعنی چیزی قلبم را چون پوستهای در بر میگیرد. حکایت شده است که از اصمعی درباره این حدیث سؤال شد و او به سائل جواب داد: این روایت از قلب چه کسی روایت میکند؟ سائل گفت: از قلب پیامبر صلی الله علیه و آله. اصمعی گفت: اگر قلب شخص دیگری غیر از پیامبر بود، تفسیرش میکردم. قاضی گفته است: آفرین به اصمعی که راه و رسم ادب را رعایت کرده ... تا آنجا که میگوید: ما با نوری که از مشکات آنها اخذ کردهایم، مشی میکنیم و

میگوییم: از آنجا که قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، با صفاترین قلبها و پرنورترین آنها و نیکوترین آنها بوده است، و با این حال ایشان وظیفه تبیین شرایع ملت و تأسیس سنت را، آن هم با بیانی آسان و نه پیچیده، بر دوش داشتند، چارهای نداشتند جز این که از آن مراحل بالا پایین بیایند و به درجات نازل نفسانی توجه کنند، علاوه بر آنکه، مجبورند در محدودههای بشری باشند، گویی که وقتی ایشان تا این مراحل پایین میآیند، از رقت قلب کامل و فرط نورانیت، تاریکی کوچکی به قلب ایشان وارد میشود؛ چه اینکه هر چقدر چیزی صافتر باشد، کدورت آن بیشتر به چشم میآید. پیامبر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هر گاه چنین چیزی احساس میکردند، این را گناهی برای خود میشمردند و از آن استغفار میکردند.

زنگار مینشیند و در روز هفتاد مرتبه خدا را استغفار میکنم. و عدد هفتاد تعداد استغفار است نه تعداد زنگار. و نیز این فرمایش امام علیه السّلام: «حسنات الابرار سیئات المقربین»، حسنات پاکمردان، برای مقربان گناه محسوب می شود.

در مورد الفاظ این دعا توضیح بیشتری میدهم تا تأویلش رساتر شود: در "أعقمتنی"، عقیم کسی است که برای او فرزندی متولد نمی شود، و فرزندی که از راه ناشایست متولد شود، فرزند حساب نمی شود (در قسمتی از دعای امام علیه السلام آمده که: «و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزتک لأعقمتنی»، خدایا تو را با فرج خود معصیت کردم، که به عزتت قسم اگر میخواستی مرا عقیم می نمودی)، پس معلوم می شود امام علیه السلام اشتغال چیزی را که نیاز جسمی انسان است و مقداری از وقتشان را مشغول میکند، معصیت می شمرد و به خاطرش از خداوند استغفار مینماید. بقیه عبارات را و نیز موارد دیگر از این قبیل را میتوان همینطور توجیه نمود.

این توجیه شریفی است که موجب کنار رفتن پرده شبهه میشود و خداوند به سبب آن، کسی را که کوری و تحیر را از دیده ها و فهمش زدوده است، هدایت میکند.

ای کاش سیّد رضی الدین زنده می بود تا این توجیه را به او عرضه میداشتم و مزایای آن را توضیح میدادم. خیال نمیکنم کس دیگری در مورد جملات این دعا چنین توجیهی کرده باشد و چنین مسیری را در حل مشکل و باز کردن قفل آن پیموده باشد.

گاهی فکری عاطل، به نتیجه ای عجیب میرسد. چنانچه از قدیم گفتهاند: در میان تیرهای به خطا رفته یکی به هدف میرسد.(1)

توضیح: آن چه مؤلف کشف الغمه در توجیه این دعا گفته، در مورد گناه و خطا و عصیانی که ائمه علیهم السّلام گاه به خود نسبت میدهند، توضیحی نیکوست.

17. اختصاص: صالح بن حماد نقل کرده از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند قبل از اینکه ابراهیم را پیامبر کند، او را بنده خویش نمود و قبل از اینکه مرتبه رسالت به او بخشد، او را به مقام نبوت رساند و قبل از اینکه او را خلیل خود برگزیند، او را رسول خود قرار داد و قبل از این که او را امام قرارش دهد او را خلیل خود نمود.

وقتی این مقامها را به او داد، فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»(2) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم}. ابراهیم که عظمت مقام امامت را میدانست، گفت: «وَمِن ذُرِّیَّتِی»(3) {از دودمانم [چطور]}؟ «قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(4) {فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد}. سفیه نمیتواند امام بر پرهیزگار شود.(5)

18. اختصاص: هشام بن سالم و درست از ائمه علیهم السّلام نقل کردند که: انبیاء و مرسلین چهار طبقه هستند: پیامبری که مأموریت او تنها برای خودش می باشد؛ در خواب می بیند و صدا میشنود، ولی در حال بیداری چیزی نمی بیند. او را مبعوث برای کسی نکرده اند و خود او نیز تحت فرمان امام است، چنانچه ابراهیم علیه السّلام لوط را رهبری میکرد. پیامبری که در خواب می بیند و صدا می شنود و فرشته را نیز مشاهده میکند. او برای دیگرانفرستاده شده است، کم باشند یا زیاد. چنانچه خداوند عزّ و جلّ درباره یونس فرمود: «وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ

1- . کشف الغمه : 254 و 255
2- . بقره / 124
3- . همان
4- . همان
5- . اختصاص : 22

یَزِیدُونَ»(1) {و او را به سوی یکصدهزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم} فرمودند: سی هزار نفر بودند و او خود تحت رهبری امام بود. پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و در حال بیداری نیز می بیند در حالی که او امام بر اولوالعزم است. ابراهیم پیامبر بود، ولی امام نبود. تا هنگامی که خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی»(2) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]}؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(3) {پیمان من به بیدادگران نمی رسد}. کسی که بت یا چیزی شبیه بت را پرستیده باشد به امامت نمیرسد.(4)

19. جابر روایت کرده از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: خداوند قبل از اینکه ابراهیم را پیامبر کند، او را بنده خویش نمود و قبل از اینکه مرتبه رسالت به او بخشد، او را به مقام نبوت رساند و قبل از این که او را خلیل خود برگزیند، او را رسول خود قرار داد و قبل از این که او را امام قرارش دهد، او را خلیل خود نمود. وقتی این مقامها را به او داد و دستش را گرفت، به او فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»(5) {من تو را پیشوای مردم قرار دادم}. ابراهیم که متوجه عظمت مقام امامت بود گفت: پروردگارا! «وَمِن ذُرِّیَّتِی»(6) {از دودمانم [چطور]}؟ «قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(7) {فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد}.(8)

توضیح: "دستش را گرفت" از سخن راوی است، یعنی هنگامی که امام باقر علیه السلام میفرمودند: وقتی این مقام ها را به او داد، حضرت انگشتان خود را

1- . صافات / 147
2- . بقره / 124
3- . همان
4- . اختصاص : 22 و 23
5- . بقره / 124
6- . همان
7- . همان
8- . اختصاص : 22 و 23

مشت کردند تا نشان دهند که وقتی این پنج مقام، بندگی و نبوت و رسالت و خلّت و امامت با هم جمع شدند، به او فرمود... . و این گونه دخل ها در روایتگری زیاد است.

گفته شده: یعنی خداوند دستش را گرفت و او را از مراتب پایین کمال تا اوج بالا برد، این در صورتی است که ضمیر در"یَدَهُ" به ابراهیم رجوع کند. ولی اگر به خداوند بازگشت کند، کنایه از کامل کردن لطف و تمام نمودن حقیقت در جمع ذات و صفات است، مانند وقتی که انسان ساخت چیزی را تمام میکند و دستانش را بالا میآورد و دیگر در آن تغییری نمیدهد. گفته شده چیزی از جمله حذف شده است؛ یعنی ابراهیم این چیزها را گرفت، یا ابراهیم مجموع آن مقامات را گرفت.

20. حسین بن سعید یا نوادر: جوهری از حبیب خثعمی نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: ما گناه میکنیم و فراموشی ما را فرا میگیرد، سپس به نزد خدا توبه واقعی میکنیم.

حسین بن سعید گفت: بین علمای شیعه اختلافی نیست که ائمه علیهم السّلام از هر نوع کار زشت به طور کلی معصوم هستند، ولی ایشان ترک کار مستحب را، نسبت به کمالی که دارند، گناه و سیئه مینامند.

میگویم: علامه قدس الله روحه در کتاب کشف الحق میگوید: جمهور از ابن مسعود روایت کردهاند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دعا منتهی به من و علی علیه السّلام شد، هیچکدام از ما هرگز بر بتی سجده نکردیم، خداوند مرا پیامبر و علی را وصی گردانید.

شارح ناصبی مذهب کتاب مینویسد: این روایت در کتابهای اهل سنت وجود ندارد و هیچ یک از مفسرین چنین چیزی نقل نکرده اند، اگر هم صحیح باشد، دلالت بر این میکند که علی، وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، و منظور از وصایت میراث علم و حکمت است و چنانچه ادعا میکنند صراحتی در مورد امامت ندارد.

صاحب کتاب احقاق الحق مینویسد: این روایت را ابن مغازلی شافعی(1)

در کتاب مناقب، با اسناد خود از ابن مسعود نقل کرده است، و انکار و پافشاری در این مورد دشمنی و کفر است، و منظور از دعا، همان دعای ابراهیم و درخواست امامت از خداوند متعال برای فرزندان خود است. بنابراین روایت نشان میدهد که منظور از وصایت همان امامت است، و این که، چنانچه قبلاً هم توضیح دادیم، کفر سابق و سجده کردن برای بت در گذشته، با امامت در آینده منافات دارد. پس امامت آن سه نفر منتفی میگردد و در نتیجه، روایت نص در امامت است نه وراثت علم و حکمت.

اگر کسی بگوید: از این روایت عدم امامت آن سه نفر لازم نمیآید، چنانچه منتهی شدن دعا به پیامبر صلی الله علیه و آله مستلزم این نیست که پیامبر دیگری قبل از ایشان نبوده باشد، و نیز منتهی شدن دعا به علی علیه السّلام، دلالت بر این که امامی قبل از او نباشد نمیکند. بلکه لازمه این روایت این است که، امامی که دعا به او منتهی می شود، نباید هیچ وقت بر بتی سجده کرده باشد، که باز دلیل بر این نیست که باید قبل از منتهی شدن دعا به او نیز بت پرست نبوده باشد.

میگویم: این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "منتهی شد" دلالت میکند که دعا، موقع صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی شده است، و امامت شخص دیگری قبل از علی علیه السّلام با این معنا منافات دارد. بلی اگر فرموده بودند: "منتهی.... می شود(2)" این احتمال مجال داشت، که اینطور نفرمودهاند. با این توضیح فرق بین انتهای دعوت به پیامبر صلی الله علیه و آله و انتهای آن به علی علیه السّلام معلوم میشد.

1- . و مانند همین را حمیدی هم از از عبدالله بن مسعود نقل کرده که به این صورت است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دعای ابراهیم برای امامت ذریّهاش، فقط به کسی میرسد که هرگز برای بتی سجده نکرده باشد؛ و به همین جهت خداوند مرا پیامبر و علی را وصی من قرار داد. به احقاق الحق 3 : 80 مراجعه کنید.
2- . در مصدر: منتهی خواهد شد

نگویند: اگر این روایت صحیح باشد، مستلزم آن است که بقیه ائمه امام نباشند؛ زیرا می گوییم: چنین ملازمه ای وجود ندارد؛ زیرا معنی انتهاء، رسیدن است نه انقطاع. ضمنا این جواب ما را از جوابی که بعضی گفتهاند، مستغنی میکند که: صحیح نبودن روایت ضرری برای ما ندارد، چون ما میخواهیم آنها را الزام کنیم که ابابکر و عمر و عثمان امام نیستند. دقت کنید.

نزدیک به همین روایت از جهت مضمون، روایتی است که نسفی حنفی در تفسیر مدارک، در ضمن تفسیر آیه نجوی، از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل میکند که ایشان فرمودند: از رسول الله صلی اللّه علیه و آله و سلم مسائلی پرسیدم(1) - تا میرسد به آنجا که - پرسیدم: حق چیست؟ فرمودند: اسلام و قرآن و ولایت، وقتی به تو منتهی گردد.

میگویم: مفهوم شرط در نزد صاحب نظران علم اصول حجت است؛ پس دلالت میکند که امامت و ولایت قبل از این که به علی علیه السّلام منتهی شود، باطل است. در نتیجه خلافت کسانی که قبل از او این مسند را تصاحب کردند باطل است.(2)

22. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: در تفسیر ثعلبی آمده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: «طه»(3)،

یعنی طهارت اهل بیت صلوات اللّه علیهم(4)

از ناپاکیها. بعد این آیه را خواندند: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(5) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}

1- . در مصدر: ده مسأله پرسیدم.
2- . احقاق الحق 3 : 72 - 80
3- . طه / 1
4- . در مصدر: طهارت اهل بیت محمد صلوات الله علیهم
5- . احزاب / 33

23. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: محمّد بن نعمان روایت کرده: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما را به خود وا نمیگذارد، اگر ما را به خود واگذارد، مانند سایر مردم خواهیم بود. ما کسانی هستیم که خدای عزّ و جلّ درباره ما فرموده است: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»(1) { مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم }.

پیوست:

شیعیان دوازده امامی، اتفاق نظر دارند که ائمه علیهم السّلام از گناهان، چه صغیره و چه کبیره، معصومند و از آنها هیچ گناهی، چه عمدی، چه از روی فراموشی و چه به سبب اشتباه در تأویل، سر نمیزند و از جانب خدا نیز سهو بر آنها عارض نمیشود. در این مورد(2)

هیچ کدام از علما، جز صدوق؛ محمّد بن بابویه و استادش ابن ولید رحمه الله علیهما مخالفت ننمودهاند؛ زیرا آن دو عارض شدن مصلحتی سهو از جانب خدا را در غیر مسائل تبلیغی و بیان احکام جایز دانستهاند، البته نه سهوی که از جانب شیطان باشد. اخبار و دلایل این مطلب در جلد ششم و پنجم(3)

گذشت و بیشتر بابهای این جلد نیز پر از مطالبی است که بر همین دلالت دارند.

اما اخبار و دعاهایی که ظاهرشان خلاف این مطلب را القا میکنند، با چند وجه قابل تأویلاند:

اول این که: گاهی به ترک مستحب و انجام مکروه، گناه و عصیان گفته می شود، بلکه ارتکاب برخی از اعمال مباح نیز، نسبت به بلندای مقام و جلالت ائمه علیهم السّلام، گاهی به گناه تعبیر شده است؛ زیرا این حالات از سایر احوالات ایشان نازلتر است. چنانچه پیش از این، در کلام إربلی - رحمه الله - به این نکته اشاره کردیم.

1- . غافر / 60
2- . یعنی عارض شدن سهو از جانب خدا.

3- . در یکی از نسخهها: و هفتم

دوم این که: آنها پس از بعضی از طاعاتی که مأمور به آن هستند، از قبیل معاشرت با مردم و کامل کردن آنها و هدایتشان، وقتی به مقام قرب و وصال و مناجات خداوند ذیالجلال باز میگردند، گاهی به خاطر پستتر بودن مرتبه این کارها از آن مرتبه عالی، خود را مقصر می دانند؛ برای همین تضرع و زاری میکنند، گر چه آن کارها نیز به امر خداست. چنانچه اگر پادشاهی یکی از مقربین خود را به خدمتی بگمارد که او از حضور در مجلس پادشاه و فیض وصالش محروم شود، بعد از بازگشت گریه و زاری دارد و به جهت محروم شدن از این مقام عالی خویش را مجرم و مقصر میداند.

سوم این که: از آنجا که کمالات و علوم و فضائل آنها از فضل خدای متعال است، که اگر این نبود امکان انجام معصیت برای ایشان وجود داشت، وقتی ایشان به خویش و این مقام و حالتی که دارند مینگرند، اقرار به فضل پروردگارشان میکنند و عجز و ناتوانی خویش را با این عباراتی که محتوای اولیه آن صدور معصیت و گناه است بیان میکنند، که مفادش این است که: اگر توفیق تو نبود، گناه میکردم و اگر هدایتت نبود خطا مینمودم.

چهارم این که: چون ائمه علیهم السّلام پیوسته در راه ترقی به کمالات و صعود به درجات عالی در معرفت پروردگار متعال و سایر سعادات هستند، وقتی توجه به معرفت پیشین خود مینمایند و به اعمالی که با معرفت پیشین انجام داده اند مینگرند، اعتراف به تقصیر مینمایند و توبه میکنند. ممکن است این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز، که فرمودند: من در هر روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم مربوط به همین مسأله دانست.

پنجم این که: چون ائمه علیهم السّلام در نهایت معرفت معبود هستند، هر عملی که با تمام کوشش خود نیز انجام دهند، و سپس به کوتاهی آن بنگرند، باز آن را لایق پیشگاه پروردگار خویش نمیدانند و فرمانبریهای خویش را معصیت میانگارند و از آنها مانند گناهکاران استغفار می نمایند. هر کس از جام محبت جرعه ای نوشیده باشد، از پذیرفتن وجوهی که ذکر شد امتناع ندارد. عارف کامل و عاشق

وقتی به غیر از محبوب خود بنگرد و یا به چیز دیگری توجه نماید، خود را از بزرگترین خطاکاران میداند. خداوند ما را موفق به وصول به درجات محبین نماید!

24. العقاید: اعتقاد ما در مورد پیامبران و رسولان و ائمه علیهم السّلام(1)

این است که آن ها معصوم و پاک از هر نوع آلودگیاند و هرگز گناهی، چه کوچک و چه بزرگ، از آنها سر نمیزند و در آنچه خدا به آنها امر کرده، مخالفت نمی کنند و هر کس آنها را در هر یک از حالات غیر معصوم بداند، ایشان را نشناخته است(2). ما معتقدیم که آنها، از ابتدا تا آخر امامتشان، متصف به مرتبه کمال و تمام و علم هستند، در هیچ یک از احوال نمیتوان به ایشان نسبت نقص و عصیان و جهل داد.

میگویم: در باب عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله، حقیقت عصمت و توضیحات فراوانی برای اثبات آن گذشت که از آوردن آنها در این جا صرف نظر میکنیم.

.

1- . در مصدر "و ملائکه" هم وجود دارد.
2- . در مصدر این جمله هم آمده است: و هر کس آنها را نشناسد، کافر است.

باب هفتم : معنای آل محمّد و اهل بیت و عترت و اهل و رهط و عشیره و ذریه صلوات اللَّه علیهم اجمعین

آیات

- «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»(1) {و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش}.

- «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(2) {و خویشان نزدیکت را هشدار ده}.

طبرسی رحمه اللَّه علیه مینویسد: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ» یعنی اهل بیت و اهل دینت را فرمان ده. ابوسعید خدری نقل کرده: وقتی این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله، تا نه ماه، در وقت هر نماز، به در خانه فاطمه و علی علیهما السّلام می آمدند و میفرمودند: وقت نماز است! خداوند شما را رحمت کند! «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(3) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}. ابن عقده با اسناد

1- . طه / 132
2- . شعرا / 214
3- . احزاب / 33

خود، از طرق زیادی همین روایت را از اهل بیت علیهم السّلام و دیگران مانند ابوبرزه و ابورافع نقل کرده است، و حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که فقط اهل بیت خود و نه مردم را (به نماز سفارش کند) تا مردم بدانند اهل بیت پیامبر در نزد خدا منزلتی دارند که سایر مردم ندارند، یکبار در ضمن بقیه به ایشان امر نموده و یک بار هم به طور خصوصی.(1)

طبرسی گفته است: در قرائت عبداللَّه بن مسعود چنین است: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ و رهطک منهم المخلصین» و از حضرت صادق علیه السّلام نیز همینطور روایت شده است.(2)

رازی و دیگران در تفاسیر گفتهاند: رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نزول «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ» هر روز صبح به در خانه فاطمه و علی علیهما السّلام میرفتند و میفرمودند: وقت نماز است، این کار را پیوسته انجام میداد.

میگویم: بقیه کلام در مورد این دو آیه در جلد احوالات امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خواهد آمد.

احادیث:

1. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: ابو الجارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که ایشان در باره آیه «و رهطک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» فرمودند: منظور، علی و حمزه و حسن و حسین و آل محمّد صلوات الله علیهم خاصه هستند.(3)

2. با همین اسناد از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که در باره آیه: «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ»(4) {و حرکت تو را در میان سجده کنندگان [می نگرد]} فرمودند:

1- . مجمع البیان 7 : 38
2- . همان : 206
3- . کنز الفوائد : 203 و 204

4- . شعرا / 219

منظور از سجده کنندگان در آیه علی و فاطمه و حسن و حسین و اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم هستند.(1)

3. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: برید از زید بن علی و او از پدرش و ایشان از جد خود، علی علیه السلام نقل کردهاند که: رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود، حریره ای(2)

آوردند، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را نیز خواست و همه از آن خوردند. بعد کسایی خیبری بر روی ایشان انداختند و فرمودند: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(3) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}. ام سلمه گفت: یا رسول اللّه آیا من نیز با ایشان هستم؟ فرمودند: تو عاقبت به خیری.(4)

4. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرشان نقل کردهاند که: علی بن ابیطالب علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ ما اهل بیت را فضیلت بخشیده است، چگونه اینطور نباشد؟(5) با اینکه خداوند عزّ و جلّ در کتابش میفرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(6) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}. خداوند ما را از زشتیهای آشکار و پنهان تطهیر نموده است، پس ما بر طریقه حق هستیم.(7)

5. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: عمر بن علی علیه السلام نقل کرده، بعد از شهادت علی علیه السّلام، امام حسن علیه السّلام در خطابهای به مردم

1- . کنز الفوائد : 203 و 204
2- . حریره، خوراکی است از آرد و چربی و آب طبخ میشود. نهایه 1 : 365
3- . احزاب / 33
4- . کنز الفوائد : 236
5- . در یکی از نسخهها: چگونه اینطور نباشیم
6- . احزاب / 33

7- . كنز الفوائد : 236

فرمودند: امشب کسی از دنیا رفت که هیچیک از پیشینیان در علم از او پیش نیفتاده بودند و هیچیک از آیندگان او را درک نمیکنند. و از طلا و نقره چیزی از خود به ارث نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از عطایش اضافه آمده بود که میخواست با آن برای خانواده خود خدمتکاری بگیرد.

سپس فرمودند: مردم هر که مرا میشناسد که می شناسد، و هر که نمیشناسد من حسن بن علی هستم، من پسر بشارتدهنده و نذیر و داعی به سوی خدا و چراغ روشنگر هستم، من از اهل خانهای هستم که جبرئیل در آنجا نازل میشد و از آنجا به آسمان بالا میرفت، و من از خانواده ای هستم که خدا از آنها پلیدی را برطرف نموده و پاک و پاکیزه شان کرده است.(1)

6. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: ام سلمه نقل کرده، وقتی این آیه در خانه من نازل شد، هفت نفر در خانه حضور داشتند؛ جبرئیل و میکائیل رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم، من بر در خانه بودم، عرض کردم: ای رسول خدا! من از اهل بیت نیستم؟ فرمودند: تو عاقبت به خیری، تو از زنان پیامبری، و نفرمودند: تو از اهل بیتی.(2)

7. مناقب إبن شهر آشوب: حضرت صادق علیه السلام این آیه: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً»(3) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم} را قرائت کردند و اشاره به سینه خود کرده و فرمودند: به خدا قسم، ما ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم.(4)

1- . همان: 236 و 238
2- . همان : 237
3- . رعد / 38
4- . مناقب آل ابیطالب 3 : 344

8. تفسیر فرات: عبداللَّه بن ولید نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدیم(1)، ایشان به ما فرمودند: شما از کدام قوم هستید؟ عرض کردیم: از اهل کوفه. فرمودند: تعداد محبین ما در هیچ دیاری از دیارها و هیچ شهری از شهرها، بیشتر از کوفه نیست، خداوند شما را به چیزی هدایت نموده که دیگران از آن چیزی نمیدانند. شما ما را دوست میدارید در حالی که مردم به ما کینه میورزند، و ما را تصدیق مینمایید در حالی که مردم ما را تکذیب میکنند، و از ما پیروی میکنید در حالی که دیگران مخالف مایند. خداوند زندگی شما را زندگی ما و مرگ شما را مرگ ما قرار داده است. من گواهی میدهم که پدرم میفرمود: فاصله بین هر کدام از شما و بین اینکه دیگران بر او غبطه بخورند و چیزی که چشمانش را روشن کند ببیند، فقط همین است که جانش به اینجا برسد، و اشاره به حلق خود کردند. خداوند در کتاب خود فرمود: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً»(2) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم}. پس ما ذریه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله هستیم.(3)

کافی نیز مانند همین را با سندی متفاوت و با اندکی تغییر از عبداللَّه بن ولید کندی روایت کرده است.(4)

9. تفسیر قمی: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ»(5) {و خویشان نزدیکت را هشدار ده}، فرمودند: این نیز نازل شده: «و رهطک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» و آنها عبارتند از: علی بن ابیطالب و حمزه و جعفر و حسن و حسین و آل محمّد.(6)

1- . در یکی از نسخهها این قسمت نیز وجود دارد: در زمان مروان. این جمله در کافی هم وجود دارد.
2- . رعد / 38
3- . تفسیر فرات : 76 و 77
4- . روضه کافی : 81 . روایت در روضه اینگونه است: تعداد محبین ما در هیچ دیاری از دیارها بیشتر از کوفه نیست، و مخصوصاً این جماعت.
5- . شعرا / 214
6- . تفسیر قمی : 475 . در تفسیر قمی انتهای روایت اینگونه است: و امامان از آل محمد علیهم السلام. مراجعه کنید، با آنچه که در بالا ذکر شده

تفاوتهایی دارد.

10. معانی الاخبار، عیون أخبار الرضا: غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام و ایشان نیز از پدران خود علیهم السلام، نقل کردهاند که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله که: «إنی مخلف فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی»، من در شما دو چیز گرانبها به جای میگذارم؛ کتاب خدا و عترتم. سؤال کردند که مراد از عترت چه کسانیاند؟ ایشان فرمودند: من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمی آنها مهدی و قائم آنهاست، از قرآن جدا نمیشوند و قرآن نیز از آنها جدا نمی شود، تا در حوضش بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شوند.(1)

توضیح: معنی عترت در اخبار ثقلین خواهد آمد.

11. معانی الأخبار: عبداللَّه بن میسره نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ما میگوییم: "اللهم صل علی محمّد و اهل بیته". بعضیها میگویند: ما آل محمّد هستیم. ایشان فرمودند: آل محمّد کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ ازدواج نمودن محمد صلی الله علیه و آله را با آنها حرام کرده است.(2)

توضیح: شاید این که راوی به جای "آل"، "اهل" گفته، به جهت قول آن بعضی بوده است. یا اینکه آن بعضی فکر میکرده دو کلمه "آل" و "اهل" با هم مترادفند. اما تفسیری که امام علیه السّلام فرمودند، شاید منظورشان این بوده که آل، به ائمه اختصاص دارد نه اینکه مراد تمام آنهایی باشد که ازدواج پیامبر با آنها حرام است. و غرض خارج نمودن بنیعباس و نظایر آنها است که شاید کسی که مدعی بوده از آل است از آنها بوده است. شاید در این روایت یک نوع تقیه ای وجود داشته باشد، گذشته از این که محتمل است یکی از معانی آل همین باشد.

1- . معانی الأخبار : 32 . عیون الأخبار : 34
2- . معانی الأخبار : 33

12. معانی الأخبار: محمّد بن سلیمان دیلمی از پدر خود نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! آل چه کسانی هستند؟ فرمودند: ذریه محمد صلی اللّه علیه و آله. عرض کردم: پس اهل چه کسانی هستند؟ فرمودند: ائمه علیهم السّلام. عرض کردم: در این سخن خداوند عزّ و جلّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ»(1) {فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب درآورید}، آل چه کسی است؟ فرمودند: به خدا قسم ، جز دختر فرعون منظور نیست.

13. أمالی صدوق، معانی الأخبار: ابابصیر نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آل محمّد صلی اللّه علیه و آله کیانند؟ فرمودند: ذریّه او. عرض کردم: اهل بیتش چه کسانیاند؟ فرمودند: امامان جانشینش. عرض کردم: عترت چه کسانی هستند؟ فرمودند: اصحاب عبا. گفتم: امتش کیانند؟ فرمودند: مؤمنینی که آن چه پیامبر از جانب خداوند عزّ و جلّ آورده را تصدیق کردند و به ثقلینی که مأمور به تمسک آن شدند، چنگ انداختند؛ کتاب خدا و عترت پیامبر؛ اهل بیت پیامبر که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده و پاک و پاکیزه شان نموده است. و آن دو جانشینان خدا(2)

در بین امتاند.(3)

صدوق در معانی الأخبار مینویسد: "ذریات" اگر با الف باشد، به اعقاب و نسل تأویل میشود، ابوعبیده نیز چنین گفته است، اما آنچه در قرآن است که: «وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ»(4) {و کسانی اند که می گویند پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان [ما] باشد} فقط علی علیه السلام این آیه را به جهت این معنا به صورت مفرد (یعنی ذریتنا) قرائت کردهاند و آیه ای که در سوره یس است: «وَ آیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ»(5) {و

1- . غافر / 46
2- . در أمالی این قسمت هم آمده است: بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
3- . امالی صدوق : 145 . معانی الأخبار : 33
4- . فرقان / 74
5- . یس / 41

نشانه ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را سوار کردیم } و این آیه: «كَما أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ»(1) {همچنانکه شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است }. در مورد کلمه "ذرّیّه" دو لغت است: یکی ذُرّیّه و دیگری ذِرّیّه، مانند عُلّیّه و عِلّیّه. قرائت علی علیه السلام به ضمّ است و ابوعمرو نیز همین طور قرائت نموده، و قرائت اهل مدینه هم همین است جز این که از زید بن ثابت روایت شده که او در آیه «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ»(2) {[ای] فرزندان کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم }، به کسر خوانده و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ»(3) {مگر فرزندانی از قوم وی } گفته است: آنها اولاد کسانی هستند که حضرت موسی به سوی آنها فرستاده شد و پدرانشان مرده بودند.

فراء گفته است: آنها را ذریه نامیده اند؛ چون پدرانشان از قبط بودند و مادرانشان از بنی اسرائیل. این مانند همان است که به فرزندان اهل فارس "ابناء" میگفتند، چون مادران آنها از جنس پدرشان نبودند.

ابوعبیده گفته است: آنها را برای همین معنا، ذریه نامیده اند، حال آنکه ایشان مذکر و مرد هستند، و ذریه شخص، گویا همان موالیدی هستند که از او خارج شده اند و این لفظ از [ذروت] و [ذریت] مشتق شده است و همزه ندارد.

ابوعبیده گفته است: اصل آن همزهدار بوده ولی عرب همزه آن را کنار گذاشته است، بنابر گفته او، این لغت از ذرأ اللّه الخلق مشتق شده است، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»(4) { و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم } و "ذرأهم" یعنی آنها ایجاد کرد و خلق نمود، و این آیه: «يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ»(5) {بدین وسیله شما را بسیار

1- انعام / 133
2- . اسرا / 3
3- . یونس / 83
4- . اعراف / 179
5- . شوری / 11

می گرداند} یعنی می آفریند. پس ذریه مرد کسانیاند که خداوند عزّ و جلّ آنها را از او و از نسلش میآفریند و کسانی که خداوند تبارک و تعالی آنها را از صلب او آفریده است.(1)

توضیح: نمیدانم منظور از این که " فقط علی علیه السلام این آیه را به جهت این معنا به صورت مفرد قرائت کردهاند " چیست، با اینکه ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابوبکر نیز "ذریتنا" قرائت کرده اند و بقیه به صورت جمع قرائت نمودهاند، مگر این که منظور صدوق این باشد که: از بین خلفا فقط علی علیه السلام آن را اینگونه قرائت کردهاند، که بعید است. و باز نمیفهمم فرقی که صدوق بین مفرد و جمع در این باب گذاشته چه دلیلی دارد، و در مورد تحقیق ایشان فایده قابل توجهی نمیبینم.

14. تفسیر عیاشی: معاویه بن وهب نقل کرده، شنیدم که میفرمودند: الحمدللّه، نافع، عبد آل عمر در خانه حفصه بود، مردم به دیدن او می آمدند و کسی به آنها عیب نمیگرفت و این کار را بد نمی شمرد، گروههایی از مردم که به جهت احترام به رسول الله صلی الله علیه و آله پیش ما می آیند ترسان و پنهان میآیند، از آنها عیب میگیرند و کار آنها را زشت میشمرند. خداوند در کتابش فرموده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً»(2) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم}، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز یکی از همان رسولان بود، خداوند برای او نیز همسران و ذریهای قرار داد، علاوه بر این، هیچ کدام از ذریه پیامبران به اندازه ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله به ایشان ایمان نیاوردند. خداوند به این وسیله رسولش صلی الله علیه و آله را گرامی داشت.(3)

1- . معانی الأخبار : 33
2- . رعد / 38
3- . تفسیر عیاشی 2 : 213 و 214

15. تفسیر عیاشی: بشیر دهان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند به احدی از پیامبران چیزی نداده، مگر این که آن را به محمّد صلی الله علیه و آله نیز داده است. و به ایشان مانند پیامبران قبلی داده است.(1) سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً»(2) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم}.

16. تفسیر عیاشی: علی بن عمر بن أبان کلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: شاهد بودم که پدرم همواره میگفت: بین هر یک از شما و بین مقام غبطه و دیدن آنچه که چشم را روشن میکند فاصلهای جز این که جانش به اینجا - دستشان را تا گلویشان بالا بردند - برسد نیست. خداوند در کتابش فرمود: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً»(3) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم}؛ ما ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم.(4)

17. تفسیر عیاشی: مفضل بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند خلایق را در دو قسم آفرید؛ یک قسمت را کنار گذاشت و قسمت دیگر را نگه داشت، باز آن را به سه قسمت تقسیم کرد؛ دو ثلثش را کنار گذاشت و یک سوم آن را نگه داشت. سپس قریش را از این یک سوم انتخاب کرد. سپس از میان قریش فرزندان عبدالمطلب را برگزید. سپس از میان فرزندان عبدالمطلب، رسول الله صلی الله علیه و آله را انتخاب کرد و ما ذریه او هستیم. اگر مردم بگویند: رسول الله صلی الله علیه و آله ذریّه

1- . در مصدر اینگونه آمده است: و خداوند به محمد مانند پیامبران قبلی داده است. مصنف در حاشیه استظهار کرده که صحیحش این است: به ایشان چیزی داده که به بقیه رسولان نداده است.
2- . رعد / 38
3- . رعد / 38
4- . تفسیر عیاشی 2 : 214

نداشت، انکار نموده اند، با این که خداوند فرموده است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً»(1) {و قطعا پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم}؛ پس ما ذریّه او هستیم. راوی میگوید: عرض کردم: گواهی میدهم که شما ذریّه پیامبرید.

سپس عرض کردم: فدایتان شوم! از خدا بخواهید مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد. این دعا را برایم نمودند و کف دستشان را بوسیدم.

18. در روایت شعیب آمده که ایشان فرمودند: ما ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، نمیدانم چرا با ما دشمنی میکنند، جز اینکه ما نزدیکان رسول الله صلی الله علیه و آلهایم.(2)

19. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: زراره از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها»(3) {و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش}، نقل کردهاند که ایشان فرمودند: این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، رسول الله صلی الله علیه و آله هر روز صبح، به در خانه فاطمه سلام الله علیها میآمدند و میفرمودند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت باد! خدا رحمتتان کند، وقت نماز است! خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.(4)

20. أمالی صدوق، عیون اخبار الرضا: ریان بن صلت نقل کرده، روزی حضرت رضا علیه السّلام در مجلس مأمون در مرو حاضر شدند و گروهی از علمای عراق و خراسان نیز حضور داشتند. مأمون به علما گفت: معنای این آیه را برایم

1- . رعد / 38
2- . تفسیر عیاشی 2 : 214
3- . طه / 132
4- . کنز الفوائد : 161 و 162

توضیح دهید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»(1) {سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم}. علما در جواب گفتند: منظور خداوند عزّ و جلّ، تمام امت است.

مأمون گفت: شما چه می فرماید یا ابالحسن؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: من حرف این دانشمندان را نمیزنم، بلکه میگویم: منظور خداوند عزّ و جلّ در این آیه عترت پاک پیامبر است.

مأمون گفت: چگونه ممکن است منظور عترت باشد و امت نباشد؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اگر منظور تمام امت باشد، باید همه اهل بهشت باشند؛ به دلیل این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ»(2) {پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است}. سپس همه آنها را در بهشت جمع نموده و میفرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»(3) {[در] بهشتهای همیشگی [که] به آنها درخواهند آمد در آنجا با دستبندهایی از زر یابند}. بنابراین آن وراثت، اختصاص به عترت دارد نه غیر ایشان.

مأمون گفت: پس عترت پاک پیامبر چه کسانیاند؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند:

کسانی که خداوند عزّ و جلّ در کتابش وصفشان را آورده است: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(4)

{ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}. آنها کسانی هستند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «انی مُخلِفٌ فیکم الثقلین:

1- . فاطر / 32
2- . همان
3- . همان / 33
4- . احزاب / 33

کتاب اللَّه و عترتی اهل بیتی، ألا إنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. فانظروا کیف تُخَلِّفونی فیهما، ایُّها الناس لا تعلِّموهم، فإنهم أعلَمُ منکم»، من در میان شما دو چیز گران بها به جای میگذارم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، بدانید آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا زمانی که در حوض بر من وارد شوند، بنگرید که چگونه از جانب من در آن دو باقی میمانید، ای مردم! به ایشان نیاموزید که آنها از شما داناترند.

علما گفتند: یا ابالحسن! به ما بگویید آیا عترت همان آل هستند یا نه؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: همان آل هستند.

علما گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و آله خبر رسیده که فرمودهاند: امت من، آل من هستند. اصحاب ایشان هم، با نقلی مستفاض که نمیتوان ردّش کرد، گفتهاند: آل محمّد امت او هستند.

ابالحسن علیه السّلام فرمودند: به من بگویید: آیا صدقه بر آل(1) حرام است؟ گفتند: آری. فرمودند: آیا بر امت نیز حرام است؟ گفتند: نه. فرمودند: این خود فرقی است بین امت و آل. وای بر شما! شما را به کجا بردهاند؟ آیا قرآن را از شما باز داشتهاند یا منحرف شدهاید؟ مگر نمیدانید که وراثت و طهارت به برگزیدگان هدایت شده رسیده است و نه به دیگران؟

گفتند: یا ابالحسن! از کجا میفرمایید؟ فرمودند: از این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»(2) {و در حقیقت نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم از آنها [برخی] راه یاب [شد]ند و[لی] بسیاری از آنان بدکار بودند} پس وراثت نبوت و کتاب، به هدایتشدگان اختصاص یافته است نه بدکاران. آیا نمیدانید که وقتی نوح از پروردگارش درخواست نمود: «فَقَالَ رَبِّ

1- . در تحف العقول: بر آل محمد
2- . حدید / 26

إِنَّ ابُنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ»(1) {و گفت پروردگارا پسرم از کسان من است و قطعا وعده تو راست است و تو بهترین داورانی}، و این به آن جهت بود که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و اهلش را نجات دهد، پس پروردگارش عزّ و جلّ به او فرمود: «یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ»(2) {ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی}

مأمون به حضرت گفت: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم فضیلت بخشیده است؟

امام رضا علیه السلام به او فرمودند: خداوند عزّ و جلّ برتری عترت را به صورتی آشکار در کتاب خود بیان کرده است.

مأمون به ایشان گفت: در کجای قرآن؟

امام رضا علیه السلام به او فرمودند: در این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»(3) {به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند}. در جای دیگر فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً»(4) {بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم}، سپس خطاب را به سایر مؤمنین برگردانده و فرموده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ

1- . هود / 45
2- . همان / 46
3- . آل عمران / 33 و 34

4- . نساء / 54

مِنْكُمْ»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید} یعنی همانهایی که در آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً» ایشان را در کنار کتاب و حکمت آورده(2)

و مردم بر آنها رشک میبرند، یعنی اطاعت از برگزیدگان طاهر، پس منظور از مُلک در آیه اطاعت از آنهاست.

علما گفتند: به ما بگویید آیا خداوند متعال در قرآن اصطفاء و برگزیدگی را تفسیر نموده است؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند برگزیدگی را، غیر از آنچه در باطن قرآن است، در دوازده مورد از قرآن آشکارا تفسیر نموده است: اولین مورد آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»(3) {و خویشان نزدیکت را هشدار ده} «و رهطک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» { و مخلصان از عشیره ات را}، ابی بن کعب این طور قرائت کرده و در مصحف عبداللّه بن مسعود هم همینطور است.(4) این جایگاهی والا و فضیلتی بزرگ و شرافتی عالی است و منظور خداوند عزّ و جلّ، آل است و آن را برای رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است. این مورد اول.

آیه دوم در تفسیر برگزیدگی آیه: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(5) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند} است، و این فضیلتی است که هیچ معاندی

1- . همان / 59
2- . در تحف العقول: یعنی همانهایی که کتاب را به ارث بردهاند.
3- . شعرا / 214
4- . در تحف العقول بعد از این جمله، چنین آورده است: وقتی عثمان به زید بن ثابت دستور جمعآوری قرآن را داد، او این قسمت آیه را حذف کرد.
5- . احزاب / 33

نمیتواند آن را انکار کند؛(1) زیرا فضیلتی است بعد از طهارتی که منتظرش بودهاند. این دومی.

سومی: وقتی خداوند پاکان از خلقش را مشخص میسازد، به پیامبرش صلی الله علیه و آله در آیه مباهله دستور به ابتهال داد؛ فرمود: ای محمد! «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»(2) {پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم} پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام را برای مباهله برد و جان آنها در کنار جان خویش قرار داد، آیا میدانید معنی «أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ» چیست؟

علما گفتند: منظور، نفس خود پیامبر است.

ابالحسن علیه السلام فرمودند: منظور(3) از نفس پیامبر، علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ از مطالبی که دلیل بر این میباشد، این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «باید بنیولیعه از این کار خود دست بردارند، و گرنه شخصی را به سوی آنها میفرستم که مانند نفس من است». یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام را. و منظور از ابناء در آیه مباهله، حسن و حسین علیهما السّلام و مراد از زنان، فاطمه علیها السّلام است. این خصوصیتی است که هیچ کس در آن بر او مقدم نمیشود و فضیلتی است که هیچ بشری در آن به ایشان ملحق نمیشود و شرافتی

1- . در أمالی: هیچ معاندی از آن بیخبر نیست، در عیون أخبار الرضا: هیچکس از آن بیخبر نیست مگر معاند گمراه، و در تحف العقول: هیچ معاندی آن را انکار نمیکند.
2- . آل عمران / 61
3- . در همه مصادر اینطور است: ابالحسن علیه السلام فرمودند: اشتباه کردید، منظور...

است که قبل از آنها هیچ مخلوقی به آن نرسیده است،(1) زیرا پیامبر، نفس علی صلی الله علیه و آله را، مانند نفس خویش قرار داده است. این سومی.

اما چهارمی: وقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله همگان جز عترت خویش را از مسجد بیرون نمودند تا جایی که مردم در این مورد اعتراض نمودند و عباس شکوهکنان گفت: یا رسول اللّه علی را رها نمودی و ما را بیرون کردی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من نبودم که او را رها نمودم و شما را بیرون کردم، بلکه خداوند عزّ و جلّ او را رها نمود و شما را بیرون کرد. این کار را خدا نموده است. این کار توضیح این فرمایش پیامبر است به علی علیه السّلام، که فرمودند: «أنت منی بمنزله هارون من موسی»، تو پیش من به مانند هارون به نزد موسایی.

علما گفتند: و این در کجای قرآن است؟

ابالحسن علیه السّلام فرمودند: اینک آیهای از قرآن در اینباره میآورم و برایتان میخوانم. گفتند: بیاورید. این آیه را قرائت فرمودند: «وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَهً»(2) {به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید}. در این آیه موقعیت هارون نسبت به موسی آشکار است و نیز منزلت علی علیه السّلام نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله. مضاف بر این، دلیلی آشکاری در فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله است که

1- . در عیون أخبار الرضا هم همینطور است، ولی در أمالی اینگونه است: این خصوصیتی است که هیچ کس در آن بر او مقدم نمیشود و فضیلتی است که هیچ بشری در آن به او ملحق نمیشود و شرافتی است که قبل از او هیچ مخلوقی به آن نرسیده است. و در تحف العقول: یعنی علی، این خصوصیتی است هیچ کس در آن بر او مقدم نمیشود و فضیلتی است که هیچ بشری بر سر آن اختلافی ندارد و شرافتی است که قبل از او هیچ مخلوقی به آن نرسیده است.
2- . یونس / 87

فرمودهاند: این مسجد برای هیچ جنبی(1) حلال نیست، مگر برای محمّد و آل محمّد صلی اللّه علیه و آله.

علما گفتند: این توضیح و بیانی است که فقط شما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله آن را میفرمایید.

حضرت فرمودند: چه کسی میتواند این مقام ما را انکار کند؟ در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید: من شهر حکمت هستم(2) و علی علیه السلام درب آن است. پس هر کس این شهر را میخواهد، باید از درب آن وارد شود. در آن چه از فضل و شرافت و تقدم و برگزیدگی و طهارت توضیح و تشریح نمودم نشانههایی وجود دارد که هیچ معاندی آن را انکار نمیکند.(3)

خداوند را بر این موهبت سپاسگزارم. این چهارمی.

آیه پنجم: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»(4) {و حق خویشاوند را به او بده} این امتیازی است که خداوند عزیز جبار(5) فقط به آنها مختص نموده است و ایشان را بر امت مقدم داشته است. وقتی این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد، فرمودند: فاطمه را بگویید بیاید، پیغام را به ایشان رساندند، پیامبر فرمودند: ای فاطمه! فاطمه سلام الله علیها فرمودند: در خدمتم ای رسول خدا! پیامبر فرمودند: این فدک است که با سپاه و لشکر کشی تصرف نشده و متعلق به شخص من است و مسلمانان در آن شراکتی ندارند، من آن را به تو میبخشم، چون خداوند چنین دستوری به من داده است. آن را برای خود و فرزندانت بگیر. این پنجمی.

آیه ششم: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(6) {بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان}. این

1- . در تحف العقول: برای هیچ جنبی و هیچ حائضی
2- . در عیون اخبار الرضا و تحف العقول: من شهر علم هستم
3- . در عیون اخبار الرضا و تحف العقول: جز شخص معاند آن را انکار نمیکند.

4- . اسرا / 26
5- . در یکی از نسخهها: خداوند عزّ و جلّ
6- . شوری / 23

مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است(1) تا روز قیامت، و مخصوص به آل اوست و نه دیگران؛ چون خداوند عزّ و جلّ در کتابش از زبان نوح علیه السلام حکایت میکند: «یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالاً إِنْ أَجرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ»(2) {و ای قوم من بر این [رسالت] مالی از شما درخواست نمی کنم مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم. قطعا آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید}

و از زبان هود علیه السلام حکایت میکند که گفت: «لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ»(3) {ای قوم من برای این [رسالت] پاداشی از شما درخواست نمی کنم پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است نیست پس آیا نمی اندیشید}، و خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد بگو: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»(4) {بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان}؛ مودت ایشان را واجب نمود، چون میدانست ایشان هرگز از دین به سوی گمراهی باز نمیگردند.

دلیل دیگر این که: ممکن است شخصی دوستدار دیگری شود، ولی بعضی از افراد خانواده آن شخص دشمن آن دیگری گردند، در این صورت، دیگر دل آن دیگری به صورت کامل با آن شخص نیست. خداوند دوست دارد که در دل رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی نسبت به مؤمنین وجود نداشته باشد، به همین جهت مودّت خویشاوندان او را بر مؤمنین واجب کرد، هر که مراعات این واجب را بنماید و رسول الله و اهل بیت او را دوست داشته باشد، رسول الله را نمیرسد که با او

1- . این مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است نه سایر انبیا.
2- . هود / 29
3- . همان / 51
4- . شوری / 23

دشمن باشد. ولی کسی که مراعات این واجب را نکرد و با اهل بیت او دشمن بود، رسول الله باید او را دشمن بدارد؛ چون او یکی از واجبات خدای عزّ و جلّ را ترک نموده است. حالا چه فضیلت و شرافتی از این بالاتر یا حتی نزدیک به این است؟

خداوند عزّ و جلّ این آیه را بر پیامبرش صلی اللّه علیه و آله و سلم نازل فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(1) {بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان}، پس از نزول این آیه، رسول الله در میان اصحاب برخاستند و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمودند: ای مردم! خداوند عزّ و جلّ چیزی را برای من بر شما واجب نموده است، آیا آن را انجام میدهید؟ کسی جواب نداد، سپس فرمودند:(2)

ای مردم! طلا و نقره و خوردنی و آشامیدنی نیست، گفتند: پس بفرمایید، آنگاه ایشان این آیه را تلاوت نمودند. گفتند: این را آری، انجام میدهیم. اما بیشتر آنها وفا نکردند.

خداوند عزّ و جلّ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این که به او وحی نمود که از قوم خود پاداشی نطلب نکند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ، خود پاداش پیامبران را میدهد. ولی در مورد محمّد صلی اللّه علیه و آله، محبت خویشاوندانش(3) را بر امتش واجب نمود و دستور داد که اجر و پاداش خود را از مردم بخواهد تا او را در خویشاوندانش، با شناخت فضیلتی که خداوند عزّ و جلّ بر آنها واجب کرده است، دوست بدارند. زیرا مودّت به قدر شناخت فضیلت است.

وقتی خداوند این را واجب کرد، برای آنها سنگین آمد؛ زیرا وجوب اطاعت سنگین است، گروهی که خداوند از آنها پیمان وفاداری گرفته بود به این شرط وفا نمودند، و پست طینتان و منافقین کارشکنی کردند و آن را منکر شدند و

1- . همان
2- . در تحف العقول در این قسمت این جملات هم آمده است: روز دوم باز بر خاستند و سخنان روز قبل را تکرار کردند و باز هم کسی جواب نداد.

در روز سوم برخاستند و فرمودند: خداوند عزّ و جلّ چیزی را بر شما واجب نموده است، آیا آن را انجام میدهید؟ باز هم کسی جواب نداد. سپس فرمودند: ای مردم! طلا و نقره و ...
3- . در عیون أخبار الرضا: اطاعت خود و محبت خویشاوندانش

آن را از حدّی که خداوند برایش قرار داده بود خارجش کردند و گفتند: منظور از خویشاوندان، تمام عرب و همه امت است، در هر دو حال میدانیم که مودّت برای خویشاوندان است نزدیکترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارترین به مودت است هر چه خویشاوندی نزدیکتر باشد، به همان مقدار باید مورد مودت قرار گیرند.

علی رغم احتیاط و رأفتی که پیامبر خدا نمودند، با ایشان به انصاف رفتار نکردند. و خداوند نعمتهای خود را که، زبان عاجز از شکر آن است، بر امتش ارزانی نداشت که آنها مودت را در حق ذریه و خاندان پیامبر به جا نیاورند و آنان را در میان خود، به جهت حفظ احترام رسول الله صلی الله علیه و آله و محبت ایشان، چون چشم نسبت به سر قرار ندهند، چه رسد که قرآن نیز به آن تصریح کرده و همگان را به آن خوانده بود و اخبار نیز شاهد است که آنها اهل مودّتاند و آنهایند که خداوند مودت ایشان را واجب کرده و وعده پاداش بر آن داده است. هیچ کس به آن وفا نکرد.

این مودّت است که هر کس آن را با ایمان و اخلاص داشته باشد، سزاوار بهشت است؛ به دلیل این آیه: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ * ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(1) {و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغهای بهشتند. آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت، این است همان فضل عظیم * این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان} که مفسر و مبین است.

1- . شوری / 22 و 23

سپس ابا الحسن علیه السّلام فرمودند: پدرم از جدم و ایشان از پدران خود از حسین بن علی علیه السّلام نقل کرده که ایشان فرمودند: گروهی از مهاجرین و انصار خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و عرض کردند: ای رسول خدا! شما احتیاج به درآمدی برای مخارج خود و میهمانان خویش دارید، این اموال و جانهای ماست که در اختیار شماست، هر طور که حکم کنید به نیکی حکم کردید و مأجور خواهید بود، هر چه میخواهید ببخشید، و هرچه میخواهید بدون هیچ مشکلی برای خود نگه دارید.(1)

در این هنگام خداوند جبرئیل را بر پیامبر نازل نمود و گفت: ای محمد! «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(2) {بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان}، یعنی حق خویشاوندانم را پس از من به جا آورید. آنها از محضر ایشان خارج شدند.

منافقین گفتند:(3) پیامبر آن چه ما تقدیم نمودیم را بر نداشتند تا خویشاوندانش را پس از خود بر ما تحمیل کنند، این سخن چیزی نبود مگر افترایی که در همان مجلس بستند. این سخن آنها خیلی گران آمد، و خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً...»(4) {آیا می گویند بر خدا دروغی بسته است...} تا آخر آیه و این آیه را «أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»(5) { یا می گویند این [کتاب] را بربافته است بگو اگر آن را بربافته باشم در

1- . ظاهر تحف العقول این است که آنها این سخنان را بعد از نزول آیه گفتهاند و سپس جبرئیل برای بار دوم آیه را نازل کرده است و به پیامبر امر کرده که به آنها بگوید: من هیچ پاداشی از شما نمیخواهم. و محتمل است که آیه در دو واقعه مختلف نازل شده باشد.
2- . شوری / 23
3- . در تحف العقول اینگونه است: یعنی خویشاوندان من را پس از من اذیت نکنید. آنها از محضر ایشان خارج شدند و گروهی از آنها گفتند: ...
4- . شوری / 24
5- . احقاف / 8

برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید او آگاه تر است به آنچه [با طعنه] در آن فرو می روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان}

پس از نزول این آیات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از پی آنها فرستاده و به آنها فرمودند: آیا چیزی اتفاق افتاده است؟ گفتند: ای رسول خدا! آری به خدا، بعضی از ما سخنانی بس درشت گفتند که ما ناراحت شدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله آیه را برای آنها تلاوت کرد و همه به شدت به گریه افتادند. بعد خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»(1) {و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه می کنید می داند} این ششمی.

اما آیه هفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»(2) {خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید} دشمنان خود میدانستند که وقتی این آیه نازل شد، بعضی گفتند: ای رسول خدا! ما تسلیم بر شما را بلدیم، صلوات بر شما چگونه است؟ فرمودند: میگویید: «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، إنّک حمید مجید» آیا شما مردم، در این مورد اختلافی دارید؟

گفتند: نه. مأمون گفت: در این مورد اختلافی وجود ندارد و همه امت بر آن متفقند، آیا میتوانید در مورد آل، چیز واضح تری از قرآن بیاورید؟

ابالحسن علیه السلام فرمودند:آری. بگویید در آیه: «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(3)

{ یس * سوگند به قرآن حکمت آموز * که قطعا تو از [جمله] پیامبرانی * بر راهی راست}، منظور از یس کیست؟

1- . شوری / 25
2- . احزاب / 56

3- . يس / 1 - 4

علما گفتند: یس، محمّد صلی الله علیه و آله است. کسی در این شک ندارد.

ابالحسن علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، از آن, فضیلتی عنایت نموده که کسی نمیتواند کنه آن را وصف کند مگر اینکه آن را درک نماید. دلیلش هم این است که خداوند عزّ و جلّ جز بر پیامبران علیهم السلام بر کسی سلام نفرستاده است، فرمود: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ»(1) {درود بر نوح در میان جهانیان} و فرمود: «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ»(2) {درود بر ابراهیم}، و فرمود: «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ»(3) {درود بر موسی و هارون}. خداوند در این آیات نفرموده: سلام بر آل نوح و نفرمود: سلام بر آل ابراهیم و نفرمود: سلام بر آل موسی و هارون، ولی فرمود: «سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ»(4) {درود بر پیروان إل یاسین}، یعنی آل محمّد.

مأمون گفت: حالا فهمیدم که شرح و توضیح این در معدن نبوت وجود دارد. این هفتمی.

اما هشتمی، آیه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی»(5) {و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او]ست}؛ خداوند در این آیه، سهم خویشاوندان پیامبر را با سهم خود و سهم پیامبر قرین نموده است که این نیز، امتیاز دیگری است که فرق بین امت و آل را نشان می دهد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ آنها را در جایی و مردم را در جایی پایینتر قرار داده است و برای آنها همان را پسندیده که آن را برای خود پسندیده است و آنها را در آن مقام برگزیده قرار داده است. ابتدا خود را و در مرحله دوم رسولش را و سپس خویشاوندان، آن هم در تمام در آمدها و غنایم

1- . صافات / 79
2- . همان / 109
3- . همان / 120
4- . همان / 130
5- . انفال / 41

و چیزهای دیگری برای خود پسندیده است. و در این آیه به حق فرموده است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی» این تأکیدی مؤکد و اثری پابرجاست(1) که تا قیامت، در قرآنی ناطقی که باطل هرگز در آن از هیچ طرف راه نمییابد و از جانب خداوند حکیم و ستایش شده، نازل شده است، برای آنها باقی میماند.

اما این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ»(2) {یتیمان و بینوایان}؛ یتیم وقتی که درماندگیاش تمام شود، از غنائم خارج میشود و دیگر سهمی در آن ندارد، مسکین هم وقتی دوران نداریاش پایان پذیرد همینطور است و دیگر سهمی از غنیمت ندارد و گرفتنش جایز نیست، ولی سهم خویشاوندان، چه فقیر و چه بی نیاز، تا قیامت برای آنها پابرجاست، چرا که هیچ کسی بی نیازتر از خداوند عزّ و جلّ و رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، خداوند در غنائم، برای خود سهمی و برای رسولش سهمی دیگر قرار داد و آنچه برای خود و رسولش صلی الله علیه و آله پسندید برای خویشاوندان هم پسندید.

در خراج هم همینطور است، آنچه برای خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله پسندیده، برای خویشاوندان نیز پسندیده است. ابتدا نام خود و بعد پیامبر و بعد خویشاوندان را آورده و سهم آنها را به سهم خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله قرین نموده است.

در اطاعت هم همینطور است، فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(3) {ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید}، ابتدا اطاعت از خود، بعد پیامبر و سپس اهل بیت را امر فرموده است، همینطور است آیه ولایت: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ

1- . در تحف العقول: امری دائمی
2- . انفال / 41
3- . نساء / 59

اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»(1) {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند}، ولایت آنها را همراه با اطاعت رسول و مقرون به اطاعت خویش نموده است،(2) همانطور که سهم آنها را با سهم پیامبر و سهم خود در غنیمت و خراج همراه کرده است. پربرکت و بلندمرتبه است خدا! چقدر به اهل بیت نعمت داده است!

وقتی آیه زکات نازل شد، خود و پیامبر را و اهل بیت او را از استفاده کردن از صدقات دور نگه داشت، فرمود: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَهً مِنَ اللَّهِ»(3) {صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و پخش] آن و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راهمانده اختصاص دارد [این] به عنوان فریضه از جانب خداست}. آیا در این آیه، هیچ نام خود و پیامبر یا خویشاوندان او را برده است؟ زیرا وقتی خود را منزه از صدقه و رسولش را نیز منزه میکند، خویشاوندانش را هم منزه می نماید، نه، بلکه بر آنها حرام می نماید ؛ زیرا صدقه بر محمّد و آلش(4) حرام است، که صدقه چرک دست مردم است و برای آنها حلال نیست، زیرا آنها از هر پلیدی و کثافتی پاکند و از آنجا که خداوند آنها را پاک نموده و برگزیده، آنچه برای خود پسندیده برای ایشان پسند کرده است و از هر چه که برای خود اکراه داشته، برای آنها نیز اکراه داشته است. این هشتمی.

1- . مائده / 55
2- . در عیون اخبار الرضا اینطور هم آمده است: اطاعت آنها را همراه با اطاعت رسول و مقرون به اطاعت خویش نموده است و همچنین ولایت آنها را همرا با ولایت رسول و مقرون به ولایت خود کرده است.
3- . توبه / 60
4- . در عیون أخبار الرضا: و آل محمد، و در تحف العقول: و اهل بیت او.

و اما نهمی: ما همان اهل ذکری هستیم که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»(1) {پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید}. ما اهل ذکر هستیم، اگر نمیدانید از ما بپرسید.(2)

علما گفتند: منظور یهود و نصاری هستند.

ابالحسن علیه السّلام فرمودند: سبحان اللَّه! آیا چنین چیزی جایز است؟ اگر چنین باشد، آنها ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: دین ما بهتر از اسلام است!

مأمون گفت: ای ایالحسن! آیا شما توضیحی بر خلاف گفته اینها دارید ؟ امام علیه السّلام فرمودند: آری، ذکر، رسول الله است و ما اهلش هستیم. این مطلب را خداوند عزّ و جلّ در سوره طلاق بیان فرموده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ»(3) {پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است * پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند} پس ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله است و ما اهل او هستیم. این نهمی.

اما دهمی: سخن خدای عزّ و جلّ است در آیه تحریم: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ...»(4) { [نکاح اینان] بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان...} تا آخر آیه. به من بگویید: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله زنده باشند، آیا میتوانند با دختر من یا دختر پسرم و یا هر که از نسل من به وجود آید ازدواج کنند؟ گفتند: نه.

1- . نحل / 43 و انبیا / 7
2- . أمالی و تحف العقول، « ما اهل ذکر هستیم، اگر نمیدانید از ما بپرسید» را ندارند
3- . طلاق / 9 و 10
4- . نساء / 23

فرمودند: به من بگویید: آیا اگر ایشان زنده باشند، می توانند با دختر یکی از شماها ازدواج کند؟

گفتند: آری. فرمودند: این توضیح، خود، کافی است، زیرا من از آل او هستم و شما از آل او نیستید. اگر شما هم از آل بودید، دخترانتان مانند دختران من بر ایشان حرام میشدند، چون ما از آل او هستیم و شما از امت اویید، این نیز یک فرق بین امت و آل. چون آل از اوست، ولی امت اگر از آل نباشد از او نیست. این دهمی.

اما یازدهمی: این سخن خداوند عزّ و جلّ در سوره مؤمن است که حکایت از مردی از آل فرعون میکند: «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ...»(1) {مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده} تا آخر آیه. این مرد، پسر دایی فرعون بود، خداوند او را به جهت خویشاوندیش، به فرعون نسبت داده و اینطور نیست که از جهت دین او را به فرعون اضافه کرده باشد. همچنین ما هم مخصوص شدهایم؛ چون ما به جهت این که از رسول الله صلی الله علیه و آله متولد شدهایم، از آل اوییم و از سوی دیگر با مردم در دین اشتراک داریمو این هم فرقی دیگر بین آل و امت. این یازدهمی.

اما دوازدهمی: آیه: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»(2) {و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش}. خداوند ما را به این امتیاز مخصوص نمود؛ زیرا ما را یکبار در کنار امت دستور به نماز داده و سپس نام ما خصوصاً و بدون امت برده است. رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، تا نه ماه، و هر روز پنج مرتبه در وقت هر نماز، به در خانه علی و فاطمه علیهما السّلام میآمدند و می فرمودند: خدا شما را رحمت کند! وقت نماز است! خداوند عزّ و جلّ

1- . غافر / 28
2- . طه / 132

هیچ یک از فرزندان پیامبران پیشین را با چنین کرامتی ارج ننهاده است و در میان اهل بیت تنها به ما این مزیت را بخشیده است.(1)

مأمون و دانشمندان گفتند: خداوند شما اهل بیت را از جانب امت جزای خیر دهد! هر مسأله ای که بر ما مشتبه گردد، تنها از شما می توانیم توضیح آن را بجوییم.(2)

در تحف العقول نیز، با سندی مرسل مانند همین روایت نقل شده است.(3)

"همه آنها را در بهشت جمع نموده" امام علیه السلام ضمیر «یَدْخُلُونَها» را به همه آنهایی که قبلاً ذکر شدهاند برگردانده است.

بیضاوی میگوید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها» مبتدا و خبر است و ضمیرش به هر سه چیز، یا به «الّذین» و یا به «مقتصد» و «سابق» بر میگردد که مراد از آنها جنس آنهاست.(4)

زمخشری میگوید: اگر بگویید: چگونه «جَنَّاتُ عَدْنٍ» میتواند بدل از «الْفَضْلُ الْکَبِیرُ» که همان سبق به خیراتی است که کمی قبل به آن اشاره شده است، باشد؟

میگویم: از آنجا که سبق به خیرات سبب رسیدن به ثواب است، به مسبب خود تنزیل شده است و گویی که همان ثواب است و «جَنَّاتُ عَدْنٍ» بدل از آن آورده شده است. و این که بعد از آن تقسیم اولیه، فقط از سابقین و ثواب آنها سخن به میان آمده و در مورد دیگران چیزی گفته نشده، به جهت اجتنابی است که آنها باید پیش بگیرند؛ مقتصد باید حذر کند و ظالم باید خویش را از هلاکت برهاند، هر دو باید توبه کنند، توبهای که آنها را از عذاب خدا رها سازد.(5)

1- . در تحف العقول این جملات هم در انتها آمده است: پس این فرقی است بین آل و امت. والحمدلله رب العالمین، و صلی الله علی محمد نبیه.
2- . أمالی صدوق : 312 - 319 . عیون الأخبار : 126 - 133
3- . تحف العقول : 415 – 436 (ط . 2)

4- . انوار التنزيل 2 : 303
5- . كشاف 3 : 484

"بعد از طهارتی که منتظرش بودهاند" یعنی طهارت شامل گروهی که منتظر حصول آن برای خود بودهاند میشود، زیرا کلمه اهل بیت، شامل کسانی که بعدها از ذریه پاک و امامان هدایتگر متولد شوند، نیز میشود. یا این که بگوییم: از آنجا که آیه با لفظ اراده و در زمان مضارع آمده است، در هنگام نزول آیه، انتظار طهارت وجود داشته است.

" اینک آیهای از قرآن در اینباره میآورم" شاید شاهد آوردن آیه، به جهت مشهور بودن روایت منزلت و داستان مسجد ساختن موسی علیه السلام و غیر از هاون و فرزندانش همه رابیرون کردن، در بین خاص و عام باشد. پس منظور از بیوت، مساجد است، یا این که بگوییم: آن دو مأمور شدند تا بنیاسرائیل را به ساختن خانهها امر کنند، تا دیگر در مسجد نمانند.

و از آنجا که خداوند به آن دو وحی کرد، نشان میدهد که آن دو خودشان از حکم خارجند، چنان چه صدوق با دو سند از طریق عامّه از أبیرافع و حذیفه بن أسید نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند و فرمودند: بعضی ها در دلشان نمیپذیرند که من، علی را در مسجد ساکن کرده و آنها را بیرون کردهام، به خدا قسم این طور نبوده که من بیرونشان کرده باشم و او را ساکن کرده باشم.(1)

خداوند عزّ و جلّ به موسی و برادرش وحی کرد: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»(2) {که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید} سپس به موسی امر کرد: هیچ کس در مسجد ساکن نشود و هیچ کس در آن آمیزش نکند و هیچ جنبی در آن داخل نشود مگر هارون و فرزندانش، و علی پیش من چون هارون است نسبت به موسی، و او برادر من است نه فقط از اهل من، و برای کسی جایز نیست که در مسجد با زنان آمیزش کند، مگر علی و فرزندانش، هر کس چنین چیزی میخواهد برود آنجا، و با دستشان به طرف شام اشاره کردند.

1- . علل الشرایع : 78
2- . یونس / 87

طبرسی - رحمه الله - در ذیل آیه «وَاجْعَلُواْ بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً» مینویسد: در این آیه اختلاف است؛ گفته اند: وقتی موسی بعد از هلاک فرعون، به مصر باز گشت، به بنیاسرائیل امر شد که، مساجدی بسازند که نام خدا در آن برده شود و این مساجد را رو به قبله یعنی رو به کعبه بسازند. و نظیر همین سخن در مورد «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ»(1) {در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد} نیز گفته میشود. و گفته شده، فرعون دستور به تخریب مساجد بنی اسرائیل داد و آنها را از نماز منع کرد، برای همین به آنها امر شد که مساجدشان را، از ترس فرعون، در خانههایشان قرار دهند و این همان سخن خداوند در قرآن است که: «وَاجْعَلُواْ بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً» یعنی در خانههایتان نماز بخوانید. و گفته شده، معنایش این است که خانههای خود را در مقابل یکدیگر قرار دهید.(2)

اما این که امام علیه السلام، "من شهر حکمتم..." را به عنوان شاهد آوردند، به جهت این بود که آن ها شرح و توضیح حضرت را با این سخنشان که "این توضیح و بیانی است که فقط شما آن را می فرمایید" انکار کرده بودند. امام علیه السلام هم در جواب فرمودند که شما هم باید این توضیح را بپذیرید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: "من شهر حکمتم و علی درب آن است."

و احتمال دارد که آوردن این حدیث به عنوان نمونه باشد؛ یعنی وقتی علی علیه السلام درب حکمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، بعید نیست که در باز شدن در خانهاش به داخل مسجد با رسول صلی الله علیه و آله شریک باشد و این شراکت نیز اختصاص به او داشته باشد.

دلیل دیگر این که: "ممکن است شخصی دوستدار دیگری شود..." که شخص اول کنایه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و دومی کنایه از هر کسی از امت باشد. احتمال دارد این دلیل را طوری معنا کرد که شخص اول کنایه از هر یک از افراد امت، و آن دیگری کنایه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و معنا

1- . نور / 36
2- . مجمع البیان 5 : 129

را این طور بیان کنیم: ممکن است شخصی دوستدار دیگری شود ولی بعضی از افراد خانواده آن دیگری با آن شخص دشمن گردند، در این صورت دیگر دل آن دیگری تماماً با آن شخص اولی نخواهد بود.

روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل همین آیه نقل کردیم، معنای اول را(1)

تأیید می کند. ایشان فرمودند: «آیا نمیبینی که اگر شخصی، دیگری را دوست بدارد ولی خانوادهاش را دوست نداشته باشد دلش نسبت به او، خالص نمیباشد». حاصل این که اگر خداوند مودت خویشاوندان را بر امت واجب نمینمود، ایمان آن ها همراه با بغض می شد و رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمنی که مبغض باشد را به صورت کامل دوست نخواهد داشت، خداوند اراده کرد که حضرت رسول همه مؤمنان را به طور خالص و بیغش دوست داشته باشد، در نتیجه مودت خویشاوندان ایشان را بر مؤمنین واجب کرد.

"با شناخت فضیلتی که خداوند عزّ و جلّ بر آنها واجب کرده است" یعنی فضیلت وجوب اطاعت و سایر امتیازاتی که نسبت به امت دارند.

21. کشف الغمه: اگر کسی بگوید از نظر شما معنای حقیقی آل نه معنای مجازی آن در لغت، چیست؟ و آیا وقتی این کلمه مطلق ذکر شود و قیدی نداشته باشد، مخصوص گروه مشخصی است، یا در میان همه اقوام عمومیت دارد؟ بگو: معنی حقیقی آل در لغت، مخصوص به خویشاوندان است نه سایر امّت. همچنین عترت یعنی فقط فرزندان فاطمه علیها السّلام. گاهی معنی مجازی هم دارد و برای غیر خویشاوندان نیز به کار برده می شود؛ چنانچه میگویی: برادرم آمد. با اینکه معنی برادر کسی است که در نژاد برادر تو باشد، منظور برادر دینی و یا برادر از جهت دوستی است و یا برادر از جهت هم قبیله بودن. خداوند تعالی فرمود: «وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً»(2) {و به سوی [قوم] ثمود صالح برادرشان را [فرستادیم]}، در حالی که او برادر دینی و رفاقتی و نژادی آنها نبود، بلکه فقط برادر قبیله ای بود.

1- . در یکی از نسخهها: هر دو معنا را

2- . اعراف / 73

برادران به معنای برگزیدگان و دوستان خالص نیز هست؛ همین معنا مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله بوده وقتی به علی علیه السّلام فرمودهاند که او برادرش است. علی علیه السّلام نیز فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اللهام، هر کس غیر از من چنین ادعایی بکند، افترا بسته است.

اگر این اخوت و برادری مزیتی بر سایر چیزها نداشت، رسول الله صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام اختصاص نمیداد. در روایت دیگری آمده که: هر که چنین چیزی بگوید، دروغگو است. از این قبیل است آیه شریفهای که حکایت از سخن لوط میکند: «هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ»(1) {اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه ترند}، آنها دختران نژادی لوط نبودند، بلکه دختران امّتش بودند که به جهت رحمت و شفقت و عطوفت آنها را دختران خودش میخواند. رسول الله صلی الله علیه و آله، موقعی که از ایشان سؤال شد، بیان فرمودند که: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی(2)

فانظروا کیف تخلفوننی فیهما»، من دو چیز گرانبها در میان شما باقی میگذارم؛ کتاب خدا و عترتم را، بنگرید که چگونه با آنها رفتار میکنید. به ایشان عرض کردیم: اهل بیتشان(3)

چه کسانیاند؟ فرمودند: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس.

از تغلب سؤال کردند: چرا به این دو ثقلین گفته اند؟ گفت: چون عمل کردن به آن دو سنگین است. پرسیدند: چرا عترت گفته اند؟ گفت: چون عترت به معنی قطعه ای از مشک است و عترت به اصل و ریشه درخت هم میگویند.

ابوحاتم سجستانی نقل کرده که جابر گفت: همه آل رسول الله صلی الله علیه و آله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را بلند میگویند و روی کفشها مسح نمیکنند.

ابن خالویه میگوید: این مذهب شیعه و مذهب اهل بیت است.

1- . هود / 78
2- . در مصدر: و عترتی اهل بیتی
3- . در مصدر: اهل بیت شما

و گاهی این معنای عام، مختص می شود؛ خداوند تعالی میفرماید: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(1) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند} امّ سلمه رضی الله عنها گفته است: این آیه درباره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است.

از انس نقل شده که: رسول الله صلی الله علیه و آله، پس از ازدواج علی با فاطمه علیهما السّلام، تا شش ماه به در خانه فاطمه میرفتند و می فرمودند: وقت نماز است ای اهل بیت! «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»(2) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند}

گفت که: علی بن حسین علیهما السّلام در دعای خود میفرمود: «اللّهم ان استغفاری لک مع مخالفتی للؤم و ان ترکی الاستغفار مع سعه رحمتک لعجز، فیا سیّدی الی کم تتقرب الیّ و تتحبب و انت عنی غنیّ، و الی کم أ تبعد منک و انا الیک محتاج فقیر؟ اللهم صل علی محمّد و علی اهل بیته». {بارخدایا! استغفارم برای تو در حالی که با تو مخالفت میکنم مایه سرزنش است، و استغفار نکردنم هم با آن رحمت گستردهات، جز ناتوانی نیست، ای آقای من! تا چقدر به من نزدیک میشوی و مرا دوست میداری در حالی که از من بینیازی، و تا چقدر از تو دوری میجویم در حالی که محتاج و فقیر توام؟ بارخدایا! بر محمد و اهل بیتش درود فرست!} و بعد هر دعایی که میخواستند میکردند.

وقتی به صورت مطلق میگوییم آل فلان، منظورمان کسانی هستند که با او خویشاوندی دارند. و وقتی معنی مجازی را در نظر بگیریم، همه امت را شامل می شود. این ثابت می کند که اگر کسی وصیت کند که مالش را به آل رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند، فقها دادن این مال را تنها به کسانی جایز میدانند که صدقه بر آنها حرام است.

1- . احزاب / 33
2- . همان

یکی از کسانی که مدعی خلافت بود، در موقع خطبه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود نمیفرستاد، در این مورد به او اعتراض کردند: گفت او دارای خویشاوندان بدی است که وقتی نامش را میبرم، آنها گردن میکشند.

معلوم است که خودش را در نظر نگرفته است؛ چون او خود از قریش بود، وقتی عباس خواست حقیقت را روشن کند، به ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله درختی است که ما شاخه های آن هستیم و شما همسایگان آن.

آل اعوج و آل ذیالعقال، دو نژاد مخصوص از اسبهای عالی هستند، وقتی میگویند این اسب از آل اعوج است که نژادش از آنها باشد، زیرا در مورد بهائم، خویشاوندی و ارتباط دینی معنا ندارد. همچنین آل محمّد کسانی هستند که از نهاد او به وجود آمده باشند و پیامبر آنها را شناسانده باشند. خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ»(1) {به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است}، یعنی مردم جهان در زمان خودشان. این آیه میفهماند که سبب آل، تولید نسل است؛ چون میفرماید «ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»(2) {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند}. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از پروردگارم خواستم که آتش را در خانه ام راه ندهد، و او درخواست مرا پذیرفت.

اما اینکه میگویند: آل حم را قرائت کردم، منظور آن هفت سوره ایست که اول آنها حم است. نباید گفت: حوامیم. و ابوعبیده گفته است: حوامیم، چند سوره در قرآن هستند. که این جمع بر خلاف قاعده است و آل یس، همان آل محمّدند و آل یس، حزبیل و حبیب نجارند. ابن درید این عمومیت را از راه تخصیص، منحصر به علی و فاطمه و حسن و حسین کرده است، گر چه ما در استدلالمان به سخن او احتیاجی نداریم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله، در چند جا به این مسأله تصریح نمودهاند، مانند آیه مباهله، که برای آن فقط علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم

1- . آ ل عمران / 33
2- . همان / 34

السّلام را آوردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء اهلی»، {خدایا این ها خانواده منند } و همانطور که از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده: پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل کساء نمود و فرمود: «اللهم هؤلاء أهلی أو اهل بیتی»، خدایا اینها خانواده من و یا اهل خانه منند. ام سلمه گفت: آیا من نیز از شما هستم؟ پیامبر فرمودند: تو به خیری، یا بر خیر هستی. چنانچه در محل خود خواهد آمد.

آنچه کمی قبل، از ابن درید نقل کردیم در قالب شعری است به شرح ذیل: محمد پیامبر و وصیش و دو پسر وصیش و دخترش، بتول طاهره اهل عبایند

و من به واسطه ولایت آنها امید به سلامت و نجات در آخرت دارم

و محبت کسانی که به فضیلت ایشان معترفند را سبب پناه از راه دشوار میدانم

و تنها با این به رضایت خداوند امیدوارم، در روزی که بر زمین ساهره میایستم

منظور از زمین ساهره، قیامت است.

و آل مرامر اولین کسانی بودند که نوشتن به زبان عربی را ابداع کردند و اصلشان از انبار و حیره بود.

نوشتهام: آل اللَّه، آل محمّد، آل قرآن، آل سراب. و آل یعنی شخص و آل اعوج یک نوع اسب است و آل جبلا(1)

و آل یس و آل حم و آل زندیقه(2)،

و آل فرعون، هم کیشان او بودند و آل مرامر. آل به معنای بروج و آل به معنای خزانه(3) و خواص، و آل به معنای خویشاوند، و آل به معنای هر پرهیزگاری.

1- . شاید صحیحش آل الجبل، باشد که به معنای اطراف کوه است.

2- . در مصدر: آل زید نفسه
3- . در مصدر: حزانه آمده است که صحیح همین است و به معنای عیال شخز است که نگران آنهاست و به دنبال کار آنهاست.

اما لفظ اهل؛ اهلاللَّه و اهل قرآن، و اهل بیت عبارتند از پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، بنا به آن چه ام سلمه رضی الله عنها تفسیر نموده است. و جریان چنین است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند که فاطمه زهرا علیها السّلام با یک دیزی از عصیده(1) تشریف آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی و دو پسرش کجا هستند؟ فرمودند: در خانه هستند. پیامبر فرمودند: به آنها بگو بیایند. علی در حالی که حسن و حسین در جلویش و فاطمه در مقابلشان بودند، تشریف آوردند. تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها افتاد، کسایی خیبری که بر روی رختخواب ایشان بود برداشتند و خود و علی و حسن و حسین و فاطمه را با آن پوشاندند. سپس فرمودند: «اللهم ان هؤلاء اهل بیتی احب الخلق الی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»، بارخدایا اینها اهل بیت من و محبوبترین خلق نزد من هستند، پلیدیها را از ایشان ببر و آنها را پاک و پاکیزه گردان. و خداوند این آیه را نازل نمود: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ...»

در روایت دیگری است که ام سلمه گفت: یا رسول اللَّه! آیا من از اهل بیت شما نیستم. فرمودند: تو بر خیری، یا به راه خیری.

و از مسند احمد بن حنبل از ام سلمه نقل شده که گفت: یکی از روزها که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من بود، خادم آمد و گفت: علی و فاطمه و حسن و حسین بر در خانه هستند. پیامبر به من فرمودند: برخیز و من و اهل بیتم را تنها بگذار! من برخاستم و کمی از اتاق فاصله گرفتم. علی و فاطمه و حسن و حسین که آن زمان دو کودک کوچک بودند، داخل خانه شدند، پیامبر دو کودک را در دامن خود نهادند و هر دو را بوسیدند، علی را در یک بغل و فاطمه را در بغل دیگر گرفتند و هر دو را بوسیدند و ردایی سیاه به روی آنها انداختند و فرمودند: خداوندا! به سوی تو و نه به سوی آتش، من و خانواده ام. ام سلمه میگوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا من هم؟ فرمود: و تو نیز.(2)

1- . غذایی که آن را با آرد و روغن میپزند.
2- . این حدیث با حدیث قبلی منافات ندارد؛ زیرا ممکن است دو قضیه متفاوت باشند.

اگر شخصی بگوید که این آیه در باره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، زیرا قبل از این آیه تعبیر «یا نِساءَ النَّبِیِ»(1) {ای زنان پیامبر} وجود دارد. جواب بده: این کلام غلط است، هم از نظر روایت و هم از نظر درایت؛ اما از نظر روایت، دلیلش حدیث ام سلمه است که آیه در خانه او نازل شده است.

اما از نظر درایت، چون اگر مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه وآله بود، باید گفته میشد: "لیذهب عنکن و یطهرکن" ولی چون در باره خانواده پیامبر صلی الله علیه وآله است به صورت مذکر آمده است؛ زیرا در صورت جمع شدن مذکر و مؤنث، مذکر غلبه داده می شود. و اهل کتاب عبارتند از: یهود و نصاری.

و اما این آیه «اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً»(2) {ای خاندان داوود شکرگزار باشید} یعنی آنچه خداوند، از نبوت و فرمانروایی عظیم، به داود عنایت فرموده است، که هر شب سی هزار سرباز از او نگهبانی میکردند و خداوند آهن را برایش نرم کرده بود و صدای خوشی به او داده بود و حکمت و فصل خطاب به او عنایت کرده بود، فصل الخطاب هم گفتهاند، و بعد میفرماید: کوهها و پرنده ها با او تسبیح میکردند و به سلیمان قدرتی داد که بعد از او احدی را نمیشایست و باد و جن در اختیارش بودند و سخن گفتن پرندگان را میدانست. و آل که جمع آله است که یک چوب است. و آل روستایی است که در آن جا ماهی صید می شود.(3)

22. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: ابن عباس در مورد آیه: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(4) {و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم

1- . احزاب / 32
2- . سبأ / 13
3- . کشف الغمه : 14 - 16
4- . طور / 21

کرد } گفت: این آیه در باره پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است.(1)

23. ابن بطریق در عمده با اسناد خود از تفسیر ثعلبی از امّ سلمه رضی الله عنها نقل کرده، رسول الله صلی اللّه علیه و آله به فاطمه صلوات الله علیها فرمودند: شوهر و دو پسرت را پیش من بیاور! ایشان آنها را آوردند، پیامبر بر روی آنها کسایی انداخت و دست خویش را بر روی آنها بلند کرده و فرمودند: «اللهم هؤلاء آل محمّد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمّد فانک حمید مجید»، خدایا !این ها آل محمد هستند، درودها و برکات خود را بر آل محمد قرار بده که تو ستایش شده و گران قدر هستی]. امّ سلمه میگوید من کسا را بلند کردم تا داخل شوم؛ پیامبر کسا را از دستم کشیده و فرمودند: تو بر خیری.(2)

24. کنز الفوائد کراجکی: مفید(3) رحمه اللّه علیه نقل کرده: روایت شده وقتی مأمون به خراسان آمد، امام رضا علیه السّلام نیز با او بودند. در بین راه مأمون به ایشان عرض کرد: ای ابالحسن ! من در مسألهای فکر کردم و نتیجه درست را دریافتم؛ در مورد کار خودمان و نسب ما و شما فکر کردم و دیدم فضیلت شما و ما هر دو به یک جهت منتهی می شود و اختلاف طرفداران ما بر پایه هوای نفس و تعصب بی جاست.

ابالحسن علیه السّلام فرمودند: این سخن تو جوابی دارد، اگر مایلی بگویم و اگر نه چیزی نمیگویم. مأمون گفت: من این کلام را به این جهت گفتم تا ببینم نظر شما در مورد آن چیست.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین ! تو را به خدا سوگند میدهم، به من بگو اگر خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را برانگیزاند و ایشان از پشت یکی از این تپه ها پیش ما بیایند و دخترت را خواستگاری کنند، آیا

1- . کنز الفوائد : 355
2- . عمده : 17
3- . در مصدر: در أمالی

تو دخترت را به ازدواج ایشان در میآوری؟ مأمون گفت: سبحان اللَّه! آیا ممکن است کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله سرباز زند؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: حالا بگو، آیا فکر میکنی او می تواند از من خواستگاری کند؟ مأمون اندکی به فکر فرو رفت و سپس گفت: به خدا قسم شما از نظر خویشاوندی به رسول الله نزدیکترید.(1)

25. روایت شده سالی که هارون الرشید به حج رفته بود، وارد مدینه شد؛ بنیهاشم و بازماندگان مهاجرین و انصار و سران مدینه به دیدن او رفتند. در میانشان حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام صلوات الله علیهما نیز حضور داشتند، هارون به آنها گفت: برخیزیم و به زیارت رسول الله برویم.

هارون در حالی که تکیه به دست موسی بن جعفر علیه السلام کرده بود، از جای برخاست و با همین حال تا کنار قبر رسول الله رفت و بر بالای آن ایستاد و گفت: سلام بر تو ای رسول الله، سلام بر تو ای پسر عمو. این گونه گفت تا بر مردان سایر قبایل عرب که با او در آنجا بودند افتخار کند و نسب خود را به رخ آنها بکشد.

در این هنگام، موسی بن جعفر علیه السّلام دست خود را از دست هارون بیرون کشیده و فرمود ند: سلام بر تو ای رسول الله، ای پدر جان! چهره هارون در هم شد و سپس گفت: این است که موجب افتخار است.

26. در قصه یحیی بن یعمر(2) با حجاج آمده است که: شعبی گفت من روز عید قربان، در واسط بودم و نماز عید را با حجاج خواندم، پس از نماز خطبه رسایی ایراد کرد. وقتی خطبه اش تمام شد، پیکی از او پیش من آمد. نزد او رفتم، دیدم بی

1- . کنز الفوائد کراجکی: 166
2- . یحیی بن عمر العدوانی الوشقی النحوی البصری، از تابعینی است که عبدالله بن عباس و دیگر صحابه را ملاقات کرده و قتاده بن دعامه و اسحاق بن سوید از او روایت کردهاند. او یکی از قراء بصره است و عبدالله بن أبی اسحاق قرائتش را از او گرفته است. به خراسان منتقل شد و متولی امر قضاوت در مرو شد. او قرآن کریم و نحو و لغات عرب را

میدانست. نحو را از أبواأسود الدولی فرا گرفت و شیعه بود. روایات و نوادر زیادی از او رسیده است. او در سال 129 وفات کرد.

قرار نشسته و در غلیان است. به من گفت: شعبی امروز روز عید قربان است و من تصمیم گرفته ام یکی از مردان اهل عراق را قربانی کنم، مایل بودم سخنان او را بشنوی، تا بدانی که کاری که در موردش انجام میدهم درست است.

گفتم: ای امیر! بهتر نیست به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کنی و آنچه که ایشان دستور به قربانی کردنش داده را قربانی کنی و کاری که ایشان کرده را انجام دهی، و تصمیمی که در این روز بزرگ میخواهی انجام دهی را به روز دیگری به تأخیر بیاندازی؟ گفت: شعبی اگر تو هم بشنوی او چه میگوید، تصمیم مرا درست خواهی دانست، زیرا او بر خدا و رسولش دروغ می بندد و در اسلام شبهه میاندازد.

گفتم: آیا ممکن است امیر مرا از این کار معذور دارد؟ حجاج گفت: چارهای نداری. سپس دستور داد پوستی پهن کردند و امر کرد و جلاد آمد. گفت: پیرمرد را بیاورید! او را آوردند، ناگهان دیدم که یحیی بن یعمر است، بسیار غمگین شدم و با خود گفتم: یحیی چه میگوید که موجب قتل او شده است؟

حجاج به او گفت: تو خود را رهبر مردم عراق میدانی؟

یحیی گفت: من یکی از فقهای اهل عراقم.

حجاج گفت: از کجای فقه خود زعم کردی که حسن و حسین از ذریّه رسول الله صلی اللّه علیه و آله هستند؟

یحیی گفت: من آن را زعم نکردم، بلکه آن را از روی حق میگویم.

حجاج گفت: کدام حق را میگویی؟

یحیی گفت: از کتاب خداوند عزّ و جلّ. حجاج به من نگاه کرد و گفت: بشنو چه میگوید، من این ادعا را تا به حال از او نشنیده بودم. آیا تو در قرآن دلیلی سراغ داری که حسن و حسین علیهما السّلام از ذریه محمد رسول الله باشند؟

من در فکر فرو رفتم تا ببینم دلیلی از قرآن بر آن می یابم یا نه، حجاج نیز در اندیشه فرو رفته بود، سپس به یحیی گفت: شاید منظورت این آیه

إست: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ

ص: 285

نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ»(1) {پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم} و رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی برای مباهله رفت علی و فاطمه و حسن و حسین با او بودند.

شعبی میگوید: گویی شادی به قلبم هدیه شد، با خود گفتم: یحیی نجات یافت، حجاج حافظ قرآن بود.

یحیی به او گفت: به خدا قسم که این خود دلیل رسایی در اثبات آن است، ولی من برای سخن خود، از این آیه استدلال نمیکنم.

صورت چهره حجاج زرد شد و سرخورده سر به زیر انداخت، بعد سرش را بلند کرد و گفت: اگر تو از کتاب خدا دلیل دیگری جز این آیه بیاوری، ده هزار درهم به تو خواهم داد و اگر نتوانستی خونت بر من حلال باشد؟

یحیی گفت: آری.

شعبی میگوید: غمگین شدم و با خود گفتم: آیا نمیشد یحیی به آنچه که حجاج پیدا کرد، استدلال کند و به آن راضی شود که منظورش همین بوده، و آن را پیش بکشد و از دستش نجات یابد تا حجاج را رد کند و شکست بدهد؟ اگر الان چیزی غیر از این بیاورد ایمن نخواهد بود که حجاج در آن ایرادی بیاورد و دلیلش را باطل کند، تا او هم نتواند مدعی شود که چیزی میدانسته، که حجاج آن را قبلاً نمیدانسته است.

یحیی به حجاج گفت: این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ»(2) {از نسل او داوود و سلیمان} منظور (از او) کیست؟ حجاج گفت: ابراهیم. یحیی گفت :پس داود و سلیمان از ذریه او هستند؟ حجاج گفت: آری. یحیی گفت:

1- . آل عمران / 61
2- . انعام / 84

در این آیه بعد از این خداوند چه اشخاصی را از ذریه ابراهیم میشمرد؟ حجاج قرائت کرد: «أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(1) {ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم }.(2)

یحیی گفت: و دیگر چه کسانی؟

حجاج گفت: «وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی»(3) {زکریا و یحیی و عیسی }.

یحیی گفت: چگونه عیسی از ذریه ابراهیم است، با اینکه پدری نداشت؟

حجاج گفت: از طرف مادرش مریم.

یحیی گفت: چه کسی نزدیکتر است؛ مریم به ابراهیم، یا فاطمه به محمّد صلی اللّه علیه و آله؟ و عیسی به ابراهیم یا حسن و حسین به رسول الله؟

شعبی میگوید: مثل این بود که سنگی در دهان حجاج کرده باشند، گفت: بازش کنید، خدا صورتش را زشت کند! ده هزار درهم، که خدا از این پول به او برکت ندهد، به او بدهید! سپس رو به من کرد و گفت: نظر تو خوب بود، ولی ما امتناع کردیم. و گفت شتری آوردند و آن را قربانی نمود و برخاست و ما را به غذا دعوت کرد، خورد و ما هم با او خوردیم. تا وقتی که ما از پیش او برگشتیم دیگر هیچ حرفی نزد و مدام از دلیلی که یحیی بن یعمر آورده بود، سکوتی خشمگین داشت.

توضیح: راغب مینویسد: زعم، حکایت کردن سخنی است که احتمال دروغ بودن دارد و برای همین این کلمه در هر جای قرآن که آمده، گویندگانش نکوهش شده‌اند؛ مانند: «زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا»(4) {کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند }، «أَیْنَ شُرَکَائِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ»(5) {آن

شریکان من که می پنداشتید کجایند }، «قُلِ ادْعُواْ

1- . همان
2- . کنز الفوائد کراجکی : 166 - 178
3- . انعام / 85

4- . تغابن / 7
5- . قصص / 62 و 74

الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ»(1) {بگو کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید بخوانید}.

ص: 288

1- . اسراء / 56

1. أمالی طوسی: عبید اللَّه بن علی از حضرت رضا علیه السلام و ایشان از پدران خویش نقل کردهاند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: همه نژادها و همبستگیها در روز قیامت، به جهت پوششی که خدا بر آن میاندازد، منقطع است مگر نژاد و همبستگی با من.(1)

2. أمالی طوسی: ابوسعید خدری از پدرش نقل کرده که: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله بر بالای منبر میفرمودند: گروهی را چه شده که میگویند: خویشاوندان رسول الله در روز قیامت شفاعت نمیشوند؟ بله، به خدا قسم شفاعت میشوند، خویشاوندان من در دنیا و آخرت ادامه خواهند داشت. ای مردم! در آخرت، من پیش از شما بر حوض وارد می شوم، وقتی شما بیایید شخصی می گوید: ای رسول اللَّه! من فلانی پسر فلانی هستم. من میگویم: نسب را شناختم، ولی شما پس از من راه انحراف را پیش گرفتید و به نسلهای پیشین خود برگشت نمودید.(2)

3. أمالی طوسی: : ابو سعید خدری از پدرش و او از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمودند: آیا گمان میکنید خویشاوندی با پیامبر خدا

1- . أمالی إبن الشیخ : 217
2- . همان : 57 و 58

در روز قیامت، برای قومش سودی نخواهد داشت؟ بله، سود خواهد داشت، به خدا قسم خویشاوندان من در دنیا و آخرت ادامه خواهند داشت. سپس فرمودند: ای مردم! من پیش از شما بر حوض وارد می شوم، وقتی بیایم، مردانی برخیزند و بگویند: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم و دیگری بگوید: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم، و دیگری بگوید: ای پیامبر خدا! من فلانی پسر فلانی هستم، و من میگویم: نسب را شناختم ولی شما بعد از من تغییراتی بوجود آوردید و به عقب بازگشتید. (1)

توضیح: ظاهراً منظور از این سه نفر، همان سه نفر است.

4. عمده: احمد بن حنبل با اسناد خود نقل کرده است: عمر بن خطاب ام کلثوم را از علی بن ابیطالب خواستگاری کرد، ایشان عذر خواست(2) که هنوز کوچک است، عمر به ایشان گفت: من قصد تلذذ جنسی ندارم، ولی از رسول خدا شنیدم که میفرمودند: هر بستگی و خویشاوندی در روز قیامت قطع میشود، مگر بستگی و خویشاوندی من. هر گروهی نسبت به پدرشان داده می شوند، مگر فرزندان فاطمه که من پدر آنهایم به من منتسبند.(3)

5. عمده: از کتاب مناقب الفقیه ابن مغازلی شافعی با اسناد خودش از عمر بن خطاب نقل کرده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر همبستگی و هر خویشاوندی در روز قیامت منقطع است مگر آنها که از بستگان و خویشاوندان من باشند.(4)

6. عمده: با اسناد خود از ابنعمر نقل کرده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی خداوند خلایق را آفرید، عرب را برگزید و از میان عرب، قریش را و از میان قریش، بنیهاشم را برگزید؛ من برگزیدهای از برگزیدگان هستم. به هوش

1- . همان : 169
2- . در یکی از نسخهها: ایشان رو به او کردند و ...
3- . عمده : 150
4- . همان : 156

باشید که قریش را دوست بدارید و با آنها دشمنی نورزید که هلاک میشوید. بدانید که هر بستگی و نژادی در روز قیامت منقطع است مگر بستگی و نژاد من. بدانید که علی بن ابیطالب از بستگان و همتیره من است؛ هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با او دشمنی بورزد، با من دشمنی کرده است.(1)

7. عمده: سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرشان، امام باقر علیه السلام، نقل کردهاند: عمر بن خطاب گفته، شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: هر بستگی و نژادی در روز قیامت منقطع است، مگر بستگی و نژاد من.(2)

8. عمده: با اسناد خویش از ابنعمر نقل کرده، عمر بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! به خدا قسم، اصرار من بر علی بن ابیطالب در مورد دخترش هیچ سببی نداشت جز این که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند: هر بستگی و نژاد و دامادی در روز قیامت منقطع است، مگر نژاد و دامادی من.(3)

9. کنز الفوائد کراجکی: مستطیلی بن حصین نقل کرده، عمر بن خطاب دختر علی بن أبیطالب را از ایشان خواستگاری کرد و ایشان عذر به کمسن و سالی او آوردند و فرمودند: من او را برای پسر برادرم جعفر در نظر گرفتهام. عمر گفت: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند: هر همتیرگی و همنژادی در روز قیامت منقطع است مگر همتیرگی و همنژادی با من، تمام نوههای دختری به پدرشان منسوب میشوند، مگر فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم و به من منسوب میشوند.(4)

1- . همان
2- . همان
3- همان : 157
4- . کنز الکراجکی : 166 و 167

باب نهم : امامان از فرزندان حسین علیه السّلام هستند و امامت پس از آن جناب در نسل ایشان است و در دو برادر نخواهد بود

1. اکمال الدین: هشام بن سالم نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: امام حسن افضل و بهتر بود یا امام حسین؟ فرمودند: امام حسن افضل از امام حسین است. عرض کردم: پس چه شد که امامت پس از آن جناب در فرزندان امام حسین قرار گرفت نه فرزندان امام حسن؟ فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دوست داشت(1) سنت موسی و هارون را در مورد حسن و حسین نیز جاری نماید، مگر نه این بود که آن دو در نبوت شریک بودند، چنانچه امام حسن و امام حسین در امامت شرکت داشتند. خداوند عزّ و جلّ نبوت را در فرزندان هارون و نه در فرزندان موسی قرار داد، گر چه موسی افضل از هارون بود.

عرض کردم: آیا در یک زمان دو امام ممکن است؟ فرمودند: نه، مگر این که یکی از آن دو ساکت و پیرو امام دیگر و دیگری ناطق و امام آن یکی باشد. اما این که هر دو در یک زمان امام و ناطق باشند، نه.

1- . در مصدر: خداوند تبارک و تعالی فقط میخواست...

گفتم: آیا امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام ممکن است در دو برادر قرار گیرد؟

فرمودند: نه، امامت در بازماندگان حسین علیه السلام خواهد بود، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(1) {او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد}. سپس این امامت، همین طور در فرزندان آن جناب است یکی پس از دیگری تا روز قیامت.(2)

توضیح: "چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود..." امام علیه السّلام، وجود امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام را به نبوت و خلافتی که در ذریه ابراهیم بود، تشبیه نمودهاند. و نیز محتمل است که ضمیر آیه، در تفسیر و معنای باطنی، به حسین علیه السّلام برگردد. و اگر منظور از عقب در آیه، نواده گان در مرتبه بعدتر باشد، میتوان عموم آیه را مبنای استدلال نمود، مگر مواردی که دلیل دیگری آنها را از این عموم خارج نموده باشد، مانند حسنین علیهما السلام.

2. غیبت طوسی: حسین بن ثویر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امامت پس از حسن و حسین، دیگر به دو برادر نخواهد رسید و پس از علی بن الحسین در فرزندان و نواده گان و اعقاب آنها خواهد بود.(3)

3. غیبت طوسی: عقبه بن جعفر نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: شما به این سن رسیده اید و هنوز فرزندی ندارید. فرمودند: ای عقبه بن جعفر! صاحب مقام امامت از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه فرزند خود را که پس از او به امامت می رسد ببیند.(4)

4. غیبت طوسی: حسن بن ابی حمزه از پدر خود و او از حضرت ابیجعفر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ای اباحمزه! زمین هیچگاه از عالمی از ما خالی

1- . زخرف / 28
2- . اکمال الدین : 232
3- . غیبت طوسی : 128

4- . همان: 143 و 144

نخواهد بود، اگر مردم چیزی بیافزایند، او میگوید: افزودهاند، و اگر کم کنند میگوید: کم کردهاند. خداوند این عالِم را از دنیا نمیبرد، مگر اینکه در فرزندان خود کسی را ببیند که در علم مانند او یا هر چه خدا بخواهد باشد. (1)

5. غیبت طوسی: حسن بن علی خزاز نقل کرده: علی بن ابی حمزه به محضر امام رضا علیه السّلام رسید و عرض کرد: شما امام هستید؟ ایشان فرمودند: آری. گفت: من از جدتان جعفر بن محمّد علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: امام نمی باشد مگر کسی که دارای فرزند باشد.

حضرت فرمودند: فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای پیرمرد؟ حضرت صادق علیه السّلام چنین نفرمودند، آن جناب فرمودند: امام نمی باشد مگر کسی که دارای فرزند باشد، به استثنای آن امامی که حسین بن علی علیه السّلام در زمان او خارج می شود که او دارای فرزند نخواهد بود. عرض کرد: درست است فدایتان شوم! همینطور از جدتان شنیدم.(2)

6. غیبت طوسی: یونس بن یعقوب نقل کرده، از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند امتناع ورزیده از اینکه بعد از حسن و حسین علیهما السّلام، امامت در دو برادر باشد.(3)

إکمال الدین نیز مانند همین را، با طریقی دیگر از ابن بعقوب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(4)

8. غیبت طوسی: حماد بن عیسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: پس از حسن و حسین، امامت در دو برادر نخواهد بود، فقط در فرزندان و فرزندان فرزندان خواهد بود.(5)

1- . غیبت طوسی : 144
2- . همان : 144 و 145
3- . همان : 146
4- . اکمال الدین : 231
5- . غیبت طوسی : 146

إکمال الدین نیز، مانند همین روایت را با طریقی دیگر نقل کرده است.(1)

9. غیبت طوسی: ثویر بن ابیفاخته روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: امامت، پس از حسن و حسین علیهما السّلام، به دو برادر باز نخواهد رسید(2) و از علی بن حسین علیه السلام اِدامه یافت، همانطور که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ»(3) {و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اَولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]}. بنابراین بعد از علی بن حسین فقط در فرزندان و فرزندان فرزندان خواهد بود.(4)

إکمال الدین هم مانند همین روایت را با طریقی دیگر نقل کرده است.(5)

9. تفسیر عیاشی: ابوعمر زبیری(6) نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: دلیلش چیست(7)

که امامت از فرزندان امام حسن علیه السلام خارج شد و به فرزندان حسین علیه السلام رسید؟

ایشان فرمودند: وقتی حضرت امام حسین روزهای آخر زندگیاشان را میگذراندند، جایز نبود امامت را به فرزندان برادر خود بسپرند و جایز نبود به آنها وصیت کنند، به دلیل این آیه: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»(8) {و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند} فرزندان خودش از جهت خویشاوندی به او نزدیکتر از فرزندان برادرش بودند، و به امامت

1- . اکمال الدین : 231
2- . در یکی از نسخههای کتاب و در إکمال الدین: در دو برادر نخواهد بود.
3- . احزاب / 6
4- . غیبت طوسی : 146
5- . اکمال الدین : 231
6- . أبوعمرو محمد بن عبدالله بن مصعب بن زبیر زبیری. نجاشی در فهرست : 153 مینویسد: زبیریون اصحاب ما سه نفرند: عبدالله بن هارون

ابومحمد الزبیری، عبدالله بن عبدالرحمن الزبیری و أبوعمرو محمد بن عمرو بن عبدالله بن مصعب بن زبیر.
7- . در یکی از نسخهها: دلیلش چگونه است؟ و در مصدر: چطور اینچنین است و دلیلش چیست؟
8- . احزاب / 6

اولی بودند. این آیه فرزندان امام حسن علیه السلام را خارج کرد و امامت به فرزندان حسین علیه السّلام رسید. و امامت با این آیه برای ایشان شد، بنابراین تا روز قیامت در آنها باقی میماند.(1)

10. مناقب إبن شهر آشوب: ابوهریره نقل کرده، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در مورد آیه: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(2) { و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد } پرسیدم، ایشان فرمودند: امامت را در فرزندان حسین قرار داد که نه نفر از امامان از صلب او خارج میشوند که مهدی این امت نیز، از آنهاست.(3)

11. کافی: عیسی بن عبد اللَّه بن عمر بن علی(4) بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آقا اگر پیشآمدی برای شما اتفاق بیفتد، که خدا آن را برایم پیش نیاورد، چه کسی امام بعد از شما خواهد بود؟ ایشان اشاره به فرزند خود موسی علیه السلام نمودند. عرض کردم: اگر برای ایشان اتفاقی پیش آید، امامت به چه کسی میرسد؟ فرمودند: به فرزندش. گفتم: اگر برای فرزند ایشان اتفاقی بیفتد و یک برادر بزرگ و یک فرزند کوچک از خود باقی گذارند، امامت به کدامیک میرسد؟ فرمودند: به فرزندش،(5) و همینطور یکی پس از دیگری. و در نسخه صفوانی اینگونه است: سپس همین طور تا ابد.(6)

12. اکمال الدین: ابابصیر روایت کرده، امام باقر علیه السّلام در مورد «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(7) { و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد } فرمودند:

1- . تفسیر عیاشی 2 : 72
2- . زخرف / 28
3- . مناقب آل ابیطالب 3 : 206
4- . همانطور که در مصدر آمده، صحیحش این است: عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی.
5- . در مصدر اینطور آمده است: فرمودند: به فرزندش. سپس فرمودند: همینطور تا ابد. عرض کردم: اگر من ایشان را نشناسم و جایشان را ندانم چه؟ فرمودند: بگو: خدایا! من آن حجت باقی تو بر زمین را که از فرزندان

امام قبل است ولی خود میدانم، إن شاء الله همین برای تو کافی خواهد بود.
6- . اصول کافی 1 : 309
7- . زخرف / 28

امامت در حسین علیه السلام است که همین طور از فرزندی به فرزند دیگر منتقل می شود و به برادر و عمو نخواهد رسید.(1)

13. إکمال الدین: أبیاسماعیل روایت کرده، امام صادق علیه السلام فرمودند: امامت بعد از حسن و حسین علیهما السلام، هرگز در دو برادر نخواهد بود و فقط در فرزندان و فرزندان فرزندان خواهد بود.(2)

14. علل الشرایع: عبدالرحمن بن مثنی هاشمی نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! چه شد که فرزندان حسین بر فرزندان حسن برتری یافتند، با این که این هر دو در شرعی واحد جریان دارند؟ فرمودند: فکر نمیکنم شما این را قبول کنید؛ وقتی که هنوز حسین علیه السلام متولد نشده بود، جبرئیل علیه السلام بر محمّد صلی اللّه علیه و آله و نازل شد و گفت: برایت پسری متولد خواهد شد که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. پیامبر فرمودند: ای جبرئیل! من احتیاج به چنین فرزندی ندارم و سه مرتبه در این مورد با او صحبت کرد. سپس علی علیه السّلام را خواستند و به او فرمودند: جبرئیل از طرف خداوند عزّ و جلّ برایم خبر آورده که فرزندی برایت متولد خواهد شد که امتت بعد از تو او را خواهند کشت. علی علیه السّلام فرمود: مرا حاجت به چنین فرزندی نیست. و پیامبر سه مرتبه با ایشان در این مورد صحبت کردند و سپس به او فرمودند: امامت و وراثت و خزانت(3) در او و فرزندانش، خواهد بود.

پیامبر در پی فاطمه علیها السّلام فرستاد که خداوند به تو مژده فرزندی داده که امت من، بعد از من، او را خواهند کشت.

1- . إکمال الدین : 231
2- . همان
3- . خزانت، همان مال مخزون است و شاید مراد از آن غنائم و خمس و انفال و اموالی است که از عامه و خاصه به امام اختصاص دارد.

فاطمه علیها سلام عرض کرد: مرا حاجت به چنین فرزندی نیست. وپیامبر سه مرتبه با ایشان در این مورد صحبت کردند و بعد پیکی به سوی ایشان فرستادند که: امامت و وراثت و خزانت فقط در او میباشد.

فاطمه سلام الله علیه فرمودند: از خدای عزّ و جلّ راضی شدم. بعد به حسین علیه السلام حامله شدند و شش ماه او را حامله بودند و سپس زایمان نمودند، هیچ مولودی شش ماهه متولد نشده که زنده بماند مگر حسین بن علی و عیسی بن مریم(1)

علیهما السلام. ام سلمه از او پرستاری نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله هر روز پیش او می آمد و زبان خود را در دهان حسین میگذاشت و او میمکید تا سیراب میشد. خداوند گوشت او را از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله رویانید، هرگز از فاطمه علیها السّلام و نه زنان دیگر شیر نخورد.

وقتی خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی»(2) {و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد می گوید: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری، و فرزندانم را برایم شایسته گردان} اگر گفته بود: "اصلح لی ذریتی": فرزندانم را برایم اصلاح کن، تمام آنها امام می شدند، ولی این چنین که گفت، اختصاص به گروهی خاص داد.(3)

1- . در حاشیه یکی از نسخهها نوشته است: ظاهراً در اصل یحیی بوده که در نوشتن به عیسی تبدیل شده است، چنانچه در روایات دیگر هم امام حسین علیه السلام در ولادت و شهادت به یحیی تشبیه شدهاند، خودم هم همین را از ایشان أدام الله أیام إفادته شنیدم. میگویم: در کافی روایتی وجود دارد که مدت حمل عیسی علیه السلام را شش ماه گفته است، به بحار الأنوار 14 : 207 رجوع کنید. بنابراین، احتمال تصحیف یحیی به عیسی ضعیف است.

2- . احقاف / 15
3- . علل الشرايع : 79

بیان: "هر دو در شرعی واحد جریان دارند" یعنی از جهت فضل و کمال در طریقی واحدند. وقتی گفته شود: آن دو در یک شرعاند، یعنی آن دو مساویند.

"فکر نمیکنم شما این را قبول کنید" شاید امام علیه السلام اشاره به این دارد که شما خود تساوی را قبول ندارید و فرزندان حسن علیه السلام را از فرزندان حسین علیه السلام برتر میدانید.

"وقتی خداوند متعال این آیه را نازل کرد..." شاید جواب این شرط محذوف باشد؛ یعنی، وقتی خداوند متعال این چنین نازل کرد، حسین علیه السلام فهمیدند و چنان درخواستی از خداوند کردند و خداوند نیز درخواست ایشان را اجابت کرد. و محتمل است جمله "اگر گفته بود:..." جواب شرط باشد.

15. علل الشرائع: عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: منظور از آیه «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(1) {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند} چیست؟ ایشان فرمودند: این آیه در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام نازل شده است. وقتی خداوند عزّ و جلّ روح پیامبرش را قبض کرد، امیرالمؤمنین و سپس حسن و سپس حسین علیهم السّلام امام بودند، و بعد تأویل این آیه به وقوع پیوست: «أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»(2) {و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند} و علی بن الحسین علیه السلام به امامت رسید. سپس امامت در فرزندان اوصیای ایشان ادامه یافت، اطاعت از آنها اطاعت از خداست و مخالفت با آنها مخالفت خداوند عزّ و جلّ است.(3)

16. علل الشرائع: عبد الرحیم قصیر نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام سؤال کردم که آیه «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا

1- . احزاب / 33

2- . همان / 6
3- . علل الشرايع / 79

الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ»(1) {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند} در باره چه کسانی نازل شده است؟ فرمودند: در باره پیشوایان نازل شده است. این آیه در حسین بن علی علیه السّلام و بعد از ایشان در فرزندان حسین جریان یافت. بنابراین ما از مؤمنین و مهاجرین به امامت شایستهتر و به رسول الله نزدیکتریم.

عرض کردم: آیا فرزندان جعفر نیز نصیبی از امامت دارند؟ فرمودند: خیر. من تمام فرزندان عبدالمطلب را یک به یک ذکر کردم و ایشان میفرمودند: نه. فرزندان حسن را فراموش کردم. بار بعدی که خدمت ایشان رسیدم، عرض کردم: آقا فرزندان حسن نصیبی از امامت دارند؟ ایشان فرمودند: ای اباعبدالرحمن! جز ما، هیچ یک از بستگان حضرت محمّد نصیبی از امامت ندارند.(2)

توضیح: آیه ارحام در دو جا نازل شده است؛ یکی در سوره انفال که این چنین است: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»(3) {و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند آری خدا به هر چیزی داناست}، و دیگری در سوره احزاب که این چنین است: «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا»(4) {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند] مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید}.

1- . احزاب / 6
2- . علل الشرایع / 79
3- . انفال / 75
4- . احزاب / 6

اما اولی، ممکن است مراد این باشد که، بعضی از خویشاوندان به بعضی دیگر از خویشاوندان، از سایر خویشاوندان اولویت دارند، و یا مراد این باشد که، بعضی از خویشاوندان به بعضی دیگر از خویشاوندان، نسبت به غیر خویشاوندان اولویت دارند. بنابر معنای اخیر، آیه دلالتی بر اولویت خویشاوندان نزدیک ندارد. و اما آیه دوم نیز، اگر "من المؤمنین" بیان از "اولوا الارحام" باشد، همان دو احتمال آیه اول را دارد. ولی اگر "من المؤمنین" جمله صله "اولوا الارحام" باشد، فقط احتمال دوم در آن وجود دارد.

امام علیه السلام به جهت مناسبت بیشتر به آیه دوم استدلال فرمودند؛ زیرا در آیه دوم، حق حضرت رسول و زنان ایشان در کنار هم قرار گرفته است، که مناسب این است بعد از این، حق خویشاوندان و نزدیکان بیان شود. و ظاهر روایت این است که امام علیه السلام "من المؤمنین" را صله "اولوا الارحام" قرار دادهاند، که شاید منظور ایشان این باشد که، ایشان نسبت به اجانب اولویت دارند. و این که فرزندان حسین علیه السلام را گفتهاند از باب تخصیص نیست، بلکه به جهت وضوح امامت فرزندان ایشان است که با نصوص فراوان بین خاص و عام به اثبات میرسد.

احتمال هم دارد که امام علیه السلام "من المؤمنین" را صله فرض نکرده باشند و آن را بیانی از "اولوا الارحام" قرار داده باشند که در نتیجه به طریق اولی بر غیر خویشاوندان هم اولویت داشته باشند. مضاف بر این که، اگر صله باشد، احتمال این میرود که بعضی از خویشاوندان نزدیک به بعضی دیگر از خویشاوندان نزدیک، نسبت به غیرشان اولویت داشته باشند، حالا آن غیر، از خویشاوندان دور باشد یا از غیر خویشاوندان. پس خویشاوندان دور هم در حکم مؤمنین و مهاجرین خواهند بود.

این احتمال را نباید استدلالی بر اساس احتمالی بعید دانست؛ زیرا حتمی نیست که امام علیه السلام قصد استدلال به آیه را داشته باشند، بلکه شاید مقصود ایشان بیان معنای آیه و شأن نزول آیه باشد. و بلکه محتمل است این بیان تأویل معنای باطنی آیه باشد؛ زیرا در روایات، به این آیه در مورد مقدم بودن خویشاوندان

در ارث بردن استدلال شده است. و در مورد شأن نزول آیه مشهور است که، قبل از نزول این آیه در صدر اسلام ارث بردن به هجرت و موالات در دین بوده است، که این آیه آن رسم را نسخ کرد. و نباید این مطلب را منافی «إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا»(1) {مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید} دانست؛ زیرا بنابراین تأویل، محتمل است مراد این باشد که: امامت مختص به خویشاوندان رسول است و شما میتوانید نسبت به اولیای در دین نیک رفتار کنید، ولی اطاعت واجب مختص ایشان است. یا بگوییم آیه شامل هر دو معنا میشود و این معنا یک قسمت از معناست که با آن قسمت دیگر معنا را کامل می کند.

همچنین باید گفت در مورد آیه اول، روایاتی دیگری وجود دارند که محتمل است به خاطر ظهور بیشتر، احتمال اول را در استدلال یا شأن نزول آیه بیان کرده باشند، که از جهت لفظی مانعی ندارد. و اگر به غرض استدلال باشد، باید، مگر در مواردی که به وسیله دلیلی دیگر استثناء شدهاند، به عموم آیه عمل کرد، که امام حسین علیه السلام، ایشان با نص متواتر خارج شدهاند. ولی در بعدیها جاری است. و اگر به غرض بیان شأن نزول باشد، اشکالی وجود ندارد.

17. علل الشرائع: عبدالاعلی بن اعین نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند عزّ و جلّ علی علیه السّلام را به جانشینی پیامبر و هر آنچه که به او رسیده بود، مختص نمود و حسن و حسین علیهما السلام در مورد آن برای ایشان اقرار نمودند، سپس وصیت به حسن(2) و تسلیم بودن حسین در مورد آن. تا اینکه امامت، به حسین رسید و به جهت سابقهای که ایشان داشت، هیچ کس در این مورد با ایشان نزاعی نداشت، و پس از ایشان علی بن الحسین مستحق امامت شد، به دلیل این آیه: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی كِتابِ

1- . همان
2- . در یکی از نسخهها: وصیت ایشان به حسن

اللَّهِ»(1)

{ و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند } و پس از علی بن الحسین امامت فقط در فرزندان و فرزندان فرزندان است.(2)

توضیح: "و هر آن چه که به او رسیده بود" یعنی هر چه از اموال و میراث که رسول الله صلی الله علیه و آله بر جای گذاشته بودند و نیز همه آثار نبوت، برای ایشان شد.

18. علل الشرائع: ابابصیر نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام در باره آیه: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(3) {و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد} فرمودند: امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار داد. این مقام از وقتی که به حسین علیه السّلام رسید، پیوسته از فرزندی به فرزند دیگری منتقل میشد و هرگز به برادر و عمو نرسید، و هر کدام از فرزندان که به امامت میرسیدند، دارای فرزند بودند، و عبداللَّه بدون این که فرزندی داشته باشد از دنیا رفت و جز چند ماهی با اصحاب خود همراه نبود.(4)

توضیح: از "و هر کدامشان که به امامت میرسیدند" به بعد، توضیحات خود راوی است و منظور از عبدالله، همام عبدالله أفطح پسر امام صادق علیه السلام است که فرقه فطحیه قائل به امامت او بعد از امام صادق علیه السلام هستند و منظور راوی از این روایت ، نفی امامت اوست.

19. علل الشرائع: ربیع بن عبد اللَّه نقل کرده است: بین من و عبد اللَّه بن حسن بحثی در مورد امامت درگرفت؛ عبد اللَّه بن حسن میگفت: امامت در فرزندان حسن و حسین علیهما السلام، هست. من میگفتم: فقط در فرزندان حسین است و نه فرزندان حسن، تا روز قیامت.

1- . احزاب / 6
2- . علل الشرایع : 80
3- . زخرف / 28
4- . علل الشرایع: 80

گفت: چرا باید فقط در فرزندان حسین و نه فرزندان حسن علیه السّلام باشد؟ با اینکه هر دو سرور جوانان اهل بهشت بودند و در فضیلت برابرند، جز اینکه امام حسن به جهت سنّ بیشتر بر امام حسین فضیلت دارد، و در این صورت امامت باید در نسل فرزند افضل باشد.

به او گفتم: که موسی و هارون هر دو پیامبر و رسول بودند و موسی از هارون افضل بود، ولی خداوند عزّ و جلّ نبوت و خلافت را در فرزندان هارون قرار داد نه در فرزندان موسی. و همینگونه خداوند عزّ و جلّ امامت را در فرزندانِ حسین قرار داده و نه در فرزندان حسن، تا در میان این امت نیز دقیقاً و بدون کم و کاست مانند سنت پیشینیان اجرا شود. هر جوابی که در مورد موسی و هارون علیهما السلام بدهی، همان جواب من است در مورد حسن و حسین علیهما السلام. دیگر چیزی نگفت.

بعد خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم، همین که مرا دیدند، به من فرمودند: ای ربیع! کارت، در بحثی که با عبد اللّه بن حسن کردی بسیار خوب بود، خداوند تو را ثابتقدم بدارد!(1)

20. علل الشرائع: فضیل سکره نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم، ایشان فرمودند: ای فضیل! آیا میدانی داشتم چه چیزی را نگاه میکردم؟ عرض کردم: نه. فرمودند: در کتاب فاطمه علیها السّلام نظاره میکردم؛ هیچ فرمانروایی به فرمانروایی نمیرسد مگر این که در این کتاب نام او و پدرش ذکر شده است. من در آن نامی از فرزندان حسن ندیدم.(2)

21. علل الشرائع: ابیفاخته روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: بعد از حسن و حسین امامت در دو برادر نخواهد بود، و یکی پس از دیگری در فرزندان حسین علیه السّلام ادامه مییابد.(3)

1- . همان : 80 و 81
2- . همان : 80
3- . همان

22. عیون اخبار الرضا، علل الشرایع: محمّد بن ابییعقوب بلخی نقل کرده، به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: به چه علت امامت به فرزندان حسین رسید و به فرزندان حسن نرسید؟ فرمودند: چون خداوند عزّ و جلّ، امامت را در فرزندان حسین قرار داد و در فرزندان حسن قرار نداد، و نمی توان بر خدا اعتراض نمود.(1)

23. علل الشرائع: سعدان از شخصی از قول حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که ایشان فرمودند: وقتی فاطمه علیها السّلام به حسین صلوات الله علیه حامله شد، رسول الله صلی الله علیه و آله به ایشان فرمودند: ای فاطمه! خداوند به تو پسری هدیه کرده که نامش حسین است و امت من او را خواهند کشت. فاطمه علیها السّلام عرض کردند: مرا به چنین فرزندی نیاز نیست. پیامبر فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به من وعده داده که امامت را در فرزندان او قرار دهد. فاطمه علیها السّلام عرض کردند: ای رسول خدا! راضی شدم.(2)

24. معانی الأخبار: ابابصیر نقل کرده، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(3) {و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد} سؤال کردم. ایشان فرمودند: همان امامت است، که خداوند عزّ و جلّ، آن را تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام باقی میگذارد.(4)

25. إکمال الدین، معانی الأخبار، خصال: مفضل نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: این آیه را برایم توضیح دهید: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(5) {و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد}. ایشان فرمودند: منظور امامت است که خداوند آن را، تا روز قیامت، در نسل حسین علیه السلام قرار داده

1- . عیون الأخبار : 236 ، علل الشرایع : 80
2- . علل الشرایع : 79
3- . زخرف / 28
4- . معانی الأخبار : 44
5- . زخرف / 28

است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چگونه امامت به فرزندان حسین رسید به فرزندان حسن نرسید؟ با اینکه هر دو فرزند و نواده رسول الله صلی الله علیه و آله و هر دو سرور جوانان بهشت بودند.

حضرت فرمودند: موسی و هارون نیز هر دو پیامبر و رسول و با هم برادر بودند؛ اما خداوند نبوت را در نهاد هارون قرار داد و نه صلب موسی، و کسی حق ندارد بگوید: چرا خدا چنین کرد؟ امامت نیز خلافت خداوند عزّ وجلّ است، هیچ کس نمی تواند بگوید: چرا خدا آن را در نهاد حسین قرار داد و در نهاد حسن قرار نداد؟ زیرا خداوند در کارهای خود حکیم است، از او نمی توان بازخواست نمود و این مردمند که از آنها بازخواست می شود. (1)

1- . إکمال الدین 204 و 205 ، معانی الأخبار : 126 و 127 ، خصال 1 : 146

باب دهم : نفی غلو در مورد پیامبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم و توضیح معانی تفویض و آن چه نسبت دادن آن به ایشان صحیح و رواست و آن چه نارواست

آیات

- «ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(1) {هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید * و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد}

- «يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ»(2) {ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز [سخن] درست مگویید}

1- . آل عمران / 79 و 80
2- . نساء / 171

- «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... تا آنجا كه ميفرمايد: قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ»(1) { كسانى كه گفتند خدا همان مسيح پسر مريم است قطعا كافر شده اند... تا آنجا كه ميفرمايد: بگو اى اهل كتاب در دين خود به ناحق گزافه گويى نكنيد و از پى هوسهاى گروهى كه پيش از اين گمراه گشتند و بسيارى [از مردم] را گمراه كردند و [خود] از راه راست منحرف شدند نرويد }

- «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»(2) {يا براى خدا شريكانى پنداشته اند كه مانند آفرينش او آفريده اند و در نتيجه [اين دو] آفرينش بر آنان مشتبه شده است بگو خدا آفريننده هر چيزى است و اوست يگانه قهار }

- «اللَّهُ الَّذِى خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ مِنْ شَيْ ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(3) {خدا همان كسى است كه شما را آفريد سپس به شما روزى بخشيد آنگاه شما را مى ميراند و پس از آن زنده مى گرداند. آيا در ميان شريكان شما كسى هست كه كارى از اين [قبيل] كند منزه است او و برتر است از آنچه [با وى] شريک مى گردانند }

تفسير: «ما كانَ لِبَشَرٍ» گفته اند: اين آيه تكذيب و رد كسانى است كه عيسى را ميپرستيدند. نقل كردهاند كه، ابورافع قرظىّ و سيد نجرانى گفتند: اى محمّد! مايلى تو را بپرستيم و تو را به ربوبيت بپذيريم؟ پيامبر صلى الله عليه و آله فرمودند: به خدا پناه ميبرم از اين كه غير خدا را بپرستيم و مأمور شويم غير خدا را بپرستيم، خداوند مرا براى اين مبعوث نكرده و چنين دستورى به من نداده است. آنگاه اين آيه نازل شد.

1- . مائده / 72 - 77
2- . رعد / 16
3- . روم / 40

و گفته شده: مردی گفت: یا رسول اللّه! ما همان طور که به یکدیگر سلام میکنیم به شما سلام میدهیم، آیا نباید به شما سجده کنیم؟ فرمودند: جایز نیست برای احدی جز خدا سجده کرد، ولی پیامبرتان را گرامی بدارید و حق هر کسی را بشناسید.

«وَ لکِنْ کُونُوا»، یعنی ولی میگوید: «کُونُوا رَبَّانِیِّینَ» ربانی، مانند لحیانی، منسوب به ربّ است و کسی است که در علم و عمل کامل باشد. «بِما کُنْتُمْ...» یعنی به سبب این که معلم کتاب هستید و آن را درس میدهید. «وَ لا یَأْمُرَکُمْ» منصوب و معطوف بر «ثُمّ یَقُولَ» است و «لا»ی آن زائده و برای تأکید نفیی است که در «ما کانَ» وجود دارد. یا مرفوع است بنا بر استیناف، و یا حال است. «أَ یَأْمُرُکُمْ» ضمیر آن به بشر یا پروردگار متعال بر میگردد.

«لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ» یعنی با خدا انگاشتن عیسی، در دین خود غلوّ نکنید. «إِلَّا الْحَقَ» جز حق نسبت به خدا ندهید، یعنی او را از داشتن زن و فرزند منزه بدانید. «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ» یعنی قبل از بعثت محمد صلی الله علیه و آله نیز موجب گمراهی شدند. «وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ» یعنی پس از بعثت ایشان هم، به جهت تکذیبشان، مردم را از راه درست بازداشتند.

«قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ» دلالت میکند که، نسبت دادن خلقت به انبیاء و ائمه علیهم السلام جایز نیست، و همچنین آیه «هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْ ءٍ» دلیل است بر عدم جواز نسبت دادن خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردن آنها به غیر خدا و دلالت بر این دارد که این شرک است.

توضیح: دلالت این آیات بر نفی غلو و تفویض با توضیحاتی که ذکر خواهیم کرد آشکار است. و آیاتی که دلالت بر این معنی دارد بیش از شمارش است؛ زیرا تمام آیات آفرینش و دلایل توحید و آیاتی که در مورد کفر نصاری و بطلان مذهب آنها وارد شده، همگی دلالت بر همین دارد. به همین جهت از ذکر و تفسیر و توضیح نوع دلالت آنها خودداری شد، چون مطلب آشکار است. و تنها خداوند است که به راه راست هدایت میکند.

احادیث:

1. رجال کشی: ابن سنان از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: ما اهل بیتی راستگفتار هستیم، اما پیوسته دروغگویانی هستند که بر ما دروغ می بندند و راستگویی ما را با دروغی که بر ما میبندند در نزد مردم بیاثر میکنند. رسول الله صلی الله علیه و آله راستگوترین مردم بود و مسیلمه بر او دروغ می بست. امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز راستگوترین خلق خدا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بود و عبد اللّه بن سبا - لعنت خدا بر او باد - بر او دروغ می بست و با نسبت های دروغ سخنان راست او را مشوب میکرد. حضرت اباعبداللّه، حسین بن علی، نیز مبتلا به مختار بود. سپس حضرت صادق علیه السلام سخن از حارث شامی و بنان به میان آوردند و فرمودند: این دو نفر بر علی بن الحسین علیهما السلام دروغ می بستند. سپس نام مغیره بن سعید و بزیعا و سری و أبالخطاب و معمر و بشار شعیری و حمزه ترمذی(1)

و صائد نهدی را بردند و فرمودند: خدا آنها را لعنت کند! ما خانواده هیچگاه از دروغ دروغ گویان یا افراد عاجزالرأی آسوده نیستیم، خداوند ما را از دردسر هر دروغگو نگه دارد و آنها را به حرارت آهن مبتلا سازد.(2)

توضیح: "عاجزالرأی" کسی است که درک ضعیفی دارد و سخنانی که عقلا درباره امامان تکذیب میکنند را بدون تأمل میپذیرد.

1- . در مصدر به جای ترمذی، یزیدی آمده است. مامقانی از نسخهای تصحیح شده، بربری نقل کرده است. در المقالات و الفرق و فرق الشیعه نوبختی آمده است: حمزه بن عماره از کیسانیه بود و اهل مدینه، از آنها جدا شد و مدعی شد که خود پیامبر و محمد بن حنفیه خدا است و اینکه حمزه امام و پیامبر است و بر او هفت راه از آسمان نازل میشود که با آنها زمین را میگشاید و بر آن مالک میشود. عدهای از اهل مدینه و اهل کوفه پیرو او شدند و امام باقر علیه السلام او را مورد لعن خویش قرار داد و از او بیزاری جست و او را تکذیب نمود و به دنبالش شیعه نیز از او بیزاری جستند. دو نفر از اهالی نهد کوفه به نامهای صائد و بیان بن سمعان راه او را ادامه دادند.
2- . رجال کشی : 196 و 197

2. رجال کشی: ابیعتبه(1)

نقل کرده، یکی از دختران ابالخطاب مرد. هنگامی که او را دفن کرد، یونس بن ظبیان بر قبر او حاضر شد و گفت: سلام بر تو ای دختر رسول خدا!(2)

3. رجال کشی: یونس نقل کرده، شنیدم مردی از طیاره با حضرت رضا علیه السّلام درباره یونس بن ظبیان صحبت میکرد و میگفت که او گفته است: در یکی از شبها که مشغول طواف بودم، ناگاه ندایی از بالای سرم شنیدم که: ای یونس! من خدای یکتایم که خدایی جز من نیست، مرا عبادت کن و نماز را برای یاد من به پای دار! سرم را بلند کردم و ناگهان جبرئیل را دیدم. امام رضا علیه السّلام از شنیدن این سخن چنان خشمگین شدند که نتوانستند خودداری کنند، بعد به آن مرد فرمودند: از پیش من بیرون شو! خدا تو را و کسی که این حدیث را برایت نقل کرده و یونس بن ظبیان را هزار بار لعنت کند که هر کدام از آن لعنتها، هزار لعنت دیگر در پی داشته باشد که هر یک از آنها تو را رهسپار قعر جهنم کنند! من گواهی میدهم که جز شیطان کس دیگری به او چنین سخنی نگفته است. اما یونس و ابالخطاب، با هم در شدیدترین عذاب گرفتارند و یاران آن دو تا آن شیطان، به همراه فرعون و آل فرعون در شدیدترین عذاب ها مبتلایند، این سخن را از پدرم شنیدم.

یونس (راوی این روایت) میگوید: آن مرد از جای خویش حرکت کرد، هنوز ده قدم مانده بود به درب خانه، که بیهوش بر زمین افتاد و مدفوعش از راه دهان خارج شد و از دنیا رفت. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: فرشته ای با گرزی بر دست آمد و چنان بر سر او نواخت که از درون زیر و رو شد و مدفوعش از دهانش خارج شد، و خداوند روح او را فوراً به هاویه جهنم برد و به همان دوستش که از یونس بن ظبیان آن حدیث را برایش نقل کرده بود ملحق کرد. این هم، همان شیطانی را که او مشاهده کرده بود، دید.(3)

1- . در مصدر: عمار بن ابیعتبه
2- . رجال کشی : 233
3- . رجال کشی : 233 و 233

توضیح: "طیاره" کسانی اند که به غلو پر کشیده شدهاند.

4. کتاب مناقب(1)

محمّد بن احمد بن شاذان: با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام و ایشان از پدران خود از علی بن ابیطالب علیه السّلام نقل کردهاند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! مَثَل تو در میان امت، چون مسیح، عیسی پسر مریم، است که قوم او به سه گروه تقسیم شدند: گروه مؤمنین که همان حواریینا‌ند، و گروهی که دشمن او بودند که همان یهودیانا‌ند، و گروهی که در باره او غلو کردند و از ایمان خارج شدند. امت من نیز در مورد تو سه گروه می شوند: گروه شیعیانت(2) که همان مؤمنینا‌ند، و گروه دشمنانت که آنهایی هستند که در تو شک دارند، و گروهی که در باره تو غلو میکنند که کافرند. و تو ای علی! به همراه شیعیان و محبین شیعیانت در بهشت هستید و دشمنان تو و غالیان در جهنما‌ند.(3)

5. نوادر راوندی: با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام و ایشان از پدران خود نقل کردند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا بالاتر از این مقامی که دارم، نبرید؛ خداوند متعال قبل از اینکه مرا پیامبر نماید، مرا بنده خود قرار داده است.(4)

6. امالی طوسی: فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بر جوانان خود بر حذر باشید که غالیان آنها را فاسد نکنند! که غالیان بدترین خلق خدایند. عظمت خدا را کوچک میکنند و برای بندگان ربوبیت ادعا میکنند، به خدا قسم غلات، از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند. سپس فرمودند: غالی پیش ما باز میگردد و ما او را نخواهیم پذیرفت، ولی اگر کسی که در باره ما کوتاهی کرده، پیش ما بازگردد او را می پذیریم. کسی گفت: چطور چنین چیزی ممکن است ای فرزند رسول خدا؟ فرمودند: غالی عادت به ترک نماز و

1- . که به آن ایضاح دفائن انواصب هم میگویند.
2- . در مصدر در این قسمت این عبارت هم وجود دارد: و محبین شیعیانت
3- . ایضاح دفائن النواصب : 33

4- . نوادر راوندی : 16 . این حدیث از کتاب جعفریات : 181 استخراج شده است.

زکات و روزه و حج کرده و دیگر نمیتواند عادت خود را ترک کند و برگشت به اطاعت خدا نماید، ولی مقصر وقتی بفهمد، عمل میکند و اطاعت می نماید.(1)

7. امالی طوسی: إبن نباته از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بار خدایا من از غالیان بیزارم، همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار بود، خدایا آنها را برای همیشه خوار گردان و هیچ کدامشان را نصرت مفرما.(2)

8. عیون أخبار الرضا: حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس قائل به تشبیه و جبر باشد، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای إبن خالد! اخباری که در مورد تشبیه و جبر به ما نسبت داده اند از ساختههای غالیان است که عظمت خدا را کوچک میکنند، هر کس آنها را دوست بدارد، با ما دشمنی کرده و هر کس آنها را دشمن بدارد، با ما دوستی کرده است. هر که آنها را دوست بگیرد، ما را دشمن خویش کرده و هر که دشمن آنها شود، با ما دوست شده است. هر که با آنها بپیوندد، با ما قطع رابطه کرده و کسی که از آنها قطع رابطه نماید، به ما پیوسته است. هر که با آنها بدرفتار باشد، با ما خوشرفتاری نموده و هر که با آنها خوشرفتار باشد، با ما بدرفتاری کرده است. کسی که آنها را گرامی بدارد، به ما اهانت کرده و هر که به آنها اهانت کند، ما را گرامی داشته است. کسی که آنها را بپذیرید، ما را رد کرده و کسی که آنها را رد کند، ما را پذیرفته است. کسی که به آنها نیکی کند، به ما بدی کرده و کسی که با آنها بدی کند، به ما نیکی کرده است. هر که آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب نموده و کسی که آنها را تکذیب نماید، ما را تصدیق کرده است. کسی که آنها را مورد بخشش خود قرار دهد، ما را محروم کرده و کسی که آنها را محروم نماید، به ما بخشیده است. ای إبن خالد! هر کس که از شیعیان ما باشد، هرگز آنها را دوست و یاور خود نمی گیرد.(3)

1- . أمالی طوسی : 54
2- . همان
3- . عیون الأخبار : 81 و 82

9. احتجاج: از نوشتهجاتی که، در مورد ردّ غلات، از حضرت صاحبالزمان رسیده، توقیعی است که در جواب نامه محمّد بن علی بن هلال کرخی با این مضمون صادر شده است: ای محمّد بن علی! خداوند بلند مرتبهتر از آنیست که ایشان وصفش میکنند، منزه است و ستایشش میکنم، ما هرگز شریک در علم و قدرت او نیستیم، بلکه غیب را جز او کسی نمیداند؛ چنانچه در کتاب محکمش فرمود: «قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ»(1) {بگو هر که در آسمانها و زمین است جز خدا غیب را نمی شناسند}. و من و تمام پدرانم چه از اولینها، آدم و نوح و ابراهیم و موسی و سایر پیامبران و چه از آخرینها، محمّد رسول الله و علی بن ابیطالب و حسن و حسین و دیگر امامان صلوات الله علیهم اجمعین تا به این زمان که به من رسیده و عصر من شده، همگی بندگان خدا عزّ و جلّ هستیم. خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی * قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً * قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی»(2) {هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم * می گوید پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم * می فرماید همانطور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی امروز همان گونه فراموش می شوی}. ای محمّد بن علی! شیعیان نادان و احمق و کسانی که یک پر مگس از دین آنها سنگینتر است، موجب آزار ما هستند. خدای یکتا را، که خودش در گواهی کافی است، و محمّد رسولش را، و ملائکهاش و تمام انبیاء و اولیای خدا را و تو را و نیز هر که را که این نامه مرا بخواند شاهد میگیرم که، من به خدا و رسولش بیزاری میجویم از کسی که بگوید، ما علم غیب داریم، یا شریک خدا در مُلک او هستیم، یا برای ما مقامی غیر از آن مقامی که خدا برایمان معین

1- . نمل / 65
2- . طه / 124 - 126

کرده(1)

و ما را برای آن آفریده روا بداند، یا ما غیر از آنی باشیم که در ابتدای نامه برایت توضیح دادم. و شما را گواه می گیرم که هر کس که ما از او بیزار باشیم، خدا و ملائکه و پیامبران و اولیای خدا از او بیزارند. این نامه را چون امانتی بر گردن تو و گردن هر که این نامه را بشنود قرار میدهم، که این نامه را از هیچ یک از دوستان و شیعیان ما را پنهان ننمایید تا تمام دوستان ما از آن اطلاع یابند، شاید که خداوند عزّ وجلّ با آنها تلافی کند و آنها به دین حقیقی برگردند و از آنچه از واقع آن اطلاع ندارند و به کنه آن نمیرسند، دست بردارند. پس هر کس این نامه مرا شنید و به آنچه که امر و نهی کرده ام بازنگشت مشمول لعنت خدا و تمام بندگان صالح او که گفتم خواهد شد.(2)

توضیح: منظور از این که علم غیب را از خود نفی میکنند این است که ایشان علم غیب را جز از طریق وحی و الهام نمیدانند، و اما علم غیب از طریق وحی و الهام را نمیتوان نفی کرد، زیرا عمده معجزات پیامبران و اوصیاء علیهم السلام خبر دادن از مسائل غیبی است. خداوند خود نیز، آنها را در این آیه استثناء نموده است: «إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ»(3) {جز پیامبری را که از او خشنود باشد}. به زودی توضیح این مطلب به طور تفصیل خواهد آمد. إن شاء الله

10. عیون اخبار الرضا: هروی نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اینها چیست که مردم از شما نقل می کنند؟ فرمودند: چه چیزهایی؟ عرض کردم: میگویند شما ادعا میکنید که مردم بنده شما هستند. فرمودند: خداوندا! ای آفریننده آسمانها و زمین که از پنهان و آشکار اطلاع داری، تو شاهدی که من هرگز چنین چیزی نگفته ام و هرگز از هیچیک از پدرانم علیهم السلام نیز چنین چیزی نشنیده ام، تو خود میدانی که این امت چه ستمهایی به ما روا میدارند که این هم یکی از آنها است.

1- . در مصدر: خدا به آن بری ما راضی شده
2- . احتجاج طبرسی : 265 و 266
3- . جن / 27

سپس روی به جانب من نموده و فرمودند: ای عبدالسلام! اگر مردم، همانطور که میگویند، بنده ما باشند، ما آنها را به چه کسی می فروشیم؟ عرض کردم: درست است ای فرزند رسول خدا. سپس فرمودند: ای عبدالسلام! آیا تو هم مانند دیگران ولایت ما را، که خدا آن را واجب نموده است، منکر هستی؟ عرض کردم: خدا پناه دهد! من اقرار به ولایت شما دارم.(1)

11. قرب الإسناد: هارون بن صدقه از امام صادق و ایشان از پدرشان امام باقر علیهما السلام نقل کردهاند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دو گروه هستند که به شفاعت من نمیرسند: سلطان ستمگر و ظالم، غالی در دین که از دین خارج شده است و توبه نکرده و از آن دست نکشیده است.(2)

12. قرب الاسناد: فضیل بن عثمان نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: از خدا پروا کنید و او را تعظیم کنید و رسولش صلی الله علیه و آله را گرامی بدارید و هیچکس را بر پیامبرش مقدم ندارید، که خود خداوند متعال او را مقدم داشته است. و اهل بیت پیامبرتان را به طور معتدل دوست بدارید و غلو نکنید و تفرقه بوجود نیاورید و آنچه را ما نمیگوییم، نگویید؛ زیرا اگر بگویید و بگوییم و بمیرید و بمیریم و سپس خداوند شما را برانگیزد و ما را برانگیزد، ما آنطور که خدا بخواهد خواهیم بود و شما نیز همانطور که بخواهد، خواهید بود.(3)

توضیح: "شما نیز ..." یعنی شما نیز همان طور که خدا بخواهد، در مکانی غیر از مکان ما هستید، یا از ملاقات ما محروم هستید. این دو معنا در صورتی است که منظور از "بگوئید و بگوییم" چیزی غیر از آنچه که ما میگوییم باشد. و اگر منظور، همان چیزی که ما میگوییم باشد، معنای جمله آخر نیز این است که: شما نیز با ما هستید یا در مکان ما هستید.

1- . عیون أخبار الرضا : 311
2- . قرب الإسناد : 31
3- . همان : 61

13. خصال: محمد بن عبدالجبار در حدیثی که سند آن مرفوع است روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: دو دستهاند که شفاعت من به آنها نمیرسد؛ سلطان ظالم و ستمکار و کسی که در دین غلو میکند و از آن خارج شده است.(1)

در مناقب إبن شهر آشوب نیز مانند همین، به روایت مغفل بن یسار از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است.(2)

14. خصال: علی بن سالم از پدر خود روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کوچکترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می کند این است که پیش یک غالی بنشینید و به سخن او گوش دهد و گفتارش را تصدیق نماید. پدرم از پدر خود و ایشان از جدشان برایم نقل کردند که رسول الله صلوات اللّه علیهم فرمودند: دو گروه از امت من از اسلام نصیبی ندارند؛ غالیان و قدریه.(3)

15. خصال: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: از غلوّ در باره ما بپرهیزید! بگویید ما بندگان تحت ربوبیت خدا هستیم، بعد از این هر چه میخواهید(4) در فضل ما بگویید.(5)

16. خصال: شخصی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که ایشان در مورد آیه: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ * تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»(6) {آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند * بر هر دروغزن گناهکاری

1- . خصال 1 : 33
2- . مناقب آل ابیطالب 1 : 226
3- . خصال 1 : 37
4- . یعنی هر چه که مناسب بندگان و مربوبین باشد.
5- . خصال 2 : 157
6- . شعرا / 221 و 222

فرود می آیند } فرمودند: آنها هفت نفر بودند: مغیره و بیان(1)

و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبد اللَّه بن حارث و ابوالخطاب.(2)

توضیح: مغیره، همان ابنسعید از غالیان مشهور است که روایات زیادی در لعن او وارد شده که بعضی از آنها را میآوریم. و "بیان"، در بعضی از نسخه ها "بتان" و در بعضی دیگر "بنان" نوشته شده است. او همان است که کشی در رجال خود آن را "بنان" ذکر کرده و با اسناد خود از زراره روایت کرده که شنیدم حضرت باقر علیه السّلام میفرمودند: خداوند بنان بیان(3) را لعنت کند! و بنان - که خدا او را لعنت کند - بر پدرم دروغ میبست، من گواهی میدهم که پدرم، علی بن الحسین علیهما السلام، بندهای صالح بود. (4)

میگویم: نویسنده کتاب میزان الاعتدال که از دانشمندان اهل سنت است گفته: نامش بیان زندیق(5)

است. إبن نمیر گفته است: خالد بن عبد اللَّه قسری او را کشت و با آتش سوزاند.

1- . در یکی از نسخهها: بنان
2- . خصال 2 : 36 . کشی هم در رجال : 187 این حدیث را با سندی متفاوت نقل کرده است. در آن به صورت بنان، با نون، است
3- . این حدیث را مامقانی در کتاب رجال خود نقل کرده و در آن به صورت بنان تبان است. نوبختی در فرق الشیعه : 28 که او تبان است، او در کوفه علوفه میفروخت، سپس مدعی شد محمد بن علی بن الحسین او را وصی خود قرار داده است. خالد بن عبدالله قسری او و پانزده نفر از یارانش را گرفت و آنها را با چوبهای نی بست و در مسجد کوفه بر رویشان نفت ریخت و آتش رویشان ریخت. در صفحه 34 مینویسد: بیان بعد از وفات أبیهاشم مدعی نبوت شد و به امام باقر علیه السلام نامهای نوشت و او را به خود و اقرار به نبوتش دعوت کرد و برای ایشان نوشت: تسلیم شو تا سالم بمانی و و در سلم اوج بگیری و نجات یابی و بهرهمند شوی. تو نمیدانی که خداوند نبوت و رسالت را کجا قرار داده است و رسول جز

ابلاغ روشنگر وظیفهای ندارد و کسی که انذار کند، دیگر معذور است. امام باقر علیه السلام علیه السلام به پیک بیان، که عمر بن أبی عفیف أزدی نام داشت، دستور دادند که کاغذ نامه را بخورد.
4- . رجال کشی : 194
5- . در یکی از نسخههای مصدر و در لسان المیزان اینطور است: بیان بن زریق

من میگویم: بیان بن سمعان نهدی از بنی تمیم بود که پس از سال صدم هجرت در عراق ظهور کرد و قائل به خدائی علی علیه السلام شد و مدعی شد که جزئی از خدا، با پیکر ایشان اتحاد یافته است، سپس همین جزء در فرزندشان محمّد بن حنفیه، و سپس در ابوهاشم پسر محمّد بن حنفیه، و پس از او در همین بیان حلول کرده است. بیان نامه ای به حضرت باقر علیه السّلام نوشت و ایشان را به خود دعوت کرد و مدعی شد که پیامبر است.(1)

و صائد همان نهدی است که حضرت صادق علیه السّلام بارها او را لعنت کرده است. و حمزه از دروغگویان ملعونی است که به زودی لعن او خواهد آمد. همچنیناند حارث و پسر او ابولخطاب محمّد بن ابی زینب، که به زبان ائمه علیهم السّلام لعنت شده اند و بعضی از احوال آنها خواهد آمد.

17. عیون اخبار الرضا: حسن بن جهم نقل کرده، مأمون به حضرت رضا علیه السّلام گفت: شنیده ام گروهی در باره شما غلو میکنند و از حد تجاوز میکنند. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد، و ایشان از پدر خود محمّد بن علی، و ایشان از پدرش علی بن حسین، و ایشان از پدر خود حسین بن علی، و ایشان از پدرشان علی بن ابیطالب علیهم السّلام، نقل کردهاند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا از مقامی که دارم بالاتر نبرید، خداوند تبارک و تعالی قبل از اینکه مرا پیامبر قرار دهد مرا بنده خود قرار داد.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَ لا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْباباً أَ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(2) {هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه

1- . میزان الاعتدال 1 : 357 ، لسان المیزان 2 : 69
2- . آل عمران / 79 و 80

[باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید * و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد} و علی علیه السّلام نیز میفرماید: دو دسته در مورد من هلاک میشوند با این که مرا گناهی نیست؛ دوستدار افراطگر و دشمن تفریطگر.

و ما به خداوند عزّ و جلّ بیزاری میجوییم از کسانی که در باره ما غلو می کنند و ما را بالاتر از مقامی که داریم می برند، همانطور که عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری بیزاری جست. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ * ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ»(1) {و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید گفت منزهی تو مرا نزیبد که [در باره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می دانستی آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی * جز آنچه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم [گفته ام] که خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی}

و فرمود: «لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ»(2) {مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند]}

1- . مائده / 116 و 117
2- . نساء / 172

و فرمود: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ»(1) {مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود هر دو غذا می خوردند} معنایش این است که آنها تغوط میکردند، پس هر کس برای انبیاء مدّعی ربوبیت و یا برای ائمه مدّعی ربوبیت یا نبوّت شود و یا برای غیر ائمه مدعی امامت گردد، ما در دنیا و آخرت از آنها بیزاریم.(2)

18. عیون أخبار الرضا: حسین بن خالد صیرفی از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: هر که معتقد به تناسخ باشد کافر است. سپس فرمودند: خداوند غالیان را لعنت کند! چرا مجوسی نشدند؟(3)

چرا نصاری نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا حروریه نشدند؟ بعد فرمودند: با آنها نشست و برخاست و رفاقت نکنید و از آنها بیزاری بجویید، خدا از آنها بیزار باشد!(4)

توضیح: "چرا مجوسی نشدند؟..." یعنی آنها از اینها هم بدترند.

19. عیون أخبار الرضا: ابو هاشم جعفری نقل کرده، از حضرت رضا علیه السّلام درباره غالیان و مفوّضه پرسیدم؛ فرمودند: غالیان کافر و مفوّضه مشرک هستند، هر که با آنها مجالست نماید، یا معاشرت داشته باشد، یا آنها را در خوردن و آشامیدن همراهی کند، یا با آنها رابطه داشته باشد، و یا به آنها دختر بدهد و یا از آنها دختر بگیرد، یا امانت بگیرد و یا چیزی امانت بدهد، یا سخن آنها را تصدیق کند، یا کلمهای بگوید که موجب کمک به آنها شود، از ولایت خداوند عزّ و جلّ و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت ما اهل بیت خارج میشود.(5)

1- . مائده / 75
2- . عیون الأخبار : 324 و 325
3- . در مصدر: چرا یهودی نشدند؟ چرا مجوسی نشدند؟
4- . عیون الأخبار : 325
5- . همان : 326

20. احتجاج: تفسیر امام حسن عسکری؛ آیه:« غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»(1) {نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان}، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به بندگانش امر کرده که، راه کسانی را که به آنها نعمت عنایت کرده را از او درخواست نمایند، و آنها پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین هستند. و از راه کسانی که مورد خشم خدا قرار گرفتهاند به خدا پناه برند، و آنها همان یهود هستند که خداوند دربارهاشان فرمود: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ»(2) {آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته} و از راه گمراهان نیز به خدا پناه برند، و آنها کسانیاند که خداوند در بارهاشان فرمود: «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ»(3) {بگو ای اهل کتاب در دین خود به ناحق گزافه گویی نکنید و از پی هوسهای گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند نروید}، که همان نصاری هستند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: هر کس به خدا کافر شود، خدا بر او خشم میگیرد و از راه خدا گمراه است.

و حضرت رضا علیه السّلام نیز همین را فرمودند و اضافه نمودند که: هر کس امیرالمؤمنین علیه السّلام را از حد بندگی خارج کند، از مغضوب علیهم و ضالّین است.

و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: ما را از مرحله بندگی خارج نکنید، بعد از این، هر چه میخواهید بگویید و باز نمیتوانید به تمام فضائل ما برسید. از غلو بپرهیزید مانند غلو نصاری، که من از غالیان بیزارم.

1- . حمد / 7
2- . مائده / 60
3- . مائده / 77

مردی از جای برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! پروردگارت را برای ما توصیف فرما، عدهای نزد ما هستند که در این مورد با ما اختلاف دارند.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس پروردگارش را با مقایسه توصیف کند، تا ابد پیوسته در اشتباه، منحرف از واقعیت ، طاعن در کجراه، گم شده از راه و به سخن به غلطگو است. سپس فرمودند: من خدا را آنطور که خودش خود را معرفی کرده، بی آنکه او را دیده باشم، میشناسم و او را همانطور که خودش خود را توصیف نموده، بی آنکه صورتی برایش در نظر بگیرم، توصیف میکنم؛ با حواس درک نمیشود، با بشر مقایسه نمیگردد، با نشانههایش شناخته می شود، دور است ولی نه با تشبیه، با وجود دوریاش نزدیک است، اما نه به مانند نزدیکی سایر موجودات به هم. دوام و پایداریش به وهم نمی گنجد و نمیتوان مثالی در چگونگی ذاتش آورد و در حکم و قضاوتش ستم نمیکند.

آفریدگان به چیزی که او از آنها میداند، فرمان میبرند و به سویی که او در تقدیر پنهانش برایشان نوشته، رهسپارند. بر خلاف آنچه او از آنها میداند عملی انجام نمیدهند و خواستی جز آن ندارند. او نزدیک است نه طوریکه بچسبد، و دور است بیآنکه مقتص باشد. حقیقت دارد بیآنکه به تمثیل درآید، و به یگانگی او اعتراف می شود بی آنکه تجزیه پذیر باشد. با نشانهها شناخته می شود و با علامات اثبات میگردد و جز او خدائی نیست، کبیر و متعال است.

آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان شوند ای فرزند رسول خدا! افرادی را سراغ دارم که ادعای محبت شما را دارند و بر این باورند که که اینها همه صفات علی علیه السّلام است، و ایشان پروردگار جهانیان است.

همین که حضرت رضا علیه السّلام این سخن را شنیدند، بدنشان به لرزه افتاد و عرق از جبینشان جاری گردید. و فرمودند: منزه است خدا! خدا منزه است از آن چه ستمگران و کافران میگویند.(1) مگر علی علیه السّلام، مانند سایرین، غذا نمی

1- . در تفسیر، سبحان الله اوّلی را ندارد و در احتجاج اینطور است: سبحان الله عما یشرکون سبحانه عما یقول الکافرون

خورد و آب نمی آشامید و ازدواج نداشت و مخلوقی از مخلوقات نبود؟ و با همه اینها خاضعانه و خاشعانه در مقابل خدا نماز میخواند و در برابرش سوز و گداز و گریه میکرد، آیا کسی که چنین است، ممکن است خدا باشد؟ اگر چنین کسی خدا باشد، تمام شماها نیز خدا خواهید بود؛ زیرا شما نیز با او در این صفات، که شاهد مخلوق بودن صاحب آن است، مشارکت دارید.(1)

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا! آنها مدعی هستند چون علی معجزاتی داشتهاند که جز خدا کسی نمی تواند آن کارها را بکند، نشان می دهد که او خدا است. ولی چون با صفات مخلوقات عاجز خود را برای آنها آشکار نموده، کار را بر ایشان مشتبه نموده و آنها را امتحان کرده، تا او را بشناسند و با اختیار خود به او ایمان آورند.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اولین چیزی که در اینجا هست این است که اینها نمی توانند به کسی که عکس همین را استدلال برای آنها کند و بگوید: از آنجا که از او فقر و تنگدستی دیده میشود، نشان میدهد که کسی که دارای چنین صفاتی است و در این جهت با ضعفاء و نیازمندان شریک است، آن معجزات نمیتوانند کار خودش باشند، بنابراین، معجزاتی که از او سر میزند، کار قادر توانایی است که به مخلوقات شباهت ندارد، نه اینکه کار مخلوقی باشد که خود محتاج است و در صفات ضعف با نیازمندان شریک است.

سپس فرمودند: این گمراهان کافر، کارشان به هلاکت نکشیده مگر به جهت جهلی که به ارزش خویش دارند؛ تا جایی که شگفتیاشان شدید شده و آن کارها را خیلی بزرگ نمودند و بعد، بر نظرات فاسد خویش اصرار کردند و بر عقلهایشان، که راهی را که نباید میرفتند میپیمودند، بسنده کردند. تا آنجا که قدر خدا را کوچک شمرده و شأن او را تحقیر و نسبت به مقام بزرگش سهل انگاری کردند. زیرا

1- . در تفسیر در این قسمت این جملات را هم دارد: پدرم از جدم نقل کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که خدا را تشبیه کند، او را نشناخته است و کسی که گناهان بندگان را به او نسبت دهد، انصاف را در مورد او روا نداشته است.

آنها نمیدانند که خداوند، قادر، متکی به خویش و غنی بذاته است که قدرتش را از دیگری عاریه نگرفته و بی نیازیاش به کمک کسی دیگری نبوده است. و او کسی است که هر که را بخواهد، فقیر می نماید و هر کس را که بخواهد، غنی میکند و هر که را بخواهد، در همان حال توانمندیش، عاجز مینماید و با همان داراییش، فقیر میگرداند.

اینها نگاه کردهاند به بنده ای که، خداوند او را به داشتن قدرتی خدایی مخصوص کرده تا فضل او در نزد خود را آشکار نماید، و مشمول کرامت خویش نموده تا حجتش را بر مردم واجب کند، که این الطاف، ثواب اطاعت او باشد و موجب پیروی امرش گردد. و بندگان مکلف خود را از اشتباه درباره کسی که از جانب خدا حجت بر آنها و پیشوای آنهاست ایمن بدارد. اینها شبیه آن دسته ای هستند که پادشاهی از پادشاهان دنیا را میخواهند تا از او طلب فضل کنند و به بخشش او امیدوار باشند و دل به سایه عطایش ببندند و از نیکیاش مسرور شوند و با مال فراوان پیش خانواده خود برگردند تا از سختی و دشواری زندگی برهند و از کارهای پست و دون مایه نجات یابند.

در همان میان که به دنبال مسیر پادشاهاند تا خود را به او برسانند و در چهرهاشان اشتیاق و در دلهایشان تعلق دیدن اوست، به آنها گفته می شود: به زودی پادشاه با سپاه و تشریفات و سواره نظام و پیاده نظام خود وارد می شود، وقتی چشمتان به او افتاد، آنطور که شایسته است تعظیم نمایید و اقرار و اعتراف لازم را در مورد سلطنت او بکنید ! مبادا دیگری را به جای او بگیرید و به کس دیگری به اندازه او احترام بنمایید که در این صورت حق او را کامل ادا نکرده اید و او را تحقیر کرده اید و با این کار مستحق کیفر بزرگ او میشوید.

آنها میگویند: ما با تمام توان و نیرو همین کار را خواهیم کرد. اندکی بعد، یکی از از خدمتگزاران پادشاه، در میان گروهی از سپاه که پادشاه در اختیارش گذاشته، وارد می شود، و مردی هم در همان میان، به همراه اموالی که پادشاه به او بخشیده، می آید، اینها که منتظر پادشاه هستند، نگاه میکنند و آن چیزهایی که

پادشاه در اختیار این مرد گذاشته، به نظرشان بزرگ جلوه میکند و با دیدن فوج خدم و حشمی که همراه اوست، او را بالاتر از این می بینند که از جیرهخواران پادشاه باشد. جلو میروند و او را به عنوان پادشاه سلام میگویند و او را پادشاه صدا میکنند، و این که پادشاهی از او بالاتر باشد یا این که خود او مالکی داشته باشد را انکار میکنند.

آن مرد و سایر سپاهیان، سخت آنها را از این کار باز میدارند و از این که آنها شخص دیگری را پادشاه خواندهاند، بیزاری میجویند و به آنها میگویند: پادشاه این نعمتها را به او داده است و این امتیازات را به او بخشیده است. این سخن شما، موجب خشم پادشاه بر شما و کیفر او میشود و با این وضع هر چه را که امیدوارید شاه به شما بدهد، از دست خواهید داد. ولی این مردمان آنها را تکذیب میکنند سخنشان را نمی پذیرند.

آنها همینطور به کار خود ادامه میدهند، تا آنکه وقتی پادشاه می بیند که خدمتگزارش را با او برابر کرده اند و به او در محدوده فرمانروواییش توهین نمودهاند و احترام لازم را به جا نیاورده اند، بر آنها خشم میگیرد و تمام آنها را زندانی میکند و بر سر آنها افرادی میگمارد که به کیفری سخت عذابشان کنند.

این گروه نیز، امیرالمؤمنین علیه السّلام را بنده ای می یابند که خدا برای آشکار نمودن فضل ایشان، ایشان را گرامی داشته و حجتش را اقامه کرده است، سپس خدا را کوچکتر از آن میشمرند که علی را، بنده ی خود گیرد و علی را بزرگتر از آن میدانند که خداوند عزّ وجلّ، پروردگار او باشد و او را به چیزی که نیست میخوانند. و علی علیه السّلام و پیروان و شیعیان ایشان، آنها را از چنین عقیده ای باز میدارند و به آنها میگویند: ای شماها! علی و فرزندانش بنده هایی گرامی خدا و از مخلوقات او و تحت تدبیر اویند و جز آن مقدار که خداوند، پروردگار جهانیان، به ایشان قدرت داده، قدرتی ندارند و مالک چیزی، بیش از آنچه خدا به ملکشان درآورده، نیستند. از مرگ و زندگی و حشر و قبض و بسط و حرکت و سکونی، جز به مقداری که خداوند به آنها داده و به گردنشان نهاده، در

اختیار ندارند. پروردگار و آفریننده ی آنها از داشتن صفات مخلوقات منزه است و از داشتن صفات موجودات محدود، بلندمرتبهتر است. هر کس آنها را یا یکی از ایشان را خدا بداند، از کافرین است و از راه درست گمراه شده است.

ولی آنها دست از سرکشی و چموشی بر نمیدارند و در طغیان خود غوطه ور میمانند. آرزوهاشان باطل میشود و نا امید می گردند و در عذابی دردناک باقی خواهند ماند.(1)

توضیح: "به تمام فضائل ما نخواهید توانست رسید" یعنی بعد از این که بنده بودن ما را پذیرفتید، هر چه در حق ما بگویید، باز در حق ما کوتاهی کردهاید و به آن توصیفی که ما مستحق آن هستیم نخواهید رسید.

"طاعن در کج راه" یعنی مقدار زیادی در راه کج رفته است. طعن فی الوادی، یعنی در وادی رفت، و طعن فی السن، یعنی عمری زیاد کرد. در بعضی از نسخه ها "ظاعن" آمده است که به معنای سیر است.

"بیآنکه مقتص باشد." تقصی آخرین حد دوری است. و منظور این است که دوری خداوند، دوری مکانی نیست که قابل توصیف باشد. یا طوری نیست که با نزدیکبودنش منافات داشته باشد.

21. أمالی مفید، أمالی طوسی: محمّد بن زید طبری نقل کرده، در خراسان، بالای سر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام ایستاده بودم و گروهی از بنی هاشم، از جمله اسحاق بن عباس بن موسی، در خدمت آن جناب بودند. حضرت به او فرمودند: ای اسحاق! شنیده ام شما میگویید: مردم بنده ما هستند، قسم به خویشاوندی خود با رسول الله صلی الله علیه و آله که من هرگز، چنین چیزی نگفته ام و از هیچ یک از پدران خود، چنین چیزی نشنیده ام و از هیچ کدام از ایشان به من نرسیده که چنین چیزی گفته باشند. ولی میگوییم: مردم، در اطاعت خدا، بنده ما هستند و در دین، دوست مایند. این مطلب را حاضرین به غایبین برسانند.(2)

1- . احتجاج طبرسی : 242 ، تفسیر العسکری : 18 - 21
2- . أمالی مفید : 148 ، أمالی إبن الشیخ : 14

22. بصائر الدرجات: اسماعیل بن عبد العزیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: ای اسماعیل! در وضوخانه، برایم آب تهیه کن! برخاستم، آب وضو را آماده کردم، ایشان وارد شدند و من با خود گفتم: من درباره ایشان اعتقادی چنین و چنان دارم ولی ایشان برای وضوگرفتن به وضوخانه میآیند! امام علیه السّلام سریع از آنجا خارج شدند و فرمودند: اسماعیل ساختمان را بلندتر از مقداری که توان دارد بالا نبر، که منهدم می شود. ما را مخلوق قرار دهید آنگاه هر چه مایلید در فضل ما بگویید و هرگز نخواهید رسید. اسماعیل می گوید: من قبلاً در مورد ایشان چنین و چنان میگفتم.(1)

توضیح: "من درباره ایشان اعتقادی چنین و چنان دارم" یعنی معتقدم که او پروردگار و روزی ده و آفریدگار و مانند اینهاست. منظور از "من قبلاً در مورد ایشان چنین و چنان میگفتم" نیز همین است.

23. رجال کشی: یحیی حلبی از پدر خود، عمران، نقل کرده که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند ابوالخطاب را لعنت کند و خداوند لعنت کند هر که در کنار او کشته شده و خداوند لعنت کند هر که را که از این گروه باقیمانده و خداوند لعنت کند هر کسی که در دلش نسبت به آنها ترحمی داشته باشد.(2)

24. رجال کشی: حنان بن سدیر نقل کرده: در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم و میسر نیز نزد ایشان بود و ما در سال 138 بعد از هجرت بودیم، میسر بیاع الزطی به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم! من تعجب میکنم از گروهی تا اینجا با ما آمده اند، اما دیگر اثری از آنها باقی نمانده و از بین رفتهاند.

امام علیه السّلام فرمودند: چه کسانی را میگویی؟ عرض کرد: ابوالخطاب و اصحابش را. امام علیه السّلام که تکیه زده بودند، نشستند و انگشت خودشان را به طرف آسمان بلند کرده و فرمودند: لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر ابوالخطاب

1- . بصائر الدرجات : 64 و 65
2- . رجال کشی : 190 و 191

باد! من پیش خدا گواهی میدهم که او کافر، فاسق و مشرک است و گواهی میدهم که او شب و روز به همراه فرعون در سختترین عذابها گرفتار است. سپس فرمودند: به خدا قسم که من افسوس میخورم بر پیکرهایی که با او در آتش خواهند افتاد.(1)

توضیح: الزُطّی به ضمّ زای و با حرکت کشیده بر طای مشدده، نوعی لباس است. مؤلف کتاب المغرب مینویسد: الزط، نام قومی است در هند، که لباس زطی منسوب به آنهاست. در صحاح آمده است: الزط، قومی از مردمند. مفردش، زطی است. در قاموس نوشته است: الزط با ضمّه، نام قومی است در هند، و این لفظ صورت عربیشده جت است و بر اساس قواعد، لفظ عربیاش، باید مفتوح میبود. مفردش، زطی است.

اما سخن علامه در ایضاح: بیاع الزطی، به کسر طاء بدون تشدید و تشدید یاء است. از سید بزرگوار، جمال الدین احمد بن طاووس – که خداوند رحمتش کند – آن را به ضم زای و فتح طاء با حرکت کشیده و بدون تشدید و مقصور، شنیدم. هیچ راهی برای صحیح بودن تلفظ ایشان نیست، مگر اینکه کسی بگوید: طاء آن، بدون تشدید و مکسور است و یاء آن مشدد است، و معنای آن منسوب به زوطی که از بلاد عراق است میباشد. و گاهی در موردش گفته میشود: الزطی، که چوبی است شبیه غرب(2) که منسوب به زوطه است، زوطه روستایی است در سرزمین واسط. سید داماد – که خداوند رحمتش کند – اینطور گفته است.

25. رجال کشی: زراره نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: از حمزه چه خبر؟ آیا هنوز مدعی است که پدرم پیش او می آید؟ عرض کردم: آری. فرمودند: دروغ می گوید به خدا. جز متکوّن چیز دیگری را پیش او نمیآید. ابلیس، شیطانی دارد که نامش متکون است؛ به هر شکل و قیافهای که

1- . همان : 191
2- . نام درختی ضخیم در حجاز

بخواهد پیش مردم میرود، اگر بخواهد با صورتی بزرگ و اگر بخواهد با صورتی کوچک. نه، به خدا سوگند نمی تواند با صورت پدرم علیه السلام ظاهر شود.(1)

26. رجال کشی: علی بن عامر با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمودند: به خدا قسم، شیطان، در کنار دیوار یا مسجد مدینه بر ابوالخطاب ظاهر شد، گویی که من نیز او را میبینم که میگفت: إیهاً (ساکت باش)! الان است که پیروز شوی، إیهاً! الان است که پیروز شوی.(2)

توضیح: در نهایه مینویسد: إیه، مبنی بر کسر کلمهایست که برای درخواست بیشتر چیزی استعمال میشود و وقتی به کلمه بعد از خود ملحق شود، تنوین میگیرد، مثل: إیهٍ حدیثا، یعنی بیشتر بگو. اما اگر بگوییم: إیهاً به معنای امر به سکوت است. و منصوب آن گاهی به معنای تصدیق یا راضی شدن به چیزی است.(3)

میگویم: ظاهراً که شیطان این حرف را هنگامی به ابوالخطاب گفته است که سپاهی برای کشتن او آمده بود، و ابوالخطاب را با این سخن، تشویق به جنگ میکرد، تا بیشتر اسباب کشتن او فراهم شود. بنابراین، معنایش این است که: ساکت باش! مبادا سخن از توبه و پشیمانی به زبان آوری که الان است که بر آنها پیروز شوی. و محتمل است که معنا، رضایت و تصدیق باشد. سید داماد، به جای "تظفر"، "تطفر" خوانده است و گفته است: "إیهاً" به کسر همزه و سکون یاء و تنوین نصب، کلمهایست که امر به سکوت و دستبرداشتن از کاری میکند. و"تطفر" به کسر فاء است و گفته شده به ضم آن است، که به معنای، وثِب وثبةً، یعنی پریدن است؛ چه از جای مرتفعی به جای مرتفع دیگری، مانند پریدن از روی دیواری بر دیوار دیگری، و چه از دیواری به پایین. در کتاب المغرب نوشته است: بعضی گفتهاند: وثبه، پریدن از بالا به پایین و طفره پریدن از پایین به بالاست.

1- . رجال کشی : 193 و 194
2- . همان : 195
3- . نهایه 1 : 66

27. رجال کشی: حفص بن عمرو نخعی نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودم، شخصی به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم! ابومنصور به من گفته که او را تا پیش خدا بالا برده اند و خدا دست بر سرش کشیده و به زبان فارسی به او گفته است: ای پسر! حضرت صادق علیه السّلام به او فرمودند: پدرم از جدم برایم نقل کرده که رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: إبلیس، تختی میان آسمان و زمین دارد و به تعداد ملائکه مأمور بر آن گماشته است؛ هر گاه شخصی را دعوت به خود کند و او نیز بپذیرد، به نزد إبلیس می رود و پاهایش را برتخت او میگذارد، إبلیس خودش را نشان میدهد و برایش بلند می شود. ابومنصور یکی از سفیران إبلیس است. خدا ابومنصور را لعنت کند! این سخن را سه مرتبه تکرار فرمودند.(1)

28. بصائر الدرجات: زراره نقل کرده به محضر امام باقر علیه السلام رفتم، ایشان از من پرسیدند: از احادیث شیعه چه در نزد خود داری؟ عرض کردم: من احادیث زیادی از شیعه دارم که تصمیم داشته ام آتشی بیافروزم و همه را آتش بزنم. حضرت پرسیدند: چرا؟ آنها را که قبول نداری بگو. به ذهنم چند مطلب خطور کرد. به من فرمودند: ملائکه چه چیزی میدانستند که به خداوند گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء»(2) {آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟ }.(3)

توضیح: شاید زراره منکر آن دسته از احادیث فضائل ائمه که با عقلش درک نمیکرده بوده است و امام علیه السلام اینگونه او را متوجه قصه ملائکه، که منکر فضل آدم علیه السلام بودند و نمی توانستند فضل آدم را درک کنند مینمایند. و اینکه انکار این مقامات از کمی معرفت است و شایسته نیست انسان چیزی را که نمی داند تکذیب کند، بلکه باید در مقام تسلیم باشد. وقتی ملائکه با آن مقام والا از

1- . رجال کشی : 195 و 196
2- . بقره / 30
3- . بصائر الدرجات : 65

شناخت آدم قاصر بودند، بعید نیست که تو نیز عاجز از درک مقام ائمه علیهم السلام باشی.

29. بصائر الدرجات: ثمالی روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای اباحمزه! مبادا علی را پائین تر از جایی که خدا او را در آنجا قرار داده، قرار دهید و نه بالاتر از جایی که خدا او را بالا برده است. در مقام علی علیه السّلام همین بس که، با غالیان و از حد گذشتگان پیکار میکند و اهل بهشت را به ازدواج هم در میآورد.(1)

أمالی صدوق نیز، مانند همین را با طریقی دیگر روایت کرده است.(2)

30. بصائر الدرجات: کامل تمار نقل کرده، روزی در محضر امام صادق علیه السّلام بودم، به من فرمودند: ای کامل! برای ما پروردگاری که به سوی او باز گردیم در نظر بگیر، بعد از این هر چه میخواهید در مورد ما بگویید.

عرض کردم: برای شما پروردگاری که به سوی او باز گردید در نظر بگیریم و هر چه میخواهیم در مورد شما بگوییم!!؟ امام علیه السّلام رسمیتر نشستند و سپس فرمودند: ممکن است ما بگوییم: از علم ما، تنها به اندازه ی یک ألف غیر معطوفه به شما رسیده است.(3)

توضیح: "غیر معطوفه" یعنی نصف حرف که کنایه از نهایت کمبودن است، ألف در خط کوفی، این گونه نوشته میشود: « -ا » که نصف آن عمودی و نیم دیگرش افقی یا معطوف است. بعضی گفتهاند: ألف غیر معطوفه، ألفی است که بعد از آن چیزی نباشد، و بعضی گفتهاند: ألفی است که قبلش صفری نباشد، یعنی «1»، یک عددی، نباشد. ولی همان معنای اول درست است.

1- . همان : 123
2- . أمالی صدوق : 130
3- . بصائر الدرجات : 149

31. محاسن: اسحاق بن عمار روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام درباره آیه: «وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً»(1) {و ولخرجی و اسراف مکن} فرمودند: یعنی درباره ولایت علی علیه السّلام زیاده روی نکنید.(2)

توضیح: "زیاده روی نکنید" ممکن است کنایه از ترک کردن غلو و اسراف در گفتار در مورد ایشان باشد، و ممکن است دستور به تقیه و ترک افشاگری در نزد مخالفین باشد. احتمال اول ظهور بیشتری دارد.

32. مناقب إبن شهر آشوب: خداوند متعال فرمود: «لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ»(3) {ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز [سخن] درست مگویید}. و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند(4):

خدایا من همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار بود، از غالیان بیزارم. خدایا پیوسته آنها را خوار گردان و هیچکدامشان را یاری مکن.

33. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: غالیان بدترین خلق خدایند، عظمت خدا را کوچک می کنند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت میکنند، به خدا قسم غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.

34. احمد بن حنبل در مبتدا(5) و ابوالسعادات در فضائل العشره نقل کرده اند: رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: یا علی! مثل تو در این امت مانند مثل عیسی بن مریم است؛ که گروهی او را دوست داشتند و در او افراط کردند و گروهی با او دشمن بودند و در او افراط کردند. سپس این آیه نازل شد: «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ»(6) {و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله درانداختند [و اعراض کردند]}.

1- . اسراء / 26
2- . محاسن برقی : 257
3- . نساء / 171
4- . در مصدر اینطور آمده است: اصبغ بن نباته نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند.

5- . در مصدر: احمد بن حنبل در مسند
6- . زخرف / 57

35. ابوسعید واعظ در شرف النبی صلی الله علیه و آله می نویسد: پیامبر فرمودند: اگر نمی ترسیدم از این که در باره تو، آنچه نصرانیان در مورد مسیح گفتند، گفته شود، همین امروز سخنی در مورد تو میگفتم تا از هر گروه مسلمانان که عبور کردی، خاک کفش تو را و اضافه آب وضویت را برای شفا بگیرند. ولی همین مقدار که تو از منی و من از توام، از من ارث می بری و من از تو ارث میبرم، در فضیلت تو کافی است... تا آخر روایت.

این روایت را، ابابصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است.

36. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: دو گروه در مورد من هلاک میشوند: محبی که غلو میکند، و دشمنی که سخن (به دشمنی من) میگوید.

37. و باز از ایشان نقل شده که فرمودند: دو دسته در مورد من هلاک میشوند: محب زیادهرو که درباره من تقریظی میکند که در من نیست، و دشمنی که کینه من وادارش میکند بر من بهتان زند.(1)

توضیح: در نهایه آمده است: تقریظ، ستایش و توصیف کسی است که زنده باشد.(2)

سپس این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده است.

38. مناقب إبن شهر آشوب: روایت شده که تعداد هفتاد نفر از اهل زط، پس از جنگ بصره، نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام رفتند و او را به خدایی خواندند و برایش سجده می نمودند. حضرت به آنها فرمودند: وای بر شما! این کار را نکنید، من نیز مانند شما مخلوق هستم، آنها نپذیرفتند. حضرت فرمودند: اگر از سخن خود برنگردید و به پیشگاه خدا توبه نکنید، شما را می کشم. آنها باز هم امتناع کردند. امیرالمؤمنین علیه السّلام برای آنها گودال هایی کندند و آتشی برافروختند؛ قنبر، آنها را یکییکی، بر دوش می گرفت و در آتش می افکند. در این وقت علی علیه السّلام (به زبان شعر) فرمودند:

من وقتی کار زشتی را مشاهده می کنم، آتش می افروزم و قنبر را صدا می زنم

1- . مناقب آل ابیطالب 1 : 226 و 227
2- . نهایه 3 : 274

بعد چند گودال می کنم و قنبر هیزم ها را می شکند و در آن گودال ها می ریزد.

ابن شهر آشوب مینویسد: این عقیده را، بعدها، مردی به نام محمّد بن نصیر نمیری بصری تجدید نمود. او مدعی بود که خداوند متعال او را در این عصر ظاهر نموده است، و آن خدا، فقط علی است. گروه کمی که مشهور به نصیریه هستند، منتسب به اویند. آنها گروهی بی مبالاتاند که عبادات و دستورات شرع را ترک کرده اند و کارهای زشت و حرام را حلال می دانند. یکی از اعتقادات آنها این است که یهودیان بر حقاند، ولی ما از آنها نیستیم، نصرانیان هم بر حق هستند، ولی ما از آنها نیستیم.(1)

39. رجال کشی: عبد اللَّه بن سنان از پدر خود و او از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده، عبداللَّه بن سبا مدعی نبوت بود و میگفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام - تعالی الله عن ذلک - خدا است. این سخن به امیرالمؤمنین علیه السّلام رسید، او را خواست و از خودش سؤال کرد. او به آن سخنانش اعتراف نمود و گفت: بله، تو خدایی و به دلم چنین افتاده که تو خدایی و من پیامبر هستم.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمودند: وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده (یا تسخیرت کرده) است. مادرت به عزایت بنشیند! از این عقیده برگرد و توبه کن! عبداللَّه بن سبا امتناع ورزید، حضرت او را زندانی کردند و سه روز پشت سرهم او را به توبه واداشتند، اما او توبه نکرد. آنگاه او را در آتش انداختند و فرمودند: شیطان او را فریب میداد و پیش او میرفت و در دلش آنطور القا می نمود.(2)

مناقب إبن شهر آشوب نیز، مانند همین را از إبن سنان روایت کرده است.(3)

40. رجال کشی: ابان بن عثمان نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند عبداللَّه بن سبا را لعنت کند! او مدعی ربوبیت در مورد امیرالمؤمنین علیه السّلام بود. به خدا قسم که، امیرالمؤمنین علیه السّلام، به میل خود،

1- . مناقب آل ابیطالب 1 : 227 و 228
2- . رجال کشی : 70
3- . مناقب آل ابیطالب 1 : 227

بنده خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ بندد! گروهی درباره ما چیزهایی میگویند که ما خود نیز، در باره خویش آن را نمیگوییم. از چنین کسانی به خدا بیزاری میجوییم، از چنین کسانی به خدا بیزاری میجوییم.(1)

41. رجال کشی: ثمالی از علی بن حسین علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ بندد! وقتی عبداللَّه بن سبا به خاطرم می افتد، تمام موهای بدنم راست می شود. ادعای بس بزرگی کرد که حقش را نداشت، خدا لعنتش کند!

به خدا قسم، علی علیه السّلام، بنده صالح خدا و برادر رسول الله صلی اللَّه علیه و آله بود و فقط به جهت اطاعت خدا و رسولش مشمول کرامات خدا شد. و رسول الله صلی اللَّه علیه و آله نیز، تنها به جهت اطاعت از خدا مشمول کرامات خدا شد.(2)

42. رجال کشی: عبداللَّه روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ما خاندانی صدّیق هستیم، همیشه دروغ گویانی هستند که بر ما دروغ میبندند و با دروغشان راستگویی ما را پیش مردم از بیاثر میکنند.

رسول الله صلی اللَّه علیه و آله، راستگوترین مردم بود و از تمام مخلوقات صادق تر بود، و مسیلمه بر او دروغ می بست. امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از رسول الله راستگوترین آفریده خدا بود، و آنکه بر او دروغ می بست و با دروغ خود در صدق ایشان خدشه وارد میکرد و افترا بر خدا می زد، عبداللَّه بن سبا بود.

بعضی از اهل علم گفته اند: عبد اللَّه بن سبا قبلاً یهودی بود، اسلام آورد و علی علیه السلام را دوست میداشت، او در زمان یهودی بودن خود نیز، در باره یوشع بن نون وصی موسی، غلو میگفت. و همان چیزها را، پس از درگذشت رسول الله صلی اللَّه علیه و آله، درباره علی علیه السلام نیز میگفت.

1- . رجال کشی : 70 و 71
2- . رجال کشی : 71

عبداللَّه بن سبا اولین کسی بود(1) که آشکارا میگفت: امامت علی علیه السلام واجب است و از دشمنان ایشان اظهار بیزاری میکرد و مخالفین ایشان را تکفیر مینمود(2).

به همین جهت مخالفین شیعه گفتهاند: اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است.(3)

43. رجال کشی: مسمع ابیسیار از شخصی روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: وقتی علی علیه السّلام از پیکار اهالی بصره فارغ شد، هفتاد نفر از قوم زط پیش ایشان آمدند و به ایشان سلام کردند و با زبان خودشان با ایشان صحبت کردند و ایشان نیز به زبان آنها جوابشان را داد. به آنها فرمودند: من، آنطور که شما میگویید نیستم، من بنده خدا و آفریده اویم. آنها نپذیرفتند و گفتند: تو همان خدایی.

ایشان به آنها فرمودند: اگر از حرف خود برنگردید و به سوی خدا توبه نکنید، شما را خواهم کشت. آنها باز هم امتناع ورزیدند و توبه نکردند. حضرت دستور دادند چاههایی برای آنها بکنند. وقتی چاهها آماده شدند، آنها را را به هم متصل نمودند و آن گروه را در میان چاهها انداختند. سپس دهانه چاهها را بستند و در یکی از آن ها که کسی در آن نبود، آتش افروختند. دود همه چاه ها را فرا گرفت و همگی کشته شدند.(4)

توضیح: زط، تیرهای از سیاهان و هندیاناند.

44. رجال کشی: ضریس نقل کرده که ابوخالد کابلی به من گفت: من جریانی را برایت نقل میکنم که اگر وقتی آن را ببینید من زنده باشم، پیشانی مرا خواهی بوسید و اگر قبل از این که آن را ببینی من بمیرم، برایم طلب رحمت کنی و

1- . شیعیان، قبل از او تقیه میکردند و این چیزها به صورت علنی را مطرح نمیکردند، او بود که ترک تقیه کرد و این چیزها را علنی کرد.
2- . قائل شدن به کفر مخالفین علی علیه السلام، از مختصات عبدالله بن سبا لعنه الله علیه است.
3- . رجال کشی: 71

4- . همان : 72

دعایم کنی. از علی بن الحسین، صلوات الله علیهما شنیدم که میفرمودند: یهودیان، عُزیر را دوست میداشتند، تا جایی که درباره او آن حرف را زدند. عزیر با آنها نسبتی نداشت و آنها نیز به عزیر ربطی ندارند. نصرانیان نیز عیسی را دوست میداشتند، تا جایی که آن حرف را در مورد زدند، عیسی با آنها نسبتی نداشت و آنها نیز به عیسی ربطی ندارند.

ما نیز مشمول همان سنت شدهایم؛ گروهی از شیعیان ما در آینده ما را به قدری دوست خواهند داشت که درباره ما همان چیزهایی که یهودیان در باره عزیر و نصرانیان در باره عیسی بن مریم گفتند، خواهند گفت. آنها به ما ربطی ندارند و ما نیز به آنها نسبتی نداریم.(1)

بیان: "پیشانی مرا خواهی بوسید" یعنی به خاطر احترام سخن درست من، پیشانی مرا می بوسی. در بعضی از نسخهها به جای لفظ صلعتی (: پیشانی من) "صدقنی" آمده است که یعنی مرا تصدیق خواهی کرد.

45. کشف الغمه: مالک جهنی نقل کرده: ما موقعی که شیعیان را از مدینه تبعید کردند و به چند دسته متفرق شدند، آنجا بودیم، به یک گوشه شهر رفتیم و در فراغتی که داشتیم، شروع به صحبت از فضائل ائمه و عقیده شیعیان درباره آنها کردیم. تا این که ربوبیت آنها به خاطرمان رسید، ما نفهمیدیم چه شد که ناگهان حضرت صادق علیه السّلام در حالی که سوار بر الاغی بودند جلو ما ایستادند، ما اصلاً نفهمیدیم ایشان از کجا آمدند.

فرمودند: ای مالک و ای خالد! چه مدتی است که صحبت از خدایی ما میکنید؟ عرض کردیم: این مسأله همین حالا، به ذهن ما رسید. فرمودند: بدانید ما را خداوندی است که پیوسته در شب و روز نگهدار ماست و ما او را می پرستیم. ای مالک و ای خالد! در باره ما هر چه میخواهید بگویید، ولی ما را مخلوق خدا

1- . همان : 79

بدانید. این سخن را، در همان حال که سوار بر الاغ بودند، چند مرتبه برای ما تکرار کردند.(1)

46. رجال کشی: عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده، روزی حضرت صادق علیه السّلام به اصحاب خود فرمودند: خداوند مغیره بن سعید و آن زن یهودی را که با او رفت آمد داشت و از او سحر و شعبده و مخاریق می آموخت لعنت کند! مغیره بر پدرم علیه السلام، دروغ بست و خداوند ایمان را از او سلب کرد. گروهی نیز بر من دروغ بسته اند، آنها را چه میشود؟ خداوند به آنها حرارت آهن را بچشاند.

به خدا قسم ما جز بنده ای که خداوند ما را آفریده و برگزیده است، نیستیم، سود و زیانی در اختیار ما نیست. اگر مورد رحمت قرار گیریم به جهت رحمت اوست، و اگر عذاب شویم به جهت گناهان ماست. به خدا قسم ما را بر خداوند حجتی نیست و از طرف او، برائتی در نزد ما نیست. ما نیز میمیریم و دفن میشویم و زنده میشویم و برانگیخته خواهیم شد و در پیشگاه او خواهیم ایستاد و مورد سؤال قرار میگیریم. وای بر آنها! خدا لعنتشان

کند! خدا را و رسولش صلی الله علیه و آله را در قبرش و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی صلوات اللّه علیهم را آزردند. و اینک من در میان شمایم؛ گوشت و پوست رسول الله صلی اللّه علیه و آله، بر رختخواب خود میخوابم، در حالی که ترس و لرز وحشت دارم، آنها آسوده هستند و من نا آرام، آنها با راحتی در رختخواب خود میخوابند و من با ترس و لرز بیدارم، و در کوهها و بیابانها نگرانم. من از سخنی که ابوالخطاب - لعنت خدا بر او باد - درباره اجدع براد، غلام بنی اسد، گفته است به پیشگاه خدا بیزارم. به خدا سوگند حتی اگر از طرف ما آزمایش میشدند و آنها را به این چیزها امر میکردیم، باید، رد میکردند و قبول نمیکردند. چگونه به این سخنان معتقد شده اند با این که میبینند من در ترس و بیم هستم؟ من انتقام خود را از آنها در پیشگاه خدا خواهم گرفت و از آنها به خدا بیزاری می

1- . کشف الغمه : 237

جویم. شما را گواه میگیرم؛ من که زاده رسول الله صلی اللَّه علیه و آله هستم، برائتی در مورد خود از طرف خدا ندارم. اگر اطاعتش کنم، مرا مشمول رحمت خود میکند و اگر نافرمانیاش کنم با عذابی شدید یا شدیدترین عذاب، کیفرم میکند.(1)

توضیح: "شعبده" تردستی و چیزی مانند سحر که اشیاء را غیر از آنی که در اصل آنطور هستند، در چشم نشان میدهد.

"مخاریق" جمع مخراق و در اصل به معنای لباسی است که به دور کودکان پیچیده میشود و کودکان همدیگر را با آن میزنند. و تخریق یعنی، زیاد دروغ گفتن و تخرق به معنای، دروغ ساختن است.

"برائت" دست خط و سند و مدرکی است که موجب نجات و رستگاری شود.

"اجدع" کسی است که بینی یا گوش یا دست و دهانش، قطع شده باشد. در بعضی از نسخهها، "أخدع" آمده که به معنای احمق است، یا از خدعه به معنای نیرنگ مشتق شده است.

"براد" شاید به معنای کسی باشد که سوهانکاری میکند و یا از سوهان استفاده میکند. فیروز آبادی مینویسد: "برد الحدید" یعنی آن را صیقل داد. و "مبرد" بر وزن منبر، به معنای سوهان است. در بعضی از نسخهها، به جای "براد" ، "سراد"، و در بعضی دیگر "زراد" آمده که به هر دو به معنای زرهساز است.

"به خدا سوگند حتی اگر از طرف ما آزمایش میشدند..." یعنی اگر هم، بر فرض محال، ما آنها را به چنین چیزهایی امر میکردیم و آنها در معرض آزمایش قرار میگرفتند، و بین مخالفت کردن با ما و قبول ما و وقوع در بدعت مردد میشدند، باید این چیزها را از ما قبول نمیکردند. چه رسد به اینکه ما آنها را از آن چیزها نهی میکنیم. و آنها ما را می بینند که از خداوند متعال ترسان و بیمناکیم، و

1- . رجال کشی : 147

میبینند که به جهت دروغهایی که بر ما میبندند، آنها را در پیشگاه خدا دشمن میداریم.

"عذابی شدید یا شدیدترین عذاب "تردید از راویست.

47. رجال کشی: إبن أبیعمیر از قول یکی از اصحاب نقل کرده، به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ابوهارون مکفوف مدعی است که شما به او فرموده اید: اگر به دنبال ذات قدیم هستی، هیچکس نمی تواند او را درک کند، و اگر به دنبال کسی هستی که خلق میکند و روزی میدهد، او همان محمّد بن علی است. فرمودند: بر من دروغ بسته است، لعنت خدا بر او باد! خالقی جز خدای یکتا، که شریکی ندارد، نیست. خداوند مرگ را به ما نیز میچشاند و تنها کسی که هرگز نخواهد مُرد، آفریننده خلایق است که تمام جهانیان را به وجود آورده است.(1)

48. رجال کشی: ابوالعباس بقباق نقل کرده، بین إبن أبییعفور و معلی بن خنیس گفتگو بود، إبن أبییعفور میگفت: اوصیاء، دانشمندانی نیک مرد و پرهیزگارند، و علی بن خنیس میگفت: اوصیاء، پیامبرند. هر دو به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسیدند. همین که نشستند، حضرت صادق علیه السّلام خود سخن را آغاز کرده و فرمودند: ای بنده خدا! من از کسی که بگوید ما پیامبریم، بیزارم.(2)

49. رجال کشی: معاویه بن حکیم از پدرش و او نیز از جدش نقل کرده، حرفهایی از ابوالخطاب به گوش من رسیده بود، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم، پیش ایشان بودم که ابوالخطاب نیز آمد، یا وقتی من وارد شدم او نیز در خدمت امام بود، وقتی همه رفتند و فقط من و او در مجلس باقی ماندیم، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ابوالخطاب از شما چنین و چنان نقل میکند، فرمودند: دروغ گفته است. من شروع کردم یکییکی آنچه او روایت کرده بود را

1- . همان : 145
2- . همان : 160

نقل کردم، تا این که تمام چیزهایی را که شنیده بودیم و قبول نکرده بودیم را از ایشان سؤال کردم. ایشان همینطور میفرمودند: دروغ گفته است.

ابوالخطاب از جای در رفت و با دست خود بر محاسن امام علیه السّلام زد، من دستش را کنار زدم و گفتم: دستت از روی صورت امام بردار! ابوالخطاب گفت: ای أبالقاسم! نمیخواهی برخیزی؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: او کار دارد، ابوالخطاب سه مرتبه حرف خود را تکرار کرد و امام علیه السّلام در هر سه مرتبه میفرمودند: او کار دارد.

حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: میخواست به تو بگوید: این حرف ها را به من میگوید، ولی از تو پنهان میدارد. به اصحاب من، چنین و چنان بگو و به آنها چنان و چنین برسان. عرض کردم: تمام این سخنان در خاطرم نمیماند، هر چه حفظ بودم را میگویم، و چیزهایی که کاملاً در خاطرم نمانده بود را اینطور میگویم: تا آن جا که یادم میآید ایشان فرمودند... ایشان فرمودند: بله، کسی که قصد اصلاح دارد، دروغگو نیست.

ابوعمرو کشی مینویسد: این حدیث غلط است و خیالبافی است إن شاء الله. معاویه چیزی نقل کرده که عقل آن را نمی پذیرد؛ کسی مانند ابوالخطاب، در دلش خیال دست زدن به کوچکترین غلام(1)

حضرت صادق علیه السّلام نیز خطور نمیکند، چه رسد به خود ایشان؟(2)

توضیح: "ای أبالقاسم! نمیخواهی برخیزی؟" أبالقاسم، کنیه معاویه بن عمار راوی این روایت است که جدّ معاویه بن حکیم میباشد. و غرض آن ملعون این بوده که، معاویه برخیزد و او با حضرت تنها بماند تا بعد به او بگوید: بین من و امام علیه السلام، اسراری وجود دارد که، امام آن را پیش شما فاش نمیکند. و به همین جهت امام علیه السلام فرمودند: او کار دارد؛ یعنی معاویه، با من کاری دارد که، فعلاً میماند.

1- . در مصدر: دست زدن به محاسن کوچکترین غلام...
2- . رجال کشی: 190

امّا این که امام علیه السّلام به او اجازه میدهد چیزی را که نشنیده بگوید: یا منظورشان، نقل به معنی بوده است. و یا حضرت به او اجازه دادند از طرف خود، چیزهایی که فکر میکند سبب پرهیز شیعیان از پیروی اهل بدعت میشود، بگوید. و اما استبعادی که کشی کرده است، میتوان گفت: شاید این کار صورت توهینآمیز نداشته و به جهت نوعی بزرگداشت و احترام بوده باشد، که بین مردم معمول است. هر چند بعید به نظر می رسد.

50. رجال کشی: ابن مغیره نقل کرده، من و یحیی بن عبداللَّه بن حسین در محضر امام موسی بن جعفر علیه السّلام بودیم؛ یحیی عرض کرد: فدایتان شوم! آنها معتقدند که شما غیب میدانید. فرمودند: سبحان اللّه! دست خود را روی سرم بگذار، به خدا قسم تمام موهای بدن و سرم راست شدهاند. سپس فرمودند: نه، به خدا قسم، علم ما جز از راه روایت از رسول الله صلی اللّه علیه و آله نیست.(1)

51. رجال کشی: مصادف نقل کرده، وقتی گروهی که در کوفه تلبیه نمودند، لبیک گفتند، من به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسیدم و جریان را به ایشان خبر دادم، امام به سجده افتادند و سینه خود را بر زمین چسبانیدند و گریه کردند و انگشت خود را بر زمین میساییدند و میفرمودند: بلکه من، بنده سراپاخدمت و ذلیل خداوند هستم. و این را چندین بار تکرار نمودند. بعد، در حالی که اشکهایشان بر محاسنشان جاری بود سر برداشتند.

پشیمان شدم که این جریان را به ایشان اطلاع دادم، عرض کردم: فدایتان شوم! از کار آنها بر شما چه خردهای میرود؟ فرمودند: ای مصادف! اگر عیسی، در مورد آنچه نصرانیان در مورد او گفتند ساکت می ماند، خدا میبایست گوش او را کر و چشمش را کور میکرد. من هم اگر نسبت به آنچه ابوالخطاب میگوید، سکوت کنم، خدا میبایست گوشم را کر و چشمم را کور کند.(2)

1- . همان : 192
2- . همان : 192 و 193

توضیح: "لبیک گفتند" یعنی همان طور که خدا را لبیک میگویند، گفتند: لبیک جعفر بن محمد، لبیک!

سید داماد- که خدا رحمتش کند - گفته است: این عبارت (یعنی عبارت "لبّی القوم الذین لبّوا") اشتباه و تحریف نسخه است و اصلش این بوده: "أتوا القوم الذین أتوا" که یعنی: مصیبت زده شدند و بلا دامنشان را گرفت. شاید ایشان به مطلبی که ما ذکر کردیم توجه نداشته و روایتی را که اندکی بعد از کافی نقل میکنیم را ندیدهاند.

52. رجال کشی: ابابصیر نقل کرده، به حضرت صادق علیه الصلاه و السّلام عرض کردم: حرفهایی میزنند. فرمودند: چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند شما تعداد دانه های باران و ستارگان و برگ درختان و وزن هر آنچه در دریاست و تعداد دانههای خاک را میدانید. ایشان دستشان را به سوی آسمان بلند کرده و گفتند: سبحان اللّه، سبحان اللّه، نه، به خدا قسم اینها را جز خدا کسی نمیداند.(1)

53. رجال کشی: علی بن حسان با سندی مرفوع از یکی از اصحاب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام، صحبت از جعفر بن واقد و چند نفر از یاران ابوالخطاب شد. یکی از حاضرین گفت: او با من رفت آمد داشت و گفت(2)

این آیه: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ»(3) {و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست} در باره أئمه نازل شده است و میگفت منظور این آیه امام است.

حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: نه به خدا قسم، هرگز من و او در زیر یک سقف جمع نشده ایم. آنها بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین هستند. به خدا قسم عظمت خدا هرگز با کوجککردن آنها، کوچک نمیشود. در دل عزیر آنچه یهود میگفتند خطور کرد و خداوند نامش را از جمله پیامبران محو کرد. به خدا قسم اگر عیسی، چیزی را که نصرانیان میگفتند را تأیید میکرد، خداوند او را تا

1- . همان : 193

2- . یعنی جعفر بن واقد یا ابوالخطاب گفت: ...
3- . زخرف / 84

روز قیامت ناشنوا می کرد. به خدا قسم، من نیز اگر آنچه اهل کوفه درباره ام میگویند را بپذیرم، زمین مرا فرو خواهد برد. من جز بنده ای در اختیار نیستم که قدرت سود رساندن و زیان رساندن بر چیزی را ندارم.

توضیح: "یکی از حاضرین گفت: او با من رفت آمد داشت" یعنی میرفت و میآمد تا مرا گمراه کند.

"گفت: منظور این آیه امام است" یعنی أبوالخطاب گفت، منظور امام است. ابوالخطاب جمله «وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» را به «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ» عطف میکرده است، که یعنی، او کسی است که فقط در آسمان خداست و در زمین خدای دیگری وجود دارد که همان امام باشد. و ممکن است گوینده جمله "منظور این آیه امام است" ابن واقد باشد.

در بعضی از نسخهها به جای "یتردّد"، به معنای رفت و آمد میکرد، "یتروّد" آمده است که یعنی، میخواست مرا گمراه کند. که از مراوده مشتق شده است، مانند آیه: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ»(1) {آن [بانو] که وی در خانه اش بود خواست از او کام گیرد}. و در نسخهای دیگر "إلیّ مرود" آمده که بعضی از فضلا گفتهاند: به معنای "إلیّ قوم من المرده"، گروهی از کافران پیش من میآمدند، است. و در یکی دیگر از نسخهها، "إلیّ نمرود" است، که کنایه از یکی از کافرین موافق با اوست. صحیحتر همان است که ما در متن آوردیم و بعد از آن احتمال اول ما در توضیحات بر سایر احتمالات ترجیح دارد، این دو با نسخههای معتبر موافق هستند. این روایت دلالت بر عدم نبوت عزیر میکند. خداوند خود میداند.

54. رجال کشی: هشام بن حکم روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند بنان و سری و بزیع را لعنت کند! شیطان در بهترین صورت آدمی، از بالای سر تا ناف برایشان مجسم شد. عرض کردم: بنان این آیه: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ»(2) {و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست}

1- . یوسف / 23
2- . زخرف / 84

را تأویل میکند به اینکه: خدایی که در زمین است غیر از خدای آسمان و خدای آسمان غیر از خدای زمین است. خدای آسمان بزرگتر از خدای زمین است، اهل زمین برتری خدای آسمان را میدانند و او را تعظیم میکنند.

حضرت فرمودند: به خدا قسم جز خدای یکتای بیشریک که هم خدای آسمانها و هم خدای زمین هاست وجود ندارد. بنان دروغ گفته است، لعنت خدا بر او باد! به خداوند جلّ جلاله توهین نموده و او را کوچک انگاشته است.(1)

55. رجال کشی: مفضل بن یزید نقل کرده، پیش حضرت صادق علیه السّلام سخن از پیروان ابوالخطاب و غالیان شد، ایشان به من فرمودند: ای مفضل! با آنها همنشینی نکنید و با آنها غذا نخورید و آب نیاشامید و مصافحه نکنید و از یکدیگر ارث نبرید.

توضیح: "از یکدیگر ارث نبرید" یعنی به آنها ارث ندهید، چون آنها مشرک هستند و مشرک از مسلمان ارث نمی برد. یا ممکن است منظور این باشد که با آنها ازدواج نکنید تا موجب ارث بردن نشود. یکی از فضلا این جمله را که به صورت [لا توارثوهم] است تغییر داده و اینگونه خواندهاند: "لا تؤاثروهم" که از اثر بمعنی خبر است، یعنی با آنها هم صحبت نشوید و روایات را با آنها در میان نگذارید.

56. هشام بن سالم نقل کرده، حضرت صادق علیه السلام وقتی که پیش ایشان سخن از غالیان به میان آمد، فرمودند: در میان آنها کسانی هستند که دروغ میگویند طوری که شیطان نیز محتاج دروغ آنها می شود.(2)

57. رجال کشی: محمد بن خالد از یکی از اصحاب روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس بگوید که ما پیامبر هستیم، لعنت خدا بر او باد، و هر کس در این مورد شک داشته باشد لعنت خدا بر او باد.(3)

1- . رجال کشی : 196
2- . همان : 191 و 192
3- . همان : 194

58. رجال کشی: زراره نقل کرده، از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند بنان تبان(1)

را لعنت کند! بنان که - لعنت خدا بر او باد - بر پدرم دروغ می بست. من گواهی میدهم، پدرم علی بن الحسین بندهای صالح بود.(2)

59. رجال کشی: ابن مسکان از یکی از اصحاب نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: خدا مغیره بن سعید را لعنت کند! او بر پدرم دروغ می بست و خداوند او را مبتلا به حرارت آهن کرد، خدا لعنت کند کسی را که درباره ما چیزی بگوید که ما خود درباره خویش نمیگوییم، و خدا لعنت کند کسی که ما را، از بندگی خدایی که ما را خلق کرده و بازگشت ما به سوی اوست و اختیار ما در دست اوست، خارج کند. (3)

60. رجال کشی: ابابصیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای ابامحمّد! من از کسانی که ما را پروردگار میدانند بیزارم. عرض کردم: خدا از آنها بیزار باشد! فرمودند: از کسانی که ما را پیامبر میدانند بیزارم. گفتم: خدا از آنها بیزار باشد.(4)

61. رجال کشی: محمد(5) در روایتی که سند آن را به حضرت صادق علیه السلام میرساند، نقل کرده که ایشان فرمودند: مردی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: سلام بر تو ای پروردگار من، پیامبر فرمودند: خدا تو را لعنت کند! تو را چه می شود؟ پروردگار من و پروردگار تو، اللّه است. به خدا قسم تو را به این که در وقت جنگ ترسو و در وقت سلم پست بوده باشی، نمیشناختم.(6)

توضیح: "سلم" به کسر سین، یعنی دوران مسالمت و صلح، معنای جمله این است که: در دوران صلح، با عهدشکنی، دون مایه نبودهای. یا "سلم" به فتح سین

1- . در مصدر: بنان بیان
2- . رجال کشی : 194
3- . همان : 194 و 195

4- . همان : 192
5- . منظور محمد بن أبی حمزه است.
6- . رجال کشی : 193

و الف بعد از لام باشد که یعنی: بر سلام کردن بخل نمیکردی. شاید غرض حضرت، حسرت خوردن و تعجب از خروج او از دین، به رغم این که متصف به اخلاق نیک بوده، میباشد، و احتمال دارد "ما علمتک" جمله معترضه بین اسم و خبرش باشد و "ما" در آن نافیه نباشد، که معنایش این میشود: از وقتی که تو را میشناسم و از احوال تو باخبرم، تو این دو اخلاق پست را داشتهای، و اعتقادت هم مانند اخلاقت است.

62. رجال کشی: حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: گروهی می گویند شما ائمه، خدا هستید و برای ما از قرآن نیز شاهد می آورند: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ»(1) {ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به آنچه انجام می دهید دانایم} ایشان فرمودند: ای سدیر! گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از این افراد بیزار است، خدا و پیامبرش از آنها بیزارند، اینها بر دین من و دین پدران من نیستند، خداوند من و آنها را در روز قیامت جمع نخواهد کرد، مگر این که بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه هستید فدایتان شوم؟ فرمودند: خزانهداران علم خدا و مترجمان وحی او، ما گروهی معصوم هستیم که خدا دستور اطاعت ما و نهی از مخالفت با ما را داده است، ما حجت بالغه خدا بر هر که پایین آسمان و روی زمین است میباشیم.

حسین بن أشکیب گفته است: از أبیطالب شنیدم که سدیر، "إن شاء الله" نیز در آخر روایت نقل کرده است.(2)

توضیح: شاید، (درآیه) رسل را به ائمه و عمل صالح را به آفریدن آنچه به مصلحت نظام عالم است، تأویل کرده اند. یا رسل را به پیروان ائمه علیهم السلام تأویل نمودهاند. گویا چیزی از روایت سقط شده باشد. که مؤیدش، روایتی است که

1- . مؤمنون / 51
2- . رجال کشی : 197 و 198

کلینی از سدیر نقل کرده: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: گروهی معتقدند شما خدا هستید و از قرآن برای ادعای خود شاهد می آورند: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ»(1) {و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست} ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشت و خون و موی من از این افراد بیزار است، خداوند هم، از آنها بیزار است، اینها بر دین من و دین پدران من نیستند، خداوند من و آنها را در روز قیامت جمع نخواهد کرد مگر این که بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: بعضی دیگر هستند که می گویند شما پیامبرید از قرآن برایش دلیل می آورند که: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ»(2) {ای پیامبران از چیزهای پاکیزه بخورید}.(3)

استدلال آنها، با این آیه، بر این که ائمه پیامبرند، با استفاده از جمع بودن لفظ "رسل" است و خطاب هم متوجه است به حاضرین یا کسانی که بعداً، به تبعیت از حاضرین، خواهند آمد. جوابش هم این است که: این آیه خطابی است به همه پیامبران، نه به این صورت که یک مرتبه، به همه خطاب شده باشد، بلکه هر کدام در زمان خودشان مورد خطاب قرار گرفتهاند. بعضی گفته اند: خطاب به عیسی است که درآیه قبلی نام او ذکر شده است و به صیغه جمع آوردن لفظ رسل، به جهت تعظیم است.

63. رجال کشی: عبد اللَّه بن شریک از پدرش نقل کرده، روزی علی علیه السّلام، نزد همسرشان امّ عمرو از قبیله عنزه بودند که قنبر پیش ایشان رفته و عرض کرد: بر درب خانه ده نفر ایستاده اند که معتقدند شما پروردگار آنها هستید. فرمودند: آنها را داخل بیاور! داخل شدند و حضرت به آنها فرمودند: چه میگویید؟ گفتند: تو پروردگار مایی و تویی که ما را آفریده ای و به ما روزی داده ای.

1- . زخرف / 84
2- . مؤمنون / 51
3- . اصول کافی 1 : 269 و 270

حضرت فرمودند: وای بر شما! نگویید! من هم مانند شما مخلوق هستم، آنها قبول نکردند و ادامه دادند. حضرت فرمودند: وای بر شما! پروردگار من و پروردگار شما، اللّه است، وای بر شما! توبه کنید و از حرفتان برگردید! گفتند: ما از حرف خود برنمیگردیم، تو پروردگار مایی، به ما روزی دادهای و ما را آفریده ای.

حضرت فرمودند: قنبر چند نفر کارگر برایم بیاور! قنبر رفت و ده نفر کارگر با بیل و کلنگ آورد. حضرت امر کردند که زمین را برای آنها حفر کنند. وقتی گودالی حفر کردند، حضرت دستور دادند، هیزم آوردند و در آن انداختند و آتش افروختند. بعد، به آنها فرمودند: توبه کنید! گفتند: ما از حرف خود برنمیگردیم. ابتدا چند نفرشان و بعد بقیه را در آتش انداختند و این شعر را خواندند:

من وقتی چیز منکری را ببینم، آتشم را می افروزم و قنبر را صدا می کنم(1)

64. رجال کشی: ابن ابییعفور نقل کرده: در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مردی خوش سیما اجازه ورود خواست، حضرت فرمودند: از مردمان پست بپرهیز! بر زمین قرار نگرفتم و خارج شدم و در مورد آن مرد جویا شدم. معلوم شد او مردی غالی است.(2)

توضیح: "بر زمین قرار نگرفتم" عبارت عربی آن "فما تقارت بی الأرض" است که از باب تفاعل و ماده "قرار" است. مثلاً میگویند: قرّ فی المکان و استقرّ و تقارّ، که همه به معنای "ثابت و آرام ماند"، میباشند. در بعض از نسخهها، "تقارب بی الأرض" آمده است که شاید معنایش این است که، او به جایی که میخواست نزدیک نشد. ولی ظاهراً این خطای در نسخهبرداری باشد.

سید داماد قدّس الله روحه، میگوید: "تفأرت" با فاء یا قاف و تشدید همزه، از باب تفعیل است و در اصل مهموز نبوده و أجوف بوده است و "خرجت" با تشدید، از باب تخریج و به معنای پنهان کردن چیزی و استخراج و کشف کردن آن از جایی است که احتمال در آنجا بودنش وجود دارد که معنایش در روایت این

1- . رجال کشی : 198 و 199
2- . همان : 198

میشود: در زمین قدم نزدم و راهی نپیمودم مگر این که وضع آن مرد برایم مشخص شود و از حالش باخبر شوم. و از گروههایی در موردش سؤال کردم و فهمیدم فاسد و غالی است. معلوم شد که خداوند، به مولایم حضرت صادق علیه السلام، الهام کرده است.

و در بعضی نسخههای دیگر، "فما تقاررت حتی خرجت" آمده است که با قاف و از باب تفاعل است وخرجت نیز بدون تشدید و از خروج است. تا این جا کلام سید داماد تمام می شود. خداوند مقامش را بالا ببرد! پوشیده نیست که در کلام ایشان تصحیف و تکلف وجود دارد، و گذشته از این، تبدیل واو به همزه در این قبیل فعلها طبیعی به نظر نمیرسد.

65. رجال کشی: صفوان بن یحیی از ابن مسکان نقل کرده، حجر بن زائده و عامر بن جذاعه ازدی به حضور امام صادق علیه السّلام رسیدند و عرض کردند: فدایتان شویم! مفضل بن عمر میگوید شما روزی عباد را تقسیم می کنید؟

فرمودند: به خدا قسم رزق ما را جز خداوند، کس دیگری، نمیرساند. گاهی اتفاق افتاده که برای خانواده خود احتیاج به غذا پیدا کنم و دلگیر شوم به شدت در فکر فرو روم تا بالاخره برای آنها خوراک تهیه نمایم و آن وقت حس راحتی بکنم. خدا او را لعنت کند و از او بیزار باشد! آن دو عرض کردند: آیا ما هم او را لعنت کنیم و از او بیزار باشیم؟ فرمودند: آری. ما نیز او را لعنت کردیم و از او بیزاری جستیم(1).

خدا و پیامبرش از او بیزار باشند.(2)

66. رجال کشی: علی بن حکم از مفضل بن عمر نقل کرده که او بشارت میداد که: هر دوی شما از پیامبرانید.

توضیح: در بعضی از نسخه ها "بشّر" آمده که از بشارت است، و در بعضی دیگر "یسرّ" آمدهاز إسرار است که یعنی، مخفیانه می گفت، و در بعضی دیگر

1- . در یکی از نسخهها اینطور است: آیا شما او را لعنت میکنید و از او بیزاری میجویید؟ فرمودند: آری، شما هم او را لعن کنید و از او بیزاری جویید.
2- . رجال کشی : 207 و 208

"یشیر" آمده که از إشاره است. ظاهراً در روایت به جای "انکما"، "انه" بوده، که یعنی مفضل مدعی نبوّت خویش از طرف حضرت صادق علیه السّلام بوده است.(1)

و بنابر نسخه دیگر، شاید خطابش به حضرت موسی کاظم علیه السلام باشد، چرا که علی بن حکم از اصحاب ایشان است، یعنی مفضل ادعا کرده ایشان و پدرشان امام صادق علیه السلام، از پیامبرانند.

67. رجال کشی: یحیی بن عبدالحمید حمانی در کتاب خود، که در باره اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است، مینویسد: به شریک گفتم: بعضیها فکر میکنند جعفر بن محمّد ضعیفالحدیث است. گفت: من قضیه را برایت میگویم؛ جعفر بن محمّد مردی صالح و مسلمان و پرهیزکار بود که گروهی از نادانها اطرافش را گرفته بودند، میرفتند و می آمدند و میگفتند: جعفر بن محمّد، برای ما چنین حدیثی گفت. احادیثی که تمام آنها، نادرست و دروغ و ساختگی بود را نقل میکردند تا از این راه به نان و نوایی برسند و از مردم پول بگیرند و با آن پول هر کار زشتی را بکنند، مردم عوام این حرف ها را از آنها می شنیدند، بعضی هلاک می شدند و بعضی نمی پذیرفتند.

اینان، از قبیل مفضل بن عمر و بنان و عمر نبطی و غیر آنها، به مردم گفتند که حضرت صادق علیه السّلام به آن ها گفته است: معرفت امام، کفایت از روزه و نماز میکند، و برایشان را از پدر و جد خود حدیث آورده که قبل از قیامت "ع ه" محقق میشود، و این که علی علیه السّلام در میان ابرها است و با بادها پرواز میکند و بعد از مرگ سخن میگفته و بدنش روی محل غسل، حرکت میکرده است، و این

1- . مطلبی که کشی بعد از این حدیث ذکر کرده است، دلالت بر همین احتمال میکند. او گفته است: طیاره غالیه در یکی از کتابهایشان از مفضل نقل کردهاند که: به همراه اباسماعیل، یعنی ابوالخطاب، هفتاد پیامبر که همگی آنها مشاهده کردند، کشته شدند و پیامبر ما هم در راه او کشته شد و مفضل گفته است: ما دوازده نفر بودیم که به محضر امام صادق علیه السلام رسیدیم، ایشان بر یکایک ما سلام دادند و هر کدام از ما را با خطاب پیامبر خواندند و به بعضی از ما فرمودند: سلام بر نو ای نوح اه.

که خدای آسمان و خدای زمین، همان امام است. و اینگونه بود که این نادانان گمراه برای خدا شریک قرار دادند.

به خدا قسم، ایشان هیچکدام از این حرف ها را نفرمودهاند. ایشان پرهیزکارتر و خداترستر از این ها هستند. مردم این حرف ها را شنیدند و ایشان را در حدیث تضعیف کردند. اگر او را ببینی میفهمی که ایشانیگانه روزگارشان هستند.

توضیح: "ع ه" رمزی برای رجعت است، یعنی ایشان از جدشان در مورد رجعت، در هنگام ظهور قائم علیه السلام، قبل از روز قیامت، حدیث نقل کردهاند. و در بعضی از نسخهها، "از قبل از روز قیامت" آمده است که یعنی در مورد حوادثی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، حدیث نقل کردهاند.

"یگانه روزگارشان هستند" یعنی در جلالت شأن دومی ندارند و در میان مردم نظیر ندارند.

68. رجال کشی: خالد جوان نقل کرده: من و مفضل بن عمر و گروهی از یاران در مدینه بودیم و درباره ربوبیت صحبت میکردیم. گفتیم در خانه حضرت صادق علیه السّلام برویم و در این مورد از ایشان سؤال کنیم. به در خانه ایشان رفتیم، ایشان از منزل خارج شدند و در همان حال خروج میفرمودند: «بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ * لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(1) { بلکه بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند }.(2)

توضیح: "ربوبیت" منظور ربوبیت ائمه علیهم السلام است.

69. رجال کشی: صالح بن سهل می گوید: من معتقد به ربوبیت حضرت صادق علیه السّلام بودم. به محضرشان رسیدم، همین که مرا دیدند، فرمودند: ای صالح! به خدا قسم ما بنده ای مخلوق هستیم و پروردگاری داریم که او را میپرستیم. اگر او را نپرستیم، ما را عذاب میکند.(3)

1- . انبیا / 26 و 27

2- . رجال کشی : 209
3- . همان : 218

70. رجال کشی: مدائنی(1)

روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای مرازم! بشار کیست؟ عرض کردم: همان بیاع شعیر(2)

است. فرمودند: خدا بشار را لعنت کند! بعد به من فرمودند: ای مرازم! به آنها بگو: وای بر شما! به پیشگاه خدا توبه کنید، که کافر و مشرک هستید. (3)

71. رجال کشی: صفوان از مرازم روایت کرده: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: مبشّر بشیر را میشناسی؟ در نام دقیقش تردید داشتند، فرمودند: همان شعیری؟ عرض کردم: بشار؟ فرمودند: آری، بشار. عرض کردم: بله، همسایه من است.(4) فرمودند: یهود هر چه گفتند، ولی خدا را یکتا میدانستند. نصرانیان نیز هر چه گفتند، ولی خدا را یکتا میدانستند. ولی بشار حرف بزرگی میزند، وقتی به کوفه رسیدیبه او بگو(5): جعفر علیه السّلام به تو میگوید: ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزارم.

مرازم گفت: وقتی وارد کوفه شدم، بارم را پیاده کردم و پیش او رفتم، کنیزش را صدا کردم و گفتم: به اباسماعیل بگو مرازم آمده است. از خانه بیرون آمد، به او گفتم: حضرت صادق علیه السّلام به تو میگوید: ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزارم. به من گفت: آقای من، مرا یاد کرده است؟ گفتم: آری، از تو یاد کرده است، ولی با این سخنان که برایت ذکر کردم. گفت: خدا به تو جزای خیر بدهد و با تو به نیکی رفتار کند! شروع کرد به دعا کردن برای من.

عقیده بشار، همان عقیده علیاویه(6) است؛ آنها میگویند: علی علیه السّلام، همان پروردگار است که در صورت علوی هاشمی ظاهر شد و به عنوان بنده و

1- . منظور مرازم بن حکیم مدائنی است.
2- . در یکی از نسخهها: بیاع شعیری
3- . رجال کشی : 252

4- . در یکی از نسخهها و مصدر اینطور آمده است: بله، او دایی من است.
5- . در یکی از نسخهها: وقتی به کوفه رسیدی، پیش او برو و به او بگو.
6- . در یکی از نسخهها، علیائیه و در دیگری علبائیه آمده است. شاید همین آخری درستتر باشد. شهرستانی در ملل و نحل 1 : 293 مینویسد: علبائیه، اصحاب علباء بن ذراع الدوسی و عدهای گفتهاند او اسدی است. او علی را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله میدانست و معتقد بود که علی محمد را مبعوث کرده است و او را خدا مینامید و از محمد بد میگفت. معتقد بود که او مبعوث شده بود تا مردم را به علی دعوت کند، ولی به خودش دعوت کرد.

رسول، در صورت محمّدی آشکار شد.(1) و در نظریه چهار شخص؛ علی و فاطمه و حسن و حسین، با ابوالخطاب موافق هستند. و معتقدند که معنای این سه شخص، فاطمه و حسن و حسین، برای فریبدادن است و در حقیقت شخص علی است؛ زیرا او در امامت و بزرگی(2)،

اولین شخص است. و منکر شخص محمّد صلی الله علیه و آله هستند و میگویند: محمد بنده ی علی است و علی پروردگار است. مقام محمّد را، مانند مقامی که مخمّسه به سلمان میدهند، میدانند و سلمان را رسول محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم قرار میدهند و در مورد اباحات و تعطیل و تناسخ با اصحاب ابوالخطاب موافقند. مخمّسه بودند که علیائیه را، علیائیه نامیده اند.

میگویند از آنجا که بشار شعیری منکر ربوبیت محمّد بود و ربوبیت را برای علی میدانست و محمّد را بنده علی میشمرد و منکر رسالت سلمان بود، به پرنده ای که علیا(3)

نام دارد و در دریا زندگی میکند، مسخ شد و به همین جهت آنها را علیائیه نامیدهاند.(4)

توضیح: " در نام دقیقش تردید داشتند" یعنی به بشّار، گاهی مبشّر و گاهی بشیر گفته میشده است؛ چون در اسمش تردید وجود داشته است. و شاید امام علیه السلام، عمداً آنطور فرمودهاند تا نهایت بیربطی نام آن ملعون را با چیزهایی که ادعا میکرده، متذکر شوند.

"ولی خدا را یکتا میدانستند" یعنی به نظر خودشان خدا را یگانه میدانستند، این هم در توحید مانند آنهاست. یا آنها با اینکه میگفتند عزیر و عیسی

1- . در یکی از نسخهها: و ولیّ از طرف خود و رسولش را در صورت محمدی آشکار کرد، و در مصدر: و با او عبد و رسولش را به صورت محمدی آشکار میکنند.
2- . در مصدر: در امامت و کثرت
3- . در یکی از نسخهها: علیاء
4- . رجال کشی : 252 و 253

پسر خدا هستند، موحد بودند و آفرینش و رزق را فقط به خداوند متعال نسبت میدادند، ولی اینها به غیر خداوند متعال نسبت میدهند، پس اینها از هرگونه توحیدی به دور هستند.

"علی علیه السّلام، همان پروردگار است..." باید گفت که نسخهها در اینجا اختلاف زیادی با هم دارند؛ در بعضی از نسخهها مانند همان است که در متن گفتیم و معنایش این است که، آنها - که خدا لعنتشان کند – ادعای ربوبیت علی علیه السلام میکردند و میگفتند: او گاهی به صورت علی و گاهی به صورت محمد ظاهر میشد و خود را به صورت بنده خدا نمایان میکرد، با این که او خود خدا بود. و رسول خود را به صورت محمد نمایان میکرد با این که او، خودش بود.

در بعضی نسخههای دیگر آمده است: "گریخت و به صورت علوی هاشمی ظهور کرد، رسول خود را به صورت محمدی نمایان کرد." که یعنی علی با این که پروردگار بود از آسمان گریخت و در صورت علی ظاهر شد و و رسولش را با صورت محمدی نمایان کرد، و خود را ولی او نامید و خود را در ولایت نمایان نمود.

"منکر محمّد صلی الله علیه و آله هستند" یعنی پیروان ابوالخطاب در خدا بودن این چهار تن، با علیاویه موافقند ولی خدا بودن محمد را انکار کردند و معتقد شدند که محمد، بنده علی و علی، پروردگار است. و محمّد را، مقامی چون مقامی که مخمّسه به سلمان میدهند، دادند؛ آنها محمد را پروردگار و سلمان را رسول او میدانند و میگویند که ربوبیت از محمد به فاطمه و علی منتقل شد و سپس به حسن و بعد به حسین رسید.

"محمّد را بنده علی میدانست" احتمال دارد مذهب علیاویه و مذهب پیروان أبوالخطاب، عکس هم باشند.

72. رجال کشی: اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: بشار شعیری، شیطان شیطانزاده، از دریا بیرون آمد و اصحاب مرا گمراه کرد.(1)

73. رجال کشی: اسحاق بن عمار نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام به بشار شعیری فرمودند: از پیش من برو! خدا لعنتت کند! به خدا قسم، من و تو هرگز زیر یک سقف جمع نخواهیم شد. وقتی او بیرون رفت، فرمودند: وای بر او! چرا همان حرف یهودیان را نزد؟ و یا آن چه نصاری میگفتند؟ یا آنچه مجوس گفتند؟ و یا اعتقاد صائبی ها(2)

را؟ به خدا قسم، هیچ کدام خدا را به اندازه این فاجر کوچک نکرده اند. او شیطان و شیطانزادهایست که از دریا بیرون آمده تا اصحاب و پیروان مرا گمراه کند، از او بپرهیزید! و حاضرین به غائبین برسانند که من، بنده ی خدا، پسر بنده ی خدا، بنده ای خالص و پسر کنیزی هستم(3)

که در میان اصلاب و ارحام جای داشته ام، روزی میمیرم و برانگیخته خواهم شد. سپس در پیشگاه پروردگار میایستم و مورد بازخواست قرار خواهم گرفت. به خدا قسم، از من، درباره آنچه این دروغگو در باره من گفته و بر من ادعا نموده خواهند پرسید.

وای بر او! خدا در دلش رعب و وحشت بیاندازد! او در رختخواب آسوده و مرا بیمناک نموده و بیخواب کرده است، یا اینکه شما میدانید که من چنین چیزی نمیگویم(4)؟

اینها را میگویم تا در قبر قرار داشته باشم.(5)

توضیح: "تا در قبر قرار داشته باشم" یعنی در قبر عذاب نشوم.

74. رجال کشی: حسین بن بشار از داود رقی نقل کرده که داود به من گفت: میبینی غالیان طیاره چه میگویند و درباره شرطهالخمیس از امیرالمؤمنین

1- . همان : 253

2- . صابئین گروهی بودند که ستارگان را میپرستند و محور مذهبشان، در مقابل مذهب حنفاء، بر تعصب بر روحانیین است. شرح اعتقاد آنها در ملل و نحل 2 : 55 و 108 آمده است.
3- . در نسخه چاپ شده مصدر، جمله "بندهای خالص و پسر کنیزی هستم" افتاده است
4- . یا اینکه شما میدانید من چنین چیزی نگفتهام تا من در قبرم آرام داشته باشم.
5- . رجال کشی : 253 و 254

علیه السّلام چه چیزهایی نقل میکنند و از اصحاب ایشان چه چیزهایی در مورد حضرت حکایت میکنند؟ به خدا قسم این یکی، چیزهای بزرگتری(1)، به من نشان داده است، ولی دستور داده که به هیچ کس نگویم. به ایشان گفتم: من دیگر پیر شده ام و استخوانهایم ضعیف شده است، دوست دارم عمرم را با کشته شدن در راه شما خاتمه دهم. فرمودند: چاره ای از این نیست؛ اگر در دنیا نشود در آینده خواهد شد.(2)

توضیح: "این یکی، چیزهای بزرگتری، به من نشان داده است" منظور از این یکی، امام صادق علیه السلام است؛ یعنی ایشان معجزاتی بزرگتر و چیزهایی عجیبتر از آن چه اینان روایت میکنند به من نشان داده است.

"در آینده خواهد شد." یعنی در دوران رجعت.

75. رجال کشی: گفته اند وقتی حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام از دنیا رفتند و واقفیون بر ایشان توقف کردند، محمّد بن بشیر، که مردی شعبده باز و ساحر بود و در این فن شهرت داشت، آمد و مدعی شد که من واقفی هستم و میگفت که، موسی بن جعفر علیه السّلام در بین مردم است و همه ایشان را میدیدند؛ اهل نور با نورشان و اهل تاریکی با تاریکیاشان ایشان را میدیدند ، ایشان را مانند خود در خلقتی انسانی و با پوست و گوشت میدیدند. سپس همگان از دیدن ایشان ناتوان شدند، با این که ایشان، مانند دیگران، در بین آنها است، ولی الان از دیدن ایشان در حجاب رفتهاند و نمیتوانند آنطور که قبلاً او را درک میکردند، درکش کنند.

این محمّد بن بشیر از اهالی کوفه و از موالیان بنیاسد بود و اصحابی داشت که میگفتند: موسی بن جعفر علیه السّلام نمرده و زندانی هم نشد. او غایب گردید و پنهان شد و او همان مهدی قائم است و در زمان غیبت خود، محمّد بن بشیر را جانشین خود بر امت قرار داده و او را وصی خویش کرده و انگشتر خویش را به او داده است و تمام نیازمندیهای مردم، چه در امور دینی و چه دنیوی، را به او تعلیم

1- . در یکی از نسخههای مصدر: چیزهای بیشتری
2- . رجال کشی : 257

کرده و تمام اختیارات را به او سپرده است و او را در جای خود نشانده است. بنابراین محمّد بن بشیر، امام بعد از اوست.(1)

76. رجال کشی: عثمان بن عیسی کلابی نقل کرده، از محمّد بن بشیر شنیدم که میگفت: ظاهر انسان همان آدم است، ولی باطن او ازلی است. و باز شنیده که محمّد بن بشیر دو خدایی بود. و وقتی هشام بن سالم با او مناظره کرده، به این عقیدهاش اقرار نموده و انکار نکرده است. وقتی محمّد بن بشیر مرد، به پسرش سمیع بن محمّد وصیت کرد که او امام است و هر کس که سمیع بعد از خود به او وصیت کند، تا زمان ظهور موسی بن جعفر، در مسائلی که در رابطه با حقوق امام در اموال مردم بر ایشان واجب گشته و سایر چیزهایی که موجب تقرب به خداوند متعال میشود، امام واجبالاطاعه خواهد بود. پس بر مردم واجب است اموال خود را تا قیام قائم، به اوصیاء محمّد بن بشیر بدهند.

و معتقد بودند که علی بن موسی الرضا و هر کس از فرزندان ایشان و یا فرزندان موسی بن جعفر که مدعی امامت شود، بر باطل است و دروغگوست و ولادتش پاک نیست. بنابراین آنها را از نسبشان نفی نمودند و به جهت ادعای امامت، آنها را تکفیر کردند و کسانی که به امامت آنها قائل بودند را کافر و خونها و اموالشان را بیحرمت دانستند.

آنها بر این باور بودند که، تنها واجبات خداوند بر آنها، نماز خواندن و خمس دادن و روزه گرفتن در ماه رمضان است و وجوب زکات و حج و سایر واجبات را منکر شدند و گفتند: تمام محارم و همه زنان و پسر بچه ها حلال هستند و در این مورد به این آیه دلیل آوردند: «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَ إِناثاً»(2) {یا آنها را پسر[ان] و دختر[انی] توام با یکدیگر می گرداند}. و معتقد به تناسخ شدند.

1- . همان : 297
2- . شوری / 50

در نظر آنها، امامان یکییکی، فقط از نسلی به نسل دیگر منتقل میشوند(1)

و بین آنها در هر چه مالک هستند، از قبیل مال و خراج و چیزهای دیگر، برابری واجب است. هر کس وصیت کند که مالش را در راه خدا خرج کنند، آن مال متعلق به سمیع بن محمّد و اوصیای بعد از اوست. آنها از نظر تفویض، عقیده غالیان واقفی را دارند که ایشان نیز معتقد به حلال بودن هستند و بر این باورند که همه کسانی که به محمّد منسوبند، به منزله خانه و ظرف هستند(2) و محمّد پروردگار کسی است که به او منتسب است. (3)

او نمیزاید و زاییده نشده، و در این حجابها پنهان است. همچنین، این فرقه به همراه مخمسه و علیاویه(4)

و طرفداران ابوالخطاب معتقدند که، هر کس مدعی شود که از آل محمّد است، در مورد نسبش باطل گفته، بر خدا افترا زده و دروغگوست.

و آن ها کسانیاند که خداوند متعال در باره آنها فرموده که آنها یهود و نصاری هستند، در این آیه: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ»(5) {و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می کند نه] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است}. محمّد در مذهب ابوالخطاب و علی در مذهب علیاویه، از جمله کسانی که آفریده است، هستند. این دو دسته به دروغ این نسبت و نژاد را ادعا کرده اند؛ چون محمّد و علی نزد آنها پروردگارانی هستند که نه میزایند و نه زائیده شده اند(6). خداوند بسیار بزرگتر و بلندمرتبهتر از آنی است که آنها وصف میکنند و میگویند.

1- . در یکی از نسخهها: از بدنی به بدن دیگر منقلب جابجا میشوند، و در الفرق و المقالات: از بدنی به بدن دیگر منتقل میشوند.
2- . در مصدر به جای عبارت "بیوت و ظروف"، عبارت "ثبوت و طروق" آمده است.
3- . در مصدر: محمد پروردگاریست که در هر که به او منتسب است حلول کرده است.

4- . در یکی از نسخهها: علبائیه. قبلاً گذشت که شاید صحیحش علبائیه باشد
5- . مائده / 18
6- . در مصدر: نه میزایند و نه زاییده شدند و نه استیلاد میکنند.

سبب کشته شدن محمّد بن بشیر - که خدا لعنتش کند - این بود؛ او دارای علم شعبدهبازی و کارهای غیر عادی بود و برای واقفی ها تظاهر میکرد که در علی بن موسی الرضا علیه السّلام توقف کرده است. و درباره حضرت موسی بن جعفر معتقد به ربوبیت بود و در مورد خود نیز ادعای پیامبری داشت. او یک وسیله مجسمه مانندی داشت که خود آن را طراحی کرده بود و آن را به صورت انسانی شبیه موسی بن جعفر علیه السّلام, درآورده بود. طرحی را بر روی پارچه ای ابریشمی کشیده بود و موادی روی آن ریخته بود و حقههایی در آن بهکار برده بود که، شبیه قیافه یک انسان مینمود و آن را زیر یک پوشش قرار میداد. وقتی میخواست شعبده کند، در درون آن می دمید و مجسمه بر میخاست.

به پیروان خود میگفت: ابالحسن موسی بن جعفر، پیش من است؛ اگر دوست دارید او را ببینید و بشناسید و بدانید که من پیامبرم، بیایید تا او را به شما نشان دهم. آنها را داخل خانه می کرد و در حالی که مجسمه پارچه ای را در خودش پنهان کرده بود، به آن ها میگفت: آیا در خانه کسی میبینید؟ یا میگفت: آیا غیر از من و خودتان در خانه کسی میبینید؟ می گفتند: نه کسی در خانه نیست. بعد میگفت: حالا بروید بیرون! آنها از خانه خارج میشدند و خودش پشت پرده میرفت و پرده را بین خود و آنها می انداخت، بعد آن مجسمه پارچه ای را جلو می آورد و پرده را بالا میزد و آنها شخصی را که شبیه حضرت موسی بن جعفر بود مشاهده می کردند، بی آنکه بتوانند انکاری کنند. و خودش نزدیک مجسمه میایستاد و با شعبده چنان وانمود میکرد، که گویی مشغول صحبت و نجوا با آن مجسمه است و چنان نزدیک می شد، مثل این که آن دو با هم رازهایی می گویند. بعد با چشمک زدن به آنها دستور می داد دور شوند، آنها فاصله می گرفتند. در این موقع پرده را می انداخت و آنها دیگر چیزی نمیدیدند.

او دارای وسایل عجیبی از انواع شعبده بود که کسی مانند آن را ندیده بود و با آن وسایل همه را فریب میداد و هلاک می کرد. مدتی با همین وضع سپری کرد تا بالأخره جریانش به یکی از خلفا، که گمان میکنم هارون یا یکی از خلفای بعد از او

بود، رسید که او مرد زندیق است. دستور داد او را بگیرند و تصمیم گرفت گردنش را بزند؛ او به خلیفه گفت: ای امیرالمؤمنین! مرا نکش! برایت چیزی میسازم که مورد رغبت پادشاهان باشد، و خلیفه او را آزاد کرد.

اولین چیزی که برای خلیفه ساخت، آبیاری دلوی بود؛ دلوها را در یک خط قرار داد و آویزان نمود و بین لوحهایی جیوهای قرار داد، دلوها پر از آب می شد و بر اثر آن لوح ها خم میشد، جیوه از آن لوحها بر میگشت و دلوها نیز بر اثر برگشت جیوه بر میگشتند و به صورت خودکار آب از آنها میریخت و باغ را آبیاری می کرد. خلیفه در شگفت شد. چیزهای دیگری هم ساخت که شبیه بهشت خدا باشد. خلیفه او را احترام نمود و مقامی در دربار به او داد.

یک روز، یکی از لوحهای جیوه شکست و جیوه آن بیرون ریخت و چرخ از کار افتاد. خلیفه در کار او مشکوک شد. در ضمن متوجه شد که او تمام دستورات شرع را تعطیل کرده و همه چیز را حلال می داند. حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السّلام نیز، او را نفرین کرده بودند و از خدا تقاضا کرده بودند که او را مبتلا به حرارت آهن کند. خداوند نیز او را، بعد از این که شکنجه های مختلف به او دادند، گرفتار حرارت آهن نمود.

ابوعمرو گفته است: محمّد بن عیسی عبیدی ، این حکایت را نقل کرده و مقداری از آن را نیز، از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است. هاشم بن ابیهاشم، بعضی از آن شعبدهبازیهای او را آموخته بود؛ به همین جهت پس از او، مردم را به مذهب او دعوت میکرد.(1)

توضیح: "به منزله خانه و ظرف هستند" یعنی بین همه کسان که به ایشان انتساب دارند، مانند ائمّه و دامادها و فرزندان، و ایشان نسبتی وجود ندارد؛ بلکه محمد پروردگار آنهاست و در آنها حلول کرده است، بنابراین آنها به منزله خانه و ظرفی برای او هستند.

1- . رجال کشی : 297 - 299

"چون محمّد و علی نزد آنها پروردگارانی هستند" یعنی محمّد نزد خطابیه و علی نزد علیاویه.

اگر کسی بگوید: بنابر اصول مذهب عدلیه، ظهور معجزه به دست یک دروغگو قبیح است؛ چون با همین معجزه است که نبوت و امامت اثبات می شود، چگونه از دست این ملعون این کارهای شگفت سر زده است؟ آیا این، راضی شدن خداوند به چیز قبیح برای بندگان نیست؟ با دو دلیل جواب میدهیم: اول این که: این کارها معجزه نیست که خرق عادت کند، این کارها شعبده است که بسیار اتفاق می افتد افراد نادان و مردمان فرومایه این کارها را میکنند. هر کس فریب این کارها را بخورد، به جهت کوتاهی در تأمل و کمی دقت است و یا هدفهای باطلی که باعث گرویدن به چنین دعوتهایی می شود. دوم این که: ظهور معجزه بر دستان دروغگو در صورتی قبیح است که امر ممکنی را ادعا کند که عقل آن را محال نداند. اما این شخص، مدعی خدا بودن انسان است که خود موجودی مخلوق و مرکب و محتاج است و این از چیزهایی است که تمام عقل ها آن را محال می دانند. بنابراین در این کار به هیچ وجه رضایت خداوند به چیز قبیح برای بندگان نیست.

77. رجال کشی: علی بن حدید مدائنی از کسی که او از حضرت موسی بن جعفر سؤال کرده بود، نقل کرده، به ایشان عرض کردم: من شنیده ام که محمّد بن بشیر می گوید: که شما آن موسی بن جعفری که امام است و حجت ما در آنچه که بین ما و خداوند متعال است، نیستید. ایشان سه مرتبه فرمودند: خدا او را لعنت کند! خداوند او را دچار حرارت آهن نماید! خداوند او را به بدترین صورت بکشد!

عرض کردم: فدایتان شوم، اگر من این حرف را از او بشنوم، آیا برای من ریختن خونش، مانند ریختن خون کسی که به رسول الله صلی الله علیه و آله یا امام ناسزا گوید، جایز است؟ فرمودند: آری به خدا قسم، حلال است، به خدا قسم خونش، برای تو و هر کس که این سخن را از او بشنود، حلال است. عرض کردم: مگر این سخن او، ناسزای به شما نیست؟ فرمودند: این ناسزا به خدا و رسول خدا و

پدران من و من است؛ کدام ناسزایی است که کمتر از این باشد و کدام سخنی است که بالاتر از این حرف باشد؟

گفتم: اگر نسبت به این که ممکن است ضرر او به بیگناهی برسد، بیتفاوت باشم و این کار را نکنم و او را نکشم، چه گناهی به گردن من است؟ فرمودند: گناهش، چندین برابر به گردن تو است، بی آنکه از گناهش چیزی کم شود. مگر نمیدانی که برجسته ترین شهید در روز قیامت، از جهت درجه، کسی است که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را پنهانی یاری کند و از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دفاع کند.(1)

توضیح: "کدام ناسزایی است که کمتر از این باشد" یعنی کدام ناسزایی است که در رکاکت و زشتی کمتر از این باشد.

"ضرر او به بیگناهی برسد" در بعضی از نسخهها به جای "أنّی أغمز"، "أنّی أغمر" آمده که معنایش این است که بلایش به بیگناهی برسد. و در بعضی دیگر "أنّی أعمّ" است که نزدیک به همین معنای اخیر است.

78. رجال کشی: بطائنی نقل کرده، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: خدا محمّد بن بشیر را لعنت کند و به او حرارت آهن بچشاند! او بر من تهمت زده است، خداوند از او بیزار باشد! من نیز به پیش خداوند از او بیزاری میجویم. خدایا به پیش تو، از ادعایی که ابن بشیر درباره من نموده، بیزاری می جویم! خدایا مرا از او راحت کن!

سپس فرمودند: ای علی! هر کس که جرأت کند عمداً بر ما دروغ ببندد، خداوند به او حرارت آهن را میچشاند. بنان بر علی بن الحسین علیه السّلام دروغ بست، و خداوند به او حرارت آهن را چشاند. و مغیره بن سعید بر حضرت باقر علیه السلام دروغ بست، و خداوند به او حرارت آهن را چشاند. و ابوالخطاب بر پدرم

1- . همان : 299 و 300

دروغ بست، و خداوند به او حرارت آهن را چشاند. و محمّد بن بشیر - که خدا لعنتش کند - بر من دروغ می بندد. به پیشگاه خدا از او بیزاری میجویم.

خدایا من از آنچه که محمّد بن بشیر درباره من میگوید به پیش تو بیزاری میجویم ! خدایا مرا از او راحت کن ! خداوندا از تو میخواهم که مرا از این پلید نجس، محمد بن بشیر، خلاص کنی ! شیطان، در رحم مادر، با پدرش شریک شد. علی بن ابیحمزه نقل کرده است: کسی را ندیدم که بدتر از محمّد بن بشیر کشته شود. خدا او را لعنت کند !(1)

79. رجال کشی: محمّد بن نصیر از احمد بن محمّد بن عیسی نقل کرده که او برای ایشان نوشت(2):

گروهی هستند که بحث می کنند و احادیثی میخوانند که حرفهایی در آنهاست که دل ها را مشمئز میکند و آن احادیث را به شما و پدرانتان نسبت میدهند. از طرفی، از آنجا که از پدرانتان نقل مینمایند، ما نمیتوانیم آنها را رد کنیم و از طرف دیگر، به جهت مطالبی که در آن احادیث است، نمیتوانیم آنها را قبول کنیم. زمین را منسوب به گروهی که میگویند از غلامان شمایند میکنند. او مردی است به نام علی بن حسکه و شخص دیگری که نامش قاسم یقطینی است.

از جمله سخنانشان این است که درباره آیه: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»(3) {نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد}، میگویند: حقیقت نماز، یک مرد است نه این که رکوع و سجود باشد. و همینطور حقیقت زکات هم همان مرد است، نه مقداری درهم و یا خارج کردن مال. و بعضی از واجبات و مستحبات و معاصی را هم تأویل کردهاند و به همین صورت که ذکر شد در آوردهاند. اگر صلاح میبینید،

1- همان : 300
2- . در یکی از نسخهها: به ایشان نوشتم. شاید کاتب همانطور که خواهد آمد، ابراهیم بن شیبه باشد.
3- . عنکبوت / 45

توضیحی بفرمایید و بر ما منت گذارید که در آن سلامت و نجات دوستداران شما، از چنین سخنانی که باعث هلاک می شوند باشد.(1)

ایشان مرقوم فرمودند: اینها از دین ما نیست؛ از این ها دور باش !(2)

توضیح: نامه برای امام حسن عسکری علیه السّلام نوشته شده است.

"زمین را منسوب به ..." یعنی خلقت و تدبیر یا حجیت زمین را نسبت میدهند. بعید نیست این کلمه در اثر خطای نسخه برداری به این صورت در آمده باشد.

80. رجال کشی: ابراهیم بن شیبه نقل کرده: به ایشان نوشتم: فدایتان شوم! گروهی در پیش ما هستند که در مورد شناخت فضایل شما با سخنانی که دلها را مشمئز میکند و موجب دلگرفتگی میشود، جرّ و بحث میکنند و در مورد سخنانشان، احادیثی روایت میکنند که ما به جهت حرفهای بزرگی که در آنها وجود دارد، نمیتوانیم آنها را قبول کنیم. و نیز نمیتوانیم ردشان کنیم و انکارشان نماییم؛ چون آنها را به پدران شما نسبت میدهند. و ما در سخن آنها درماندهایم؛ چرا که میگویند و تأویل میکنند که در آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ»(3) {نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد} و آیه «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»(4) {و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید} معنای نماز، مردی است، نه رکوع و نه سجود. و همچنین زکات هم، همان مرد است نه چند درهم و نه خارج کردن مال. و بعضی دیگر از واجبات و مستحبات و گناهان مانند این را نیز تأویل میکنند و به صورتی که عرض کردم در میآورند.

اگر صلاح بدانید و بر دوستانتان منت گذارید، توضیحی که، موجب سلامت دین ایشان و نجاتشان از عذاب و هلاک گردد، بفرمایید. اینهایی که این حرفها را

1- . در مصدر در ادامه اینچنین آمده است: کسانی که چنین ادعاهایی دارند، ادعا میکنند که از اولیاء هستند و مردم را دعوت به اطاعت خود میکنند. شما در مورد قبول حرفهای ایشان چه میفرمایید؟ ایشان مرقوم فرمودند: ...

2- . رجال کشی : 321
3- . عنکبوت / 45
4- . بقره / 43

میگویند، مدعیاند که از اولیا هستند و و مردم را به اطاعت خویش دعوت میکنند. علی بن حسکه و قاسم یقطینی از آن جملهاند. در مورد قبول سخنان آنها چه میفرمایید؟

ایشان مرقوم فرمودند: اینها از دین ما نیست؛ از اینها دور باش!

نصر بن صباح گفته است: علی بن حسکه جواز(1)، استاد قاسم شعرانی یقطینی بوده که از بزرگان غالیان ملعون است.(2)

81. رجال کشی: محمّد بن عیسی نقل کرده، امام هادی علیه السّلام بدون درخواست قبلی نامه ای برایم نوشتند که: خدا قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند! شیطان برای قاسم مجسم می شد و به او این حرف های مزخرف و فریبنده را وحی میکرد.(3)

82. رجال کشی: سهل بن زیاد آدمی نقل کرده، یکی از اصحاب به امام هادی علیه السّلام نوشت: فدایتان شوم! علی بن حسکه مدعی است که از اولیای شما است و شما خداوند اول و قدیم هستید و او باب و پیامبر شماست و شما خود به او دستور داده اید که مردم را به این چیزها دعوت کند.

و می گوید که نماز و زکات و حج و روزه، تمامشان همان معرفت شما و معرفت کسانی است که مانند إبن حسکه، دارای مقام بابیت(4) و نبوّت باشند. و اگر کسی دارای چنین معرفتی باشد، مؤمن کامل است و عبادت کردن(5) با نماز و زکات و حج و روزه، از او ساقط میشود. او معنای تمام دستورات دینی را همینطور که عرض کردم تأویل مینماید، و گروهی از مردم هم به او گرویدهاند اگر صلاح می

1- . در مصدر: علی بن حسکه حوار
2- . رجال کشی : 321 و 322
3- . همان : 321 و 322
4- . در یکی از نسخهها: نیابت
5- . در یکی از نسخهها به جای استعباد (عبادت کردن)، استعداد آمده است.

دانید، با نوشتن جواب این نامه بر ما منت گذارید تا موجب نجات آنها از هلاکت شود.

امام علیه السّلام نوشت: علی بن حسکه - که لعنت خدا بر او باد - دروغ میگوید. همین برایت کافی باشد که، من او را از دوستداران خود نمیدانم. خدا او را لعنت کند! او را چه میشود؟ به خدا قسم، خداوند محمّد و پیامبران پیش از او را جز بر حنیفیت و نماز و زکات و حج و روزه و ولایت مبعوث نکرد. و هرگز محمد صلی الله علیه و آله به چیزی جز خداوند یکتای بی شریک دعوت نکرده است.

همچنین ما اوصیاء از فرزندان او، همه بنده ی خدا هستیم و برایش شریکی نمیدانیم، اگر او را اطاعت کنیم، به ما رحم میکند و اگر معصیتش کنیم، ما را عذاب میکند. ما در برابر خدا حجتی نداریم، بلکه خداوند بر ما همه مخلوقات حجت دارد. من از چیزهایی که او میگوید به پیشگاه خدا بیزاری میجویم، و این سخنان را در پیشگاه خدا نفی میکنم. از آنها فاصله بگیرید! خدا آنها را لعنت کند و به تنگنا وادارد! اگر یکی از آنها را در خلوت یافتی، سرش را با سنگ بشکن.(1)

توضیح: "به تنگنا وادارد" کنایه از تمام کردن حجت بر آنها، یا در برابر همگان رسوا کردن و دروغ آنها را بر ملا کردن است، و یا کنایه از این است که خدا با کشتن آنها مجال را از آنها بگیرد.

83. رجال کشی: نصر بن صباح نقل کرده است: موسی سواق، پیروانی از علیاویه داشت که، درباره محمّد صلی اللّه علیه و آله نسبت هایی میدادند و علی بن حسکه جواز(2)

قمی، استاد قاسم شعرانی یقطینی است و ابن بابا و محمّد بن موسی شریعی، هر دو از شاگردان علی بن حسکه بودند که همگی ملعون بودند. خدا لعنتشان کند!

1- . رجال کشی : 322 و 323
2- . در مصدر: حواری

فضل بن شاذان در یکی از کتابهای خود نوشته است: علی بن حسکه و فارس بن حاتم قزوینی از دروغگویان مشهور هستند.(1)

میگویم: سپس، کشی روایاتی را در لعن فارس نقل کرده و گفته: امام هادی علیه السّلام به جنید امر کردند که او را بکشد و جنید نیز او را کشت و به کشتن چند نفر دیگر از غالیان، مانند ابوسمهری و إبن أبی الزرقاء، تشویق نمود.(2)

84. رجال کشی: ابامحمّد فضل بن شاذان، در یکی از کتابهای خود مینویسد: از دروغگویان مشهور، ابن بابای قمی است.

سعد گفته است: عبیدی برایم نقل کرده، حضرت هادی علیه السلام، بیآنکه من درخواست کرده باشم، نامه ای با این مضمون برایم نوشتند: من به پیشگاه خداوند، از فهری(3)

و حسن بن محمّد بن بابای قمی بیزاری می جویم و از هر دو بیزارم. من، تو و تمام دوستان خود را از آن دو بر حذر میدارم و هر دو را لعنت میکنم، لعنت خدا بر آن دو باد! با نام ما، نان مردم را میخورند و فتنه انگیز و موذی هستند، خدا آزارشان دهد و در فتنه بر زمینشان بکوبد!

ابن بابا مدعی است که من او را به پیامبری برانگیختهام و او باب است، وای بر او! خدا لعنتش کند! شیطان او را تسخیر کرده و فریبش داده است. و هر کس ادعای او را بپذیرد، خدا لعنتش کند! ای محمّد! اگر توانستی که سر او را با سنگی بشکنی، این کار را بکن! او مرا آزار داده، خدا در دنیا و آخرت آزارش دهد!

ابوعمرو گفته است: گروهی معتقد به نبوّت محمّد بن نصیر فهری نمیری شدند، زیرا او ادعا کرد که پیامبر رسول است(4) و امام هادی علیه السلام او را به رسالت برانگیخته است. قائل به تناسخ و و غلو در مورد ابوالحسن علیه السّلام و

1- . رجال کشی : 323 و 324
2- . همان : 324 - 328

3- . منظور، محمد بن نصیر فهری نمیری است.
4- . در یکی از نسخهها: که پیامبر رسول الله است، ولی مصدر موافق متن است. ظاهراً کشی این را از سعد بن عبدالله اخذ کرده است، زیرا در المقالات و الفرق : 99 و 100 همین مطلب آمده است، در آن نیز، که پیامبر رسوال است، آمده است.

ربوبیت ایشان بود، تمام محارم را حلال میدانست و ازدواج با مردان را، که از عقب با هم همبستر شوند، حلال میشمرد.(1) میگفت: این کار هم از فاعل و هم از مفعول، یکی از شهوات و طیبات است. خداوند هیچیک از طیبات و شهوات را حرام نکرده است.

محمّد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را تقویت میکرد و کمکی برای او بود. او نقل کرده، یکی از افراد، محمّد بن نصیر را آشکارا دیده که پسری بالای پشت اوست، آن فرد او را سرزنش کرده و محمّد بن نصیر در جواب به او گفته است: این نوعی لذت است و نوعی تواضع برای خداست، و یک نوع ترک تکبر است. مردم در مورد او، پس از مرگش، چند فرقه شدند.(2)

85. رجال کشی: علی بن مهزیار نقل کرده، از حضرت امام جواد علیه السّلام، در مجلسی که سخن از ابوالخطاب به میان آمده بود، شنیدم که فرمودند: خدا ابوالخطاب را لعنت کند! و یاران او را لعنت کند! و کسانی در لعنت او شک دارند را لعنت کند! و کسانی که در او متوقفند و شک دارند را لعنت کند!

سپس فرمودند: این ابوالغمرو و جعفر بن واقد و هاشم بن ابیهاشم، با نام ما از مردم سوء استفاده میکنند اینها مردم را به همان چیزهایی که ابوالخطاب به آنها دعوت میکرد، دعوت میکنند. خدا او را لعنت کند و اینها را هم به همراه او لعنت کند و هر کس که این چیزها را از اینها میپذیرد را هم، لعنت کند! ای علی! مبادا بر کسی که این خدا لعنت کردهها را، لعنت میکند، سخت بگیری، خدا هم آنها را لعنت کرده است. سپس فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس اکراه

1- . در مقالات در این قسمت این جملات را هم دارد: و مدعی بود که این از باب تواضع و تسلیم و فروتنی مفعول به است و از فاعل است.
2- . رجال کشی : 323

داشته باشد که(1)

کسی که خدا او را لعنت کرده را، لعنت کند، لعنت خدا بر چنین کسی باد. (2)

86. رجال کشی: یونس روایت کرده، حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: ای یونس! می بینی این محمّد بن فرات چه دروغ هایی بر من می بندد؟ عرض کردم: خدا او را از رحمتش دور کند و مرگش دهد و بدبختش نماید! فرمودند: خدا این کارها را با او کرده است، خدا حرارت آهن را به او بچشاند! همانطور که به کسانی که قبل از او بر ما دروغ میبستند نیز چشاند، ای یونس! این حرف را گفتم تا اصحاب مرا از او بر حذر بداری و مردم را وادار به لعن و بیزاری از او کنی، که خداوند از او بیزار است.

87. جعفر بن عیسی و علی بن اسماعیل میثمی از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: محمّد بن فرات مرا آزار داده، خداوند او را بیازارد و حرارت آهن را به او بچشاند! مرا همانطور آزرده که، ابوالخطاب حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام را آزرد، هیچ یک از خطابیها، مانند محمّد بن فرات بر ما دروغ نبسته است. به خدا قسم هر کس بر ما دروغ ببندد، خدا حرارت آهن را به او می چشاند.

محمّد بن عیسی گفته است: آندو، یعنی جعفر بن عیسی و علی بن اسماعیل میثمی، و غیر آندو به من خبر دادند که، محمّد بن فرات مدت کمی زنده بود و ابراهیم بن شکله او را به بدترین وجه کشت. محمّد بن فرات مدعی بود که او باب است و همچنین پیامبر است. قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی نیز همین ادعا را داشتند. خداوند آن دو را لعنت کند! (3)

1- . در مصدر به جای یأجم که به معنای اکراه است، واژه تأثم و در تنقیح المقال، تأخم آمده است.
2- . رجال کشی : 328
3- . همان : 343

88. رجال کشی: نصر بن صباح گفته است: حسن بن علی بن ابی عثمان معروف به سجاده، روزی به من گفت: به نظر تو، بین محمّد بن ابیزینب(1) و محمّد بن عبداللَّه بن عبد المطلب صلی اللَّه علیه و آله، کدام یک بهترند؟

به او گفتم: خودت بگو! گفت: محمّد بن ابیزینب؛ مگر نه این است که خداوند در چند جای قرآن محمّد بن عبداللَّه را مورد سرزنش قرار داده و محمّد بن ابیزینب را سرزنش نکرده است؟ خداوند به محمّد بن عبداللَّه فرمود: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً»(2) {و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی}، «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ»(3) {اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه خواهد شد} و نیز آیات دیگر، ولی محمّد بن ابیزینب را به هیچ یک از این چیزها سرزنش نکرده است.

ابوعمرو میگوید: لعنت خدا و لعنت تمام لعنت کنندگان و لعنت همه ملائکه و همه مردم بر سجاده باد! او از پیروان علیائیه بود که نسبت های ناروا به رسول الله صلی اللَّه علیه و آله میدادند و آنها را از اسلام بهره ای نیست.(4)

89. اختصاص: در دعا وارد شده که «اللهم لا تجعلنا من الذین تقدموا فمرقوا و لا من الذین تاخروا فمحقوا، و اجعلنا من النمرقه الاوسط»، خدایا ما را از کسانی که پیشروی کردند و از دین خارج شدند قرار مده! و نه از کسانی که عقب افتادند و هلاک شدند! ما را از گروه میانه رو قرار ده!

90. کافی: مالک بن عطیه از یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده، روزی ایشان با عصبانیت از خانه خارج شدند و فرمودند: من چند لحظه پیش برای کاری از خانه خارج شدم؛ یکی از سیاه های مدینه جلو من آمد و این

1- . او همان محمد بن مقلاص ابیزینب الاسدی الکوفی الاجدع معروف به ابوالخطاب است که سردسته خطابیه بود. سعد بن عبدالله در المقالات و الفرق و نوبختی در فرق الشیعه، اعتقادات و انشعابات خطابیه را ذکر کردهاند.

2- . اسراء / 74
3- . زمر / 65
4- . رجال کشی : 352 و 353

جمله را به من پراند: لبیک یا جعفر بن محمّد، لبیک. از همان راه که آمده بودم، و در حالی که از گفته او ترسان و لرزان بودم، به منزل برگشتم. همان دم در مسجد خانهام به سجده افتادم و در مقابل پروردگار صورت به خاک مالیدم و کمال خواری را در مقابلش اظهار نمودم و از این نسبتی که به من داد بیزاری جستم.

اگر عیسی بن مریم از آنچه خداوند در موردش گفته بود تجاوز میکرد، چنان کر میشد که دیگر هیچ وقت چیزی نمی شنید و چنان کور میشد که دیگر هیچ وقت چیزی نمیدید و چنان لال میگشت که دیگر هرگز نمیتوانست سخنی بگوید. خدا ابوالخطاب را لعنت کند و او را با آهن بکشد.(1)

91. رجال کشی: عنبسه بن مصعب نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام به من فرمودند: از ابوالخطاب چه شنیدی؟ عرض کردم: شنیدم که میگفت: شما دست بر سینه ی او گذاشته اید و به او فرموده اید: به خاطر بسپار و فراموش نکن! و میگفت: شما علم غیب دارید و به او فرموده اید: تو صندوقچه علم مایی و محل اسرار ما و امین بر مرده و زنده ما هستی.

حضرت فرمودند: نه به خدا قسم، بدن من جز دستش، به هیچ جای بدن او نرسیده است. اما اینکه گفته که من علم غیب دارم؛ به آن خدایی که جز او معبودی نیست، من غیب نمیدانم، خدا در مورد امواتم مرا پاداش ندهد و برکتی در زندگانم به من ندهد، اگر من چنین چیزی به او گفته باشم.

راوی میگوید: دخترکی سیاه پوست، در جلو امام راه میرفت، حضرت فرمودند: من نسبت به مادر این دختر یا خود این دختر، به اندازه یک خط قلم(2)، اقدام کرده بودم که این دختر آمد، اگر من علم غیب میداشتم، او نمی آمد. بوستانی را با عبداللّه بن حسن تقسیم کردهایم؛ قسمت هموار و نهر آب به او رسید و به من

1- . روضه کافی : 225 و 226
2- . در مصدر: به جای "کخطّه القلم"، "لحظ القلم" آمده است.

قسمت کوهستانیاش رسید.(1) اما اینکه من گفته ام: او گنجینه علم ما و محل اسرار ما و امین بر زنده و مرده ماست، خدا مرا پاداشی در گذشتگانم و خیر و برکتی در زندگانم ندهد، اگر من هرگز ذره ای از این حرف ها را به او زده باشم.(2)

توضیح: "خدا در مورد امواتم مرا پاداش ندهد..." لا آجرنی الله، از ثلاثی مجرد بودن و بر وزن نصر، یا از باب إفعال است، چنانچه در نهایه و اساس به این مطلب تصریح شده است. یعنی خداوند ثوابهایی که در مصیبت رفتگانم به ارباب مصیبت آنها وعده داده است، به من ندهد که این خود از بزرگترین زیانها و حرمان هاست. "و برکتی در زندگانم به من ندهد" یعنی از پیروان و فرزندان و خانوادهام که زنده هستند، برکتی به من ندهد. در بعضی از نسخه ها به جای "زندگانم"، "زندگیم" است که همان اولی ترجیح دارد.

"به اندازه یک خط قلم" یعنی من در مادر این دختر به اندازه یک خط قلم، اقدام کرده بودم که این دختر آمد. یا فرمودند: به این دختر، به اندازه یک خط قلم، اقدام کرده بودم که مادرش آمد. راوی، اول جمله را با تردید گفته و آخر جمله را به ظهور کلام واگذار کرده و به صورت دو شق بیان نکرده است.

و احتمال دارد معنا این باشد: بین من و مادر این دختر، فاصله به اندازه یک خط که با قلم کشیده شود بود، و هنگامی که در این حد به او نزدیک شده بودم، او آمد و بین من و مادرش قرار گرفت. و اینکه به اندازه یک خط قلم، کنایه از نزدیکی کردن در بستر باشد، بعید است. و ممکن است مراد این باشد که، بین من و او به اندازه یک خطی که با قلم کشیده شود، فاصله بود و من به دنبال او بودم تا او را تأدیب کنم، یا کاری دیگر با او داشتم که خودش آمد.

در بعضی از نسخه ها، به جای "کخطّه القلم"، "لحظ القلم" آمده است، که یعنی به او گفته بودم که قلمم را که گم کرده بودم را بیابد، که آن را برایم آورد. در

1- . در مصدر اینگونه است: و به من قسمت شنزار و رمل آن رسید، اگر غیب میدانستم، قسمت هموار و نهر آب به من میرسید و رمل و شنزارش به او میرسید.
2- . رجال کشی : 188 و 189

بعضی دیگر، "بخطّ القلم" و در بعضی دیگر "بخبط القلم" آمده است و این تردیدها به جهت نوع نوشتن نسخه برداران است. و محتمل است که به جای "فأتتنی"، در هر دو جا، "فاتتنی" باشد، به این معنا: من قصد داشتم او را بزنم یا تهدیدش کنم که او را پیدا نکردم و قصد من فوت شد. و باز ممکن است که این گونه تأویل شود که: او را پیدا نکردم تا این که خودش آمد.

و این معنا، با آن چه در کافی روایت شده، تأیید میشود؛ که امام علیه السلام فرمودند: تعجب است از گروهی که فکر میکنند ما غیب میدانیم! جز خدا، هیچ کس غیب نمیداند، من قصد تأدیب و زدن کنیزم را داشتم، چون او از من گریخته بود، و نمیدانستم که او در اتاقهای خانه است.(1)

92. رجال کشی: طیاره غالی در بعضی از نوشته های خود از مفضل نقل کرده که: به همراه اباسماعیل، یعنی ابوالخطاب، هفتاد پیامبر کشته شدند که همه آنها دیدند و در حالی که پیامبر بودند در آن کشته شدند.(2)

و مفضل گفته است: حضرت صادق علیه السّلام پیش ما آمد و ما دوازده نفر بودیم، ایشان شروع کردند به یکایک ما سلام دادن و هر یک از ما را به نام پیامبری نامیدند؛ به یکی فرمودند: السّلام علیک یا نوح، به دیگری السّلام علیک یا ابراهیم و آخرین سلامی که فرمودند: السّلام علیک یا یونس بود. سپس فرمودند: هیچ تخایری بین پیامبران نیست.(3)

توضیح: "همه آنها دیدند..." یعنی همه آنها خدا را دیدند و در حال پیامبری، در راه خدا یا در راه کمک به ابوالخطاب کشته شدند. در بعضی از نسخهها به جای "و هلک نبیاً فیه"، "و هلک و یشافهه" آمده که معنایش این است: کشته شدند و در برابر خدا ایستادند. این معنا درستتر است. و در بعضی دیگر، "هلّل و یشافهه" آمده که معنایش این است: در حالی که در برابر خدا ایستاده بودند، لا اله

1- . اصول کافی 1 : 257
2- . در مصدر اینطور است: و پیامبر ما هم در آن کشته شد.
3- . رجال کشی : 208

الّا الله گفتند. خداوند بسیار بلندمرتبهتر از آن است که آنها میگویند. و در همه این احتمالات ممکن است همه ضمیرها به حضرت صادق علیه السلام برگردد؛ چون آنها معتقد به الوهیت ایشان بودند.

سید داماد اینگونه تصحیح کرده است: نباوت و نبوت به معنای رفعت مقام و شرافت است؛ و همه آنها، یعنی هر کدام از آنها، و معنا این است: هر کدام از آنها معبود خویش را، در جایگاه کبریاء و ربوبیت مشاهده کردند و خویش را در در درجه بالایی از نباوت و نبوت دیدند و بر زبانشان از شگفتی و تحیر و تعجب، لا إله إلا الله جاری کردند یا جاری شد، زیرا هر کس که چیزی با عظمت که موجب شگفتی است را ببیند، لا إله إلا الله میگوید.

إبن أثیر در نهایه و جامع الاصول مینویسد: در حدیث عمران بن حصین آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: نگاه کردن به صورت علی، عبادت است. بعضی گفتهاند معنایش این است که وقتی علی علیه السلام به میان مردم میرفت، مردم میگفتند: لا إله إلا الله، این جوان چقدر با شرافت است! لا إله إلا الله، این جوان چقدر با کرامت، یعنی چقدر با تقواست! لا إله إلا الله، این جوان چقدر با شجاعت است! بنابراین، نگاهشان باعث جاری شدن کلمه توحید بر زبانشان میشد.(1)

"هیچ تخایری بین پیامبران نیست" یعنی هیچیک بر دیگری برتری ندارند؛ شاید آن ملعونین این را ساخته بودند تا یکی از آنها بر دیگری برتری نداشته باشد.

93. رجال کشی: حمادی در روایتی که سند آن را به حضرت صادق علیه السّلام رسانده، نقل کرده است: از ایشان در مورد تناسخ سؤال شد. ایشان فرمودند: پس چه کسی اولی را نسخ کرده است؟(2)

1- . نهایه 4 : 164
2- . رجال کشی : 188

توضیح: سید داماد قدّس الله روحه میگوید: این اشارهایست به برهان ابطال تناسخ بر اساس قوانین حکمت و اصول برهانی. برهان به این قرار است: دلیل تناسخ هنگامی کامل خواهد بود که بگوییم: بنابر آنچه که قائلین به این نظریه هم قبول دارند، روح یگانهای که یکی پس از دیگری و همینطور تا بی نهایت، از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود و نسخ میشود، دارای ازلیت است. و براهین ثابت میکنند که بی نهایت عددی محال است حتی با فرض ترتب و همزمانی وجودی. ما میگوییم همان براهین در اینجا هم، در متن واقع زمانی، که از آن به دهر و روزگار تعبیر میشود، جاریاند. حتی اگر در اینجا، ترتب و یکی پس از دیگری بودن را به حسب جریان تدریجی فوت و لحوق، یعنی زمان، نپذیریم.

از سویی دیگر، این مطلب، در افق مبین و صراط مستقیم و تقویم ایمان و قبسات حقالیقین و سایر کتابها و نوشتهجات ما، بیان شده است. بنابراین، این زنجیره بدنهای یکی پس از دیگری، ناچار باید یک بدن اول مشخصی در ازل خود داشته باشند که آن بدن با قابلیتهای مزاجی خود، استحقاق پذیرش روحی مجرد، که او را تدبیر کند و در آن تصرف نماید را دارا باشد و آن قابلیتها منشأ جود و کرم خداوند فیاض، با نهادن روح در آن شود.

وقتی این مطلب معلوم شد، میگوییم واضح است که هر بدنی با خصوصیات جسمانی و قابلیتهای مزاجی خود، مستحق روحی غیر از روح بدن دیگر است، تا آن را تدبیر و تصرفی به خصوص خود کند، بنابراین آن روح باید در همان بدن بماند. تمام.

مقداری از این مطالب در کتاب توحید گذشت.

94. رجال کشی: علی بن عقبه از پدر خود نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم، سلام کردم و نشستم. ایشان فرمودند: در همینجا که نشسته ای، ابوالخطاب به همراه هفتاد نفر نشسته بودند که همه آنها به جهت ابوالخطاب مصیبت میبینند. دلم برای آنها سوخت و به آنها گفتم: آیا میخواهید فضائل مسلمان را برایتان توضیح دهم؟ همه آنها گفتند: بله فدایتان شویم!

گفتم: یکی از فضائل مسلمان این است که در موردش بگویند: فلانی قاری کتاب خداوند عزّ و جل است و فلانی پرهیزکار است و فلانی در عبادت پروردگارش کوشاست. اینها فضائل مسلمان است. شما را چه به ریاست طلبیها؟ همه مسلمانان، یک سر هستند، از فرقهسازی بپرهیزید که فرقهها خود موجب هلاکت یکدیگرند. من از پدرم علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: شیطانی به نام مذهب وجود دارد که می تواند به هر صورتی جز به صورت پیامبر و یا وصی پیامبر درآید. من میدانم آن شیطان برای رهبر شما مجسم شده است، از او بپرهیزید!

به من خبر رسیده است که آن هفتاد نفر با ابوالخطاب کشته شدند(1)،

خداوند آنها را از رحمت خود دور

1- . سعد بن عبدالله در المقالان و الفرق : 81 و نوبختی در فرق الشیعه : 69 و 70 کیفیت کشته شدن آن ملعونین را چنین نوشتهاند: سران خطابیه به همراه خود ابوالخطاب کشته شدند؛ آنها در مسجد کوفه جای داشتند و در آن جا اظهار عبادت میکردند، هر کدام ستونی از مسجد را گرفته بودند و پنهانی مردم را به عقاید ابوالخطاب دعوت می کردند. عیسی بن موسی که فرماندار منصور دوانیقی در کوفه بود، از عقاید آنها که همه چیز را حلال میدانند و مردم را دعوت به نبوت ابی الخطاب می کنند، مطلع شد و به او خبر رسید که آنها در مسجد کوفه اجتماع کرده اند و به ستونهای مسجد چسبیدهاند و چنین وانمود می کنند که مشغول عبادت هستند. فرماندهی را با گروهی سوار و پیاده فرستاد تا آنها را گرفته و بیاورند. آنها از آمدن امتناع ورزیدند و به جنگ پرداختند. هفتاد نفر بودند، همه را کشتند، جز یک نفر که چندین جراحت برداشته بود و بین کشته شدگان قرار داشت و همه فکر کردند که مرده است، کسی زنده نبود. تاریکی شب که فرا رسید، از میان کشته شدگان خارج شد.آن مرد ابوسلمه سالم بن مکرم جمال بود که ابوخدیجه لقب داشت. او بعدها گفت که توبه کرده و برگشته است و از کسانی بود که حدیث نقل می کرد. جنگ سختی بین آنها و سپاه درگرفت؛ اسلحه آنها مقداری نی بود که سر نیزه نداشت و مقداری سنگ و کارد. ابوالخطاب به آنها گفته بود: جنگ کنید! همین چوب های شما مانند نیزه بر جان آنها اثر میکند، اسلحه آنها و نیزه ها و شمشیرهایشان به شما زیانی نمیرساند و در شما اثر نمی کند و به بدنهای شما نفوذ نخواهد کرد.

ابوالخطاب یاران خود را ده نفر ده نفر برای جنگ پیش می فرستاد، قریب سی نفر که کشته شدند، فریاد برآوردند: ای آقای ما! آیا نمی بینید که این سربازان چه بر سر ما میآورند؟ نمی بینید که چوب های ما به بدن آنها اثری ندارد و همه چوب ها می شکنند؟ اما سلاح آنها در ما مؤثر است و گروهی از ما را کشته است. ابوالخطاب به آنها گفت: خدا شما را گرفتار آزمایش نموده و امتحان خود را دادهاید، اینک اجازه شهادت به شما داده شد. اینک در راه دین خود پیکار کنید! مبادا تسلیم شوید که ذلیل خواهید شد، اگر تسلیم شوید، هرگز از چنگ ایشان نجات نخواهید یافت، پس با شخصیت و عظمت کشته شوید. خداوند به صابران پاداش بزرگی را وعده داده است، صابران شما هستید. جنگ کردند تا همه کشته شدند و ابوالخطاب اسیر شد. او را پیش عیسی بن موسی آوردند، دستور داد گردن او را بزنند، او را در محلی بنام دارالرزق، کنار فرات، گردن زدند. دستور داد پیکر او و یارانش را به دار آویزند. پس از مدتی امر کرد پیکر آنها را آتش بزنند، بدنشان را آتش زدند و سرهایشان را برای منصور فرستاد. سرها را سه روز در شهر بغداد به دار آویختند و بعد آتش زدند.

کند و عذابشان کند! کسی بر خداوند هلاک نمیشود، مگر آن ها که هالکاند. (1)

توضیح: "همه آنها به جهت ابوالخطاب مصیبت میبینند" در بیشتر نسخهها همینطور ذکر شده است. در یکی از نسخهها، به جای "یتألّم"، "ینالهم" آمده است که ظاهراً در آن افتادگی وجود دارد. سید داماد گفته است: یعنی به جهت کار خودشان مصیبت میبینند. و در نسخه ای دیگر، یثالم آمده است که از ثلمه است و معنایش این می شود: ابوالخطاب در آنها مصیبت می اندازد.

"همه مسلمانان، یک سر هستند" یعنی همه آنها به مثابه یک سر هستند و بیشتر از یک رئیس هم نباید داشته باشند. ممکن است مضاف حذف شده باشد و معنا در اصل اینطور بوده باشد: همه آنها دارای یک سر هستند. در بعضی نسخهها، آمده است: همه مسلمانان یک سر دارند که یعنی یک رئیس دارند و باید از یک نفر اطاعت کنند.

"کسی بر خداوند هلاک نمیشود، مگر آنها که هالکاند" یعنی کسی با حال هلاکت به محضر خداوند وارد نمیشود مگر آنهایی که به خاطر شقاوت و بد ذاتیشان هلاک شدهاند.

1- . رجال کشی : 189

فصلی در توضیح تفویض و معانی آن

1. عیون أخبار الرضا: یاسر خادم نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: نظر شما در مورد تفویض چیست؟ ایشان فرمودند: خداوند متعال، کار دین خود را به پیامبرش واگذار نمود و فرمود: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) {و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید} اما آفرینش و روزی در اختیار پیامبر نیست.

سپس فرمودند: خداوند عزّ و جلّ آفریننده همه چیز است و می فرماید: «الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْ ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(2) {همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند، آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این [قبیل] کند؟ منزه است او و برتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند}.(3)

2. عیون أخبار الرضا: ابوهاشم جعفری نقل کرده، از حضرت رضا علیه السّلام در مورد غالیان و مفوضه سؤال کردم، ایشان فرمودند: غالیان کافرند و مفوضه مشرکند، هر کس با آنها بنشیند و یا رفت آمد کند، یا به همراه آنها چیزی بخورد و بیاشامد، یا با آنها بپیوندد و یا به آنها دختر بدهد و یا از آنها دختر بگیرد، یا امانتی به آنها بسپرد و یا امانتی از آن ها بگیرد، و یا تصدیق گفتارشان را بنماید و

1- . حشر / 7
2- . روم / 40
3- . عیون أخبار الرضا : 326

یا حتی با یک کلمه آنها را کمک کند، از ولایت خداوند عزّ و جل و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت ما اهل بیت خارج شده است.(1)

3. عیون اخبار الرضا: یزید بن عمیر بن معاویه شامی نقل کرده، در مرو به محضر امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای ما از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که ایشان فرمودهاند: نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی بین آن دو است. معنای این جمله چیست؟

فرمودند: هر کس گمان کند که خداوند عزّ و جلّ کارهای ما را انجام میدهد، و بعد هم ما را به خاطر همان کارها عذاب میکند، معتقد به جبر شده است، و هر کس معتقد شود که خداوند عزّ و جلّ کار آفرینش و روزی را به ائمه علیهم السلام واگذاشته است، معتقد به تفویض شده است. کسی که معتقد به جبر است کافر و کسی که معتقد به تفویض است مشرک است. تا آخر روایت...(2)

4. احتجاج: ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی نقل کرده است: گروهی از شیعیان در این مسأله اختلاف داشتند که، آیا خداوند عزّ و جلّ، خلق کردن و روزی دادن را به ائمه علیهم السّلام واگذار کرده یا نه؟ گروهی میگفتند: این محال است و چیز محال از خدا سر نمیزند؛ زیرا اجسام را جز خدا کس دیگری نمیتواند بیافریند. و گروه دیگری میگفتند: خداوند این قدرت را به ائمه داده و به ایشان واگذار کرده است. آنها میآفرینند و روزی میدهند. و نزاع شدیدی در این مورد بین آنها درگرفت.

یکی گفت: چرا به ابی جعفر محمّد بن عثمان، رجوع نمیکنید تا از او بپرسید و حق را برایتان توضیح دهد؟ او واسطه بین ما و حضرت صاحبالزمان است. همه راضی شدند و در مورد سخن و جواب او اظهار تسلیم کردند و مسأله را نوشتند و برایش فرستاند. از او توقیعی با این مضمون رسید:

1- . همان
2- . همان : 70

خداوند است که اجسام را خلق کرده و ارزاق را تقسیم نموده است؛ زیرا او جسم نیست و در جسم هم حلول نکرده است. هیچ همتایی ندارد و شنوا و بیناست. اما ائمه علیهم السّلام؛ آنها از خدای تعالی میخواهند و خداوند می آفریند و از خدای تعالی میخواهند و خداوند رزق میدهد؛ زیرا دعای آنها مستجاب و حق آنها در نزد خدا بس بزرگ است.(1)

5. بصائر الدرجات: عبداللَّه بن سلیمان نقل کرده، مردی از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود آیا خداوند به امام، به اندازه ای که امور را به سلیمان واگذار کرده بود، واگذار کرده است؟ ایشان فرمودند: آری.

دلیلش آن بود که، شخصی از امام علیه السّلام مسأله ای پرسید و ایشان جوابش را دادند، بعد شخص دیگری همان مسأله را سؤال نمود و ایشان جوابی غیر از جواب اول دادند، سپس شخص دیگری همان مسأله را پرسید و ایشان پاسخی غیر از آن دو جواب قبلی به او دادند.(2)

سپس فرمودند: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أعطِ بِغَيْرِ حِسابٍ».(3)

در قرائت حضرت علی علیه السّلام چنین است.

1- . احتجاج : 264
2- . چیزی که در مذهب ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین مشخص است این است که: هر موضوعی، فقط یک حکم از طرف خداوند متعال دارد. بله، گاهی امام میداند که سائل از مقلدین و پیروان ایشان نیست و جوابی به او میدهد که موافق مذهب خودش باشد و جوابی که به نظر خودش حکم خدا در آن موضوع است را نمیگوید. اینگونه جواب دادنها در روایات ما فراوان است و اصحاب ما آنها را از باب تقیه میدانند. البته در اینکه همه این روایات را بر تقیه حمل کنیم جای تأمل است. گاهی نیز مانعی در بیان حکم واقعی خدا بوده و ائمه علیهم السلام مطابق با نظر یکی از فقهای معاصر جواب میدادند. حالا این روایت، یا از نوع اول است و یا موضوع مسائلی که سائلین از آن سؤال کردهاند، بسته به اطلاق و شرط یکی نبوده است. در خاطرم هست که در حدیثی دیدم، امام موضوع هر مسأله و علت اختلاف حکم را توضیح دادهاند.

3- . این آیه در سوره ص / 39 و به این صورت است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» { [گفتیم] این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار}. در بصائر الدرجاتی که چاپ شده هم «أَمْسِکْ» آمده است.

عرض کردم: خداوند خیرتان بدهد! آیا امام علیه السلام، آنها را می شناختند که این گونه به هر کدام جواب دادند؟ ایشان فرمودند: سبحان اللّه، آیا این سخن خداوند متعال را در کتابش نشنیده ای که: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»(1) {به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرتهاست}؟ منظور ائمه هستند «وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ»(2) {و [آثار] آن [شهر هنوز] بر سر راهی [دایر] برجاست} که هرگز از آن خارج نمیشود.

سپس فرمودند: آری، امام هر گاه شخصی را ببیند، او را می شناسد و رنگش را میداند و اگر صدایش را از پشت دیواری بشنود، او را میشناسد و میداند که چگونه است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ»(3) {و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست، قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است}. دانشوران آنها هستند و هیچ صدایی از زبانها نمی شنوند، مگر این که میدانند صاحب صدا اهل نجات است یا اهل هلاک. و به همین جهت هر کدام را طوری جواب میدهند.(4)

کافی نیز، مانند همین را با طریقی دیگر، از عبدالله بن سلیمان نقل کرده است.(5)

توضیح: "دلیلش آن بود که..." از زبان راوی است و یعنی، این سؤال دلیلش آن بود که... و اینکه این قسمت از زبان امام علیه السلام باشد، خیلی بعید است.

1- . حجر / 75
2- . همان / 76
3- . روم / 22
4- . بصائر الدرجات : 114
5- . اصول کافی 1 : 438

"در قرائت حضرت علی علیه السّلام چنین است" این قرائت، جزء قرائات شاذّ ذکر نشده است، بنابراین قرائت، گویا معنای "المنّ" در «فَامْنُنْ»، قطع یا نقص میباشد.

"رنگش را میداند" یعنی میداند که از کدام رنگ است، که دلالت بر تمامی صفات و اخلاق دارد.

یا اینکه منظور از رنگ، نوع است. بنابر تأویل امام علیه السلام مراد از «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمِینَ»(1) {قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است} این است که در زبانها و رنگهای مختلف، نشانهها و علامتهایی برای علمای حقیقی، که همان ائمه علیهم السلام باشند، وجود دارد که با آن نشانهها ایمان و اخلاق و نفاق و سایر صفات افراد را در مییابند و این از علوم و شؤون عجیب ایشان صلوات الله علیهم است.

6. بصائر الدرجات: ابوأسامه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند محمّد را عبد آفرید و او را تربیت کرد تا چهل ساله شد، آنگاه به او وحی کرد و اشیاء را به او واگذار نمود و فرمود: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید}.(3)

7. بصائر الدرجات: زراره نقل کرده، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام شنیدم که میفرمودند: خداوند امور مردم را به پیامبرش واگذاشت تا ببیند اطاعتشان چگونه است. سپس این آیه را قرائت نمودند: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ

1- . روم / 22
2- . حشر / 7
3- . بصائر الدرجات : 111

فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید}.(2)

8. بصائر الدرجات: زراره روایت کرده حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله، دیه چشم و دیه جان و دیه بینی را وضع کردند و شراب و هر نوع مسکری را حرام نمودند. مردی عرض کرد: یعنی اینها را رسول الله صلی الله علیه و آله بی آنکه وحیی در موردش رسیده باشد و از پیش خود وضع کردهاند؟ فرمودند: آری، تا معلوم شود چه کسی مطیع پیامبر، و چه کسی مخالف اوست.(3)

9. بصائر الدرجات: محمد بن حسن میثمی از پدر خود و او از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده، شنیدم که ایشان می فرمودند: خداوند پیامبرش را تربیت نمود تا به اندازهای که میخواست قوی شود، سپس امور را به او واگذار نمود و فرمود: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید}. و هر چه خداوند به پیامبرش واگذار کرده بود، به ما نیز واگذار کرده است.(5)

بصائر الدرجات، مانند همین را با طریقی دیگر نقل کرده است.(6)

10. بصائر الدرجات: ادیم بن حر گفته است: موسی بن اشیم از حضرت صادق علیه السّلام در مورد آیهای از قرآن سؤالی نمود و امام علیه السّلام جوابش را دادند. چیزی نگذشت که شخص دیگری وارد شد و از همان آیه از ایشان سؤال نمود و ایشان به او جوابی بر خلاف جواب اولی داد. إبن أشیم میگوید: من از آن قضیه آنچنان متأسف شدم که گویی قلبم را با چاقو پاره پاره میکنند، به خود گفتم:

1- . حشر / 7
2- . بصائر الدرجات : 111
3- . همان : 112
4- . حشر / 7
5- . بصائر الدرجات : 113
6- . همان : 113

ابوقتاده را، که در یک حرف مثل واو یا نظیر آن اشتباه نمیکند رها کردی و آمدهای پیش کسی که چنین اشتباهات بزرگی میکند.

در همان گیرودار شخص دیگری آمد و باز از همان آیه، سؤال کرد و ایشان جوابی، غیر از آنچه به من و سائل بعد از من گفته بودند، به او دادند. فهمیدم که ایشان تعمد دارند. در ذهن خود خیالی کردم، امام صادق علیه السّلام متوجه من شدند و فرمودند: ای إبن اشیم! مبادا در ذهن خود، چنین و چنان خیال کنی! و هر آنچه بر دلم خطور کرده بود را بیان نمودند.

سپس فرمودند: ای إبن اشیم! خداوند به سلیمان بن داود چیزهایی را واگذار نمود و به او فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(1) {[گفتیم] این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار}. و به پیامبر نیز واگذار کرد و فرمود: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید} و هر چه به پیامبرش واگذار کرده، به ما نیز واگذار کرده است.

ای إبن اشیم! هر کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند، سینهاش برای اسلام(3)

فراخ میسازد و هر کسی که بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ و حرج میسازد.(4) آیا میدانی حرج چیست؟ عرض کردم: نه، مشت خودشان را با با فشار بستند و فرمودند: این که مشت را محکم بگیرد؛ نه چیزی وارد آن شود و نه چیزی از آن خارج گردد.(5)

1- . ص / 39
2- . حشر / 7
3- . در مصدر به جای اسلام ایمان آمده است که اشتباه چاپی است.
4- . اشاره به آیه 125 سور انعام است: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا» {پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می گرداند}.
5- . بصائر الدرجات : 113 و 114

اختصاص نیز، مانند همین را از طریق یقطینی از نضر، نقل کرده است.(1)

بصائر الدرجات، مانند این را از طریق بکار بن أبیبکر نیز از موسی بن أشیم نقل کرده است.(2)

اختصاص و بصائر الدرجات، از عبدالله بن سنان نیز، مانند این روایت را از موسی بن أشیم آوردهاند.(3)

11. بصائر الدرجات: در نوادر محمّد بن سنان آمده است که: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: نه به خدا قسم، هرگز خداوند امور را به کسی جز رسولش(4) و ائمه علیهم السّلام واگذار ننموده است و فرموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ»(5) {ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی}. این درباره اوصیاء نیز جاری است.(6)

اختصاص نیز، مانند همین را از عبدالله بن سنان نقل کرده است.(7)

توضیح: بیشتر مفسرین می گویند که «بِما أَراکَ اللَّهُ» یعنی به سبب آنچه که خداوند به تو آموخته و آن را به تو وحی کرده است. بعضی معتقدند که این آیه بر این دلالت میکند که، پیامبر علیه السلام می تواند اجتهاد نماید. و ضعف این سخن پوشیده نیست. ظاهر این روایت این است که امام علیه السلام لفظ إرائه موجود در آیه را به الهام و آن احکامی که در دل آنان القا می شود تفسیر کردهاند، تا دلالت بر یکی از معانی تفویض کرده باشد. چنانچه به زودی خواهد آمد.

1- . اختصاص : 330 و 331
2- . بصائر الدرجات : 113
3- . اختصاص : 329 و 330 ، بصائر الدرجات : 113
4- . در یکی از نسخهها و بصائر الدرجات، رسول الله آمده است.
5- . نساء / 105
6- . بصائر الدرجات : 114
7- . اختصاص : 331

12. اختصاص، بصائر الدرجات: إبن عمیره ثمالی نقل کرده: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: اگر ما، چیزی که محصول کار ظالمان است، را بر کسی حلال کنیم، آن چیز برای او حلال خواهد بود؛ زیرا امر به ائمه واگذار شده است. آنچه را حلال نمایند حلال و آن چه را حرام نمایند حرام است.(1)

اختصاص نیز مانند این روایت را با طریقی دیگر از إبن عمیره نقل کرده است.(2)

13. بصائر الدرجات: ابیاسحاق نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمودند: خداوند پیامبرش را به محبت خویش تربیت نمود و فرمود: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(3) {و راستی که تو را خویی والاست} سپس امر را به او واگذار کرد و فرمود:« ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید} و فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(5) {هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده}

سپس فرمودند: پیامبر خدا به علی علیه السّلام تفویض کرد و به او امانت داد؛ شما قبول کردید و مردم منکر شدند. به خدا قسم همین برای شما کافی است که در جایی که ما سخن میگوییم، شما هم بگویید و در جایی که ما سکوت کنیم، شما نیز سکوت کنید. ما واسطه بین شما و خدا هستیم، خداوند برای هیچ کسی در مخالفت با ما خیری قرار نداده است.(6)

1- . اختصاص : 330 ، بصائر الدرجات : 113
2- . اختصاص : 330
3- . قلم / 4
4- . حشر / 7
5- . نساء / 80
6- . بصائر الدرجات : 113

بصائر الدرجات نیز این روایت را با طریقی دیگر از ابیاسحاق، تا "و به او امانت داد" نقل کرده است.(1)

اختصاص نیز همین روایت را از ابیاسحاق نحوی نقل کرده است و در آخر آن این جمله را هم دارد که "امر ما امر خداوند عزّ و جلّ است".(2)

توضیح: "به محبت خویش تربیت نمود" یعنی همانطور که دوست داشت و میخواست، تربیت نمود. و ممکن است معنای تعلیلی داشته باشد؛ یعنی چون او را دوست میداشت، تربیتش نمود، یا چون میدانست پیامبر او را و او نیز پیامبر را دوست خواهد داشت، او را تربیت نمود. معنای اول، ظهور بیشتری دارد.

14. بصائر الدرجات: زکریای زجاجی نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: علی بن ابیطالب در اختیاراتی که به او داده شده بود به منزله سلیمان بن داود بود. خداوند متعال فرمود: «فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(3) {[گفتیم] این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار}.(4)

کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره نیز، مانند همین روایت را از طریق حجال نقل کرده است.(5)

15. اختصاص، بصائرالدرجات: رفید مولی ابنهبیره روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی دیدی قائم، به کسی صد هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، بر تو سخت نیاید؛(6)

زیرا امر به او واگذار شده است.(7)

16. غیبت طوسی: محمّد بن احمد انصاری نقل کرده، گروهی از مفوضه و مقصره، کامل ابن ابراهیم مدنی را به محضر امام حسن عسکری علیه السلام روانه

1- . همان
2- . اختصاص : 330
3- . ص / 39

4- . بصائر الدرجات : 113
5- . کنز الفوائد : 236
6- . در اختصاص اینطور است: به کسی صد هزار درهم و به تو یک درهم داد، بر تو سخت نیاید.
7- . بصائر الدرجات : 113 ، اختصاص : 331 و 332

کردند؛ کامل میگوید: من با خود گفتم: از ایشان میپرسم که: مگر نه این است که فقط کسانی که، معرفتشان چون من و عقیده اشان مانند عقیده من باشد، داخل بهشت می شوند؟

وقتی به محضر امام حسن عسکری علیه السّلام رسیدم، دیدم که لباس سفید و لطیف بر تن دارند. در دلم گفتم: ولیّ خدا و حجت اللّه، خودش لباسی چنین نرم می پوشد و به ما دستور میدهد با برادرانتان مواسات کنید و ما را از پوشیدن چنین لباسی نهی میکند!

امام علیه السّلام، در حالی که آستینشان را بالا زده بود و دیدم که لباسی پشمین، خشن و سیاه در زیر پوشیدهاند، با لبخند به من فرمودند: ای کامل! این لباس خشن برای خداست و این لباس نرم برای شما. من سلام کردم و جلو دربی که پردهای بر آن آویخته بود نشستم، ناگهان بادی وزید و پرده بالا رفت؛ پسرکی را دیدم که چون پارهای ماه بود و در حدود چهار سال سن داشت، به من فرمودند: ای کامل بن ابراهیم! از این خطاب تنم به لرزه افتاد و به زبانم الهام شد که بگویم: لبیک ای آقای من. فرمودند: آمده ای پیش ولیّ و حجّت و باب خدا تا از او سؤال کنی که آیا جز آن کس که معرفتش چون تو است و عقیده تو را دارد، وارد بهشت می شود؟ عرض کردم: آری به خدا قسم. فرمودند: در این صورت بهشتیان کم خواهند بود. به خدا قسم گروهی که مشهور به حقیه هستند نیز، وارد بهشت میشوند.

عرض کردم: آن ها چه کسانیاند؟ فرمود: گروهی هستند که با این که حقیقت فضایل علی علیه السلام را نمیدانند به جهت محبتی که به او دارند، به حق او سوگند میخورند. سپس ایشان صلوات الله علیه اندکی سکوت کردند و بعد فرمودند: تو آمده ای که در مورد عقیده مفوضه سؤال کنی؛ آنها دروغ میگویند، بلکه دلهای ما ظرفهای مشیت خداست، وقتی او بخواهد، ما نیز خواهیم خواست، خداوند میفرماید: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(1) {و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید

1- . انسان / 30

خواست }. در این موقع پرده به حالت قبلیاش برگشت و دیگر نتوانستم آن طرف پرده را ببینم.

امام حسن عسکری علیه السّلام نگاهی به من کردند و با تبسم فرمودند: ای کامل! دیگر برای چه نشسته ای؟ امام و حجت پس از من حاجت و تقاضای تو را جواب داد. من برخاستم و خارج شدم و دیگر آن آقازاده را ندیدم. ابونعیم گفته است: من کامل را دیدم و در مورد این حدیث از او سؤال کردم، به همین صورت حدیث را برایم نقل کرد.(1)

غیبت طوسی این روایت را به طریق دیگری نیز، از ابونعیم نقل کرده است.(2)

17. تفسیر عیاشی: جابر جعفی نقل کرده، آیه: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(3) {هیچیک از این کارها در اختیار تو نیست} را در محضر امام باقر علیه السّلام قرائت کردم، ایشان فرمودند: بلی، به خدا قسم از امر، مقداری و مقداری و مقداری در اختیار اوست و آنطور که تو فکر میکنی نیست. ولی برایت بگویم که وقتی خداوند متعال، به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داد که ولایت علی علیه السّلام را آشکار کند، پیامبر به جهت دشمنی خویشاوندان خود با او و شناختی که از آنها داشت در اندیشه فرو رفت. و این به جهت آن بود که خداوند علی را به سبب ولایت، در تمام صفات بر آنها برتری بخشیده بود؛ او اولین کسی بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر فرستادگان خدا ایمان آورد، بیشتر از همه مردم خدا و پیامبرش را نصرت مینمود و از همه بیشتر با دشمنان خدا و پیامبر پیکار داشت و از همه بیشتر با مخالفان خدا و پیامبر کینه داشت و در زیادی علم هیچ کس با او مساوی نبود و سایر مناقبی که از جهت شرافت، در شمارش نمیآید.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در فکر فرو رفت که آنها به جهت این صفات با او دشمنی میکنند و بر او رشک می برند دلتنگ شد. خداوند به او اطلاع

1- . غیبت طوسی : 159 و 160
2- . همان

3- . آل عمران / 128

داد که این امر در اختیار او نیست و در دست خداست که علی وصی و ولیّ امر بعد از او شود. منظور از آیه هم همین است. چگونه ممکن است او اختیاری نداشته باشد با این که خداوند به او تفویض نموده که هر چه را که حلال کند حلال و هر چه را که حرام کند حرام باشد؛ با این آیه: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید}.(2)

18. تفسیر عیاشی: جابر نقل کرده: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: این سخن خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله که «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(3) {هیچیک از این کارها در اختیار تو نیست} را برای من تفسیر بفرمایید. امام باقر علیه السلام فرمودند: این مربوط به چیزی است که خدا آن را گفت و چیزی که خدا آن را اراده کرد؛ ای جابر! رسول الله صلی الله علیه و آله خیلی علاقه داشت که علی علیه السلام، بعد از ایشان پیشوای بر مردم باشد، ولی نزد خداوند چیزی خلاف آن چه رسول الله صلی الله علیه و آله اراده کرده بود، وجود داشت.

عرض کردم: پس معنی این چیست؟ فرمود: بله، منظور از این سخن خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله این است که: ای محمّد! در مورد علی که آیا امر به او برسد یا به دیگری برسد، تو اختیاری نداری، مگر این آیه قرآن را بر تو نازل نکرده ام که: «الم * أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ * [تا می رسد به آن جا که] وَ لَیَعْلَمَنَ»(4) { الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند * و به یقین کسانی را که پیش

1- . حشر / 7
2- . تفسیر عیاشی 1 : 197
3- . آل عمران / 128
4- . عنکبوت / 1 - 3

از اینان بودند آزمودیم تا خدا معلوم دارد }. فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله کار را به خدا سپرد.(1)

توضیح: "مربوط به چیزی است که خدا آن را گفت" یعنی خداوند فرمود: تو در چیزی که خدا گفته است و آن را اراده کرده است، اختیاردار نیستی و پیامبر صلی الله علیه و آله، حق تغییر آن را ندارد. سپس توضیح دادند که این آیه در مورد امامت علی علیه السلام نازل شده است که اراده حتمی خداوند بر آن تعلق گرفته است. و وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله، از خوف مخالفت امت، ابلاغ این موضوع را به تأخیر انداخت، خداوند این آیه را بر او نازل کرد. و روایت قبلی هم، با این که از سیاق این روایت به دور است، میتواند دلالت بر همین مطلب داشته باشد؛ چرا که ظاهر روایت قبلی این است که پیامبر صلی الله علیه و آله، میخواست که بعد از او، هیچ کس بر علی علیه السلام غالب نشود و ایشان بتوانند خلافت را عهدهدار شوند. ولی در علم و مصلحت خداوند اینگونه رقم خورده بود که امت با این قضیه آزمایش شوند، و واگذاشته شوند تا خود انتخاب کنند و به این وسیله مؤمن از منافق بازشناخته شود. بنابراین خداوند متعال این آیه را نازل فرمود تا به پیامبرش بگوید در مورد علی علیه السلام، کار در اختیار تو نیست و من خود مصلحت را بهتر میدانم. و بین این دو روایت تنافی نخواهد بود.

و نیز ممکن است هر کدام را بر ظاهر خودش حمل کنیم که حاصل هر دو این می شود که منظور، نفی اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اراده حتمی خدا و چیزی که به او وحی کرده می باشد. بنابراین منافات ندارد که بعضی امور دیگر به ایشان تفویض شود.

19. تفسیر عیاشی: جرمی از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده، ایشان این آیه را این چنین خواندند: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ أَنْ تَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ تُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ»(2).(3)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 197
2- . این آیه در سوره آل عمران / 128 و به این صورت است: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْ ءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» { هیچ یک از این

کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند }
3- . تفسیر عیاشی 1 : 197 و 198

توضیح: ظاهر روایت این است که آیه، این گونه نازل شده است. و احتمال دارد که غرض امام علیه السلام بیان منظور آیه باشد. بنا بر هر دو احتمال معنایش این است که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد: تو در پذیرفتن توبه آن ها یا در عذاب کردنشان اختیاری نداری؛ زیر این دو منوط به خواست و مصلحت خداوند است. بنابراین با اختیار داشتن پیامبر در سایر امور منافاتی پیدا نمیکند.

20. کشف الغمه: مناقب خوارزمی از جابر نقل کرده، رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: وقتی خداوند آسمانها و زمین را آفرید، آنها را خواند و آنها هم جواب دادند. سپس نبوت من و ولایت علی را بر آنها عرضه داشت و آنها نیز پذیرفتند. سپس مخلوقات را آفرید و امر دین را به ما واگذار کرد؛ پس خوشاقبال کسی است که به وسیله ما خوشبخت شود و شقی کسی است که به وسیله ما شقاوت یافته است. ماییم که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام میکنیم.(1)

21. ریاض الجنان: فضل بن محمود فارسی با اسناد خود از محمّد بن سنان نقل کرده، در محضر امام باقر علیه السّلام بودم که سخن از اختلاف شیعه شد، ایشان فرمودند: خداوند پیوسته در یکتایی خود یکی و بی همتا بود، سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السّلام را آفرید، آنها به اندازه هزار دهر درنگ کردند. آنگاه موجودات را آفرید و ایشان را گواه بر آفرینش موجودات قرار داد و اطاعت از آنها را بر موجودات لازم کرد و آنچه خواست در ایشان قرار داد و امر موجودات را، از نظر حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی در خلق، به ایشان واگذار کرد؛ چون آنها فرمانروا بودند و ولایت و امر و هدایت در اختیار آنها بود. ایشان ابواب و نواب و نگهبانان آستانه خدا هستند، هر چه را بخواهند حلال میکنند و هر چه را که

1- . کشف الغمه : 85

بخواهند حرام، و جز آنچه خدا خواسته انجام نمیدهند. بندگانی گرامی که هرگز چیزی را جلوتر از خدا نمیگویند و همواره به فرمانش عمل میکنند.

این آن دیانتی است که هر کس از آن جلو بزند، در دریای زیاده روی غرق میشود و هر کس آنها را از این مرتبههایی که خدا به ایشان عنایت کرده پایین تر بداند، در بیابان تفریط هلاک میشود. و حق واجب آل محمّد بر مؤمنان، که همانا معرفت آنها باشد، هرگز ادا نشده است. سپس حضرت فرمودند: ای محمد! این مطلب را درياب که از علم مخزون و مکتوم است.

22. اختصاص(1):

جابر بن یزید نقل کرده، این آیه از قرآن را «لَيْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ»(2) {هیچیک از این کارها در اختیار تو نیست} برای حضرت باقر علیه السلام تلاوت کردم. ایشان فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله به شدت دوست داشتند که علی، بعد از او ولی امر باشد و این منظور خداوند از آیه: «لَيْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ» است. چگونه میشود که هیچکاری در اختیار ایشان نباشد، در حالی که خداوند امور را به ایشان واگذارده و فرموده است: هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله حلال نماید، حلال است و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله حرام نماید, حرام.(3)

23. بصائر الدرجات: عبداللَّه بن سنان نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: امیرالمؤمنین علیه السّلام با شرابخوار چه میکردند؟ فرمودند: حدّ بر او جاری می کردند. عرض کردم: اگر باز هم شراب میخورد چه؟ فرمودند: باز حدّ بر او جاری می نمودند. عرض کردم: اگر باز هم شراب میخورد؟ فرمودند: تا سه بار حدّ بر او جاری میکردند، اگر باز شرابخواری میکرد او را به قتل میرساندند. عرض کردم: با شارب مسکر چه میکردند؟ فرمودند: با او مانند شراب

1- . در یکی از نسخهها: اختصاص، بصائر الدرجات است، ولی ما این روایت را در بصائر الدرجات نیافتیم.
2- . آل عمران / 128
3- . اختصاص : 322

خوار عمل میکردند. عرض کردم: یعنی کسی که شراب بخورد، مانند کسی است که شرب مسکر نماید؟ فرمودند: هر دو یکسانند.

پذیرش این مطلب برای من سخت آمد. فرمودند: برایت سخت نیاید! وقتی خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را تربیت نمود و او نیز مؤدب به آداب خداوند شد، امور را به ایشان واگذار کرد. خداوند مکه را حرم قرار داد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، مدینه را هم حرم قرار داد و خداوند هم این حکم ایشان را نافذ نمود. خدا شراب را حرام نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، مسکر را حرام کرد و خداوند همه این حکمهای ایشان را نافذ کرد. خداوند ارث را برای فرزندان قرار داد و رسول الله صلی الله علیه و آله، جد را هم از ارث بهره مند کرد و خدا همه این احکام او را نافذ دانست و سپس سخنی فرمود و چه سخنی: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(1) {هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده }.(2)

24. کافی: محمد بن سنان نقل کرده، در محضر امام جواد علیه السلام بودم که سخن از اختلاف شیعه شد. ایشان فرمودند: ای محمد! خداوند متعال پیوسته در یکتایی خود یکی بود تا اینکه، محمد و علی و فاطمه را آفرید و آنها به اندازه هزار دهر درنگ کردند. سپس همه موجودات را آفرید و ایشان را بر آفرینش موجودات گواه گرفت و و اطاعت از ایشان را بر موجودات جاری کرد و امور موجودات را به ایشان واگذار نمود؛ آنها هر چه خواستند حلال کردند و هر چه خواستند حرام نمودند و چیزی جز آنچه خداوند متعال میخواست، نخواستند. سپس حضرت فرمودند: ای محمد! این همان دیانتی است که هر کس از آن پیش افتد، مارق گردد و هر کس از آن عقب بماند دینش را باطل کرده، و هر که با آن باشد، میرسد. این را دریاب ای محمد!(3)

1- . نساء / 80
2- . بصائر الدرجات : 112
3- . اصول کافی 1 : 440 و 441

توضیح: "سخن از اختلاف شیعه شد" منظور اختلاف شیعه در معرفت ائمه علیهم السلام و احوال و صفات ایشان است. یا منظور، اختلافشان در تعداد امامان است؛ زیرا واقفیه و ناووسیه و بعضی از فرقههای زیدیه، از شیعیان محسوب میشوند که در میان همه فقط شیعه دوازده امامی بر حق است. احتمال اول در مقایسه با جواب امام علیه اسلام، مناسبتر به نظر میرسد.

"در یکتایی خود یکی بود" یعنی یکی بود و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت. بر طبق این معنا، این جمله مبالغه در یگانگی است. یا اینکه باء موجود در "متفرداً بوحدانیّته" به معنای ملابست یا سببیت بدانیم که در این صورت معنای جمله این میشود: از جهت قدیم بودن، او یکتاست؛ زیرا او از جمیع جهات یگانه است و جز واجبالوجود بالذات، هیچکس اینگونه نیست، پس باید او قدم داشته باشد و سایر موجودات حادث باشند.

"دهر" زمان طولانی را گویند، گاهی به هر هزار سال یک دهر میگویند.

"ایشان را بر آفرینش موجودات گواه گرفت" یعنی موجودات را در حضور ایشان آفرید و ایشان بر انواع و اسرار خلقت مطلع بودند، و به همین جهت مستحق امامت گشتند؛ زیرا آنها به دستورات شریعت و احکام و علتهای آفرینش و اسرار غیوب، علم کامل داشتند. و باقی امامان دوازدهگانه نیز، همین اوصاف را دارند. و امامان سایر فرقههای شیعه اینطور نیستند، به همین جهت مذهب آنها باطل است. بنابر معنای دومی که در مورد "اختلاف شیعه" بیان شد، باز هم این جواب مناسب خواهد بود.

این سخن امام علیه السلام با آیه: «مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(1) {[من]

آنان را در آفرینش آسمانها و زمین به شهادت نطلبیدم}، منافاتی که ندارد، بلکه تأییدش هم میکند؛ زیرا ضمیر در «أَشْهَدتُّهُمْ» به شیطان و ذریه او و یا به مشرکین برمیگردد؛ چون قبل از این آیه، خداوند میفرماید: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ

1- . کهف / 51

أَوْلِيَاء مِن دُونِی»(1) {آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید} و بعدش میفرماید: « وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»(2) {و من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم} بنابراین با گواه گرفتن امامان هدایتگر منافاتی ندارد.

طبرسی رحمه الله مینویسد: بعضی گفتهاند معنای این آیه این است که شما مانند کسی که علمش تنها از ناحیه خودش است، شیاطین را پیروی کردید، در حالی که من [خداوند] شیاطین را بر آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش خودشان مطلع نکردم و به آنها علم چگونگی خلق اشیاء را ندادم؛ پس چهطور از آنها پیروی میکنید؟ تمام.(3)

"اطاعت از ایشان را بر موجودات جاری کرد" یعنی اطاعت ایشان را بر همه موجودات، حتی جمادات آسمانی و زمینی هم واجب و لازم نمود؛ مانند شکافتن ماه، جلو آمدن درخت، تسبیح گفتن سنگ ریزهها و امثال فراوان آن.

"امور موجودات را به ایشان واگذار نمود" یعنی حلال کردنها و حرام کردنها و عطا کردن و منع کردن، که ظاهرش واگذاری تدبیر موجودات به ایشان را هم در بر میگیرد. "و آنها هر چه خواستند حلال کردند" ظاهرش این است که احکام هم به ایشان واگذار شده است که به زودی در مورد آن بحث خواهیم کرد.

بعضی گفتهاند "و آنها هر چه خواستند" منظور چیزهایی است که میدانستند خدا آنها را حلال میکند. این تعبیر شبیه این سخن خداوند: «يَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ»(4) {خدا هر چه بخواهد انجام می دهد} است، با این که خداوند کار اصلح را انجام میدهد.

1- . همان / 50
2- . همان / 51
3- . مجمع البیان 6 : 476
4- . ابراهیم / 27

"دیانت" اعتقادی است که متعلق به اصول دین باشد. "هر کس از آن پیش افتد" یعنی با غلو از آن عبور کند. "مارق گشته است" یعنی از اسلام خارج شده است. "هر کس از آن عقب بیفتد" یعنی کوتاهی کند و به آن عقیدهای نداشته باشد. "هر که با آن باشد، میرسد" یعنی به ائمه میرسد و حق را درک میکند. "درباب" یعنی این دیانت را برای خود حفظ کن!

25. عقاید: اعتقاد ما در باره غالیان و مفوضه این است که: آنها کافر به خدا هستند و از یهود و نصاری و مجوس و قدریها و حروریه و تمام بدعت گذاران و هواپرستان گمراه کننده بدترند و هیچ کس به اندازه آنها خدا را کوچک نشمرده است. خداوند جلّ جلاله فرمود: «ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ: لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(1) {هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید * و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده اید [باز] شما را به کفر وامی دارد} و فرمود: «لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ»(2) {ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز [سخن] درست مگویید}.

و اعتقاد ما در باره پیامبر و ائمه علیهم السّلام این است که: بعضی از ایشان با شمشیر و بعضی دیگر با زهر کشته شدهاند و این جریانها واقعاً برای آنها روی داده است، نه این که، چنانچه برخی که ایشان را از حد می گذرانند میگویند، اینگونه به نظر آمده باشد. بلکه همگان شاهد کشته شدن آنها به صورت حقیقی و واقعی، و نه به صورت خیال و حیلوله و با شک و شبهه، بودند. و هر کس معتقد

1- . آل عمران / 79 و 80
2- . نساء / 171

باشد که کشته شدن آنها، چه همگی و چه یکی از ایشان، به نظر مردم آمده است و آنها واقعاً کشته نشدهاند، از دین ما نیست و ما از آنها بیزاریم. علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السّلام خودشان خبر داده اند که آنها کشته خواهند شد. بنابراین هر کس بگوید: آنها کشته نشده اند، آنها را تکذیب نموده و هر که آنها را تکذیب کند، خدای عزّ و جلّ را تکذیب کرده و به او کافر شده و از اسلام خارج گشته است و هر که جز اسلام دین دیگری را بپذیرد، از او قبول نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.

حضرت رضا علیه السّلام در دعای خود میفرمودند:

بارخدایا! من بیزارم از این که نیرو و قوتی از پیش خود داشته باشم؛ نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب تو. بارخدایا! من به تو پناه میبرم و به پیشگاه تو از کسانی که درباره ما چیزی که ما حقیقتاً آن را نداریم مدعی میشوند، بیزاری میجویم. بارخدایا! من به پیشگاه تو بیزاری میجویم از کسانی که درباره ما چیزی بگویند که ما خود نیز آن را درباره خود نمیگوییم.

بارخدایا! آفرینش در اختیار تو و روزی از جانب توست، تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری میطلبیم. بارخدایا! تو آفریننده ما و آفریننده پدران اولین و پدران آخرین ما هستی، بارخدایا! ربوبیت جز تو را نمیسزد و الوهیت را کسی جز تو صلاحیت ندارد. من لعنت میکنم بر نصرانیان که عظمت تو را کوچک کردند، و لعنت میکنم همه کسانی را که، شبیه به سخن آنها بگویند.

بارخدایا! ما بندگان تو و فرزندان بندگانت هستیم؛ برای خود اختیار سود و زیان و مرگ و زندگی و نشری نداریم. بارخدایا! هر کس معتقد شود که ما بروردگاران هستیم، ما از او بیزاریم و هر که معتقد باشد که آفرینش به دست ما و روزی بر گردن ماست، از آنها بیزاریم همانطور که عیسی بن مریم از نصاری بیزار بود. بارخدایا! ما آنها را به چنین اعتقادی وانداشته ایم، ما را به خاطر چیزی که آنها میگویند مواخذه نکن! و از آنچه که آنها ادعا میکنند، ما را ببخش! و نگذار

یک نفر از آنها بر روی زمین بماند! اگر آنها را رها کنی، بندگانت را گمراه میکنند و جز فاجر و کافر نخواهند زایید.

از زراره روایت شده که، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: یکی از اولاد عبداللّه بن سبا قائل به تفویض است. فرمودند: تفویض چیست؟ عرض کردم: این که خداوند تبارک و تعالی، محمّد و علی صلوات الله علیهما را آفرید و به آنها واگذاشت تا بیافرینند و روزی دهند و بمیرانند و زنده گردانند. امام علیه السلام فرمودند: دشمن خدا دروغ میگوید، هر وقت پیش او رفتی، این آیه سوره رعد را برایش بخوان: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»(1) {یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او آفریده اند و در نتیجه [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است، بگو خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهار} من پیش او رفتم و این آیه را خواندم(2)،

تو گویی دهانش را با سنگ بستم. یا گفت: تو گویی لال شد.

خداوند عزّ و جلّ امر دینش را به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذار نمود و فرمود: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(3) { آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت بازایستید} ایشان نیز این مقام را به ائمه علیهم السّلام واگذار کرده است.

علامت مفوضه و غالیان و فرقههای آنها این است که، مشایخ و دانشمندان قم را به تقصیر متهم می کنند. علامت غالیان حلاجی این است که, با اینکه نماز و تمام واجبات را ترک کرده اند، مدعی تجلی از طریق عبادت هستند و ادعای معرفت به اسماء عظمای خدا را دارند و میگویند خدا در آن ها حلول می کند و مدعیاند که وقتی ولیّ، به مرتبه خلوص برسد و عارف به مذهب آنها شود، از انبیاء علیهم

1- . رعد / 17
2- . در مصدر: آنچه امام صادق علیه السلام فرموده بود را به او گفتم، تو گویی دهانش را با سنگ بست.

3- . حشر / 7

السلام هم بالاتر است. از دیگر علامتهای آنها، ادعای داشتن علم کیمیا است، با این که جز دغلبازی و ظاهرسازی و اشتباهاندازی، کار دیگری برای مسلمانان ندارند.(1)

توضیح: شیخ مفید در شرح این کلام گفته است: غلو در لغت به معنای تجاوز از حدّ و خروج از میانهروی است. خداوند متعال میفرماید: «یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَ»(2) {ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز [سخن] درست مگویید} که از گذراندن حد در مورد مسیح نهی نموده و از خروج از میانهروی در کلام بر حذر داشته است و ادعای نصرانیان را غلو قرار داده؛ چون همانطور که بیان کردیم این مصداق از حدگذراندن است. غالیان از متظاهرین به اسلاماند و کسانی هستند که امیرالمؤمنین و ائمه از نژاد او را، به خدایی و پیامبری نسبت میدهند و آنها را با فضایلی وصف میکنند که از حد تجاوز میکند و از میانهروی خارج است. آنها گمراه و کافرند. امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره آنها حکم به کشتن و در آتش سوزاندن نمود و ائمه علیهم السّلام نیز آنها را تکفیر نمودهاند و خارج از اسلام دانسته اند.

مفوضه، گروهی از غالیان هستند که فرقشان با غالیان دیگر این است که اینها ائمه را حادث و مخلوق میدانند و قدیم بودن ایشان را نفی میکنند، ولی با این حال، آفرینش و روزی دادن را به آنها منسوب میکنند و مدعیاند که، خدا فقط آنها را آفریده است، و بعد آفرینش عالم و آنچه در آن است و تمام کارها را به ایشان واگذار کرده است.

و حلاجیه، گروهی از صوفیان هستند که همه چیز را حلال میدانند و قائل به حلول میباشند. در میان آنها، فقط حلّاج مدعی تشیع بوده است، گر چه ظاهر کارش همان تصوف است. اینها مردمانی ملحد و زندیق اند که دین خود را از تمام ادیان بهتر میدانند و برای حلاج چیزهای باطلی را ادعا میکنند و در این مسأله،

1- . اعتقادات صدوق : 109 - 111
2- . نساء / 171

شبیه مجوسیان هستند که مدعی معجزه برای زردشتاند و مانند نصرانیان که برای رهبان و کشیشان خود ادعای آیات و بینات می نمایند. و مجوسیان و نصرانیان بیشتر از آنها به عبادت و اعمال عبادی معتقدند و اینها از دستورات دینی و عمل به آن فاصله بیشتری از مجوس و نصاری دارند.

اما تصریح به اینکه هر کس مشایخ و علمای قم را به کوتاهی نسبت دهد غالی است، باید گفت این نسبت موجب غالی بودن نمیشود؛ چون در میان کسانی که جزء مشایخ و علمای قم شمرده شده اند، افرادی که مقصّر باشند نیز وجود دارند. باید گفت حکم غلو برای کسانی است که دانشمندان بر حق را مقصّر میدانند، چه اهل قم باشند یا اهل جای دیگر دنیا یا از سایر مردم باشند.

ما از ابوجعفر محمّد بن حسن بن ولید، حکایتی شنیده ایم که نمیتوانیم تقصیر را از آن دفع کنیم. طوری که نقل کرده اند، او گفته است: اول درجه غلو این است که، سهو کردن(1)

را از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را منتفی بدانیم. اگر این جریان صحیح باشد، او مقصّر است، با این که او از علماء و مشایخ قم است.

گروهی از قم پیش خود ما آمدهاند که اعتقادشان در باره ائمه، حتماً موجب تقصیر است و ائمه علیهم السلام را از مرتبهای که دارند پایین می آورند و مدعی هستند که ایشان بسیاری از احکام دینی را نمیدانسته اند، مگر اینکه به دل آنها القا میشد. بعضی را دیدهایم که می گویند: ائمه در بیان احکام شرعی، ناچار به رأی شخصی و ظنون پناه میبردهاند و با این وضع، خود را از علماء هم میدانند. این یک تقصیر واقعی است و شکی در آن وجود ندارد.

در نشانه غلو همین کافی است که شخص غالی، مرتبه مخلوق بودن را از ائمه علیهم السّلام نفی میکند و در مورد ایشان حکم به خدایی و قدم میکند. چون معتقد به چیزهایی است که این قدم و خدایی را موجب می شود؛ مانند آفرینش

1- . آنچه که معروف است جواز اسهاء از ناحیه خدا به سبب مصلحتی که در آن است میباشد، نه سهوی که از جانب شیطان باشد. چنانچه مصنف به زودی به آن اشاره خواهد کرد.

اجسام و به وجود آوردن جهان و چیزهای دیگری که برای بندگان مقدور نیست. به هر حال، ما لازم نیست تنها با آن نشانه که ابو جعفر رحمه اللّه علیه برای شناسائی غالیان ذکر کرده است، از وضع آنها تحقیق نماییم و حکم به غالی بودنشان کنیم.(1)

انتهای بحث در مورد غلو

باید توجه داشت که غلو در مورد پیامبر و ائمه علیهم السّلام به این است که، قائل به خدایی آنها یا شریک بودنشان با خدا در معبود بودن شویم، یا مدعی شراکت آنها در آفرینش و رزق با خدا گردیم، و یا مدعی شویم که خدا در آنها حلول نموده یا با ایشان متحد شده است، و یا بگوییم آنها، بدون وحی و الهام از جانب خدا، علم غیب دارند، یا این که ائمه، پیامبرند، یا قائل به تناسخ روح بعضی از از آنها در بعضی دیگر شویم و یا این که بگوییم معرفت ائمه ما را از تمام واجبات بی نیاز میکند و با داشتن معرفت آنها، دیگر مکلف به ترک گناهان نیستیم.

اعتقاد به هر یک از این مطالب کفر و الحاد و خروج از دین است؛ چنانچه دلایل عقلی و آیات قرآنی و روایاتی که از نظر گذشت شاهد بر این است. و متوجه شدید که ائمه علیهم السّلام از چنین اشخاصی بیزاری جستهاند و حکم به کفر و امر به قتل آنها نمودهاند. اگر خبری را که اشاره به چنین مطالبی داشته باشد شنیدید، یا باید آن را تأویل نمود و یا باید گفت که خود غالیان آن خبر را ساخته اند.

ولی بعضی از متکلمین و محدثین، به جهت قصوری که در معرفت ائمه علیهم السّلام داشته اند و عجزی که از درک احوال غریب و شؤون عجیب ایشان داشتهاند، در تفسیر غلو افراط کرده اند، و به همین جهت اعتبار بسیاری از راویان موثق را، به دلیل این که بعضی از معجزات شگفتانگیز ائمه را نقل نموده اند، مخدوش دانستهاند، تا جایی که بعضی گفتهاند: از مصادیق غلو این است که سهو را از ائمه منتفی بدانند، یا بگویند ائمه هر چه در گذشته روی داده و در آینده اتفاق

1- . تصحیح الإعتقاد : 63 - 66

میافتد و چیزهای دیگری از این قبیل را میدانند. با اینکه اخبار زیادی وارد شده که "درباره ما معتقد به ربوبیت نشوید، بعد از آن هر چه میخواهید بگویید که باز هم به نهایت فضل ما نخواهید رسید." و خبر دیگری که فرموده اند: "امر ما مشکل و بس دشوار است، تاب آن را ندارد مگر ملکی مقرب یا پیامبری مرسل و یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد." و در خبر دیگری است: "اگر ابوذر بداند در قلب سلمان چه چیز است، هر آینه او را خواهد کشت." و و غیر از این قبلاً ذکر شده و ذکر خواهد شد.

مؤمن متدین، نباید روایاتی که در فضل و منقبت و معجزات آنها رسیده را، فوراً رد کند، مگر چیزهایی که بر خلاف ضروریات دین یا برهانهای قاطع

یا آیات محکمات یا اخبار متواتر باشد. چنانچه در باب تسلیم توضیح آن گذشت.

اما تفویض دارای چند معنی است که بعضی از آنها از ائمه علیهم السلام منتفی است و بعضی از آنها برای ایشان ثابت است. نوع اول: تفویض در آفرینش و رزق و تربیت و میراندن و زنده کردن است؛ گروهی میگویند: که خداوند متعال، ائمه را خلق کرده و امر آفرینش را در اختیار آنها قرار داده است؛ آنها می آفرینند و روزی میدهند و میمیرانند و زنده میکنند. چنین کلامی دو وجه دارد:

یکی این که گفته شود: آنها، همه این کارها را با قدرت و اراده خود انجام میدهند و فاعل حقیقی خود ایشان هستند، که این کفر صریح است و دلایل عقلی و نقلی چنین چیزی را محال میدانند و برای هیچ عاقلی در کفر کسی که چنین می گوید شکی نیست.

دومی این که: این کارها را خداوند، در همان زمان که آنها اراده میکنند، انجام میدهد؛ مانند شکافتن ماه و زنده کردن مردگان و اژدها نمودن عصا و سایر معجزات. تمام اینها با قدرت خدا، ولی در همان زمانی که آنها اراده میکنند، حاصل می شود تا معلوم شود ایشان در ادعای خود راستگو هستند. عقل از پذیرفتن این مطلب سر باز نمیزند که بگوییم خداوند آنها را آفریده و کامل نموده

و آنچه به صلاح نظام عالم است را به آنها الهام کرده و سپس هر چیزی را مقارن با اراده و خواست آنها آفریده است.

گر چه عقل امتناعی از پذیرش چنین معنایی برای تفویض نسبت به ائمه ندارد، ولی اخبار گذشته این کلام را، مگر در مورد معجزات، ظاهراً و بلکه صریحاً منع میکنند. علاوه بر این که معتقد شدن به چنین چیزی، از روی علم نیست؛ زیرا تا آنجا که ما میدانیم در روایات معتبر چیزی در اینباره نرسیده است.

و روایاتی از قبیل خطبه بیان و امثال آن، که دال بر این مطلب است، فقط در کتب غالیان و افراد شبیه به آنها یافت می شود. مضاف بر این که محتمل است مقصود این باشد که، ائمه علیهم السّلام علت غایی آفرینش همه موجودات باشند و خداوند آنها را در تمام آسمان و زمین پیروی شده قرار داده و همه موجودات، حتی جمادات، به اذن خدا مطیع آنهایند و اگر آنها چیزی را بخواهند، خداوند خواسته آنها را رد نمیکند، ولی ایشان نیز، جز آنچه خدا میخواهد را نخواهند خواست.

اما اخباری که با این مضامین وارد شده که، ملائکه و روح برای هر کاری پیش آنها نازل میشوند و اینکه هر فرشته ای که از آسمان برای کاری نازل شود، اول خدمت آنها میرسد، این مطالب نه از آن جهت است که ایشان در خلق و آفرینش دخالتی دارند و یا این که ملائکه برای مشورت پیش ایشان می آیند؛ بلکه آفرینش و اداره جهان در اختیار خداوند متعال است و این فقط برای بزرگداشت و اکرام و نشان دادن مقام والای آنها است.

معنای دوم، تفویض در امر دین است که این نیز دو احتمال دارد:

یکی این که، خداوند متعال به پیامبر و ائمه علیهم السلام اختیار عام داده باشد تا بدون این که وحی و الهامی در کار باشد، هر چه را بخواهند حلال کنند و هر چه را بخواهند حرام نمایند، یا اینکه آنچه به آنها وحی شده را، با رأی و نظر خودشان تغییر دهند، که این معنا نیز باطل است و هیچ عاقلی چنین چیزی نمی گوید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله، برای جواب سؤال یک شخص گاهی تا

چند روز، منتظر وحی می ماندند و از نزد خود به او جواب نمیدادند، خداوند متعال میفرماید: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى»(1) {و از سر هوس سخن نمی گوید * این سخن جز وحیی که وحی می شود نیست}

و دومی این که، چون خداوند متعال پیامبرش صلی الله علیه و آله را کامل نموده، طوری که چیزی را اختیار نمیکند مگر موافق حق و درست باشد. و در هر باب که تعیین بعضی از چیزها را، از قبیل اضافه نمودن رکعات نماز و تعیین نمازها و روزههای مستحبّ و ارث بردن جد و سایر چیزهایی که گذشت و خواهد آمد را، به جهت آشکار نمودن شرافت او و کرامتی که نزد او دارد، به او واگذار کرده است، بر خاطرشان چیزی که مخالف خواست خدا باشد خطور نمیکند. و اصل تعیین فقط با وحی بوده و اختیار ایشان تنها از طریق الهام بوده است و بعد آنچه که ایشان صلی الله علیه و آله اختیار میکردند، با وحی تأکید میشده است. و این معنی برای تفویض از نظر عقلی اشکالی ندارد و اخبار فراوانی که در همین باب و بخشهای فضیلتهای پیامبر ما صلی الله علیه و آله، از جلد ششم، ذکر کردیم بر این معنا دلالت دارد.

و شاید صدوق، رحمه اللَّه علیه، نیز معنی اول را نفی کرده است؛ زیرا در کتاب فقیه مینویسد: خداوند امر دین خود را به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذارده و تجاوز از حدودش را به او واگذار نکرده است. او خود نیز مقدار زیادی از روایات تفویض را، بدون اینکه آن ها را تأویل کند، در کتب خود نقل کرده است.

معنای سوم، تفویض امور خلق از قبیل سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم آن ها و امر کردن آنها به اطاعت از ایشان در همه مسائلی که دوست دارند و دوست ندارند و در آنچه جهت مصلحتش را میدانند. و این معنی صحیح است به دلیل این آیه: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(2) {آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید} و آیات و اخبار دیگر. بر همین معنا حمل می شود این فرمایش آنها که: ما حلال کنندگان حلال او، و حرام

1- . نجم / 3 و 4

2- . حشر / 7

کنندگان حرام اوییم، یعنی بیان حلال و حرام به عهده ماست و مردم باید در مورد حلال و حرام به ما مراجعه نمایند و روایت ابواسحاق و میثمی نیز بر همین وجه وارد شده است.

معنای چهارم، تفویض بیان علوم و احکام به آن صورتی که خود مصلحت میدانند؛ خواه به جهت تفاوت سطح درک مردم و خواه به جهت تقیه. به این صورت که، برای بعضی از مردم احکام واقعی را بیان میکنند و بعضی دیگر را از روی تقیه جواب میدهند، و تفسیر آیات و تأویل آنها و معارف را به نسبت سطح درک سئوال کننده بیان میکنند. آنها حق دارند بیان کنند و نیز حق دارند که سکوت کنند. چنانچه در اخبار زیادی وارد شده است که فرموده اند: شما باید سؤال کنید، ولی جواب بر ما لازم نیست. و تمام اینها وابسته به مصلحتهای زمانی است که خداوند به آن ها نشان میدهد، چنان چه در روایت ابن اشیم و دیگر روایات وارد شده است.

و این میتواند یکی از معانی روایت محمّد بن سنان باشد که در تأویل آیه:« لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ»(1) {تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی} وارد شده بود. و شاید تخصیص این مقام به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به این جهت است که برای سایر انبیاء و اوصیاء چنین اختیار وسیعی فراهم نبوده است بلکه آنها در بعضی از موارد، حتی اگر زیانی به آنها میرسید، مکلف به عدم تقیه بودند این معنای تفویض نیز، بر اساس روایات فراوان ثابت و درست است.

معنای پنجم، آنها در اینکه، به ظاهر شریعت یا به علم خود و یا به الهامی که از طرف خدا در مورد واقع امر و مغز حقیقت یک چیز به ایشان می شود حکم کنند مختارند. که این آشکارترین توجیه برای خبر ابن سنان است و روایات نیز بر همین معنا دلالت دارد.

1- . نساء / 105

معنای ششم، تفویض در عطا و بخشش؛ خداوند متعال زمین و آنچه در زمین است را برای آنها آفریده و غنائم و خمس و صفایا و غیر آن را برای ایشان قرار داده است. که میتوانند هر چه خواستند ببخشند و هرچه که نخواستند ندهند، چنانچه در روایت ثمالی گذشت و در جای خود نیز خواهد آمد. اگر در مورد معانی تفویض که توضیح دادیم، احاطه پیدا کنید، فهمیدن روایاتی که در این باره رسیده برای شما ساده می شود و خواهید دانست سخن کسانی که به طور کلی تفویض را نفی کرده اند ضعیف است و آنها به همه معانی تفویض احاطه نداشته اند.

ص: 409

1. عیون أخبار الرضا: هروی نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! در کوفه(1) گروهی هستند که معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله سهوی در نمازشان واقع نمیشود. ایشان فرمودند: دروغ گفته اند، خدا لعنتشان کند! تنها کسی که سهو نمیکند، خداییست که جز او معبودی نیست.(2)

2. سرائر: فضیل نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام مسأله سهو را عرض کردم، ایشان فرمودند: مگر میشود کسی از سهو ایمن باشد؟ من گاهی خادم را پشت سرم مینشانم تا تعداد رکعات نمازم را به خاطر بسپارد.(3)

3. تهذیب: زراره نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام پرسیدم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله، هیچگاه دو سجده سهو انجام داده است؟ فرمودند: نه، و فقیه هم به سجده سهو مبتلا نمیشود.(4)

توضیح: در جلد ششم گذشت که ائمه علیهم السّلام از سهو و نسیان معصومند و خلاصه آنچه در آنجا گفتیم به این شرح است: علمای امامیه اتفاق دارند که انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم از گناهان صغیره و کبیره، چه عمداً یا از روی خطا یا به جهت فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از هنگام ولادت تا زمانی که به لقاء خدا میرسند، عصمت دارند. در این مورد هیچ مخالفی

1- . در مصدر: در دل کوفه
2- . عیون الأخبار : 326
3- . سرائر : 482
4- . تهذیب 1 : 236

نیست مگر صدوق و استادش ابن ولید قدس الله روحهما، که آن دو، سهوی که از جانب خدا ناشی شود و نه سهوی که از جانب شیطان باشد را در غیر مسائل مربوط به تبلیغ و بیان احکام ممکن دانستهاند. دانشمندان میگویند: خروج این دو نفر، خللی به اجماع وارد نمیکند، چون هر دوی آنها نسبی شناختهشده دارند.

اما سهو در غیر واجبات و محرمات مانند مباحات و مکروهات؛ ظاهر کلام بیشتر علما این است که، متفقاً در این موارد نیز سهو بر ایشان عارض نمیشود و اینگونه استدلال کرده اند که، چنین سهوی موجب دلسرد شدن مردم و اهمیت ندادن آنها نسبت به افعال و اقوال آنها می شود و این با لطف منافات دارد و با آیات و روایاتی که دلالت میکند آنها بدون وحی از جانب خدای متعال هیچ سخن و یا کاری نمیکنند، مخالف است. همچنین با روایاتی که دلالت دارد بر اینکه پیروی از آنها در تمام اقوال و رفتار واجب و متابعت از ایشان لازم است، سازگار نیست.

شاهد دیگری بر این مطلب، روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه آنها مؤید به روحالقدس هستند که از او (روحالقدس) لهو و سهو و بازی سر نمیزند. در صفات امام از حضرت رضا علیه السّلام روایتی ذکر شد که ایشان فرمودند: امام معصوم و موفق و مورد تقویت پروردگار است که از خطا و تزلزل و لغزش ایمن است.

در کتاب القرآن از تفسیر نعمانی نقل خواهیم کرد که او با اسناد خود از اسماعیل ابن جابر و او از حضرت صادق علیه السّلام و ایشان از امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه روایت کردند که ایشان در بیان صفات امام فرمودند: از جمله صفات امام این است که باید نشان دهد که از همه گناهان چه صغیره و چه کبیره معصوم است و در فتوی لغزش ندارد و در جواب خطا نمیکند و سهو و نسیان و بازی در امور دنیا از او سر نمیزند.

حدیث ادامه دارد تا آنجا که حضرت فرمودهاند: مردم از این که احکام را از اهلش، یعنی کسانی که خداوند اطاعت ایشان را واجب نموده و لغزش و خطا و نسیان در ایشان راه ندارد، بگیرند منحرف شدند.

و روایات دیگری که از مفهوم آن ها معلوم می شود ایشان از سهو به دور هستند. خلاصه این که، این مسأله بسیار مشکل است؛ زیرا از طرفی، روایات و آیات زیادی دلالت بر صدور سهو از ائمه علیهم السلام دارد، و از سوی دیگر علماء و اصحاب، جز تعداد کمی از آن ها، متفقند که جایز نیست سهو و نسیان و خطا از آن ها صادر شود. علاوه بر این که بعضی از آیات و روایات و نیز براهین کلامی، شاهد بر جواز سهو و نسیان و خطا است. ما این مطلب را در جلد ششم کاملا شرح داده ایم، اگر میخواهید اطلاع پیدا کنید، مراجعه نمایید.

ص: 412

باب دوازدهم : فضل و اطاعت از ائمه مانند فضل و اطاعت از رسول الله صلی الله علیهم است و آنها در فضل مساویند

1. أمالی طوسی: سعید اعرج نقل کرده، من و سلیمان بن خالد به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، ایشان شروع به سخن نموده و فرمودند: ای سلیمان! آنچه از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام رسیده را باید انجام داد و آن چه نهی کرده را باید خودداری نمود، فضیلت و مقام ایشان همان فضیلت و مقام رسول الله صلی الله علیه و آله است و رسول خدا بر تمام مخلوقات خدا برتری دارد. کسی که در چیزی عیب امیرالمؤمنین نماید، مانند کسی است که عیب بر خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله بگیرد و کسی که علی علیه السلام را در چیز کوچک یا بزرگی رد کند، در حد شرک به خداست.

امیرالمؤمنین علیه السّلام باب اللَّهی است که فقط از آن در باید به سوی خدا رفت و راه خداست که هر که جز این راه را پیش بگیرد، هلاک میشود. همچنین است حکم سائر امامان پس از او، یکی بعد از دیگری، علیهم السّلام. خداوند آنها را پایههای زمین قرار داد و آنها حجت بالغه او بر مردمان روی زمین و زیر آسمان هستند.

آیا میدانی که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: من از جانب خدا تقسیم کننده بین بهشت و جهنم هستم و من فاروق اکبرم(1) و من صاحب عصا و میسم

1- . در یکی از نسخههای مصدر: من صادق اکبرم

هستم. تمام فرشتگان و روح، هر آنچه را که برای محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم اقرار نموده اند، برای من هم اقرار کردند. و بر دوش من نیز حمولهای که بر دوش محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم گذاشته بودند را گذاشتهاند، که همان محموله پروردگار میباشد. محمد صلی الله علیه و آله را خواهند خواست و بر او لباس میپوشانند و از او میخواهند سخن بگوید و او نیز شروع به سخن مینماید. مرا نیز میخواهند و بر من لباس میپوشانند و از من میخواهند که سخن بگویم و شروع به سخن میکنم. به من امتیازاتی بخشیده اند که به هیچ کس قبل از من نداده اند؛ علم بلایا و قضایا را میدانم و دارای علم فصلالخطاب هستم.(1)

توضیح: "فاروق اکبر" یعنی فارق بین حق و باطل. و گفتهاند: چون ایشان اولین نفری بودند که اسلام را در مکه آشکار نمودند، به این وسیله بین ایمان و کفر فرق نهادند.

"صاحب عصا و میسم" در آینده خواهد آمد که ایشان آن موجودیاند که در قرآن ذکر شده که قبل از برپاشدن قیامت، به همراه عصای موسی و انگشتر سلیمان ظاهر میشوند و صورت مؤمنان و کافران را نشانهگذاری میکنند تا از همدیگر باز شناخته شوند.

"بر دوش من نیز گذاشتهاند" یعنی خداوند همان علم و ایمان و کمالات و وظیفه هدایت کردن خلق و رساندن رسالتها و تحمل سختیهایی که بر دوش محمد صلی الله علیه و آله قرار داده بود را بر دوش من نیز قرار داده است.

"حموله" به فتح حاء، در لغت به معنای باری است که آن را از روی جانوران بر دوش انسان قرار میدهند، و معنای جمله این است که، خداوند تمام اموری که موجب رسیدن به بالاترین مراتب کرامت میشود، یعنی خلافت و امامت را، که بر دوش پیامبر گذاشته بود بر دوش من هم گذاشته است. حضرت، بار ریاست

1- . امالی إبن الشیخ : 128 و 129

خلق و هدایت و ولایت آنها را به چهارپایی تشبیه کرده که بر آن بار میگذارند، زیرا آن بار، حامل آن را تا دورترین مقاصد میادین مسابقات کرامات می رساند.

"از او میخواهند سخن بگوید" یعنی برای شفاعت کردن و شهادت دادن.

"فصلالخطاب" یعنی سخنی که بین حق و باطل فاصله میاندازد. این اصطلاح معمولاً در مورد حکم و بیان ایشان در وقایع مخصوص، به حسب مقتضیات مسأله و بنابر حالات مختلف سؤالکنندگان از جهت سطح درک، به کار برده می شود.

2. قرب الاسناد: بزنطی نقل کرده، حضرت رضا علیه السّلام نامه ای با این مضمون برایش نوشته است: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ایمان بنده کامل نمیشود مگر اینکه بداند برای آخرین امام نیز، هر آنچه که برای اولین امام از جهت حجت بودن و وجوب اطاعت و از جهت حلال و حرام جریان داشته، به طور مساوی جریان دارد. اما محمّد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دارای فضیلت مخصوص به خود هستند تا آخر روایت...(1)

3. بصائر الدرجات: ابوصامت حلوانی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: امیرالمؤمنین فضیلت داده شدهاند به اینکه هر چه بگویند، باید انجام شود و آنچه نهی کنند، باید کنار گذاشته شود. و همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت میشد، باید بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت شوند و آنکه برتر است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی که در مقابل ایشان است مثل کسی است که در مقابل خدا و رسولش است و کسی که بر ایشان اظهار فضل کند، مانند کسی است که بر خدا و رسولش اظهار فضل کرده است. هر کسی او را در چیزی، خواه کوچک یا بزرگ، رد کند در حد شرک به خدا است. رسول الله صلی الله علیه و آله، باب خداست، که جز از آن باب نتوان رفت و راه به سوی

1- . قرب الإسناد : 152 و 153

خداست، که هر که از آن راه برود به خدا میرسد، امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز بعد از ایشان چنیناند و همه ائمه یکی پس از دیگری همینطورند.

خداوند آنها را پایههای زمین قرار داده تا زمین اهلش را ثابت نگاه دارد و ستون های اسلام و رابط آن به راه هدایت هستند. و هیچکس، مگر با هدایت آنها، هدایت نمیشود و هیچ گمکرده راهی گمراه نمیشود مگر اینکه درباره حق آنها کوتاهی کرده باشد. و آنها بر آنچه از علم و عذر و نذر فرود آمده است امین خدا هستند و حجت بالغه بر مردم زمیناند. آنچه از جانب خدا برای اولین آنها وجود دارد، برای آخرینشان نیز جاری است و کسی بدون کمک خداوند به هیچیک از این مقامات نمیرسد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من قسمت کننده بهشت و جهنم هستم؛ داخل آن نمیشود مگر بر یکی از دو قسمت من. من فاروق اکبرم. برای کسانی که بعد از من میباشند، امام هستم و از جانب کسی که قبل از من بوده است، مأمورم. هیچکس را بر من فضیلت و برتری نیست مگر محمّد صلی اللّه علیه و آله. من و او در یک راه هستیم، جز اینکه او با اسم خود خوانده شده است. به من شش چیز عطا کرده اند(1): علم منایا و بلایا و وصایا و علم انساب و فصلالخطاب و من صاحب کرّات و دولت دولتهایم، من صاحب عصا و میسم هستم، من آن جنبنده ای هستم که با مردم سخن میگوید.

توضیح: در کافی همین روایت با اندکی تغییر به واسطه مفضل از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(2)

کافی همچنین این روایت را از طریق علی بن حسان نیز نقل کرده است. (3)

1- . در حاشیه نسخه خطی از مصنف نقل شده که: ممکن است منایا و بلایا یکی باشند، انساب سومی باشد، فصلالخطاب چهارمی، صاحب کرّات و دوله الدول پنجمی و صاحب العصا و الدابّه ششمی باشد. احتمالات دیگری هم وجود دارد، ولی به هر حال باید بعضی را به بعض دیگر ضمیمه کنیم تا زائد نباشد. خدا و قائل کلام بهتر میدانند.
2- . اصول کافی 1 : 196 - 198

3- . همان 1 : 196 - 198

"امیرالمؤمنین فضیلت داده شدهاند" این معنا بنابر آن است که "فضل" فعل مجهول باشد. ممکن است "فضل" مصدر باشد که جمله بعدی خبرش است، به این صورت که: فضیلت امیرالمؤمنین این است که، هر چه بگوید...

"رابط آن به راه هدایت هستند" یعنی اسلام را بر راه هدایتش نگاه میدارند تا بدعتگذاران آن را از راه حق خارج نکنند و آن را تباه نسازند. "رابط" همچنین به معنای زاهد و راهب و حکیم و شدید و ملازم نیز میتواند باشد که هر کدام از اینها میتوانند در اینجا مناسبت داشته باشند.

"من و او در یک راه هستیم" یعنی من در همه کمالات با ایشان شریکم و بین من و ایشان فرقی نیست جز این که اسم ایشان با اسم من فرق میکند. و احتمال دارد منظور از اسم صفت نبوت باشد، یا معنایش این باشد که، خداوند ایشان را در قرآن با اسم خوانده است و مرا با اسم نخوانده است. ولی معنای اول ظهور بیشتری دارد.(1)

"وصایا" یعنی وصایای انبیاء و اوصیاء و "انساب" یعنی نسب هر شخص و درستی و نادرستی آن. "صاحب کرّات" یعنی کسی که در جنگها حمله میکرد، چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرمودند:" کرّار غیر فرّار" حملهکنندهای که فرار نمیکند. و یا "کرّات" به معنای رجعات است، همانطور که روایت شده است ایشان قبل از قیام قائم علیه السلام و در زمان قیام ایشان و بعد از قیام ایشان، رجعت خواهند داشت. و گفته شده: خلقت به "کرّات" یعنی چندین مرتبه بر ایشان عرضه شده است؛ در میثاق و ذر و در رحم و هنگام ولادت و هنگام مرگ و زمان برانگیخته شدن و هنگام حساب و پیش صراط و غیر آن. معنای دوم ظهور بیشتری دارد.

"دولت دولتها" محتمل است مراد از آن علم ایشان به دولت هر دولتمدار باشد، یا مراد این باشد که ایشان در جنگها و دیگر چیزها، غالب هستند، چرا

1- . بلکه معنای دوم ظهور بیشتری دارد و مقصود این است که من در همه کمالات غیر از نبوت مانند ایشان هستم.

که دولت به معنای غلبه است. یا معنایش این باشد که، دولت همه انبیاء و اوصیایی که به حکومت رسیدند، به سبب ولایت ایشان و روشن شدن از نور ایشان است یا پیروز شدن آنها بر دشمنانشان و نجات یافتنشان از مهلکهها به جهت توسل به ایشان بوده است. و در مورد هر کدام از این احتمالات روایاتی وارد شده است که خواهیم آورد. و این دسته روایات را در بخشهای تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، مخصوصاً در بخش مناقب ایشان، به همراه شرحشان خواهیم آورد.

4. إکمال الدین: ثمالی از حضرت باقر علیه السلام و ایشان از پدرشان و ایشان از جدشان، امام حسین صلوات الله علیهم روایت میکنند که فرمودند: من و برادرم به محضر جدم زسول الله صلی الله علیه و آله رسیدیم؛ مرا روی یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرشان نشاندند، بعد هر دوی ما را بوسیدند و فرمودند: پدرم فدای شما دو امام و نوه باد! خداوند شما دو را از نژاد من و پدر و مادرتان انتخاب کرده است، و از نژاد تو ای حسین نه امام انتخاب نموده که نهمی آنها قائم ایشان است. همه آنها در فضل و مقام در نزد خداوند متعال مساویند.(1)

5. بصائر الدرجات: عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ»(2) {کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها]شان را نمی کاهیم} و فرمودند: منظور از «الَّذِینَ آمَنُوا» پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین است و «ذریه»، ائمه اوصیاءاند. «أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» و ذریه ایشان، نسبت به آنچه محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم در مورد علی علیه السلام آوردند، چیزی کم ندارند و حجت بودن همه آنها یکسان و اطاعت ایشان هم یکسان است.(3)

1- . اکمال الدین : 157
2- . طور / 21
3- . بصائر الدرجات : 141

توضیح: ألته یألته، یعنی کم کرد. مشهور بین مفسرین این است که مؤمنینی که فرزندان آنها به جهت ایمان آوردنشان پیرو آنها شدند، ولی به جهت قصور عمل به درجه پدران خود نرسیدند، به سبب اکرام پدرانشان، به آنها ملحق میشوند. بعضی گفته اند: منظور از ذریه، کودکان هستند که آنها نیز، به سبب ایمان پدرانشان، حکم مؤمنان را دارند و خداوند در قیامت، فرزندان را به پدرانشان در بهشت ملحق میکند. از حضرت صادق علیه السلام نیز، همین معنا روایت شده است. و معنی «وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ» یعنی به جهت ملحق شدن فرزندان به آنها، از ثواب پدرانشان چیزی کاسته نمی شود.

و بنابر تأویلی که در روایت حاضر آمده، معنا این است که: مؤمنینی کامل در ایمان، یعنی پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما، که ذریه آنها در ایمان کامل از آنها پیروی کردند، ما ذریه آنها را در لزوم اطاعت به آنها ملحق میکنیم و در زمینه حجتی که برای لزوم اطاعت از پدران اقامه کردیم، چیزی از ذریه کم نمیکنیم. پس مراد از «عمل»، اقامه حجت بر لزوم اطاعت است که عمل خدا یا عمل پیامبر است که از پدران است.

و حاصل این که اضافه در «عَمَلِهِمْ» یا اضافه به فا عل است و یا اضافه به مفعول، و ضمیر «ألتناهم» به فرزندان و ضمیر «عَمَلِهِم» به پدران بر میگردد.

6. بصائر الدرجات: حارث نضری نقل کرده که، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله و ما، در امر و نهی و حلال و حرام به مثابه یکدیگر هستیم، اما رسول الله و علی دارای فضیلت مخصوص به خود هستند.(1)

اختصاص نیز مانند همین را از حارث نقل کرده است.(2)

1- . همان
2- . اختصاص : 267

7. بصائر الدرجات: علی بن جعفر از حضرت ابوالحسن علیه السّلام نقل کرده که ایشان فرمود: ما در علم و شجاعت مساوی هستیم و در عطا کردنها به مقداری که به ما دستور داده اند.(1)

توضیح: عطا کردنها یعنی عطای علم یا مال یا اعم از آن. معنای اول ظهور بیشتری دارد، یعنی ما به حسب مصالحی که خدا به ما امر میکند علم خود را عطا میکنیم.

8. بصائر الدرجات: ابابصیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای ابامحمّد! همه ما در اطاعت و امر در یک مجرای هستیم و بعضی از ما نسبت به بعض دیگر علم بیشتری دارند.(2)

9. بصائر الدرجات: ایوب بن حر از حضرت صادق علیه السّلام یا از کسی که او از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده، نقل میکند: به ایشان عرض کردیم: آیا بعضی از امامان اعلم از بعضی دیگرند؟ فرمودند: آری، ولی علم آنها به حلال و حرام و تفسیر قرآن به یک اندازه است.(3)

بصائر الدرجات این روایت را از حسین بن زیاد نیز نقل کرده است.(4)

اختصاص نیز، مانند همین روایت را از حسن بن زیاد نقل کرده است.(5)

توضیح: شاید مراد این است که امام دوم، در زمان امامتش به سبب تجدید علمی که برای او می شود، اعلم از امام پیش از خود است؛ اگر چه این علم جدید، چنانچه بعدا توضیح داده خواهد شد، به روح امام قبلی نیز افاضه میشود تا آخرین امام اعلم از اولین امام نباشد. ممکن است این خبر را حمل بر تقیه از غالیان شیعه کنیم.

1- . بصائر الدرجات : 141
2- . همان
3- . همان
4- . همان
5- . اختصاص : 266 و 268

10. مجالس مفید: عبدالاعلی بن اعین نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: اولین ما دلیل برای آخرین ماست و آخرین ما تصدیق کننده اولین ما، سنت در همه ما یکی است. خداوند متعال هر گاه حکمی کند، آن را اجرا مینماید.

اختصاص مانند این روایت را، از ثعلبه و او نیز از یکی از اصحاب که از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام نقل کردهاند، آورده است.(1)

اختصاص از عبدالأعلی نیز مانند همین را روایت کرده است.(2)

توضیح: یعنی چون خداوند حکم کرده که هیچ زمانی خالی از حجت نباشد، ناچار باید در هر زمان کسی را بیافریند که از نظر علم و کمال و وجوب اطاعت، مانند پیشوایان قبل باشد.

11. اختصاص: مفضل نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: امیرالمؤمنین باب اللّه بود؛ که فقط از آن درب میشد به سوی خدا رفت و راهی به سوی خدا بود که هر که از غیر آن راه رفت، هلاک گردید. و همچنین است در مورد ائمه هدی، یکی پس از دیگری. خداوند آنها را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را تکان ندهد و آنها حجت بالغه او هستند بر هر آن کس که روی زمین است و زیر آسمان.(3)

توضیح: "المید" به معنای حرکت است و میگویند: ماد یمید میداً، یعنی حرکت کرد. یعنی خداوند آنها را پایههای زمین قرار داده تا زمین با اهلش حرکت نکند و اهلش را در خود فرو نبرد و غرق نکند. چنانچه خداوند متعال فرمود: «وَأَلْقَى فِی الأَرْضِ رَوَاسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُمْ»(4) {و

در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را نجنباند}. و بعید نیست که این جمله روایت اشاره به تأویل این آیه هم باشد؛ چه

1- . همان: 267
2- . همان
3- . همان : 21
4- . نحل / 15

این که همین مطلب نیز در تأویل این آیه گفته شده است. گاهی کوهها، به جهت ایستادگی و ثباتشان و نیز بلندی و پناه بردن مردم به آنها، استعاره برای علما و صاحبان حلم قرار میگیرند.

12. اختصاص: بزنطی روایت کرده، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: ما همه از جهت اطاعت و امر در یک مجرا هستیم و بعضی از ما اعلم از بعضی دیگرند.(1)

13. اختصاص: یونس از شخصی دیگر روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: هر چه از جانب خدا خارج شود ابتدا به رسول الله می رسد، سپس به امیرالمؤمنین و سپس به امامان بعدی تا علم آخرین آنها از جانب اولینشان باشد و آخری اعلم از اولی نباشد.(2)

14. اختصاص: اباصباح مولی آل سام نقل کرده، من و ابوالمغرا در محضر حضرت صادق علیه السّلام بودیم که مردی دهاتی وارد شد و عرض کرد: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه اللّه و برکاته. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته. سپس او را به طرف خویش کشیدند و کنار خویش نشاندند.

من به ابوالمغرا گفتم، یا او به من گفت: فکر نمیکنم کسی اینگونه بر غیر از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه سلام دهد. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای اباالصباح! هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه بداند هر چه برای اولین ما است، برای آخرین ما نیز هست.(3)

1- . اختصاص : 22
2- . همان : 267
3- . همان : 267 و 268

15. اختصاص: مالک بن عطیه نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا ائمه بر یکدیگر برتری دارند؟ فرمودند: اما در حلال و حرام، علم همه یکی است، ولی در غیر از این، بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند.(1)

16. اختصاص: احمد بن عمر حلبی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: ایمان بنده کامل نمیشود مگر این که بداند که هر چه برای اول ما جاریست، برای آخرین ما نیز جاری است. ائمه در اطاعت و حجت و حلال و حرام برابرند و محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السّلام فضیلتی مخصوص به خود دارند.(2)

17. میگویم: ابوالحسن محمّد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان در کتاب مناقب با اسناد خود از حبه عرنی و او از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که، رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: من سید اولین و آخرینم و تو ای علی، بهترین خلایق بعد از منی. اولین ما مانند آخرین ماست و آخرین ما مانند اولین ما.(3)

18. ابن عباس نقل کرده، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: علی بن ابیطالب، غیر از من، بهترین خلق خداست و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است و فاطمه بهترین زنان جهان است، و علی داماد من است و اگر بهتر از علی برای فاطمه می یافتم، فاطمه را به ازدواج او در نمی آوردم.(4)

19. حسن بن سلیمان در کتاب محتضر، از از کتاب مزار محمد بن علیل حائری به اسناد خودش از یونس بن وهب قصری نقل کرده، وارد مدینه شدم و به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم؛ عرض کردم: فدایتان شوم! خدمت شما آمدم،

1- . همان : 268
2- . همان
3- . ایضاح دفائن النواصب : 2
4- . همان

ولی امیرالمؤمنین علیه السّلام را زیارت نکردم. فرمودند: کاری بدی کردی، اگر نه این بود که تو از شیعیان مایی، به تو نگاه نمیکردم، چرا کسی را که خدا به همراه ملائکه او را زیارت میکنند(1) و مؤمنین به زیارتش میروند را زیارت نکردی؟

گفتم: فدایتان شوم، این را نمیدانستم، فرمودند: بدان که امیرالمؤمنین در نزد خدا، از همه ائمه افضل است و ثواب اعمال همه امامان به او میرسد و هر کدام به مقدار اعمالشان برتری دارند.(2)

20. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: عطا از ابن عباس نقل کرده که رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند پروردگار من است، با وجود او من مقام رهبری ندارم و من رسول پروردگارم که به همراه من رهبری نیست و علی ولی همه کسانی است که من ولی اویم و رهبری به همراه او نیست.(3)

21. کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: ابن عباس روایت کرده، رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: آسمان سایه نیافکنده و زمین در بر نگرفته کسی را که پس از من از علی بن ابیطالب افضل باشد؛ او امام امت من و امیر آنهاست، و او وصی من و جانشین من بر امت است، هر که پس از من به او اقتدا کند، هدایت یافته و هر که از دیگری هدایت گیرد، گمراه و فریب خورده است. من پیامبر برگزیده ام و از روی هوا، سخن از فضل علی نمیگویم، این وحی خدا است که روحالامین از جانب خدایی که مالک هر چه در آسمان ها و زمین و بین آن دو و زیر آسمان است، آورده است.(4)

صدوق رحمه اللّه علیه، در چیزهایی که از عقاید شیعه امامی شمرده، گفته است:

1- . شاید مراد از زیارت خدا، توجه و عنایت خداوند متعال به مرقد ایشان و محفوف کردن آن با رحمتهایش باشد.
2- . المحتضر : 89
3- . کنز الفوائد : 154
4- . همان: 208

واجب است اعتقاد به این که با فضیلتترین ائمه، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و جایز نیست هیچ کس را جز او به نام امیرالمؤمنین نامید و به بقیه امامان صلوات الله علیهم، ائمه و خلفا و اوصیاء و حجج گفته میشوند. آنها نیز در حقیقت، امیران مؤمنین هستند و به خاطر معنای این کلمه نیست که از خواندنشان به این اسم جلوگیری کرده اند؛ چون تمام ائمه استحقاق این معنی را دارند، فقط به این جهت از نامیدنشان به این لفظ منع کرده اند تا این نام علامتی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام باشد.(1)

پس از امیرالمؤمنین علیه السلام، افضل ائمه فرزندش حسن است و سپس حسین پس از حسین از میان سایر ائمه بعد از حسین، افضل آنها امام زمان، مهدی صلی الله علیه و آله است و سپس بقیه ائمه بعد از او هستند چنانچه روایات حاکی از این است و دلیل نظری نیز شاهد بر همین است. و ایمان تکمیل نمیشود مگر با دوستی اولیاء خدا و دشمنی با دشمنان خدا.

دشمنان ائمه علیهم السلام، گر چه اظهار اسلام نمایند، کافرند و جاودانه در آتش. هر کسی خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام(2) را بشناسد، آنها را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار شود، مؤمن است و هر که آنها را انکار نماید یا در آنها شک کند، یا یکی از ایشان را منکر شود و یا شک در او بکند، یا دشمنان آنها یا یکی از دشمنان ایشان را دوست بدارد، گمراه است و هلاک شده است، بلکه کافر است، عمل و کوشش او پذیرفته نمی شود و اطاعت او مقبول نیست و حسنات و کارهای نیکش ناصحیح است. و باید معتقد بود که مؤمنینی که بدون گناه از دنیا رفته اند، روز قیامت بدون حساب رهسپار بهشت میشوند و تمام کفار و مشرکین و مؤمنینی که اصول دین آنها صحیح نیست، روز قیامت بدون حساب رهسپار جهنم میشوند. و فقط کسانی محاسبه میشوند که عمل صالح را با عمل بد مخلوط کرده باشد و آنها کسانی هستند که میدانند و گناه میکنند.(3)

1- . تا این نام حشمتی برای امیرالمؤمنین علیهم السلام باشد.
2- . در مصدر: ائمه دوازدهگانه علیهم السلام
3- . کنز الفوائد: 112 – 114. گویا مصنف حدیث را با اختصار نقل کرده است.

میگویم: ما همه این مسائل را در جای خود گفتیم.

22. حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از کتاب حسن بن کبش از مفید، از ابابصیر، از حضرت صادق علیه السّلام وایشان از پدرانشان نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند از بین روزها، جمعه را انتخاب کرد و از بین ماه ها، ماه رمضان را و از بین شب ها، شب قدر را و از بین مردم، انبیاء و رسل را و از بین رسل، مرا انتخاب نمود و از من، علی را برگزید و از علی، حسن و حسین و از حسین، اوصیاء را که از قرآن دفاع میکنند تا غالیان تحریف نکنند(1) و مبطلین به نفع خود معنا ننمایند و جاهلان تأویل نکنند، نهمی آنها باطن و ظاهر ایشان است و قائم آنهاست و او از همه آنها برتر است.(2)

23. باز از همان کتاب، از زید شحام نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: کدامیک افضلند؛ حسن یا حسین؟ فرمودند: فضیلت اولین ما به فضیلت آخرین ما ملحق می شود و فضیلت آخرین ما به فضیلت اولین ما ملحق می شود و هر کدام را فضلی مخصوص به خود است. عرض کردم: فدایتان شوم! جواب من را بیشتر توضیح بفرمایید، به خدا قسم من چون جویای فضل و منقبت شما هستم سؤال میکنم. فرمودند: ما از شجره طیبه هستیم، خدا ما را از یک طینت به وجود آورد، فضل ما از خدا و علم ما از پیش اوست، ما امین خدا بر خلقش و دعوتکنندگان به دین او و واسطههای بین خدا و مردم هستیم.

ای زید! باز هم بگویم؟ عرض کردم: آری. فرمودند: خلقت ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همه در نزد خداوند متعال یکسانیم. عرض کردم: بفرمائید چند نفر هستید؟ فرمودند: ما دوازده نفریم، در ابتدای خلقتمان نیز در اطراف عرش پروردگارمان عزّ و جلّ همینطور بودیم، اولین ما محمّد، وسطی ما نیز محمّد و آخرین ما نیز محمّد است.(3)

1- . در مصدر: تا گمراهان تحریف نکنند
2- . المحتضر : 159 و 160
3- . همان : 159 و 160

و وجوب تسلیم در مقابل آنها در تمام این موارد

«قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً *وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً * قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً * قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً»(1)

{گفت تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی * و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی * گفت ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد * گفت اگر مرا پیروی می کنی پس از چیزی سؤال مکن تا [خود] از آن با تو سخن آغاز کنم}

تفسیر: در این داستان توجه و تنبیهی برای هر عاقل و متفکری است تا در برابر چیزهایی که از اقوال و افعال اهل بیت علیهم السلام روایت شده ولی موافق عقل مردم عامی نیست و نمی توانند آن را با فکر خود بپذیرند، تسلیم شود و فوراً آن را رد نکند و انکار ننماید. در بخش تسلیم و فضیلت تسلیمشدهگان، به مقداری که برای هر صاحبدل و حقنیوشی که خودش به گواهی ایستاده کافی باشد، گفته شد.

1. مختصر بصائر الدرجات: مفضل روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر از ما چیزی به شما رسید که ممکن است از مخلوقات سر بزند ولی شما به آن علم ندارید و آن را نمی فهمید، انکارش نکنید آن را به خودمان

1- . کهف / 67 - 70

بازگردانید. و اما اگر چیزی از ما به شما رسید که برای مخلوقات امکان ندارد، انکارش کنید و به ما بازنگردانید.(1)

2. مختصر بصائر الدرجات: یحیی بن زکریا نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: هر که خشنود می شود که ایمانش کامل شود، بگوید: سخن من در تمام چیزها، سخن آل محمّد علیهم السّلام است؛ چه در مورد چیزهایی که پنهان کرده اند و چه چیزهایی که آشکار نموده اند و چه به من رسیده باشد و چه به من نرسیده باشد.(2)

3. مختصر بصائر الدرجات: ابن طریف نقل کرده، به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: در مورد کسی که از شما چیزی فراگیرد و بعد فراموش کند، چه میفرمایید؟ فرمودند: ایرادی بر او نیست، ایراد بر کسی است که از ما چیزی بشنود و انکارش کند، یا چیزی از ما به او برسد و به آن ایمان نیاورد و کافر گردد. اما فراموشی، (تبعاتش) از شما برداشته شده است.(3)

4. مختصر بصائر الدرجات: حجاج خیبری نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: ما در جایی هستیم، حدیثی عجیب و بزرگی از شما نقل می شود، بعضی به بعضی دیگر میگویند: این سخن، سخن آنهاست. ولی بر بعضی گران می آید. فرمودند: تو خود گویا مایلی امام باشی و به تو اقتدا کنند، یا از آن بعض دیگر اقتدا کنند، هر کس به ما برگرداند، در امان است.(4)

5. مختصر بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا»(5) {در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی

1- . مختصر بصائر الدرجات : 91 و 92
2- . همان : 93
3- . همان : 93 و 94
4- . همان
5- . فصلت / 30

کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید} فرمودند: آنها ائمه علیهم السّلام هستند. این سخن در مورد آن دسته از شیعیان ما که استوارند و تسلیم فرمان مایند و حدیث ما را از دشمنان ما مکتوم میدارند نیز جاری است، ملائکه از جانب خدا با مژده بهشت به استقبال آن ها می آیند. به خدا قسم گروهی بودند که درگذشتند که مثل شما در دین استقامت ورزیدند و تسلیم امر ما بودند و حدیث ما را کتمان کردند و آن را افشا ننمودند و در آن شک نکردند با اینکه شما شک کردید، ملائکه با مژده بهشت از سوی خدا به استقبال آنها رفتند.(1)

6. مختصر بصائر الدرجات: حذاء نقل کرده، از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: محبوبترین اصحاب نزد من کسی است که فقیه تر و باورع تر(2) و در مورد احادیث ما کتومتر باشد، و بدترین و مبغوض ترین آنها نزد من کسی است که هر گاه حدیثی بشنود که به ما نسبت داده شده و قلبش تحمل آن را نداشته باشد و ناراحت شود، آن را انکار کند و کسی که آن را پذیرفته را کافر بداند، در حالی که او نمیداند؛ شاید حدیث از ما باشد و مستند به ماست. با همین کارش از دین ما خارج می شود.(3)

7. مختصر بصائر الدرجات، خرائج: جابر روایت کرده، حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: حدیث آل محمّد صلی اللّه علیه و آله بزرگ، مشکل و بس دشوار است، که جز فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده ای که خدا دل او را برای ایمان آزموده باشد، به آن ایمان نمی آورد. پس هر چه از احادیث آل محمّد صلی اللّه علیه و آله بر شما وارد شد و دلتان آن را پذیرفت و آن را فهمیدید قبول کنید، اما آن چه دلتان را خوش نیامد و آن را انکار میکردید، به خدا و رسول و عالم آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و علیهم برگردانید. همانا هلاکشده کسی است که اگر کسی برایش حدیثی نقل کند و او تاب تحمل آن را نداشته

1- . مختصر بصائر الدرجات : 96
2- . در مصدر: و امانتدارتر
3- . مختصر بصائر الدرجات : 98

باشد، بگوید: به خدا این طور نیست، به خدا این طور نیست. انکار فضائل آنها کفر است.(1)

8. اختصاص، بصائرالدرجات: اسود بن سعید نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای اسود بن سعید! بین من و بین هر زمینی یک رشته ای مانند رشته نخ بناها وجود دارد؛ زمانی که دستوری در مورد زمینی داشته باشم آن رشته نخ را میکشم، آن زمین با چاه ها و بازارها و خانه هایش جلو می آید تا آن چه ما به دستور خداوند به آن زمین امر میکنیم، اجرا شود.(2)

خرائج نیز، مانند همین را از اسود نقل کرده است.

9. اختصاص، بصائر الدرجات: ادریس نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: از ما اهل بیت کسانی هستند که دنیا در نزد آنها مانند این است؛ و با دست خود دایرهای را ترسیم کردند.(3)

توضیح: با دست خود دایره ای را تشکیل داد؛ به این صورت که سر انگشت سبابه را بر مفصل یکی از بندهای انگشت شست قرار دادند، تا این دو انگشت به کمک هم مانند حلقهای گرد درآیند. یعنی دنیا در نزد امام مانند این حلقه است در اینکه میتواند به اذن خداوند متعال در آن هر تصرفی را که میخواهد بنماید. و یا منظور این است که، دنیا در نزد امام مانند این حلقه است از این جهت که به هر چه در آن است علم دارد و به آن احاطه کامل دارد.

10. اختصاص، بصائر الدرجات: عبد اللَّه جعفی نقل کرده، به محضر حضرت رضا علیه السّلام رسیدم و به دست خود کتابچه یا ورقی کاغذ داشتم که در آن نوشته بود: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که: دنیا نزد امام به

1- . مختصر بصائر الدرجات: 106 و 107 ، الخرائج و الجرائح : 247
2- . اختصاص : 323 و 324 ، بصائر الدرجات : 120 و 121
3- . اختصاص : 326 ، بصائر الدرجات : 121

مانند قطعهای از گردوست. ایشان فرمودند: ای حمزه! به خدا قسم این حقیقت دارد، این حدیث را روی پوست دباغی شده بنویسید.(1)

11. اختصاص، بصائر الدرجات: سماعه بن مهران روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دنیا برای امام مانند قطعهای گردوست؛ چیزی از دنیا از امام پوشیده نمیماند و او طوری از اطراف بر دنیا تسلط دارد، که یکی از شما بر سر سفرهاش نشسته و هر چه بخواهد بر میدارد. پس هیچ چیز از اختیار او خارج نیست.(2)

12. اختصاص، بصائر الدرجات: حمزه بن عبدالله جعفری نقل کرده، بر روی کاغذی نوشتم: دنیا برای امام چون قطعهای گردوست. و آن را به حضرت ابوالحسن علیه السلام دادم و گفتم: فدایتان شوم! اصحاب ما حدیثی نقل میکنند که من منکرش نیستم، ولی دوست دارم آن را از خود شما بشنوم. ایشان نگاهی بر کاغذ انداختند و سپس آن را پیچیدند، طوری که من گمان کردم این درخواست من بر ایشان سخت آمد. سپس فرمودند: حقیقت دارد، آن را روی پوست دباغی شده بنویسید.(3)

13. اختصاص، بصائر الدرجات: ابان بن تغلب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از علمای یمن وارد شد؛ امام علیه السّلام به او فرمودند: ای مرد یمانی! آیا در میان شما دانشمندانی هم وجود دارند؟ آن مرد عرض کرد: آری. امام فرمودند: علم دانشمندان شما تا کجا میرسد؟ عرض کرد: او در یک شب، به قدر دو ماه راه طی میکند و فال پرنده میگیرد و نتایجش را میگوید. امام فرمودند: پس عالم مدینه، از دانشمند شما داناتر است. مرد پرسید: علم عالم شما در مدینه تا کجا میرسد؟ فرمودند: اگر امر کنی، او در یک صبحدم به اندازه یک سال مسیر خورشید راه میرود. او امروز امری ندارد، ولی اگر امر کنی، او به اندازه مسیر

1- . اختصاص : 217 ، بصائر الدرجات : 121
2- . همان
3- . همان

دوازده خورشید و دوازده ماه ودوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالَم را میپیماید. دیگر چیزی در دستان یمانی نماند و نمیدانست چه بگوید. و امام علیه السلام دیگر ادامه ندادند.(1)

14. اختصاص، بصائر الدرجات: ابان بن تغلب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد؛ حضرت به او فرمودند: ای برادر یمنی! آیا پیش شما دانشمندی هم وجود دارد؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: علم عالم شما تا کجا میرسد؟ عرض کرد: در یک شب مسیر دو ماه را میرود و با پرنده فال میگیرد و نتیجهاش را میگوید. امام علیه السلام فرمودند: عالم مدینه از عالم شما، عالمتر است. عرض کرد: علم عالم مدینه تا کجا میرسد؟ حضرت فرمودند: در یک ساعت از روز، مسیر یک سال خورشید را میپیماید تا این که دوازده هزار دنیای(2) به اندازه دنیای شما را میپیماید. نمیدانند که خدا آدم را آفرید و نیز ابلیس را. عرض کرد: به شما یاد دادهاند؟ فرمودند: آری، چیزی جز ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما بر آنها واجب نشده است.(3)

15. اختصاص، بصائر الدرجات: داود بن فرقد روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: مردی از ما نماز شب را در مدینه خواند و پیش قوم موسی رفت تا اختلافی که بین آنها بود را رفع کند. همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه خواند.(4)

16. اختصاص، بصائر الدرجات: جابر نقل کرده، در محضر امام باقر علیه السّلام نشسته بودم رو به من نمودند و فرمودند: ای جابر! آیا الاغی داری که بین مشرق و مغرب را در یک شب طی کند؟ عرض کردم: نه فدایتان شوم! فرمودند: من

1- . اختصاص : 318 و 319 ، بصائر الدرجات : 118 و 119
2- . در اختصاص، دوازده دنیا آمده است. میگویم: شاید به قرینه حدیث قبلی همین صحیح باشد.
3- . اختصاص : 319 ، بصائر الدرجات : 119
4- . اختصاص : 315 ، بصائر الدرجات : 117

مردی در مدینه میشناسم که الاغی دارد که سوار آن می شود و در یک شب از مشرق و مغرب میگذرد.(1)

17. اختصاص، بصائر الدرجات: ابابصیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: زمین برای اوصیاء در هم پیچیده می شود، و ایشان از آنچه در نزد اصحابشان است باخبرند.(2)

18. اختصاص، بصائر الدرجات: محمد بن مسلم نقل کرده، شنیدم که میفرمودند: من مردی از اهل مدینه را میشناسم که قبل از أنطاق زمین(3) به گروهی میرسد که خداوند در کتابش فرموده است: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»(4) {و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند}، مشاجرهای بین آنها در گرفته که بین آنها را صلح میدهد و باز میگردد.

"قبل از أنطاق زمین" گویا أنطاق جمع نطاق است و مراد از آن کوههایی است که مانند کمربند زمین را احاطه کردهاند. در بعضی از اخبار از کوه قاف، تعبیر به نطاقه خضراء شده است. و در بعضی از نسخهها "قبل از انطباق زمین" آمده است که یعنی از جهت انطباق بعضی از قسمتهای زمین بر بعضی دیگر و کنایه از طی کردن زمین است. اولی ظهور بیشتری دارد.

19. اختصاص، بصائر الدرجات: یونس بن یعقوب روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مردی از ما نزد قوم موسی رفت و در چیزی که در آن اختلاف داشتند، بینشان صلح داد. از کنار مردی گذشت که او را بسته بودند و بر رویش پلاسی پشمین بود و ده نگهبان به همراهش بودند؛ در زمستان او را به سمت شمال میبردند و بر او آب سرد میریختند، و در گرما او را در برابر خورشید می

1- . اختصاص : 319 ، بصائر الدرجات : 117
2- . اختصاص : 316 و 317 ، بصائر الدرجات : 117
3- . در مصدر: قبل از انطباق زمین
4- . اعراف / 159

بردند و به هر طرف که خورشید حرکت میکرد، او را حرکت میدادند و در اطرافش آتش میافروختند. و هر وقت یکی از این نگهبانان میمرد، اهالی روستا شخص دیگری را جانشین میکردند. مردم روستا میمردند، ولی این ده نفر کم نمیشدند. به او گفت: چه کاری کردی؟ گفت: اگر عالم باشی، تو خود بهتر از من میدانی.

علا گفته است که محمد بن مسلم گفت: میگویند آن مرد معذب پسر آدم (قابیل) و آن دیگری اباجعفر علیه السلام(1) میباشد.(2)

20. بصائر الدرجات: ابن مسکان نقل کرده، پیش سدیر رفتم و گفتم: لیث مرادی از شما حدیثی نقل میکرد. گفت: چه حدیثی؟ گفتم: برایم نقل کرده که تو با حضرت باقر علیه السلام در جلو خانه ایشان بوده ای که مردی از اهالی یمن از آن جا رد میشود، حضرت باقر علیه السلام در مورد عالم یمن از او پرسیده و او شروع کرده به صحبت کردن از کاهنان و ساحران و اشباه آنها کرده است. همین که مرد عرب از جای برخاسته، حضرت باقر علیه السلام به او فرموده: از عالم مدینه برایت بگویم؛ او میتواند در یک شب تا جایگاه طلوع خورشید برود و برگردد. شبی به آنجا رفت و ناگاه مردی دید که پاهایش را بسته اند و ده نفر نگهبان به همراه اوست، در سرما بر او آب سرد میپاشند و بادش میزنند و در تابستان بر روی سرش روغن میریزند و او را در برابر خورشید قرار میدهند. به آن ده نفر گفت: شما که هستید و این شخص کیست؟ گفتند: ما فقط میدانیم که ما را نگهبان او کردهاند، اگر یکی از ما بمیرد، کس دیگری جایگزین او می شود. به آن مرد گفت: تو کیستی؟ جواب داد: اگر خودت عالم باشی، مرا میشناسی و اگر عالم نباشی، چیزی به تو

1- . در سایر نسخهها هم همینطور است. شاید اشتباهی رخ داده و کلمه علیه السلام به دست نسخهنویسان اضافه شده باشد و منظور از اباجعفر خلیفه عباسی باشد. حاصل اینکه محمد بن مسلم مرد معذب را به قابیل و مردی که او را دیده را به امام باقر علیه السلام تفسیر کرده است. این احتمال با حدیث سدیر که در بصائر آمده و مصنف در اینجا نیاورده تأیید میشود؛ زیرا در آخر آن حدیث آمده است: او همان پسر آدم قاتل بوده و محمد بن مسلم گفته است: آن مرد محمد بن علی بوده است.
2- . اختصاص : 317 ، بصائر الدرجات : 118

نمیگویم. همین که از رود فرات شما رد شد، گفتم: همین فرات کوفه را میفرمایید؟ فرمودند: آری، اگر نبود اینکه نمیخواهم مشهور شوی، در مقابل خانه ات میایستادم و درب خانه ات را میزدم. دیگر چیزی نگفت.(1)

21. بصائر الدرجات: علی بن جعفر نقل کرده، از امام موسی بن جعفر شنیده که میفرمودند: اگر به ما اجازه میدادند، از فضیلت خودمان خبر میدادیم. علی بن جعفر عرض کرده: آیا علم هم جزء آن است؟ فرمودند: علم ساده تر از آن است.(2)

22. بصائر الدرجات: ابابصیر روایت کرده، حضرت باقر علیه السلام فرمودند: من مردی را میشناسم که اگر کنار دریا بایستد، جنبندگان دریا را به همراه مادرها و عمه ها و خاله هایشان صدا میزند.(3)

23. بصائر الدرجات: از امام هادی علیه السّلام نقل شده که فرمودند: خداوند دلهای ائمه را محل اراده خود قرار داده است؛ اگر خدا چیزی را بخواهد آنها خواهند خواست. و این است معنی آیه: «ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(4) {و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست}.(5)

24. کامل الزیاره: عبداللَّه بن بکر ارجانی نقل کرده که: در راه مدینه به مکه همراه امام صادق علیه السّلام بودم؛ در منزلی که عسفان نام داشت فرود آمدیم، سپس از کنار کوه وحشتناک و سیاهی که در طرف چپ راه بود عبور کردیم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه کوه وحشتناکی است! من تا به حال چنین چیزیدر راه ندیده بودم.(6)

فرمودند: ای إبن بکر! آیا میدانی این کوه کدام کوه است؟ عرض کردم: خیر، فرمودند: این کوهی است که نامش کمد است. این کوه در درهای از درههای جهنم قرار دارد و در آن قاتلان پدرم حسین علیه السّلام جای دارند، آنها در

1- . بصائر الدرجات : 118
2- . همان : 150
3- . همان : 151 و 152
4- . انسان / 30 ، تکویر / 29

5- . بصائر الدرجات : 151 و 152
6- . در اختصاص: کوهی وحشتناکتر از این ندیده بودم.

این کوه جای داده شدهاند، از زیرشان آبهای جهنم جاریست؛ غسلین و صدید و حمیم و هر چه از چاه حوی(1)

بیرون میآید و هر چه از فلق بیرون میآید و هر چه از اثام بیرون میآید و هر چه از گل فاسد بیرون میآید و هر چه از جهنم بیرون میآید و هر چه از لظی و از حطمه خارج می شود و هر چه از سقر و از حمیم و هاویه و سعیر خارج می شود.

در نسخه دیگری است: آنچه از جهنم بیرون میآید و از لظی خارج می شود.

در هر سفری که گذرم به این کوه میافتد و میایستم، میبینم که آن دو استغاثه میکنند و از من کمک میخواهند(2)، و من به قاتلان پدرم نگاه میکنم و به آن دو میگویم اینها کاری را کردند که شما بنیان گذاری کردید. وقتی امور را به دست گرفتید، به ما رحم نکردید و ما را کشتید و از ما دریغ کردید. بر حق ما یورش بردید و همه کارها را فقط با نظر خودتان پیش بردید. خدا رحم نکند به کسی که به شما رحم میکند! وبال کارتان که از پیش کردهاید را بچشید! خدا بر بندگان ستم نمیکند. و دومی بیشتر ناله و زاری دارد. گاهی من میایستم و آن دو را تماشا میکنم، تا کمی ناراحتی خود را تسلی بخشم. گاهی مقداری از کوهی که آن دو در آن هستند را بالا میروم؛ همان کوه کمد. عرض کردم: فدایتان شوم! وقتی از کوه بالا میروید چه میشنوید؟ فرمودند: صدای آن دو را میشنوم که فریاد میزنند: تا پیش ما بالا بیا تا با تو صحبت کنیم، ما توبه کرده ایم. و فریادی از کوه میشنوم که میگوید: به آن دو جواب بده و بگو: ساکت باشید و حرف نزنید. عرض کردم: فدایتان شوم! چه کسانی همراه آن دو هستند؟ فرمودند: هر فرعونی که بر خدا طغیان نموده و خداوند داستانش را نقل کرده است، و هر کسی که به بندگان کفر آموخته است. عرض کردم: آنها چه کسانیاند؟ فرمودند: مانند پولس که به یهود آموخت: دست خدا بسته

1- . در کامل الزیاره: جوی
2- . در اختصاص: و برایم گریه و زاری میکنند

است،(1)

و چون نسطور که به نصرانیان آموخت: مسیح پسر خداست و به آنها گفت: سه خدا وجود دارد، و چون فرعون زمان موسی که گفت: من پروردگار بزرگ شمایم، و مانند نمرود که گفت: بر اهل زمین غالب شدم و هر کس در آسمان بود را کشتم، و قاتل امیر المؤمنین و قاتل فاطمه و محسن و قاتل حسن و حسین علیهم السلام. اما معاویه و عمر(2) امیدی به خلاص شدن ندارند. و هر کس که با ما دشمنی پیشه کرده و با زبان و دست و مال خود به دشمنان ما یاری داده نیز همراه آنهاست. عرض کردم: فدایتان شوم! شما همه اینها را میشنوی و نمیترسی؟ فرمودند: ای پسر بکر! دلهای ما مثل دلهای مردم نیست؛ ما پاک(3)

و برگزیده هستیم، چیزهایی را می بینیم که مردم نمی بینند، و چیزهایی را میشنویم که آنها نمی شنوند(4)،

ملائکه بر بساط ما نازل میشوند و بر روی فرشهای ما مینشینند و حاضر میشوند(5)، به محضر مردگان ما میرسند، اخبار و پیشآمدهایی که هنوز اتفاق نیفتاده را برای ما می آورند، با ما نماز میخوانند، برای ما دعا میکنند، بالهای خود را بر ما قرار میدهند و فرزندانمان بر روی بالهای آنها حرکت میکنند، از اینکه جنبندگان به ما برسند جلوگیری میکنند، هر نوع گیاه در زمین(6) را در فصل خودش برای ما می آورند، از آب هر زمینی ما را سیراب می کنند و ما آن آبها را در ظرفهایمان میبابیم. هر روز و هر ساعت و در هر وقت نماز ما را آگاه میکنند و هر شبی که می آید، اخبار تمام زمین و آنچه در حال روی دادن در آن است، پیش ماست، و نیز اخبار جنیان و اخبار ملائکه اهل هوا. هر پادشاهی که در زمین میمیرد و دیگری جانشین او می شود، خبرش را و چگونگی رفتار او با گذشتگانش

1- . در اختصاص: مانند پولس که به یهود آموخت: عزیر پسر خداست.
2- . در یکی از نسخهها و در اختصاص، با جای عمر، عمرو بن العاص است. در کامل الزیاره، عمرو آمده است.
3- . در کامل الزیاره: ما مطیع و برگزیده هستیم.
4- . در مصدر: چیزهایی را میشنویم که مردم میشنوند
5- . در کامل الزیاره: بر غذای ما حاضر میشوند.

6- . در کامل الزیاره: در زمینها را

را برای ما می آورند، و خبرهر یک از شش زمین تا زمین هفتم برای ما آورده می شود.

عرض کردم: فدایتان شوم! انتهای این کوه کجا است؟ فرمودند: تا زمین ششم(1)

و در آنجا جهنم قرار دارد. بر یکی از درههای آن نگهبانانی است که تعدادشان بیشتر از ستاره های آسمان و قطره های باران و آنچه در دریاها و آنچه در آسمانهاست میباشد، و هر ملکی مأمور به کاری است(2)

و بر آن کار ایستاده و کنار نمیرود.

عرض کردم: فدایتان شوم! آیا به همه شماها خبرها را میرسانند؟ فرمودند: نه، فقط به آن که امام است، ما بر چیزهایی قدرت داریم که مردم قدرت حکومت در آن را ندارند و ما در آن حکم میرانیم و هر کس حکومت ما را نپذیرد، ملائکه او را بر سخن ما مجبور میکنند و دستور میدهم به کسانی که نگهبان ناحیه او هستند، او را به اقرار وادارند. اگر از جنیان مخالف و کافر باشد، او را به بند میکشند و آن قدر عذاب میکنند تا حکم ما را بپذیرد.

عرض کردم: فدایتان شوم! آیا امام هر چه که بین مشرق و مغرب است را می بیند؟ فرمودند: اگر آنها را نبیند و در میانشان حکم نکند، چگونه میتواند حجت بر هر چه بین مشرق و مغرب است باشد؟ و چگونه میتواند بر مردمی که از دیده او پنهانند و نه او بر آنها و نه آنها بر او قدرت دارند، حجت باشد؟ چگونه سفیر از جانب خدا و شاهد و گواه بر خلق باشد، با اینکه آنها را نمی بیند؟ و چگونه حجت بر آنهاست، با این که از نظر آنها پنهان است و بین آنها و او در این که فرمان پروردگار را در میان آنها بر پادارد، فاصله است؟ در حالی که خداوند میفرماید: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ»(3) {و ما تو را جز برای تمام مردم نفرستادیم }، منظور

1- . در یکی ار نسخههای کامل الزیاره: تا زمین هفتم
2- . در اختصاص: و هر ملکی به کاری گماشته شده است
3- . سبا / 28

تمام مردم زمین هستند. و حجت پس از ایشان(1) جانشین او خواهد بود و هم او راهنما در اختلافات امت است و مؤدّی حقوق مردم است و امر خدا را به پا میدارد و داد یکی را از دیگری میستاند. اگر به همراه آنها نباشد، چه کسی امر خدا را میان آنها اِجرا کند؟ در حالی که خداوند میفرماید: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ»(2) {به زودی نشانه های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود}، کدام نشانه ای در آفاق جز ما هست که خدا به اهل زمین نشان دهد؟ و فرمود: «ما نُرِیهِمْ مِنْ آیَهٍ إِلَّا هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِها»(3) {و [ما] نشانه ای به ایشان نمی نمودیم مگر اینکه آن از نظیر [و مشابه] آن بزرگتر بود}، کدام آیه بزرگتر از ما است؟

به خدا قسم بنی هاشم و قریش میدانند خدا چه چیزهایی به ما عطا کرده است، ولی حسد، همانطور که شیطان را هلاک کرد، موجب هلاک آنها شد. آنها وقتی مجبور شوند و بر خود بترسند، پیش ما می آیند و از ما می پرسند و ما نیز برایشان توضیح میدهیم و خودشان میگویند: ما گواهی میدهیم شما اهل علم هستید و بعد بیرون میروند و میگویند: ما گمراه تر از کسانی که پیرو ایشان هستند و سخن آنها را میپذیرند، ندیدیم.

عرض کردم: فدایتان شوم! به من بگویید اگر مرقد حسین را بشکافند، آیا در قبر چیزی می یابند؟ فرمودند: ای پسر بکر! چه سؤالهای بزرگی میکنی؟ حسین با پدر و مادر و برادرش حسن، در منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و مانند ایشان زندهاند و مثل ایشان روزی داده میشوند. اگر مرقد ایشان در آن ایام نبش میشد، پیدا میشد، ولی امروز او نزد پروردگارش زنده است و محل سپاهش را نگاه میکند و به عرش مینگرد که چه وقت دستور حمل آن را به او میدهند، او در طرف راست عرش قرار دارد و میگوید: خدایا به وعدهای که به من دادی، وفا نما!

1- . در کامل الزیاره: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله
2- . فصلت / 53
3- . زخرف / 48

او به زوّار خود نگاه میکند و او به نام و نام پدر و درجات و منزلتی که زوارش نزد خدا دارند بهتر وارد است، تا شما به نام فرزند و آنچه در خانه تان وجود دارد. او کسی که بر او گریه میکند را می بیند و از روی مهربانیش برای او استغفار میکند و از پدران خود(1)

نیز میخواهد که برای او استغفار کنند. و میفرماید: ای گریه کننده! اگر بدانی خداوند چه برای تو فراهم کرده، شادمانیت از گریه ات بیشتر می شود. و هر کدام از ملائکه آسمان و ملائکه حرم حسین که صدای گریه او را بشنوند، از روی ترحم، برایش استغفار میکنند و برمیگردد در حال که گناهی ندارد.(2)

اختصاص نیز مانند همین را با طریقی دیگر تا "و بر آن کار ایستاده و کنار نمیرود." نقل کرده است.

25. خرائج: علی بن خالد نقل کرده، من در عسکر(3) بودم که شنیدم مردی از اهالی شام در آنجا زندانی است و او را با زنجیر بسته اند و میگفتند: ادعای نبوّت کرده است. به مقابل درب زندان آمدم و دربانها را صدا زدم(4) و خود را به آن مرد رساندم، دیدم مردی فهمیده و عاقل است، پرسیدم: جریان تو چیست؟ گفت: ای بنده خدا! من در شام بودم؛ در محلی که معروف است که سر حسین علیه السّلام آنجا است. یک شب که در محراب آنجا مشغول ذکر خدا بودم، ناگهان شخصی را در برابر خود دیدم که به من گفت: برخیز! برخاستم و مرا چند قدم برد، ناگهان دیدم در مسجد کوفه هستم، گفت: این مسجد را میشناسی. گفتم: آری، این مسجد کوفه است. او نماز خواند، من هم به همراه او نماز خواندم. بعد خارج شد، من هم خارج شدم، باز چند قدمی مرا برد، ناگهان دیدم در مسجد رسول صلی الله علیه و آله هستم. بر رسول صلی الله علیه و آله سلام داد و من هم سلام دادم، نماز خواند و من هم نماز خواندم، او خارج شد من هم بیرون آمدم. چند قدمی مرا برد، که ناگاه دیدم

1- . در یکی از نسخهها و کامل الزیاره: از پدر خود
2- . کامل الزیاره : 326 و 329
3- . یعنی سامراء
4- . در یکی از نسخهها: با دربانها مدارا کردم

در مکه هستم. او شروع به طواف کرد و من هم طواف کردم. خارج شد و چند قدمی مرا با خود برد، ای بنده خدا! ناگهان دیدم در همان محلی هستم که در شام عبادت میکردم. آن شخص از نظرم غایب شد از آنچه دیدم در شگفت شدم. سال بعد همان شخص را دیدم، خوشحال شدم مرا صدا زد و جواب دادم و همان کارهای سال قبل را انجام داد، وقتی در شام خواست از من جدا شود، او را قسم دادم به کسی که چنین قدرتی در اختیارش نهاده، که بگوید کیست؟ فرمودند: من محمّد بن علی بن موسی بن جعفر هستم. این جریان را برای کسانی که میدیدم نقل میکردم، تا این خبر به گوش محمّد بن عبدالملک زیات رسید. از پی من فرستاد مرا در زنجیر کرد و به عراق فرستاد و چنان که میبینی زندانی شدم، او ادعای چیز محال را علیه من نموده است.

گفتم: میخواهی جریانت را به او برسانم؟(1) گفت: برسان. از طرف او ماجرا را نوشتم و آن را به زیات رساندم. او در جواب، در پشت نامه، نوشت: به آن کس که تو را یک شبه به کوفه و مدینه و مکه برده است بگو که از زندان من خارجت کند. علی بن خالد گفت: از این جریان غمگین شدم و دلم به حالش سوخت و با اندوه برگشتم. صبح زود به طرف زندان رفتم تا جواب را برایش نقل کنم و بگویم صبر کند و دلگیر نباشد، دیدم سربازان و سپاهیان و زندانبان ها و گروه زیادی از مردم حیرت زدهاند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: آن مرد شامی که ادعای پیامبری کرده بود، دیشب گم شده و معلوم نیست به زمین فرو رفته یا پرندگان او را به آسمان بردهاند.

این شخص که نامه را فرستاد، یعنی علی بن خالد، مذهب زیدیه داشت که بعد قائل به امامت شد(2)

و اعتقادش تصحیح شد.(3)

اختصاص نیز مانند همین را از طریق محمد بن حسان نقل کرده است.(4)

1- . در خرائج: میخواهی جریانت را به محمد بن عبدالملک زیات برسانم؟
2- . در خرائج: قائل به امامت شد و به خاطر چیزی که دیده بود، اعتقادش تصحیح شد.

3- . الخرائج والجرائح : 208
4- . اختصاص : 320 و 321

26. خرائج: عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: عدهای به محضر امام حسین علیه السّلام رسیده و عرض کردند: برای ما از فضلی که خداوند برای شما قرار داده بگویید. ایشان فرمودند: شما نمیتوانید تحمل کنید، طاقتش را ندارید. عرض کردند: می توانیم تحمل کنیم. فرمودند: اگر درست میگویید، دو نفرتان کنار بروید تا با یکی از شما صحبت کنم، اگر او تحملش را داشت، برای شما نیز خواهم گفت. دو نفرشان کنار رفتند و ایشان با یک نفر صحبت کرد. آن مرد، هوش از سر پریده، برخاست در حالی که چهرهاش بهت زده بود، آن دو نفر که همراهش بودند با او صحبت کردند و او نتوانست چیزی به آن دو بگوید. همگی بازگشتند.(1)

27. خرائج: با همین سند نقل شده, مردی به محضر امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: برای من از فضلی که خدا برای شما قرار داده بگویید. ایشان فرمودند: تو طاقتش را نداری. آن مرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! شما بفرمایید، من تحملش را دارم. ایشان شروع به سخن کردند و وقتی کلامشان تمام شد، موهای سر و ریشهای آن مرد سفید شدند و حدیث را فراموش کرد. امام حسین علیه السّلام فرمودند: خدا او را مشمول رحمت خودش قرار داد، که حدیث را فراموش کرد.(2)

28. مناقب إبن شهر آشوب: در زمان ابوبکر زلزله ای اتفاق افتاد؛ اصحاب علی علیه السّلام به ایشان پناه بردند. علی علیه السّلام روی تپه ای نشستند و فرمودند: گویا هول شدهاید، و لبان خویش را حرکت داده دست خود را به زمین زدند و فرمودند: تو را چه شده است؟ آرام باش! زمین آرام شد. سپس فرمودند: من همان مردی هستم که خداوند متعال می فرماید: «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها»(3) { آنگاه

1- . الخرائج والجرائح : 247
2- . همان : 247 و 248
3- . زلزال / 1

که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود} و ادامه آیات. من انسانی هستم که به زمین میگویم: ترا چه شده است؟ «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها»(1) {آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید}، خبرهایش را به من میگوید.(2)

29. و در روایت دیگری است که فرمودند: اگر این همان زلزله ای باشد که خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است، حتماً جواب مرا خواهد داد. ولی آن نیست.(3)

30. در روایت سعید بن مسیب و عبایه بن ربعی آمده است که: حضرت علی علیه السلام، با پا به زمین زدند و زمین حرکت کرد، سپس فرمودند: آرام باش! هنوز زمان تو نرسیده است و بعد این آیه را خواندند: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها»(4) {آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید}.(5)

31. مناقب إبن شهر آشوب: ابوهریره پیش حضرت علی علیه السّلام، شکوه دلتنگی فرزندانش را نمود؛ حضرت به او فرمودند: چشمانت را ببند! همین که باز کرد خود را میان خانه خویش در مدینه دید. اندکی آنجا نشست و به علی علیه السّلام در بام خانه نگاه کرد که میفرمودند: بیا برگردیم! چشم خود را بست و ناگهان خود را در کوفه یافت. ابوهریره در شگفت شد، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: آصف، تخت ملکه سبا را که دو ماه برای آوردنش زمان نیاز بود، در یک چشم به هم زدنی پیش سلیمان آورد، من که وصی رسول الله صلی اللّه علیه و آله هستم.(6)

32. اختصاص: یونس بن یعقوب روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مردی از ما به نزد قوم موسی رفت و بین آنها صلح داد و بازگشت.(7)

1- . همان / 4
2- . مناقب آل ابیطالب 2 : 150 و 151
3- . همان
4- . زلزال / 4
5- . مناقب آل ابیطالب 2 : 151
6- . همان

7- . اختصاص : 316

33. اختصاص: جابر بن یزید نقل کرده، حضرت باقر علیه السّلام به من فرمودند: ای جابر! آیا تو الاغی داری که بتواند تو را در عرض یک روز، از مشرق به مغرب ببرد؟ عرض کردم: ای اباجعفر ،فدایتان شوم! من از کجا چنین چیزی داشته باشم؟ ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السّلام. آیا سخن رسول الله صلی اللّه علیه و آله را در باره علی علیه السّلام نشنیدهای که: به خدا قسم، به اسباب دست مییازی و به خدا قسم، سوار بر ابرها خواهی شد.(1)

34. اختصاص: حفص ابیض تمار نقل کرده، در آن ایام که معلی بن خنیس رحمه الله، را کشته بودند و به دار آویخته بودند، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم. ایشان به من فرمودند: ای حفص! من به معلی بن خنیس دستوری دادم، مخالفت کرد و از این رو گرفتار آهن شد. یک روز او را غمگین و ناراحت دیدم؛ گفتم: ای معلی چه شده است؟ گویا به یاد خانواده و زندگی و عیالت افتاده ای؟ گفت: آری. گفتم: نزدیک من بیا! نزدیک من شد، دستی به صورتش کشیدم، گفتم: خودت را در کجا میبینی؟ گفت: در خانه خودم، این همسر من است و اینها فرزندان منند. او را ترک کردم تا سیر آنها را ببیند و من خود را پنهان نمودم تا با همسر خود نیز آمیزش نمود. بعد به او گفتم: نزدیک من بیا! نزدیک من شد، دستی به صورتش کشیدم، گفتم: خودت را در کجا میبینی؟ گفت: با شما در مدینه هستم و این خانه شماست. به او گفتم: ما حدیثی داریم که هر کس آن را برای ما حفظ کند، خدا دین و دنیایش را بر او حفظ میکند. ای معلی! مبادا خود را به جهت حدیث ما در دست مردم اسیر کنید و کارتان به جایی برسد که اگر خواستند بر شما منت گذارند و اگر خواستند شما را بکشند. ای معلی! هر کس حدیث مشکل ما را پنهان دارد، خداوند نوری در بین دو چشمانش قرار میدهد و به او در میان مردم عزت

1- . همان : 317

میدهد، و هر کس حدیث مشکل ما را افشا کند، نخواهد مرد مگر اینکه گرفتار اسلحه می شود، یا مبتلا خبل میمیرد.(1) ای معلی! تو را خواهند کشت، آماده باش !(2)

35. اختصاص، بصائر الدرجات: ابن سنان نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام در مورد حوض پرسیدم؛ فرمودند: حوضی است که در راه بصری به صنعاء قرار دارد، دوست داری آن را ببینی؟ به ایشان عرض کردم: آری. دست مرا گرفتند و به پشت مدینه بردند، سپس با پایشان به زمین زدند، نهری دیدم که از این طرفش آبی سفیدتر از یخ(3)

و از طرف دیگرش شیری سفیدتر از برف جاریست و در وسط آن شرابی زیباتر از یاقوت. چیزی زیباتر از این شراب بین شیر و آب ندیده بودم، عرض کردم: فدایتان شوم! این نهر از کجا خارج می شود و به کجا میرود؟

فرمودند: اینها چشمه هایی هستند که خداوند در قرآن از آنها یاد کرده است، این چشمهها در بهشت هستند؛ چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر و چشمه ای از شراب که در این نهر جاری می شوند، اطراف آن نهر درختانی دیدم که در آنها حوریانی از سر آویزان بودند، زیباتر از آنها ندیده بودم، و در دستانشان ظرفهایی بود که شبیه ظرف های دنیا نبود، امام علیه السّلام نزدیک یکی از آنها رفت و اشارهای به او کرد تا سیرابش کند، من او را دیدم که خم شد تا ظرفش را در نهر کند، درخت هم با او خم شد. مقداری از نهر برداشت و به ایشان داد، آشامیدند. بعد امام ظرف را به او سپردند و اشارهای کردند. خم شد تا ظرفش را در نهر کند، درخت نیز با او خم شد. ظرف را به دست امام داد و ایشان به من دادند، آشامیدم، چیزی از آن گواراتر و لذیذتر نیاشامیده بودم. بوی مشک میداد، داخل ظرف را

1- . خبل به معنای از کار افتادن و فلج اعضای بدن و قطع دست و پا و فساد عقل است. در مصدر به جای، "مبتلا به خبل میمیرد"، "زندانی میشود" آمده است.
2- . اختصاص : 321 . صفار هم مانند این روایت را با اسناد خودش در بصائر الدرجات : 119 نقل کرده است.
3- . در بصائر الدرجات اینگونه است: نهری دیدم که کناره آن غیر از مکانی که من در آن ایستاده بودم غیر قابل دسترس بود، شبیه جزیرهای بود که

من و ایشان در آن ایستاده بودیم در یک طرفش آبی سفیدتر از یخ...

نگاه کردم، دیدم در آن سه رنگ آشامیدنی است، عرض کردم: فدایتان شوم! هرگز چیزی مانند امروز ندیده ام، خیال نمیکردم که جریان این چنین باشد، فرمودند: این کمترین چیزی است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است. وقتی مؤمن از دنیا برود، روحش کنار این نهر می آید و در باغهایش گردش میکند و از این نهر می آشامد. و وقتی دشمن ما میمیرد، روحش به وادی برهوت میرود و مخلد در عذاب آنجا میشود و از زقومش میخورد و از حمیمش می آشامد. از این وادی به خدا پناه برید!(1)

36. علل الشرائع: مفضل نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: چرا کودک بیآنکه تعجب کند، میخندد و بیآنکه دردی بکشد، گریه میکند؟ فرمودند: ای مفضل! هر کودکی امام را می بیند و با او حرف میزند؛ گریه اش برای این است که امام پیش او نیست و خنده اش وقتی است که امام میآید. تا زمانی که زبان به سخن گفتن باز کند این درب بر او بسته می شود و بر قلبش فراموشی زده میشود.

37. محتضر از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده، عمار یاسر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: شبی که مرا به آسمان بردند، وقتی به جایی رسیدم که فاصله یک زه کمان یا کمتر داشت، خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد: ای محمّد! محبوب ترین خلق من، پیش تو کیست ؟ گفتم: پروردگارا! تو خود بهتر میدانی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: من داناترم، ولی میخواهم از زبان تو بشنوم. گفتم: پسر عمویم علی بن ابیطالب. خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد: نگاه کن! نگاه کردم، ناگاه علی را دیدم که با من ایستاده است، با اینکه من پرده های آسمان ها را دریده بودم، علی ایستاده بود و سرش را بلند کرده بود و به آنچه خداوند میگفت گوش میداد، در پیشگاه خداوند متعال به سجده افتادم.(2)

1- . اختصاص : 321 و 322 ، بصائر الدرجات : 119 و 120
2- . محتضر : 107

38. کتاب لبات(1) ابن شریفه واسطی از میثم تمار نقل کرده که او گفته است: من در بازار بودم که اصبغ بن نباته آمد؛ گفت: وای بر تو ای میثم! از امیرالمؤمنین علیه السلام سخن مشکل و سختی شنیدم. پرسیدم چه سخنی؟ گفت: شنیدم که میفرمود: حدیث اهل بیت مشکل و بسیار دشوار است؛ تاب تحملش را ندارد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده ی مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد. من بیدرنگ برخاستم و خود را به علی علیه السّلام رساندم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! اصبغ حدیثی از شما برایم نقل کرد که دلم تنگ شد. فرمودند: چه حدیثی؟ برایشان گفتم. ایشان لبخندی زده و سپس فرمودند: بنشین ای میثم! مگر هر علمی را هر عالمی میتواند تحمل کند؟ خداوند متعال به ملائکه فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(2) {من

در زمین جانشینی خواهم گماشت. [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم. فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید} آیا فکر میکنی ملائکه تحمل علم را داشتند؟ گفتم: این مهم تر از آن است. فرمودند: دیگر اینکه، خداوند بر موسی بن عمران تورات را نازل کرد. او پنداشت که کسی داناتر از خودش نیست، خداوند به او اطلاع داد که در میان خلق داناتر از او هم هست. و این کار برای آن بود که خدا بیم آن داشت که موسی مبتلا به عجب شود. از خدا خواست که او را به آن عالم راهنمایی کند، خداوند بین او و خضر ملاقاتی بوجود آورد، خضر کشتی را سوراخ کرد، موسی این کار را تاب نیاورد، و بچه را کشت و تحمل ننمود و دیوار را تعمیر کرد و تحمل نکرد. و اما پیامبران: پیامبر ما صلی اللّه علیه و آله روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خداوندا! هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. آیا به نظر تو جز آن دسته که خداوند حفظشان کرد، کسی آن را تحمل کرد؟ مژده باد شما را! و

1- . در یکی از نسخهها: لبیات
2- . بقره / 30

باز مژده باد! خداوند به شما امتیازی بخشیده که به ملائکه و پیامبران و مرسلین نبخشیده است. در چیزی که در مورد دستور رسول الله صلی اللّه علیه و آله و علمش تحملش نمودید. از فضل ما سخن بگویید که اشکالی ندارد و امر عظیم ما را بازگو کنید که گناهی نیست. رسول الله صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ما پیامبران مأموریم که با مردم به مقدار فهم و عقلشان سخن بگوییم.(1)

توضیح: شاید منظور قسمت آخر روایت این است که هر چه در فضل ما بگویید کمتر از درجه ماست؛ زیرا ما با مردم به اندازه عقلشان صحبت میکنیم. یا معنی این باشد که، ما مأموریم با مردم چنان صحبت کنیم، اما شما که چنین دستوری ندارید، پس در فضل ما هر چه میخواهید، بگویید. ولی این معنی بعید است.

39. در کتاب خصائص إبن بطریق از حارث نقل شده که علی علیه السّلام فرمودند: ما اهل بیت را نمیتوان با مردم قیاس کرد؛ مردی برخاست و پیش عبداللّه بن عباس رفت و این جریان را به او گفت. او جواب داد: علی راست میگوید، مگر نه این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مردم قیاس نمیشد؟ سپس ابن عباس گفت: این آیه در باره علی علیه السّلام نازل شد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(2) {در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند}.

40. در کتاب منهج التحقیق، از بزنطی، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید نقل شده که در محضر امام باقر علیه السلام بودم، ایشان بدون این که من سؤال کنم، فرمودند: ما حجت خداییم، ما باب خداییم، ما زبان خداییم، ما وجه خداییم، ما چشم خداییم، و ما ولی امر خدا در بین بندگانش هستیم. سپس فرمودند: ای اسود بن سعید! بین ما و هر زمینی نخی مانند نخ بنّا وجود دارد که وقتی مأمور به کاری

1- . محتضر : 111
2- . بینه / 7

میشویم آن نخ را میکشیم و آن زمین با قلب و بازارها و خانههایش پیش ما میآید، تا ما آن امر خدا را در آن جاری کنیم.(1)

41. مفضل روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر به ما اجازه دهند که مردم را از حال خود نزد خدا و مقام خویش در نزد او آگاه کنیم، تاب تحمل آن را ندارید. پرسید: منظورتان علم و دانشتان است؟ فرمودند: نه، علم کمتر از این است، امام آشیانه اراده خدای عزّ و جلّ است، امام جز کسی که خدا او را میخواهد، نخواهد خواست.(2)

42. اسحاق قمی روایت کرده، حضرت صادق علیه السّلام به حمران بن اعین فرمودند: ای حمران! دنیا و آسمانها و زمین ها در نزد امام مانند این است، و به کف دست خود اشاره کردند، که ظاهر و باطن و داخل و خارج و تر و خشک دنیا را میداند.

43. محتضر از کتاب نوادر الحکمه، از ابابصیر نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مسأله ای دارم. فرمودند: بپرس ای مفضل! عرض کرد: نهایت علم عالم چقدر است؟ فرمودند: سؤال بزرگی کردی، سؤال عظیمی کردی، آسمان دنیا در مقابل آسمان دوم همانند یک حلقه از حلقههای زره است که در یک بیابان افتاده باشد. همین نسبت هست برای هر آسمانی نسبت به آسمان بعدیش، باز همین نسبت هست برای آسمان هفتم نسبت به ظلمت و ظلمت نسبت به نور و تمام اینها نسبت به هواء و زمینها که بعضی در مقابل بعضی دیگر نسبتی دارند، اگر همین مقدار هم به آنها اضافه شود، تمام اینها در مقابل علم عالم، یعنی امام، به مقداری نیست که، ده سیر خردل را نرم بکوبی و بعد در آب بریزی تا مخلوط شود و کف کند و بعد با انگشت از آن مقداری برداری. و علم امام در مقابل علم خدای تعالی به این مقدار هم نیست که، ده سیر خردل را نرم بکوبی و با آب مخلوط کنی تا کف کند بعد سر سوزنی

1- . محتضر : 127 و 128
2- . همان : 128

سریع به آن بزنی و برداری. سپس فرمودند: از این توضیحی که دادم، کمترین مقدار ممکن را باید در نظر بگیری. وقتی این مطلب را بفهمی، حال و شأن ائمه علیهم السّلام را در مورد اخباری که از آنها به تو میرسد خواهی دانست.

44. حسن بن کبش در کتابش به اسناد خود از ابابصیر نقل کرده، حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای ابامحمّد! سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا در پیش ماست که ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده نیز، تاب آن را ندارند. به خدا قسم، خدا کسی جز ما را مکلف به حمل آن ننموده و کسی جز ما را متعبد به آن نکرده است. و پیش ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خداست که خداوند دستور تبلیغ آن را به ما داده است و ما از جانب خدا، آنچه را که دستور رساندنش را داده بود، رساندیم، ولی محل و موضع و اهل و حاملی نیافتیم که آن را بردارد، تا اینکه خداوند گروههایی برای آن آفرید که از سرشتی که محمّد صلی الله علیه و آله و ذریه اش را از آن آفریده و از نوری که محمّد و خاندانش را از آن آفریده، آفریده شدند و آنها را به رحمتی که محمّد صلی الله علیه و آله را به آن آراست، آراسته نمود. آنچه که خداوند عزّ و جلّ دستور تبلیغش را داده بود، به آنها رساندیم و پذیرفتند و تاب آوردند، و به آن سرّ را از جانب ما به آنها رساند آن را پذیرفتند و تاب آوردند و ذکر ما را به ایشان رساند و دلهای آنها متمایل به معرفت و حدیث ما شد. اگر سرشت آنها چنین نبود این طور نبودند نه به خدا قسم، تاب نمی آوردند. سپس فرمودند: خداوند گروهی را برای جهنم و آتش آفرید و به ما دستور داد، همان طور که به گروه قبلی رساندیم، به آنها نیز برسانیم، ولی اینها از آن مشمئز و بیزار شدند و به خودمان برگرداندند و تاب نیاوردند و تکذیب کردند؛ گفتند: ساحر و دروغگو است. خدا هم بر دلهای آنها مهر زد و آنها را به فراموشی واداشت. بعد زبانشان را به مقداری از حق بازگذاشت، آنها به زبان می آورند، ولی در دل منکرند. تا بدین وسیله از اولیای خدا و اهل طاعتش محافظت شود. اگر چنین نبود، خدا در زمین پرستش نمی شد. ما دستور داریم از آنها منع کنیم و این مطلب را پوشیده بداریم. شما نیز از کسانی که خدا

دستور کتمان از آنها را داده کتمان کنید و از کسانی که خدا دستور به پوشاندن از آنها داده پوشیده بدارید و کتمان کنید.

سپس دست خود را بلند نمودند و گریه کردند و فرمودند: خدایا دوستان ما گروهی اندکند، زندگی آنها را زندگی ما و مرگشان را مرگ ما قرار ده و دشمن خود را بر آنها چیره مکن که گرفتار اندوه و مصیبت آنها شویم؛ که اگر ما را به مصیبت و اندوه آنها مبتلا کنی، در زمین پرستش نخواهی شد. (1)

در اینجا جزء سوم از جلد هفتم کتاب «بحار الأنوار فی جمل احوال الأئمه الکرام علیهم الصلاه و السلام،» که بر حسب جزءبندی ما جزء بیست و پنجم میشود، تمام میشود. ما تلاش خود را در تصحیح آن و تطبیق آن با نسخه مصححه فاضل دانشمند و محترم، عبدالرحیم ربانی انجام دادیم. والله ولی التوفیق.

شعبان المعظم 1388 ، محمد باقر بهبودی

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . محتضر : 154 و 155

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109